

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب مرشد العوام

مولف متن میرزا ابوالقاسم قمی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر نوع خط نسخ تعداد سطر ۱۸

نام کاتب

موضوع فقه زبان فارسی عدد اوراق ۱۸۲

طول ۲۲ عرض ۱۶ شماره عمومی ۳۴۰۰۱

وقفی آقای محمد خزاعی تاریخ وقف بهمن ۸۵

ملاحظات

ناقص الطرفین - فاقد جلد - اوراق بهم ریخته و آسیب دیده.

مرشد العوام در رساله عملیه
میرزای قمی

باقیات و در زمان حضور آن مسامحه چه جای زمان غیبت و منافاتی
نیست میان قول انفال بودن معادن و قول بوجوب خمس در آنچنانکه
پیش گذشت بجهت آنکه مانعی ندارد که در این جزء از انفال در
زمان غیبت خمس باشد و در غیر این جزء هم آن حلال باشد برای شیعیان
و خمس نباشد و همچنین مانعی ندارد که هر کس که در زمان حضور بی اذن
امام در انفال تصرف کند هم بر او خمس باشد که باید با امام بدهد و امام
از آن مثل سایر خمسها قسمت کند چنانکه شیخ کلینی ره در کتاب کافی تصریح
بان کرده در حکم معادن و دریاها و نیستانها و بیابانها جایز نیست
تصرف کردن در انفال و نه در حصه امام از خمس در حال حضور امام ع
مگر باذن ایشان و اما در حال غیبت امام پس مذهب اصح آنست که اجازه داده‌اند
منهای موان اینست که باحیا کردن مالک میتوان شد و ظاهر جمعی از ایشان
اینست که همه اقسام انفال مباح است از برای شیعیان در حال غیبت و ظاهر
اینست که فقر هم شرط نباشد مگر در میراث کسی که وارثی ندارد که بعضی فقر را
شرط دانسته‌اند و این احوط است و بیان این در کتاب میراث میشود اما
حصه غیر امام از خمس در حال حضور پس جمعی واجب دانسته‌اند که آن را
نیز بخدمت امام ببرند و خود در آن تصرف نکنند و اظهر جواز مباشرت
مالک است تقسیم آن را بمستحقین مگر با مطالبه امام که در آن وقت واجب است
که همه را تسلیم او کنند و اما حکم خمس در حال غیبت پس بعد از آنکه

بیان او خواهیم کرد مشهور میان علما آنست که مناکح و مساکن
و متاجر از جملهٔ انفال و از جملهٔ اموری که خمس بر آنها واجب است از برای
شیعیان استثنا شده بلکه بعضی در خصوص مناکح دعوی اجماع کرده اند
بلکه تصریح باجماع بر استثناء مناکح در حال غیبت و حضور هر دو شده
و بعضی علما گفته اند که امام حصهٔ غیر خود را نمیتواند که حلال کند پس
امامی که موجود باشد این را بقدر حصهٔ خود در زمان خود مفید خواهد بود نه غیر آن و بعضی
گفته اند همه انفال حلال است از برای شیعه در حال غیبت و از کلام بر می آید که مناکح
در حال حضور حلال نبوده و همچنین غیر آن و اینکه غیر مناکح و مساکن و متاجر
هم در حال غیبت حلال است از بعضی علما نقل شده که هیچ چیز را استثنا
نکرده و بعضی علما تخصیص داده اند استثنا را بمناکح و تفسیر کرده اند بعضی
علما مناکح را که بکنیزهای که از اهل حرب اسیر کنند پس
جایز است خریدن آنها و جماع کردن با آنها هر چند همه آنها
مال امام باشد در جایی که بدون اذن امام غنیمت کرده باشند یا بعضی
آنها مال امام باشد در وقتی که باذن امام آورده باشند که امام در خمس آن
شریک است یا آنکه خریده باشند کنیزی را بمالی که خمس در آن باشد
یا بگیرد زنی را و مهر او را از انفال بکند یا از مالی که خمس در آن باشد
بکند و از جملهٔ مالهائی که اخراج مؤونهٔ سال از آنها میشود
مثل معدن و غوص یا از جملهٔ ارباح تجارات و زراعات باشد

حلال شد

اما زاید

اما زاید بر قدر حاجت و خارج از میانه روی باشد یا از فاضل مؤونهٔ سال پیش بوده
باشد خمس او را نداده پس هر گاه نکاحی از یکی از این اموال حاصل شود یا مباح باشد
و تفسیر کرده اند مساکن را بآن مالی که بنا کرده شود در زمینهائی که مختص بامام یا خانهٔ
که خریده شود از مالی که در آن خمس باشد بنحوی که در مناکح تفسیر کرده اند متاجر را
بآنچه بخرند از مالهائی که در آنها خمس هست بجهت تجارت از کسی که خمس نمیدهد
یا اعتقاد بخمس آن ندارد و بعضی تصریح کرده اند باینکه این عفو
و بخشش در اصل آن مال است و اما ربحی که از تجارت در آن سال
حاصل میشود دیگر عفو و بخشش شامل آن نیست و همچنین
از جمله متاجر است آنچه را بخرند از جملهٔ غنیمتهائی که بدون اذن امام آنها را
آورده باشند و منشأ استثنا مذکورات ورود احادیث بسیار است که
از ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بر اینکه ما حلال کردیم
شیعیان را در انفال و خمس از برای اینکه ولادت ایشان پاک
باشد و حلال زاده باشند و پاک باشد خوردن و خوراک ایشان
و اعتقاد بظاهر اطلاقات آن احادیث نمیتوان کرد و اطلاق
اکثر آنها مخالف عقل و قواعد مسلمه است از تصرف در مال غیر
خصوصاً فقرا و ایتام پریشان از اولاد رسول صلعم و قطع نصیب
ایشان از معادن کرم و رحم و شفقت بسیار بعید است و حقی که حق
تعالی بواسطهٔ قرآن مجید از برای فقراء و ضعفای بنی هاشم قرار داده
باشد و ثابت باشد باجماع و یقین چگونه بامثال این اخبار ساقط توان کرد

کفتیم

پس قول بسقوط خمس بالمرة از شیعیان چنانکه ظاهر بعضی اقوال متقدمین است
بسیار از استقامت دور است و چگونه چنین باشد و حال آنکه حق تعالی
زکوة را حرام کرده است بر بنی هاشم بسبب تعظیم و تکریم ایشان و پاک
گردانیده ایشان از چرکهای مردم که زکوة است و در عوض آن خمس
قرار داده است و در اول کل خمس را از راه شرف و خاطر جوئی آن فرقه عالیشان
از برای خود قرار داده بود و بعد از آن از برای رسول خدا صلعم و بعد از آن
از برای ایشان چنانکه آیه قرآن دلالت بر آن دارد و حصه ایشان را زاید
بر سایر فقرای مردم قرار داده که این خمس است و این عشر و علی الظاهر اینها
بیشتر از محل زکوة قرار داده که خمس در هفت چیز است خصوصاً در
ارباح مکاسب که آن بی نهایت است و با آن همه تاکید که رسول خدا
صلعم در لسان معجز بیان خود فرموده که حتی بدان ایشان و حق تعالی
در قرآن مجید دوستی کردن با قربای آنجناب قرار داده پس با وجود اینها
هر گاه خمس از شیعیان ساقط باشد و حال آنکه مخالفان خمس بشیعیان
نمیدهند خصوصاً شیعیانی که در بلاد تشیع میباشند یا آنچه خمس
متعلق باو باشد میشود در نزد ایشان قلیل است بجهت آنکه ایشان
خمس ارباح مکاسب را قایل نیستند و نه در مال مخلوط بحرام و نه در زمینی
که ذمی از مسلمانان بخرد پس باید در احوال بنی هاشم اگر سکنی هلاک شوند
و ما خود می بینیم که در امثال زمان ما که اعتقاد مردم وجوب دادن همه خمس است
حتی حصه امام هم بسادات فقراء آن باز سادات در کمال عسرت و پریشانی

[illegible]

میکنند

میکنند اشد العیاذ بالله که اگر بگوش مردم برسد فتوی چنین مجتهدی که این
رای را داشته باشد بکجا حال سادات چگونه خواهد شد خلاصه فهم سلیم
طبع مستقیم که تامل کند در این مطالب میفهمد که حلال کردن مطلق خمس
در رخصت دادن شیعیان در ترک آن چه قدر از صواب دور است پس ناچار باید
محل صحیح از برای اخبار بگوییم و از تامل در آن اخبار ظاهر میشود که این سخنها
از ائمه هدی علیهم السلام از چند وجه بوده یک آنکه مراد ایشان این بود که
در زمان تسلط خلفای جور که خمس و زکوة را از شیعیان میگرفتند
دیگر مراد ایشان علیهم السلام این واجب نباشد یا از مال خمس و زکوة که خلفا
که ایشان گرفته و بکسی بدهند از شیعیان بر ایشان حلال باشد و چه
باشد خریدن چنانکه در خراج زمینی خراجی وغیره ذکر شده است و یا از راه تقیه
باشد و مراد این باشد که عفو کرده باشند ایشان را از ایصال حق ایشان
بایشان بجهت آنکه باعث فتنه و فساد میشود یا مراد آن باشد که هر گاه
از حق ایشان در نزد کسی بوده و تلف شده باشد و آنکس عاجز باشد
از ادای آن امام آن زمان حق خود را عفو کرده باشد یا احتمال عفو حق
غیرهم در آن زمان بنا بر مصلحت حال ایشان و بعضی اخبار که دلالت
دارد که حلال کردیم تا قیامت و دلالت بر دوام دارد و نه خصوص زمان
خصوص محل اعتماد نیست یا محمول است بر بعض آنچه پیش گذشت و میتواند شد
که مراد حلال کرده خمس منافعی بوده باشد از منافع کسب که کفایه باشد از استثنا
مؤنه سال چنانکه پیش گذشت با وجود آنکه در مقابل این احادیث روایت

دیگر هست که دلالت دارد بر رجوع کسانی که طلب حلیت کرده اند
و تصریح باینکه خمس حق ماست و ما را از حق ما منع میکنند و خود را از دعای
ما محروم میکنند و در بعضی اخبار سه مرتبه فرموده اند که حلال نمیکنیم و اخبار
بسیار دلالت بر تاکید شدید دارد در امر خمس و اینکه خمس از برای تطهیر
و اینکه حضرت صادق عرض نمود که من می کیرم درهمی را از مال امکه من از مال داریم
اهل مدینه ام از برای اینکه شما را پاک کنم و حاصل اینکه کلام اینکه خمس و انفال از
جانب خدا تعالی از برای صاحبان ما انها یقین ثابت شده و کفتار هر فتاهر نیم
در زمان خود و زمان حضور ایشان از برای ما فایده ندارد خود بهتر میدانند
هرچه بکنند صحیح است و اما در غیبت پس ظاهر اینست که آنچه را توانیم کفت
کـه حلال باشد از برای شیعیان مناکح ما باشد بمعنی اینکه هر گاه خود کنیزی — خودرا
که از انفال باشد یا قیمه انرا از انفال داده باشد یا زنی که مهر او را از انفال
کرده باشد حلال است و همچنین است کنیزی را که به خرید از کسی که خمس
نداده باشد و نمیدهد هر چند خمس بخصوص آن جاریه متعلق شده
باشد یا انکه مالی که منتقل شده باو از کسی که خمس نداده باشد نمیده
هد بان مال کنیزی بخرد و همچنین آنچه را صرف نکاح کند از آنچه داخل
مؤنة سال باشد از ارباح مکاسبه و لا ابقا و باشد و اما الحلیت
حقوق سایر اصناف از ارباح ربح زاید بر مؤنة سال و محتاج الیه سال
ربح بر حد لایق بلکه ان مثل معادن و غوص و امثال آن پس دلیل حلیت
معوانا مشتثنا آن نیست خصوصاً اینکه علتی که در احادیث فرموده اند

ازبرای

ازبرای حلیت مناکح که ان پاکی نطفه و حلال زادگی باشد در اعتبار یی از این
امور معقول است بجهت انکه مطلقا صرف مال حرام در امر تزویج منشا
ناپاکی ولد نمیشود مثل مهر حرام یا قیمت کنیز در وقتی که انرا بذمه خریده بوده است
و بعد از آن اتفاق افتد که از غیر وجه عوض بدهد خصوصاً اینکه بسیاری
از شیعیان مرتکب حرام از وجه دیگر میشوند مضایقه از صرف کردن مال
حرام در امر تزویج ندارند بلکه مضایقه از زنای صریح هم ندارند ما حال حلال کرده
خمس چه نفع بحال همچو اشخاص دارد خصوصاً با این نحو که سادات محروم کردن فقرا
و ایتام و بیوه زنان و ضعفای بنی هاشم باشد و تخصیص احادیث بخلص شیعیان
و صلحای ایشان هم دلیلی واضحی ندارد و این کلام بوجه استثنای مناکح تقدمی
که بتوان ظن بحلیت آن از دلیل حاصل کرد اما متاجر و مساکن
پس ظاهر اینست که صحیح است استثنا آنچه را بخرند از غنیمتهائی که از ما
را بحرب میکیرند بدون اذن امام از برای تجارت کنند بلکه چنین
است حدیث چیزی که خمس باو تعلق گرفته باشد از کسی که خمس نمیده
هد مکر اینکه تجارت کند و از ان ربحی بهم رسد که در ان خمس واجب مشود
و همچنین اشکالی نیست در حلال بودن مسکنهایی که در زمینهای
مختص امام باشد و همچنین هر گاه بخرد از ارباح مکاسب بجهت مسکن

~~[illegible]~~ که بآن محتاج باشد بس آن از جمله مؤنه سال است در حلیت آن
نیست   در بیان حکم خمس است در زمان غیبت امام بعضی از علما قایل
بسقوط خمس شده اند در حال غیبت و بعضی گفته اند که باید همه را دفن
کرد تا وقتی که امام زمان ظاهر شود حق تعالی او را از برای او ظاهر کند و بعضی
گفته اند که همه را بسادات و فقرای شیعیان میدهند بر سبیل استحباب
و بعضی گفته اند که همه خمس را جدا میکنند و نگاه میدارند و هرگاه از مرگ
ترسند وصیت کنند بامین معتمدی که آنرا بامام زمان برساند و هرگاه
او در معرض [illegible] امام را وصیت کند بدیگری و همچنین تا ظهور امام و مشهور
ما بین محققین علما است که حصه سایر اصناف خمس است باید بایشان
داد و نصف دیگر که حصه امام ~~و مشهور ما بین~~ است دادن آن
بسادات و اکثر ایشان گفته اند که مختار است ما بین اینکه دفن کند
یا بضبط و وصیت عمل کند یا بسادات بدهد و ظاهر بسیاری از ایشان
اینست که دادن بسادات بهتر از آن دو وجه اولی است و ظاهر
بعضی اینست که بصلحا و فقرای شیعه هم میتوان داد و جماعتی از محققین
که قایلند بجواز دادن حصه امام بسادات قید کرده اند که باید
به سبیل تتمه بدهد یعنی اینکه هرگاه حصه ایشان (خویش) بمؤنه سال (وفا)

ایشان

است در آن خلاف کرده اند و بعضی واجب دانسته اند
[illegible] و بعضی منع کرده اند که حرام است

5

ایشان نکند تتمه مؤنت ایشانرا از حصه امام میدهند و اظهر و اشهر در نظر حقیر اینست که جایز است
صرف کردن همه خمس بفقرای بنی هاشم چنانکه شیخ مفید ره در رساله غریه باین قایل شده و علامه
و محقق و علامه و متاخرین از ایشان و ظاهر اینست که بعنوان وجوب است همچنانکه ظاهر مفید و علامه است
اما در حصه خود سادات پس حکم واضح است اما امداد و اعانت فقرا و ضعفا و ایثار دیگران بر خود خصوصا ذریه
و اقربای خود و وصیت کرده ایشان را باولاد و ذریه و احسان کرده بآنها بانکه ایشانرا [illegible] بصرف کرده مال
ایشانرا در فقرای ذریه ایشان خصوصا در این اوقات که احتیاجی بآن ندارند و ضبط کردن و نگاه داشتن در این
زمانها غالبا در معرض تلف و نابود شدن است و اندک نسلی ما چه جای آنکه نگاه داریم تا زمان ظهور ایشان و همچنین
دفن کردن و در آن وقتی که انشاء الله تعالی ظاهر شوند با تسلط تمام ایشانرا بآنها حاجتی نخواهد بود و اما
قول بسقوط خمس و عفو از جمیع پس آن در نهایت دوری است از صواب چنانکه پیش بیان کردیم خلاصه آنچه ما پیش
~~[illegible]~~ گفتیم و با ملاحظه اینکه در حدیث معتبری وارد شده که بر امام لازم است که هرگاه حصه فقرای سادات
ناقص باشد از مؤنه ایشان از حصه خود تمام کند هرگاه تاملی داشته باشد جایز است که خود متصرف شود در
مشهور علما بآن عمل کرده و تلقی بقبول کرده تاملی باقی نمیماند در اینکه جایز باشد که اکمال حصه ایشانرا
بفقرای سادات و ایتام که خمس وفا بآنها نمیکند بدهیم و مشهور میان جماعتی که تجویز کرده اند که حصه
امام را بسادات بدهیم اینست که باید این امر را فقیه عادل متوجه شود که نایب عام امام است اگر
مالک خود بدهد ضامن خواهد بود بلکه شهید ثانی دعوی اتفاق این جماعت را بر این کرده است
و ظاهر مفید در رساله غریه عدم وجوب است و از شهید ره در کتاب دروس ظاهر میشود که اذن داده

و اما در حصه امام پس آنکه مفید [illegible]
کرده از شیخ [illegible]
و احتمال ایشان در [illegible]

فقیر مالک را در این امر کار با دیگر حاجت نیست که مباشر شود و شکی نیست که احوط اینست که تا ممکن شود باید مجتهد عادل متوجه شود و هرگاه ممکن نشود اذن خاص بمالک و هرگاه انهم ممکن نشود بقول بعضی اذن عام بمالک برسد باینمعنی که هر وقت که خمس در ذمه تو قرار بگیرد حصه امام را بده و اما تصرف مالک بدون اینها پس مشکل است بلی هرگاه هیچیک ممکن نشود و امر دایر شود ما بین اینکه یا باید بنا دادت داد یا بماند و تلف شود مالک خود میتواند داد اگر باستصواب بعضی از طلبه و عدول مؤمنین باشد بهتر است والله العالم بحقایق احکامه و اولیائه الکرام

در بیان صدقات و در ان چند مبحث است پیش از این دانستی که حق مال واجب باالذات نیست بغیر زکوة و خمس و بدانکه گاهی واجب میشود بنذر و شبه نذر و کفارة و امثال آن و جای منکور میشود و گذشت سخن در حق حصاد و جذاذ که در وقت درویدن غله و بر داشتن خرمن و میوه بیرون میکنند و مستحب است تصدق کردن بقدر مقدور و تاکید بسیار در آن هست در همه اوقات خصوصا در ماه مبارک رمضان و خصوصا باز با خویشان و باعث رفع فقر و پریشانی و طول عمر و ادای دین و زیادتی و دفع بلاهای مبرم میشود و باعث استجابت دعا و قبول سایر عبادات و وصول بلقا میگردد و سنت است در اول روز دادن تا رفع شر آن کند و در اول شب تا دفع شر آن شب کند و سنت است از برای مریض و اینکه بدست خود بدهد و بسایل بگوید که دعا کند و همچنین تصدق کردن از برای اولاد و اینکه بدست آن ولد بدهد که او بدهد و توسعه دادن بر عیال از اعظم صدقات است و کسی که وکیل و واسطه میشود در رسانیدن صدقه انهم از جمله تصدق کنندگانست و افضل صدقه آنست که خود محتاج باشد و ایثار کند غیر را بر خود تا به حدی

کم هر

-٦

نمیشود و فرقی نیست در اینکه بنده خالص باشد یا مکاتب باشد مگر مکاتبی که بعض آن آزاد باشد پس هرگاه حصه از مال آن که بقدر جزء آزاد آن باشد بحد نصاب رسد در آن زکوة واجب میشود و بدانکه هرچند قول بمالک شدن بنده مجیر علیه است یعنی اختیار تصرف در مال خود ندارد و لیکن بنا بر خصوص زکوة احادیث بر عدم وجوب دارد و اشکالی ندارد شرطست در وجوب زکوة مالک بودن نصاب ملکیت مستقر تمام باشد پس هرگاه کسی مال بکسی بخشد بقبض آن نداده است بر آن زکوة واجب نمیشود و در جای که گذشتن سال بر نصاب معتبر است مثل نقدین و حیوان ابتدای سال را بعد از قبض باید اعتبار کرد و این در وقتی است که قبض را شرط صحت هبه دانیم و همچنین است حال در مالی که وصیت کرده باشد شخصی از برای شخصی زکوة واجب نمیشود و در سال حساب نمیشود مگر مردن او شخص و قبول کردن آن شخص دیگر بنا بر ان قول که قبول شرط ملک باشد و همچنین هرگاه مالی قرض کند و بماند تا یکسال ابتدای سال را از حین قبض قرض حساب میکند بنا بر اشهر و اقوی نه از حین تصرف و همچنین هرگاه نذر کند در اثناء سال که آن نصاب را تصدق کند یا نذر کرده باشد که صدقه در راه خدا بدهد و آن نصاب را در اداء آن بدهد از راه زکوة ساقط میشود بجهة انکه آن مال ~~آن در صیرورة اظهر آنست که هرگاه نذر کند نصاب را و معلق کند بشرط حصول امری بعد الین زکوة ساقط میشود~~ بجهة انکه هرچند هنوز از مال آن در نرفته است نهایت ممنوع است از تصرف در آن و بعد خواهیم گفت که متمکن از تصرف هم شرطست در وجوب زکوة و فایده شرط استقرار و تمامیت مالک در جائی ظاهر میشود که ملکیت متزلزل

اینکه

بعد

هرچند هنوز

باشد مثل آنکه هرگاه قبض را شرط لزوم هبه دانیم شرط صحت پس عدم وجوب زکوة بجهة
آنست که هنوز ملک تمام نشده است ومتزلزلست ومثل این است مبیع در زمان خیار
بنا بر اقوی که بمجرد صیغه ملک حاصل میشود واما لزوم واستقرار آن موقوفست بر انقضاء
ایام خیار وامثال اینها   شرطست در وجوب زکوة که مالک متمکن
از تصرف دران باشد ودر آنچه گذشتن سال دران معتبر است باید که در تمام سال از اول تا آخر
از تصرف بتواند باشد واما آنچه در ان سال معتبر نیست مثل غلات پس باید تعلق وجوب متمکن از
تصرف باشد که در انوقت دانه بستن غلاتست که بهمین زکوة در انها واجب میشود
هرچند بعد ازان مانع از تصرف بهم رسد وقدرت بر ادای زکوة ورسانیدن بمستحق
بعد ازان شرط وجوب نیست باینمعنی که هرگاه مثلا غله در ملک شخص دانه بست پیش
از انکه غله را بدروند وبکوبند وصاف کنند غاصبی غصب کرد ومالک ممنوع شد از تصرف
هرگاه قبل از خلاص شدن سال از دست غاصب مالک بمیرد بران عقاب نیست ولیکن
بر وارث اش واجب است که هرگاه مال بدست او آید زکوة را بدهد پس معلوم شد که ممنوع
شدن از تصرف بعد تعلق وجوب در مال باعث سقوط زکوة نمیشود وتمکن از تصرف
شرط وجوب ادای زکوة نیست وحاصل اینکه غیر غلات را هرگاه غاصب غصب کرده
باشد تا بدست صاحب نیاید وسال تمام در نزد مالک بران نگذرد زکوة واجب
نمیشود واما در غلات همینکه در وقت دانه بستن در دست مالک باشد زکوة
بران مال متعلق میشود وواجبست ادای آن در نزد امکان خواه خود مالک متمکن
شود وبدهد یا وارث آن یا حاکم شرع اما هرگاه در وقت دانه بستن در دست غاصب

باشد وبعد ازان

باشد وبعد ازان بتصرف مالک در آید زکوة واجب نمیشود وبعضی در صورت
اخیر اشکال کرده اند ومیل بوجوب زکوة کرده اند واقوی عدم وجوبست وظاهر
این است که زکوة از مال مغصوب ساقط میشود هرچند مالک قدرت داشته
باشد که بعضی کارها بکند که آن مال را از دست غاصب خلاص کند بجهة آنکه ظاهر
از تمکن تصرف که شرط شده این است که بالفعل متمکن باشد نه اینکه عقلا از امکان باشد
تمکن از تصرف بتحصیل مقدمات چند خصوصا هرگاه باید قدری مال صرف کند
تا از او بدست بیاورد یا پاره از همان مال را بدهد تا باقی خلاص کند وخصوصا هرگاه
بدادن پاره از همان مال از نصاب کم شود وهمچنین است حکم در مال غایب که صعب
باشد رسیدن بآن وبعضی سقوط زکوة را مشروط دانسته اند باینکه ممکن نباشد آنرا
بدست آوردن مال هرچند بصرف کردن ودادن بعضی ازان باشد واول اظهر است
بلی آنکه مال غایب از مالک هرگاه در دست وکیل یا ولی باشد
در حکم حاضر است ودر صورت که مال از صغیر یا مجنون باشد وقایل شویم بوجوب زکوة
یا استحباب اشکالی نیست در اینکه حکم متعلق بولی است وبر او است که ادا کند
واما غیر صغیر ومجنون که غایب باشد از مال پس اگر علم برای آن بهم رسد بران چیزی
نیست مادامیکه علم ندارد وبر وکیل هم واجب نیست ادا مگر اینکه وکیل مطلق
ان باشد وهمچنین هرگاه وکیل در ان مال تعیین نکرده باشد باز همان تفصیل است
که گفتیم مادامیکه علم بحصول وحلول ندارد بران چیزی نیست وبعد حصول علم باید
خود بدهد یا احدی را تعیین کند که بدهد وآنچه از بعضی عبارات علما مفهوم میشود

که مالک نصاب نشده است ودر اثنای ... عنان تمکن نشده سال است هم سال کند ... است
واجب است که زکوة مال خود را بدهد یا وکیل را ... که بدهد ...
ودر عداد ...

که در مال غایب زکوة نیست مراد مال غایب است تصرف در آن ممکن نباشد و در صورتیکه
در دست وکیل باشد یا کسی هست که او را ماذون کند در دادن این در حکم مال حاضر است
که ممکن باشد تصرف در آن هرگاه کسی بقدر نصاب و بالاتر مال بجهت نفقه در نزد
عیال خود بگذارد و ندانسته اند که زاید بر قدر حاجت ایشان است و سال بر آن نصاب بگذرد
ما اگر مالک غایب است زکوة از آن ساقط میشود و اگر حاضر است واجب است چنانکه از اخبار معتبره
ظاهر میشود و بعضی گفته اند که اگر ممکن است از تصرف واجب است و اگر نیست واجب نیست
و ممکن است که اخبار را حمل بر این کنیم و این مشکل است و اول اشهر و اظهر است
زکوة واجب نیست در دین هرگاه تاخیر از جانب مدیون باشد باتفاق علماء و اما هرگاه
طلبکار خود تاخیر کند هم اقوی عدم وجوب است و بعضی واجب دانسته اند بسبب بعضی روایات
ضعیفه و در صورت مشهور قول باستحباب بعید نیست و این کفایه در نقدین است اما مواشی
پس هیچ وجهی دلیل بر زکوة دین در آنها نیست زکوة واجب نیست در
در مال وقف مثل اینکه کسی یک نصاب از حیوان را وقف کند در آن زکوة نیست بلی هرگاه
نتاج و اولاد آنها بقدر نصاب برسد در آن زکوة واجب است در مال
کم شده واجب نیست مثل اینکه طلا و نقره را در زیر خاک کرده باشد و نداند کجا است
یا یک نصاب حیوان از او ناپیدا شده بود و همچنین هرگاه یا تمام از حیوانها در عرض
سال مفقود شود که بسبب آن از نصاب کم گردد عرف گویند که متمکن از تصرف در آن
نیست و اما مثل اینکه یک گوسفند از نصاب یکساعت گم شود یا یکروز کم شود
و باز پیدا شود معلوم نیست که مال بهمین بوهم خورد و لازم باشد که سال را بعد از کردن

از سر گیرد

۸

از سر گیرد و مستحب است که مال کم شده باشد هرگاه پیدا شد زکوة یکساله بیشتر کم شده
باشد زکوة بر کفار واجب است مثل سایر عبادات ولیکن صحیح نیست از ایشان
بجهت آنکه نیت قربت در عبادات شرط صحت آنست و آن در کفار متحقق نمیشود و مشهور
این است که هرگاه کافر مسلمان شود زکوتهای که در حال کفر بر او واجب شده بود ضامن
آنها نیست و بر او لازم نیست تدارک آنها بلکه جمعی از متاخرین علماء تصریح کرده اند
بسقوط زکوة هرچند نصاب موجود باشد پس هرگاه داخل شدن غله در حال کفر باشد
و خرص صاف شدن در حال اسلام زکوة واجب نیست و همچنین هرگاه
در بین سال طلا و نقره و حیوان مسلمان شود از حین اسلام سال را از سر میگیرد و آن گذشته
محسوب نیست و جمعی در این اشکال کرده اند و اول اقوی است و اما در حال کفر مادامی
که نصاب باقی است زکوة از ایشان میگیرند قهراً و اما هرگاه نصاب را تلف کرده باشد پس
بعضی گفته اند که دیگر امام و ساعی نمیتوانند زکوة را قهراً از ایشان بگیرند و بعضی
در این اشکال کرده اند و اما مسلمین پس ایشان هرگاه متمکن باشند از دادن زکوة
و اهمال کنند یا تفریط کنند در محافظت مال و تلف شود ضامن خواهند بود و در صورت
عدم اهمال و تفریط هرگاه زکوة را جدا کرده و تلف شد یا تمام مال تلف شده
بر او چیزی نیست و هرگاه بعضی مال تلف شده قسمت میشود بر حصه مالک
و فقرا و هر دو و بقدر حصه فقیر از زکوة کم میشود و بعضی گفته اند که تالف از مال
مالک محسوب میشود و این احوط است و اول اقوی است و هرگاه مال از طفل
یا مجنون باشد ضامن تلف در آن در صورت تفریط و اهمال ولی است و بر مال آنها چیزی نیست

در بیان مالی که زکوة دران واجب میشود و دران چند مطلب است

واجب میشود زکوة در طلا و نقره و کندم و جو و خرما و مویز
و شتر و کاو و کوسفند و سنّت است در سایر آنها مثل برنج و نخود و عدس و غیر آنها
و در سلت و علس خلافست و مشهور این است که واجب نیست و جمعی بوجوب آنها
قائل شده اند بجهة آنکه اهل لغت آنها را از اقسام کندم و جو شمرده اند چنانکه
جوهری در صحاح کفته که سُلت بضمّ سین نوعی است از جو که پوست ندارد و بکندم
شبیه است و علس قسمی است از کندم که هر دو دانه او در یک پوستست و قول
مشهور اقوی است بجهة آنکه در عرف اینها را میتوان کفت کندم و جو نیست
و در بعضی احادیث هم سلت را بکندم و جو ذکر کرده اند که دلالت بر مغایرت میکند
و بهرحال اظهر عدم وجوبست و احوط دادن آنست و بهرحال شکی در رجحان دادن
نیست و همچنین سنّت است در مادیان و در مال التجاره زکوة نیست و در سبزیها
مثل خربوزه و خیار و بادنجان و پیاز و امثال اینها و بعضی در سایر آنها واجب
دانسته اند و این هر دو ضعیفست و شرطست در مذکورات رسیدن بحدّ نصاب
و نصاب در هر یک از آنها بتفصیل مذکور خواهد شد

در بیان نصاب حیواناتست و آن در شتر دوازده نصابست پنج نصاب از آن
دوازده نصاب پنج شتر است که در پنج شتر یک کوسفند میدهند و در کوسفند
مسمّی آن کافیست خواه میش باشد و خواه بز و همچنین در زکوة کوسفند که بعد
مذکور خواهد شد و جمعی از علما کفته اند که اقل آن جذع است از میش و ثنی است

از بز و ابی احوط

و در ده شتر دو کوسفند میدهند و همچنین است تا بیست و پنج شتر که پنج کوسفند میدهند
و بعضی در مال التجاره واجب دانسته اند

از بز و این احوطست و در تفسیر جذع و ثنی اختلاف بسیار است و اصحاب ما جمعی تفسیر
کرده اند جذع را بمیش که داخل سال دوّم شده باشد و بعضی بانکه هفت ماه او تمام
باشد و ثنی را در بز جمعی کفته اند که آنست که داخل سال دوّیم باشد و بعضی کفته اند که
داخل سال سیم باشد و اظهر آنست که مسمّی کافی است و از اینها کوچک تر هم بهتر است و
یکشاهد او این است که سال بچّه های کوسفند را از حین نتاج حساب میکنند و حال
آنکه در حدیث فرموده اند که در چهل کوسفند یک کوسفند است پس معلوم شد
که برّه هم کوسفند است و همینکه از بیست پنج شتر یکی اضافه شد آن داخل نصاب
ششم است و در آنجا واجب است که یکشتر بچّه یکساله مادهٔ بادر دو بدهد
که آنرا بنت مخاض میکویند و هر کاه بنت مخاض نداشته باشد مخیّر است که ابن لبون
بدهد که آن شتر بچّهٔ دو ساله بادر سه است و اکر هیچ یکی ندارد مختار است در خریدن
هر یک از اینها بنابر مشهور و نقل قول شده است که متعیّن است خریدن بنت مخاض
و این احوطست و نصاب هفتم سی و شش است و دران شتر بچّهٔ ماده دو ساله
بادر سه میدهد که آنرا بنت لبون میکویند و نصاب هشتم چهل و شش است و
دران شتر مادهٔ سه ساله بادر چهار میدهد که انرا حقّه میکویند و نصاب نهم شصت و
یکی است و دران شتر مادهٔ چهار ساله بادر پنج میدهند که انرا جذعه کویند
و نصاب دهم هفتاد و شش است و دران دو بنت لبون میدهند و نصاب
یازدهم نود و یکی است و دران دو حقّه میدهند و نصاب دوازدهم صد و بیست و یکست
تا هر جا بالا رود و آن در هر چهل و هر پنجاه یک حقّه میدهند و در هر چهل یک بنت لبون

یک از اینها را
ندارد

وعلماء خلاف دارند در اینکه چهل پنجاه در نصاب دوازدهم ایا بر سبیل تخییر است که جایز
خواهد بود اعتبار چهل هر چند ممکن باشد اعتبار پنجاه وبعکس یا متعین است اینکه
اعتبار کنیم این معنی را که بقدر امکان مراعات فقرا بشود و زکوة همه را بدهیم هر چند
باین نحو باشد که چهل پنجاه هر دو را اعتبار کنیم مثلا هر گاه صد بیست یک شتر باشد و چهل
چهل اعتبار میکنیم و سه بنت لبون داده میشود که زکوة همه را داده باشیم و همین یکی برجا
میماند که زکوة از ان بدر نمیرود و در صد پنجاه را اعتبار میکنیم که سه پنجاه میشود و سه
حقه داده میشود و اگر چهل چهل اعتبار کنیم سی شتر برجا میماند خالی از حق فقراء
و در یک صد هفتاد شتر اعتبار چهل پنجاه هر دو میشود در سه چهل بنت لبون
میدهیم و در پنجاه یک حقه و در دویست چهارصد اختیار دارد میخواهد هم را
چهل اعتبار کنیم میخواهد پنجاه که در هیچ صورت چیزی از حق فقرا خالی
نمیماند اظهر واقوی قول دوم است و بدانکه هر گاه بر کسی واجب شود
و یکی از فریضه های شتر که مذکور شد و نداشته باشد مخیر است مابین
انکه بالاتر از آن یک مرتبه بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم پس بعلاوه
بدهد مثل انکه بنت لبون بدهد و ندارد میخواهد یک حقه بدهد و دو
گوسفند یا بیست درهم پس بگیرد و میخواهد یک بنت لبون مخاض بدهد
بعلاوه دو گوسفند یا بیست درهم و همچنین سایر مراتب فرایض بر این قیاس
است و بعضی یک گوسفند و ده درهم را هم بجای دو گوسفند یا بیست درهم
جایز دانسته اند و محل اشکالست و بدانکه کلام علما اقتضاء میکند که در داده الطلاق
اعلا بکری فنت

واحوط و اشهر

[illegible]

١٠

ذکر کرده اند که مراد اصحاب زمین زراعتست و این دور نیست بلکه اظهر است بجهت
انکه متبادر از حدیث هم همین است و همچنین ظاهر فتوای و روایت حکم انتقال به بیع و شراست و بعضی
مطلق انتقال را هم چنین دانسته اند مثل هبه و صلح و این مشکلست و احتیاط اینست که در چنین صورتی
در ضمن عقد شرط کنند بر ذمی که خمس را بدهد و بعضی از علما ذکر کرده اند که حاکم شرعی احتیاط دارد که خمس
عین زمین را بگیرد یا خمس منفعت او را و این دور نیست بجهت انکه روایت قابلیت اراده هر دو دارد
و مراد بخمس منفعت باید خمس اجرة المثل ان باشد که در سال از او باید گرفت و حاکم تسلط ندارد که خمس
قیمت عین را بگیرد مگر اینکه مصلحت در این باشد و ذمی هم بان راضی شود و هر گاه ذمی بفروشد ان
زمین را بذمی خمس ساقط نمیشود بلکه اگر بمسلمان دیگر هم بفروشد ساقط نمیشود پس اگر بفروشند
بیع در مقدار خمس باطلست و در باقی صحیح است لکن مشتری با وجود جهل اختیار فسخ دارد و مصرف
این خمس مثل سایر خمسهاست مشهور میان علما انست که واجب است خمس در مال
حرام مخلوط بحلال که نه قدر ان معلوم باشد و نه صاحب ان و دعوای اجماع بر این کرده اند و سه حدیث
در این باب از جناب امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که در کافی و تهذیب و من لا یحضره الفقیه
مذکور است و بعضی از متاخرین علما در انها قدح کرده از ان حیثیت ضعف سند و ضعف دلالت
یعنی معلوم نیست که مراد در حدیث خمس اصطلاحی باشد که مصرف ان بنی هاشم
اند و گفته اند که چنین مالی را هر قدر ان را که یقین داری که از تو نیست باید تفحص کنی از صاحب
ان و بعد از یاس تصدق کنی بفقرا چنانکه در سایر مالهای مجهول المالک و ضرور نیست
که بسادات داده شود بلکه بسادات و غیر سادات همه میتوان داد و اظهر در نزد حقیر اینست
که واجبست خمس در چنین مالی و مصرف انهم مصرف سایر اقسام خمس است و هر چند دلالت ان

که واجبست خمس در چنین مالی و مصرف سایر

حدیثها واضح نیست نهایت حدیثی صحیح ابن بابویه در کتاب خصال نقل کرده از عمار مروان
که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود که در آنچه بیرون می آورند از معادن و دریا و غنیمت و
حلال مختلط بحرام هرگاه صاحبش معروف نباشد و گنجها خمس است و سیاق این روایت که خمس
همه اینها را بیک عبارت فرموده لازم میرساند دو این حدیث با ظاهر کلام علما و دعوی اجماع کافیست
از برای ثبات مطلب نهایت از ظاهر کلام بعضی و صریح بعضی مستفاد میشود که خمس ثابت است
خواه فی الجمله معلوم باشد قدر حرام و حلال مثل اینکه بدانند که حرام بیشتر است از حلال و نمیدانند
چه قدر و خواه معلوم نباشد و حق تفصیل است بر نهجی که جمعی از محققین داده اند و آن اینست
وجوب اخراج خمس در وقتی است که صاحب مال و مقدار آن هر دو مجهول باشند از
جمیع وجوه چنانکه ظاهر روایتیست از جناب امیر المومنین ع روایت شده است و دور
نیست که این حدیث صحیح را که از خصال نقل کردیم هم بر آن تنزیل کنیم و اما هرگاه صاحب
و مقدار آن هر دو معلوم باشد قطعا باید او را بمالک برساند و هرگاه قدر مال معلوم است
و صاحب آن معلوم نیست پس اقوی وجوب تصدقست از جانب مالک یا بأس
از او خواه آن مقدار مساوی خمس مال باشد یا بیشتر یا کمتر باعتبار اینکه داخل مال
مجهول المالک است و حکم او همین است و داخل مدلول این احادیث نیست
تا خمس بر آن واجب باشد و همین که مشهور نیز رد مظالم است چنانکه اخوند
ملا احمد اردبیلی ره در کتاب لقطه تصریح بآن کرده و فرموده است که بسادات
و غیر سادات همه میتوان داد و همچنین و اما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ره و والد
بزرگوار ایشان تصریح کرده اند باینکه این قسم و قسم سابق یعنی آنکه صاحب

وقدر

هیچ کدام معلوم نباشد هر دو از جمله رد مظالمند و ایشان هم هر دو قسم را تجویز کرده اند که بسادات
و غیر سادات بدهند و دانستی که اشهر و اقوی آنست که اول را باید از باب خمس بسادات داد
اما قسم دوم را بهمه میتوان داد و ظاهر آنست که تصدق کردن مجهول المالک احتیاجی برجوع
بحاکم شرع نباشد و همچنین عدالت شخص متصرف شرط نیست و چنانکه آخوند ملا احمد ره
تصریح بآن کرده و جمعی گفته اند که در صورتی که مقدار مال معلوم نیست و صاحب آن معلوم
نیست که مقدار حرام از خمس بیشتر باشد واجبست که خمس را بیرون کند یعنی از باب خمس
و زاید را تصدق کند و دلیل آن ظاهر نیست و اما هرگاه در صورت جهل بمالک علم بمقدار مال
معینا نباشد اما اجمالا علم دارد مثل اینکه میداند که حرام زیاده از مقدار خمس مالست اما نمیداند
که چه قدر زیادتیست بعضی گفته اند که خمس مال را اخراج میکند و بعد از آن آنچه بر گمان او غالب
باشد که آن قدر زیادتیست بیرون میکند و شاید مراد ایشان این باشد که زیادتی را تصدق
بکند چنانکه در مسالک تصریح بآن شده و در مسالک دو احتمال داده که مجموع را برسم صدقه
بدهد و احتمال داده که مجموع را برسم خمس بدهد و هرگاه بداند که حرام کمتر از خمس است اما قدر
آن را نمیداند در مسالک گفته که بیرون میکند قدری که جزما برائت ذمه بآن حاصل شود و
احتمال داده که اکتفا بمظنه کند بعد از آن احتمال داده که این از باب خمس باشد یعنی بمصرف خمس
برسانند و احتمال داده که از باب صدقه باشد و خمس قرار دادن او را احوط دانسته و در اینجا
احتمال دیگر هم هست که در مسالک متوجه آن نشده و آن اینست که اکتفا کند بآنچه یقین دارد که

یقین میداند که از او نیست هرچند احتمال بدهد که بیش ازین داخل باشد و صاحب مدارک
این احتمال را قوّت داده است و این سخن در مسئلهٔ سابقه یعنی در جائی که علم داشت که مال الحرام
زاید بقدر خمس است و میدانست که چه قدر است هم جاری میشود و این احتمال در هر
دو جانب قوّت نیست و این احتمالات در بسیار جاها جاری میشود مثل اینکه میداند که مشغول
ذمّه بزکوة یا خمس هست و مقدار آن را نمیداند و همچنین سایر مواضع و در همه جا اکتفا بقدری
که یقین دارد که او را مشغول ذمّه هست و یقین بشغل ذمّه زاید بران ندارد هرچند احتمال بیشتر
ثابت باشد قوّت دارد بنابر احوط آنست که بقدری که بدهد که یقین کند که از عهده
برآمده است و بعد از آن اکتفا بمظنّه است و هرگاه صاحب حرام را داند و امّا مقدار حرام را
نداند پس بعضی گفته‌اند که واجبست که مصالحه کند با آن شخص اگر زنده است و با وارث آن
اگر مرده است و اگر وارث ندارد از جملهٔ انفال است که مال امام است و مصرف آن بعد
ازین خواهد آمد و بعضی گفته‌اند در این صورت مصالحه ممکن و اگر ابا کند مالک از مصالحه
هرگاه بالمرّه فقط تمام مال مجهول الخمس او را بصاحب مال میدهد یا اجتناب بوطی او باشد
نا... میدهد هرچند داند که حقّ او زیاده از قدر خمس است یا کمتر و صاحب مدارک گفته است
احتیاط است که بدهد باو بقدری که یقین ببرائة ذمّه حاصل شود و دور نیست که اکتفا
شود بدادن قدری که یقین میداند که مال خودش نیست و بعضی محقّقین متأخّرین از او تابع شده
اند و این قول قویست چنانکه پیش اشاره کردیم بنابر احوط آنست که مصالحه باید با آنچه یقیناً
برائه

برائه ذمّه حاصل شود عمل کند و هرگاه بداند که صاحب مال یک نفر از جملهٔ جماعت معدود
معیّن است امّا نمیداند از کدامست صاحب مدارک گفته است که واجب خلاصی جستن
بصلح کردن است با همهٔ ایشان و دلیل آن واضح نیست و گاه هست که راضی بصلح نشوند و اجبار بر صلح
بخصوص دلیلی ندارد و ممکن است که کسی بگوید که واجب نیست که بهیچیک بدهند و از باب
مجهول المالک باشد که باید تصدّق کند بفقرا و احتمال قرعه هم میرود و راه احتیاط در امثال
این مواضع از دست نباید داد و بدانکه ظاهر اخبار بر اینست که خمس را تصدّق کرد و این قسم
لازم میشود هر متعلّق بعین مال است امّا هر یک از اجزاء آن مال را که بدهد خوبست و لازم
نیست که از هر نوع آن مال بقدر آنچه مساوی خمس است بیرون کند یا تصدّق کند بلکه ظاهر
است که بدل آن را هم میتواند داد از مال دیگر مثل اینکه آن مال مخلوط گوسفند است میتواند
گوسفند از خارج بگیرد و بدهد بلکه ظاهر اینست که قیمت هم میتواند داد چنانکه در زکوة
گفتیم و در کلام علما تصریحی بآنچه مذکور شد ندیدیم   هرگاه بعد از اخراج خمس ظاهر
شود که حرام زیاده بر قدر خمس بود خواه زیادتی معلوم و معیّن باشد و خواه غیر معلوم
و معیّن باشد پس احتمال دارد که زیادتی را بعنوان تصدّق بدهد و محتمل است که بگوییم که
هرگاه نیّت آنچه را داده پس بگیرد و مجموع را بعنوان تصدّق بدهد و اگر نتواند آنچه را داده
مجزی باشد و زاید را تصدّق کند   هرگاه بعد از اخراج خمس مالک معلوم شود در ضامن
بودن غرامت مال دو قول است اظهر عدم ضمانست و احوط ضمانست   هرگاه بعض مال مخلوط

بحرام باشد و بعضی حلال معین باشد این کفتار در وقتی است که مخلوط است و در ان قدری که حلال
ممتاز است چیزی نیست و هرکاه مال حرام مخلوط شود بمالی که در ان خمس متعلق میشود مثل
معادن و ارباح تجارت یک خمس در ان کافی نیست و در طریق ادای خمس اشکالست و خلاف
است و اقرب در نزد حقیر اینست که اول خمس مجموع را بدهد از برای خلاص شدن از ناخوشی
حرام که علت وجوب خمس است در این قسم و بعد از ان خمس حلال را بدهد بهر نحو که درست
اید باینکه بنا بر ظن بکذارد در مقدار حلال یا باخذ جزما برائت ذمه بران حاصل میشود یا بان
عمل کند یا باقل اخذ یقین دارد که حلال کمتر از ان نیست اکتفا نموده خمس او را بدهد
و ممکن است که کفته شود که اول خمس حلال را باین نهج که کفتیم بیرون میکند و بعد از ان خمس
حلال خمس باقی را میدهد از برای خلاصی از ناخوشی حرام در مال مخلوط بحرام و بعضی
کفته اند هرکاه احتمال حلال و حرام در مقدار مساوی باشد یک خمس کافی باشد
هرکاه ان مال مخلوط تلف شده باشد و اشتغال ذمه بان باقی مانده باشد پس واجبست
که مساوی اخذ برو لازم میبود ادا کند و اکر ان شخص که مبتلا باین شده بمیرد پس وارث
یا وصی او علم داشته باشند که شغل ذمه بان باقیست واجبست بر ایشان که ادا کنند و اکر
وارث و وصی نداشته باشد حاکم شرع این کار را میکند و اکر حاکم شرع نباشد عدول
مؤمنین میکنند و ظاهر اینست که استصحاب در اینجا کافی نیست یعنی همینکه میدانیست در
حال حیات که مشغول الذمه است و برائت از ذمه او معلوم ایشان نیست کافی نیست بلکه مینی

احتمال

احتمال اینست که صاحب مال او را بری الذمه کرده باشد یا خود در حال حیات ادا کرده باشد
دیکر لازم نیست که از مال او ادا کنند و باین سبب که اقامه بینه در شهود در دعوی بر
میت با مدعی را قسم را میدهند بنا بر حق خود بجهة انکه میت زبانی ندارد که حرف بزند
کاه هست اکر زنده میبود میکفت حق او را دادم یا او مرا حلال کرده و هم چنین است کلام در خمس
و زکوة و غیر ان و این سخنان از برای میت صورت دعویست و در جائی که پای صغیر و غایب در
میان باشد و اکر نه شکی نیست که از برای وارث کبیر عاقل اولی و افضل آنست که احتیاط
کند در بری کردن ذمه مورث خود بقدر مقدور بدانکه از کلام محقق و علامه ره
ظاهر میشود که خلافی نباشد در اینکه خمس در کنج و معدن و غوص واجب میشود بر انکه
تحصیل ان خواه صغیر باشد و خواه کبیر و خواه آزاد باشد و خواه بنده و از اینجا ظاهر میشود
که در غیر این سه قسم از اقسام و اما غنایم دار الحرب است و فاضل مونه است و ارباح تجارات و مکاسب
و حلال مخلوط بحرامست بر غیر مکلفین چیزی واجب نیست پس در ارباح زراعت و کسب
اطفال و مجانین چیزی واجب نیست و همچنین در مال مخلوط بحرام که بایشان برسد بمیراث
یا بکسب عدم وجوب خمس در اینها موافق اصل است اما وجوب در ان سه قسم مذکور شد محل
اشکالست و شاید دلیل ایشان اجماع باشد و اکر نه در دلالت عموم احادیث فرق مابین
اقسام نیست چنانکه در کتاب غنایم بیان ان کرده ایم و بهر حال خروج از فتوی ایشان در سه
قسم مشکلست و بدانکه نیز در سه قسم اخر از جمله هفت قسم کسی قایل باعتبار نصاب نشده و دلیل
دلالت بر آن ندارد و هم چنین اعتبار کذشتن سال در هیچ یک از اقسام هفتکانه نشده

الآن در قسم ارباح مکاسب که از کلام ابن ادریس ظاهر میشود که اعتبار سال کرده باین معنی
که دادن خمس ارباح پیش از [سال] تمام شدن بدعت است و مشهور علما در این اعتبار سال
نکرده اند باین معنی که واجب مضیق باشد که بمجرد حصول نفع بمقداری که در نظر صاحب
مال زاید باشد بر مؤنة سال واجب شود دادن خمس آن بلکه باین معنی که وجوب موسع
متعلق میشود بان نفع در حین حصول آن اما انتظار تمام شدن را میتوانند کشید پس
جایز است که تاخیر کند تا آخر سال بجهت مراعات اینکه شاید خرجی زیاده شود در بین سال
بسبب خراب شدن خانه یا احتیاج بهم رسیدن چارپایی یا کنیزی یا زوجه یا امثال
آن و جایز است تعجیل بلکه مستحب است بجهت اینکه این امر خیر است و تعجیل و شتاب کردن
در امر خیر و احسان کردن بذریه رسول خدا صلعم و خلاص کردن خود را از موانع لازمه
طبع انسانی از وساوس نفس و نسق بلات شیطانی از افضل اعمال است و این را از باب
تخمین میدهد پس اگر در آخر سال معلوم شود که کم داده است در آن وقت تمام کند و
اگر معلوم شود که زیاد داده است پس اگر مستحق نمیدانسته که اینقدر ربایست بدهد
و گرفته و تلف کرده بر او چیزی نیست و حقتعالی بالات عوض خیر میدهد و اگر میدانسته
که اینقدر نباید بدهد و گرفت یا آنکه با وجود جهل بحال مؤخر عین مال باقیست پس همان
گفتاری که در زکوة کردیم در وقتی که بعد از دادن زکوة معلوم شود که گیرنده غنی بوده
در اینجا هم جاریست و بدانکه مراد از سال در اینجا سال تمام است نه آنسالی که در زکوة معتبر بود
و ابتدای سال از ابتدای شروع کردن در کسب حساب میشود پس زارع از اول شروع در
زراعت

زراعت حساب میکنند و اهل صناعات از اول شروع در صنعت و اهل تجارات متداول از اهل
شرق در این زمانها سال خود را از نوروز بنوروز دیگر قرار میدهند و بعضی گفته اند از ابتدا
ظهور ربح و انتفاع حساب میشود و اول اظهر است و اقوی اینست که از برای هر ربحی که در
عرض سال بهم میرسد سال جدایی نباید حساب کرد بلکه از ابتدای شروع در کسب حساب
میکنیم و معین که سال تمام شد خمس فاضل ارباح این سال را میدهیم هرچند اکثر آن ارباح
در ماه آخر سال بهم رسیده باشد و شهید ثانی رحمه الله گفته است که از برای هر ربحی
حساب سالی را جدا نگاه دارد پس [هرگاه] در اول سال ربحی بهم برسد و بعد از گذشتن سه ماه هم
ربحی بهم رسد هر خرج سه ماه اول از ربح اول برمیدارد و خرج سه ماه آخر سال را
از ربح دوم برمیدارد و شش ماه وسط را از هر دو ربحها بشادکه بالنسبه صرف میکند
و آنچه فاضل آید از ربح باقی بعد تمام شدن سال دوازده ماه از حین ظهور آن خمس آنرا و همچنین باین
نهج هر ربحی که بهم رسد و دلیل این قول وضوحی ندارد

در بیان مستحق خمس است

و در آن چند بحث است بحث اول مشهور بلکه مجمع علیه چنانکه جمعی از اصحاب نقل
کرده اند اینست که خمس را شش قسمت باید کرد و سه قسمت آن از برای پیغمبر خدا است صلعم
که آن سهم خداست و سهم رسول او صلعم و سهم ذوی القربی و این سه قسم بعد از
وفات آنجناب از برای امام قائم مقام اوست و سه قسم دیگر حق یتیمها و مساکین و ابن
سبیل است و قولی که برخلاف این نقل شده ضعیف است و مشهور اینست که مراد

و آنچه فاضل ابدا از ربح اول بعد تمام شدن دوازده ماه ظهور آن خمس آنرا میدهد

از این سه گروه یتامی و مساکین و ابناء سبیل ساداتند از اولاد عبد المطلب و قول ابن
جنید بجواز دادن بغیر سادات ضعیف است و هم چنین مشهور اینست که باید انتسا[ب]
بعبد المطلب از جانب پدر باشد و هرگاه مادر از اولاد عبد المطلب باشد و پدر
از غیر ایشان باشد با نمیتوان داد و زکوة و فطره میتوان داد هرچند دهنده مطلقا نیست
بعبد المطلب نداشته باشد و قول سید مرتضی ره بجواز دادن خمس بکسی که مادر او از
ایشان باشد و منع دادن زکوة غیر سادات بایشان ضعیف است و در کتاب زکوة
بیان کردیم که اولاد عبد المطلب درین زمان منحصرات در اولاد ابو طالب و عباس و
حارث و ابولهب و اختلاف کرده اند در اولاد عبد المطلب که برادر هاشم است و بیان
کردیم که بایشان هم خمس نمیتوان داد و زکوات میتوان داد مشهور اینست که
بعد
نصف خمس که حق یتامی و مساکین و ابناء سبیل است میتوان همه را بیک طایفه از ین سه طا[یفه]
داد و واجب نیست قسمت آن بهمه اینها و بعضی قایل بوجوب آن شده اند و قول مشهور اقویست
لکن قول دوم احوط است و هم چنین واجب نیست رسانیدن خمس بهمه اشخاص هرچند
همه را بیک طایفه بدهیم و کلام شهید در دروس موهم است که باید بهمه اشخاص که در آن
بلد حاضرند برسانند و دلیلی بر آن نیافتیم هرچند افضلست بلکه احوطست با وجود امکان
و عدم لزوم عسر و حرج و اما تسویه اصناف یا اشخاص در قسمت پس قایل بآن نیست و دلیلی
بر آن نیست بلکه سزا باشد که باید تفاوت گذاشت ما بین اشخاص و مشهور اینست که امام
قسمت

قسمت خمس را میکند باین طوایف بقدر مؤنه سال ایشان بر سبیل میانه روی پس اگر وفا نکند
حصه ایشان از برای ایشان واجبست که تمام کند نقص ایشان را از حصه خود و اگر زیاد
آید از مؤنه ایشان زیادتی را از برای خود میتواند بر دارد و این مسئله از حدیث مرسل
شده و اکثر علما بر آن عمل کرده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که اجماع است پس تامل بعضی اصحا[ب]
در این حکم خوب نیست و این مسئله در امثال زمان ما هرچند کم فایده مینماید اما چنین
نیست بجهت آنکه ثمره میکند در حکم مجتهد عادل که نایب امام است در زمان غیبت چنانکه
بعد از ین بیان خواهیم کرد در مسئله حصه امام در حال غیبت و هرگاه مستحق در بلد نباشد
خمس
جایز است نقل ببلد دیگر و اما با وجود مستحق پس بعضی گفته اند که جایز نیست و بعضی جا[یز]
دانسته اند خصوصا در وقتی که بجهت طلب افضل باشد و لکن در صورت ضامن
است اگر تلف شود و این قول اقویست اظهر اینست که جایز نیست که بمستحق در یک
دفعه زیاده از مؤنه سال بدهی چنانکه در زکوة جایز بود و ظاهر اینست که تحدید
از برای سال فقیر نیست بلکه تابع وقت حاجت باید بود پس هرگاه از وجه خمس تدارک
یک سال از برای فقیری دید بعد از آن شش ماه گذشت و نصف آن را صرف کرد الحال
میتوان مؤنه سال شش ماه دیگر باو داد که الحال بقیه شش ماه باقی مانده است بالفعل
مالک مؤنه یکسال نشود و هم چنین است کلام در زکوة پس کسی گمان نکند که هرگاه
فقیر مؤنه یکسال تمام گرفت دیگر نمیتواند چیزی بگیرد تا آن سال تمام شود

معنی مسکین را در کتاب زکوة دانستی و هم چنین معنی ابن سبیل و احکام آن را و مراد از یتیم
طفل نابالغ است که پدر او مرده باشد و در مشروط بودن استحقاق یتیم بفقر دو قول است
اظهر آنست که فقر شرطست و خمس را به یتیم غنی نمیتوان داد و فایده جدا کردن او از مسکین
اهتمام بشأن یتیمهاست و گاه هست که در بعضی اوقات دو حصه توان به یتیم داد و اما بنا
بر قول بوجوب بسط و تقسیم خمس به همه اصناف ثلث پس ظاهر است و بنا بر قول بعدم
وجوب چنانکه اقوی و اظهر است هم فایده میکند در وقتی که نذر کند که خمس را بسط
کند به همه اصناف که درین صورت یتیم و مسکین یک حصه از راه یتیم بودن باو میدهند
و یک حصه دیگر از راه مسکین بودن و اسلام در مستحق شرطست و در اشتراط ایمان
اشکالست و احوط بلکه اظهر اشتراطست خصوصاً بملاحظه اینکه خمس عوض زکوة است
از برای بنی هاشم و در زکوة ایمان شرطست و اما عدالت پس در عدم اشتراط آن اشکال
نیست   در لواحق این باب و در آن چند مبحث است   در بیان انفال
است و مراد بآن چیزهاییست که مختص بامامست و سایر شرکاء او در خمس در اینها با او شریک
نیستند و آن هشت چیز است   غنیمتیست که عسکر بدون اذن امام بیاورد چنانکه پیش
گذشت   آن چیزهاییست که مختص پادشاه کافر باشد از املاک مثل زمین و باغ
و قلعه و سایر اموال منقوله از نقد و جنس   آن چیزهاییست که امام برگزیند و انتخاب کند
از میان غنیمت قبل از قسمت از اسب خوب یا کنیز خوب یا جامه یا سلاح خوب   هر چه نیست
که از

دیگر را تجدد فایده ندارد و هم چنین سال بر هم میخورد بعد از ضم کردن نصاب یا بعضی از آن در
عرض سال هر چند بمثل آن باشد مثل اینکه در بین سال این چهل گوسفند را عوض بچهل گوسفند
دیگر یا بعضی از آن چنین کند شیخ طوسی قایل شده است باینکه هر گاه بمثل عوض کند زکوة
سقط نمیشود و اگر بغیر مثل باشد ساقط نمیشود و اگر بغیر مثل باشد ساقط میشود و این ضعیف
و اما هر گاه تبدیل نصاب یا بعضی از آن بجهت فرار از زکوة بکند پس بنا بر اشهر و اظهر سقوط زکوة است
و سید مرتضی و جماعتی گفته اند که ساقط نمیشود و قول اول اقوی است و اخباری که دلالت دارد بر وجوب
محمولست بر استحباب یا بر تبدیل بعد گذشتن سال و هر گاه کسی حیوان یا ولدان بان منتقل شود پس هر دو را
باهم در نصاب محسوب میدارد و اما هر گاه اولاد در نزد آن متولد شوند هر یک را علیحده میشمرند
و کمال هر یک را جدا حساب میکنند پس هر گاه سی گاو سی ولد بزاید این دو نصابست و سال هر یک را
جدا حساب میکنند و همچنین هر گاه چهل گوسفند و بالاتر هر گاه صد بیست و یکی بزایند و اما
اگر چهل گوسفند چهل ولد بزاید اظهر آنست که زکوة در آن ولدها نیست و هر چند سال بر آن بگذرد و هم
چنین هر گاه چهل گوسفند بخرد بعد از آنکه چهل گوسفند داشته باشد بجهة اینها عفواست و ما بین دو
نصابست در آن چیزی نیست و هم چنین هر گاه سی گاو یا زیاده گوساله بزاید یا هشتاد گوسفند چهل
و دو گوسفند بزاید اظهر آنست که در حین تمام شدن سی گاو و هشتاد گوسفند زکوة آنها را میدهد و
بعد از آن حساب کمال چهل گاو و صد بیست و یک گوسفند را از آنگاه میگیرد و در زکوة انعام
جایز نیست که در عوض زکوة حیوان مریض و حیوان پیر و حیوان
عیب دار بدهند و ظاهر اینست که فرقی نیست ما بین اینکه فریضه که باید بدهد
منحصر باشد در اینکه متصف بیکی از این صفات باشد یا نه پس هر گاه منحصر باشد در آن

انجه

ازخارج بخرد و بدهد یا قیمت انرا بدهد وهرگاه همهٔ او نصاب متصف بیکی ازاین صفات باشد
پس واجب نیست خریدن ونه قیمت دادن بلکه کافیست دادن یکی ازانها وهرگاه بر صفت فریضه
باشد متعدد اختیار با مالکست در دادن هریك و بعضی گفته اند که هرگاه عامل زکوة دیگری را
بگیرد قرعه میکنند واین ضعیفست وهم چنین هرگاه اموال متفرق داشته باشد اختیار با اوست
از هر مالکه خواهد می دهد خواه در قیمت مساوی باشد وخواه مختلف و بعضی گفته اند پس نمیتوان
مجزی نیست از اعلی مگر بقیمت وان نیز ضعیفست و بدانکه فرقی در گوسفند مابین بز و میش نمی
تواند داد و بعکس وهم چنین شتر عربی و بختی و گاو و گاومیش هم در یك حکم میباشند ومالك
مختار است از هر کدام زکوة را می دهد اختیار دارد وجمعی گفته اند که هرگاه قیمت انها مختلف
باشد باید تقسیط کرد باینمعنی که مثلا هرگاه شخصی پانزده گاو دارد و پانزده گاومیش
و فریضه سی راس تبیع است یعنی گوساله یکسالهٔ با در دو و پس هرگاه گوسالهای
گاومیش یکی سی درهم بیرزد و گوسالهای گاو یکی بیست درهم باید
یك گوساله گاومیش بدهد که بیست پنج درهم بیرزد یا گوسالهٔ گاو اعلی که
باین قیمت بیرزد وهم چنین هرگاه بیست راس میش و بیست راس بز داشته باشد
وهمچنین برهمین قیاس واین احوط است و وجوب ان معلوم نیست واظهر واشهر انست که
گوسفندان چاق که از برای خوردن گوشت انها مهیا شده وهم چنین قچ و تکه که بجههٔ تخم
در جملهٔ نصاب حساب میشود و زکوة انرا باید داد و بعضی برانند که داخل نصاب شمرده
نمیشود و دلیلی واضح ندارد و علماء گفته اند که ربی و اکوله را در عوض زکوة
نمیگیرند چنانکه در اخبار هم وارد شده و مراد از ربی گوسفند بچه

دارات

دادات که تربیت ولد میکنند و اکوله ان است که چاق است و برای خوردن میخواهند
و بعضی حد بین کرده اند اول را تا پانزده روز از ولادت ان و بعضی تا پنجاه روز و بدلیل
انها بر نخورده ام و بهر حال چون بیشتر معلوم شد که اختیار با مالك است دیگر احتیاج
باین استثنا نیست مگر اینکه بگوییم استثنای ربی بجههٔ تنبیه بر اینست که مرتفع است بجهت
زاییدن وان دور است بلکه اولی انست که بگوییم استثنا بجههٔ عدم اضرار بمالك
عدم از بچه اذیت رسانیدن بولد گوسفند امت بدانکه وجوب زکوة
متعلق است بعین مال نه بذمهٔ مالك خواه توان زکوة را بعینه از خود عین مال برداشت
مثل عشر از غله و یك گوسفند از چهل گوسفند وخواه نتوان مثل یك گوسفند از جملهٔ
پنج گوسفند شتر و بنت مخاض از بیست و شش شتر که در میان انها بنت مخاض نباشد
وهم چنین پس معنی تعلق بعین این است که واجب است که فقیر از عین باین نحو که یکی از جملهٔ انها
را بگیرد یا ان فریضه را از ان عین حاصل کند مثل اینکه یك جزء از پنج شتر را بگوسفند
معامله کند و بدهد یا بعضی از شترها را با بنت مخاض معامله کند و این معنی
انست که بعد خواهیم گفت که جایز است که قیمت فریضه را بدهد و عین را نگهدارد و بدانکه
زکوة که متعلق بعین مال شد واجب نیست که عین زکوة از عین مال باشد بلکه بدل ان یعنی مثل
ان از جای دیگر هم جایز است بدهیم مثل اینکه صد من گندم از جملهٔ هزار من گندم خاص
بر ما واجب شد بدهیم بدل مثل انرا از گندم دیگر میدهیم وهم چنین یك گوسفند از جملهٔ پنج شتر
باید بمعاوضه و معامله گرفته شود و داده شود از جای دیگر میگیریم و میدهیم و اینها نه معنی قیمت دادن است
واما قیمت دادن پس معنی ان این است که در عوض گندم پول بدهیم یا حیوان بدهیم و در عوض حیوان دیگر یا غله حیوان

[illegible] سفید [illegible] گوسفند [illegible] واجب شده از جای [illegible]

یا غیر نقد بدهیم و هم چنین مسئلهٔ اولی خلاف کرده ندارد و اما مسئلهٔ قیمت دادن پس مشهور
و اقوای جواز است و شیخ مفید در حیوان خلاف کرده و جایز ندانسته است و بعضی متاخرین
هم تابع او شده اند و اظهر در همه جواز است و ظاهر است که هر چیز محسوب تواند داد خواه درهم باشد
و خواه غیر درهم و خواه عین باشد و خواه منفعت باشد هر چند باین نحو باشد که خود را بفقیر
باجاره بدهد بجهة عملی بعد از ان اجرت را در عوض زکوة حساب کند و معتبر در قیمت ان وقتیست
که قیمت را میدهد مگر اینکه پیش از ان مالک زکوة را بر خود قیمت کرده باشد و قیمت را بذمه
گرفته باشد که در انصورت اظهر چنانکه علامه در تذکره قایل شده این است که همانچه بذمه گرفته
میدهد هر چند قیمت بازار ان جنس بالا رفته باشد بعضی از متاخرین در این اشکال کرده اند
و بنا بر انکه گفتیم زکوة متعلق بعین میشود نه بذمهٔ مالک فایدهٔ این نزاع در انجا ظاهر میشود که هرگاه
شخصی یکنصاب مالی را مالک باشد و بران چند سال بگذرد که زکوة انرا نداده باشد همان
زکوة یکسال بران واجبست بجهة انکه بمقدار زکوة از عین مال حساب میشود و از ملک مالک
بیرون میرود پس مال از حد نصاب کم میشود و در سال دوم شرط زکوة که نصاب است متحقق
نیست اما هر گاه زکوة ان نصاب را از مال دیگر داده باشد و ان نصاب بحال خود باقی و ان نصاب
برجا مانده باشد باید زکوة انرا ادا کند و اما بنا بر انکه زکوة متعلق بذمه باشد هر گاه زکوة را
از عین نصاب نداده است باید زکوة همان مال را بدهد و بنا بر انکه بنا بر قول تعلق زکوة بعین اظهر
و اشهر اینست که معنی ان اینست که فقیر شریک است با صاحب مال و لیکن حق تعالی بجهت
بدل تسهیل امر اختیار تصرف را بصاحب مال داده است خواهد عین بدهد و خواهد قیمت میدهد
پس هر گاه زکوة را بذمه بگیرد و ضامن شود که بفقیر برساند بفقیر برساند جایز است تصرف دادن

مال و اما

مال و اما هر گاه ضامن نشود و بذمه خود نگیرد و قصد دادن نداشته باشد تصرف در ان حرام است
و باین سبب خوردن مال بسیاری از تارکین زکوة یعنی انهایی که علم داریم که زکوة نمیدهند و ضامن
نمیشوند و بذمه نمیگیرند صورت ندارد و خریدن از ان مال جایز نیست و اما الحال نماء مال
زکوة و منافع ان قبل از جدا کردن پس ظاهر است که از مالکست و علامه ره در
تذکره در این اشکال کرده و بهر حال هر گاه گوسفند آبستنی بفقیر داده باشد جایز است که ولد
انرا پس بگیرد و این حمل ملحق باین گوسفند نیست بلغ در نصاب طلا و نقره است
مشهور و اقوی این است که نصاب طلا بیست دینار است و در ان نصف دینار است
بعد از ان دیگر چیزی نیست تا برسد بچهار دینار و در ان دو قیراطست که ده یک
دینار است و هم چنین هر چه زیاده شود که هر چهار دینار ده یک دینار است و دینار
یکمثقال شرعی است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صرافانست پس هر بیست مثقال شرعی
پانزده مثقال صرافانست و نصاب نقره دویست درهم است و زکوة ان پنج درهم است و بعد
از ان دیگر چیزی نیست تا بچهل درهم برسد و در هر چهل درهم یک درهم واجبست و در
کمتر از انها چیزی نیست و درهم شش دانگست و هر دانگی مساوی هشت دانهٔ وسط جو است
و هر ده درهم هفت مثقال شرعی است پس دویست درهم صد چهل مثقال شرعی است و صد پنج مثقال
صرافانست و شرط است در وجوب زکوة اینکه سکهٔ معامله بر انها باشد هر چند بالفعل
با انها معامله نشود و بر طلا و نقرهٔ بی سکه زکوة نیست هر چند متعارف شود که بی سکه با انها
داد و ستد بکنند و در پولهای که مخلوط است با نقره و مس یا قلع یا غیر ان باید ملاحظه کرد که اگر نقره خالص ان
اگر بحد نصاب زکوة میرسد زکوة واجب است و اگر نه واجب نیست و هم چنین طلا و نقره هر گاه مخلوط بهم باشد سایر هر یک را
نصاب

حد اکثر اعتبار میکند هرگاه هر یک بحد نصاب برسد زکوة واجب میشود و هرگاه کسی از آن پولهای مخلوط
داشته باشد پس هرگاه علم دارد که صافی آن بقدر نصاب هست و قدر آنرا هم میداند پس زکوة
انرا بدهد از خالص یا از مخلوط بقدری که یقین داشته باشد که بقدر زکوة خالص در آن
هست و اگر جزم دارد که نصاب در آن پولها موجود هست اما مقدار صافی آنرا نمیداند پس
هرگاه جوان مردی کند و تبرعا خالص را بدهد از مجموع آن پولها مخلوط یا پول مخلوط از قدر
بر هر که یقین کند که صافی آن بقدر زکوة هست تکلیف خود را بجای اورده و اگر چنین نکند آنرا
الزام خواهد کرد که آن پولها را بگذارد و صاف کند تا مقدار آن معلوم شود و بعضی را گمان آن است باید
که میتواند اکتفا کند بزکوة دادن آن قدری که یقین میداند که آن قدر در میان آن پولها از
نقد خالص هست و بنابر آن واجب نیست و اول اقوی است بلی هرگاه در اول امر شک
دارد که خالص پولهای مغشوش آن ابدا بحد نصاب رسیده یا نه در آن وقت معلوم نیست
که بر آن واجب باشد صاف کردن آنها و دلیلی بر آن ظاهر نیست که طلای خوب و بد
و نقرهٔ خوب و بد با یکدیگر حساب میشود و زکوة را از هر یک از آنها میتوان داد نهایت
افضل آن است که زکوة را از خوب بدهد یا بقدر خوب بدهد از خوب بدهد و بقدر
بد از بد بدهد و بدانکه شرط گذشتن سال بر همهٔ نصاب و احکام تبدیل کردن در بین
سال همان است که گذشت و همچنین حکم فرار از زکوة و اگرچه با این باشد که پولها را در بین سال
بگدازد و شمش کند که زکوة ساقط میشود نهایت خود را از فضیلت بزرگی محروم کرده است
در نصاب غلات و همهٔ آنها در نصاب متفقند و در اینجا نصاب یکی است همینکه بحد
نصاب رسید واجب است زکوة و در زاید بر آن هم واجب است اگرچه بسیار کم باشد و دیگر از نصاب واجب نیست
[illegible]

اگرچه قلیلی

اگرچه قلیلی کمتر باشد از نصاب و این نصاب پنج وسق است که هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی
نه رطل عراقی است و هر رطل عراقی صد و سی درهم است که نود و یک مثقال شرعی
باشد پس صاعی هشتصد و نوزده مثقال شرعی است و ششصد چهارده مثقال و ربع مثقال صرافی است
پس نصاب غله صد و هشتاد و چهار هزار و دویست ~~هشتاد و چهار هزار و دویست~~ و هفتاد و پنج مثقال است
بمثقال صرافان و بسنگ تبریز که الحال معمول است که مساوی هشت عباسی پول سیاه است دویست
هشتاد و هفت من و سه چهاریک و پنجاه درهم است و پانزده مثقال صرافی است
وقت تعلق زکوة بغله آن است که اطلاق گندم و جو بر آن بشود در عرف و ظاهر اینست که این حاصل
میشود بسخت شدن دانه و اما خرما پس وقت تعلق وجوب بآن است که دانه او سرخ شود یا زرد
شود و اما انگور پس آنوقت که غوره شود و معنی تعلق زکوة باینها در اینجا نه اینست که واجبست وجوب
دادن بفقیر بلکه مراد آنست که قبل از این جایز است دو ویدن و تلف کردن و چرانیدن
بدون اینکه ضامن حق فقرا شود و بر آن چیزی نیست و هرگاه بعد از حصول این امور تفریط
بکند ضامن حق فقرا خود هست و هرگاه قبل از حصول این از این امور بفروشد آن زرع و
خرما و انگور را وجوب تعلق بمشتری میگیرد و هرگاه بعد بفروشد وجوب از بایع ساقط نمیشود و
تفصیل آن بعد مذکور خواهد شد و اما وقت وجوب دادن زکوة بفقرا پس انصاف شدن
گندم و جو است و خشک شدن خرما و مویز و معنی وجوب ادا در اینوقت این است که قبل از این برآن
واجب نیست بیرون کردن و بفقرا دادن و بعد از این اگر بدون عذر تاخیر کند و تلف
شود ضامن است و اگر نه شکی نیست در اینکه هرگاه قبل از این هم بدهد بفقیر جایز است و هرگاه قبل
از این هم بدهد در حال که غله و میوه تر است نصاب را باتری اعتبار نمی کند بلکه غله و میوه را
خواهد

خرص میکنند هرگاه خشک ان بنصاب میرسد زکوة بران واجبست والاّ نه وانگورها و
خرماها بسیار تفاوت دارند بعضی از انها مغز دارند و بعضی کم مغزند و بعضی انگور که
سی من ان ده من مویز دارد و بعضی هست که بیست و پنج من ان ده من مویز دارد و هر یک را
باید فی نفسه ملاحظه کرد و هرگاه درختان میوه در بلاد متفرقه دارد خرما و مویز هم
انها را با هم حساب میکند و همچنین زراعتها و هرگاه بعضی از زروع و میوه پیش برسد و بعضی
پس برسد هم با یکدیگر حساب میشود اما پیش رس که بحد نصاب رسید انتظار نمیکند که
تتمه برسد زکوة انرا میدهد و بعد از ان پس رس هر چند بحد نصاب نباشد زکوة انرا میدهد
و بعد از ان و اما هرگاه پیش رس بحد نصاب نباشد انتظار باید کشید اگر پس رس هم عاید صاحب
بشود و مجموع نصاب بشود زکوة میدهد والاّ فلا بلی اشکالی هست در بعض غلّات که انها را سال دو بار
زرع میکنند مثل بعضی اقسام جو که هرگاه در اول بهار کشته شود در تابستان حصاد میشود
و در اول تابستان که زرع شود در فصل پاییز حصاد میشود و هرگاه هر یک جداگانه بحد نصاب
نمیرسد وجوب زکوة بر مجموع ان هرگاه بحد نصاب برسد معلوم نیست و همچنین درخت
خرمای که سال دو بار ثمر میدهد در ان خلافی است و اکثر قایلند باینکه هر دو را با هم ملاحظه
میکنند و بعضی منع کرده اند و این دور نیست   شرطست در وجوب زکوة در غلّات اینکه ان
غلّه و میوه پیش از وقت تعلق وجوب زکوة بان در ملک در امده باشد خواه مالک شدن بزراعت
باشد که خود زراعت کرده باشد یا زرع را خریده باشد یا کسی باو بخشیده باشد پس هرگاه
زرع در ملک ان در این بعد تعلق وجوب زکوة و هرگاه بعد مالک شود بهبه هرگاه زکوة بر
مالک اول است و هرگاه خود میوه درخت را خریده باشد در صورتی که جایز است خریدن

میوه

میوه بر درخت مثل اینکه ضمیمه بان ضم کرده باشد یا میوه یکسال بیش را بخرد در اینجا نیز همین
را باید اعتبار کرد و بدانکه هرگاه زکوة غله را داد دیگر بران واجب نیست هر چند سال
در انبار بماند مگر اینکه ان غله را بطلا و نقره مسکوک معامله کنند و طلا و نقره بماند تا
سال بران بگذرد که زکوة در ان واجب میشود   مقدار زکوة در غلّات و میوها هرگاه از
ریشه اب بخورند مثل انکه در کنار نهری باشند یا اب در انها جاری کنند از نهرها یا از
اب باران اب بخورد در همه اینها ده یک واجبست و هرگاه گاهی از ان اب خورده باشد
و گاه از این مقدار زکوة تابع انست که از ان بیشتر اب خورده است و اظهر در تفسیر این معنی این
است که ملاحظه باید کرد هرگاه انتفاع و نمو حاصل از قسمهای اول بیشتر شود ده یک می دهند
و هرگاه هر دو مساوی باشند پس باید از نصف ان ده یک داد و از نصف دیگر بیست یک
مثلا هرگاه سیصد من غله از زرعی بعمل اید که نصف اب خوردن مجموع از قسم اول و نصف
از قسم دویم باید سه ربع ده یک و انکه بیست و دو من نیم میشود و ملا محمد باقر مجلسی ره
در زاد المعاد فرموده است که باید ده یک مین ... که در صورت مذکوره
بیست من میشود و ظاهر این سهو است   اخراجاتی که از برای زراعت
میشود مثل اجرت زمین شکافتن و اب یاری کردن و پاسبانی و اجرت زمین
و تخمی که زکوة انرا داده باشند و اجرت درو و خود کردن و پشته کشی و باد کردن
دادن و امثال اینها را بنا بر مشهور علماء وضع می کنند از غله و زکوة باقی انرا
میدهند و جماعتی از اصحاب قایلند باینکه هیچ چیز وضع نمیشود الا اخراج سلطان
و اقوی مشهور است و احوط این است که همینکه اخراجات ما قبل زمان تعلق وجوب

[illegible] دو دولاب [illegible] بیست یک واجب است [illegible] منه

دهد

وضع کنند مثل اجرت درو کرو چرخ بان وشنه کش وانکسی که غله را باد میکند وصاف

میکنند وامثال اینها بجهة انکه بعد دانه بستن غله ورنکین شدن خرما وغوره شدن

انکور فقیر شریک با صاحب مال واخراجات از مال هردو میشود ونهایت احتیاط

است که بغیر خراج سلطان چیزی وضع نشود ولکن نباید که از برای مراعات احتیاط غبل

زیاد بمستحق بصاحب مال کرده که هست احتیاط در مراعات صاحب مالست فبهرحال

در وضع خراج سلطان خلافی نیست ودر غیر ان اظهر قول مشهور است واحوط اخراجات قول

وبدانکه اکرم شریک زراعت است در چهار یک یا پنج یک وامثال ان حصه اخراجات

حساب میکنند وهرگاه بحد نصاب رسید زکوة بران واجب است والا فلا وبرصاحب زرع

چیزی نیست وهم چنین هریک از شرکا را هرگاه چند شریک باشند که زرع حصه هریک را

جدا باید ملاحظه نمود چنانکه پیش گفتیم وبنا بر مشهور که وضع اخراجات میشود خلاف است در اینکه

ایا در اول اخراجات را وضع میکنند وبعد از ان ملاحظه نصاب را میکنند[۲] هرگاه بحد نصاب رسیده است

اخراجات را از ان وضع میکنند وزکوة باقی را میدهند هرچند بسیار کم بجا مانده باشد یا که

اخراجاتی که قبل از زمان تعلق وجوب زکوة شده وضع میکنند بعد از ان ملاحظه میکنند که بحد

نصاب میرسد انوقت نصاب[۲] ما بعد از ان زمان تعلق وجوب را وضع میکنند وزکوة باقی

را میدهند در این سه قول اظهر اولست واحوط دویم است واما

خراج پس مشهور واقوی انست که در اول باید وضع میشود[۱] وبعضی گفته‌اند در اول

ملاحظه نصاب میشود وهرگاه مالک نصاب هست بعد از وضع خراج

وسایر اخراجات زکوة باقی را میدهد هرچند قلیلی باشد واین قول ضعیف است

[۱] هرگاه قبل از وضع اخراجات نصاب برخاجات از زکوة واجب نیست بالضرور و بعد از آن ملاحظه نصاب میشود

[۲] در اول ملاحظه نصاب را میکنند

اخراجات

ومراد

ومراد از خراج که از زکوة استثنا شده است ان حقی است که ثابت است از برای مسلمانان

در زمینهای خراجی که انها را امام از کفار بزور گرفته باشد یا با اهل ان صلح کرده باشد

باینکه زمین از مسلمان باشد وایشان جزیه بدهند واختیار این زمینها بدست امام است

ومداخل انها را بمصرف مصالح عامه مسلمانان می رساند مثل غازیها وپیش نمازها وطلبه

علوم دینیه ومؤذنها وغسال وحفار وپل ومسجدها وکاروان سرا وامثال اینها ودر زمان غیبت

امام تصرفات سلطان جابر از مخالفین هم جاری مجری تصرف امام است که بجهة اسانی امر

شیعیان احکام امام را برایشان احکام امام را برایشان جاری کرده اند واما پادشاهان جابر

شیعه پس دران اشکال است وچون غالبا زراعت در امثال این زمان بدون دادن این

ممکن نیست پس ان حقیقی اینهم داخل مؤنه واخراجات زراعت است که وضع کرده بلکه

بعضی احادیث هم اشعار هم دارد که اینها در حکم سلاطین مخالفین باشند ولزوم عسر وحرج

هم مؤید این مطلب است وبهرحال وجوب دادن زکوة این خراج هم معلوم نیست واظهر

در نزد حقیر انست که اذن حاکم شرعی یعنی فقیه عادل در زمان غیبت قائم مقام اذن امام

امام است در امر خراج وتصرف دران وذون نیست که در صورت تسلط جابر

مخالف هم چنین باشد پس هرگاه تواند که بمخالف در حال تسلط ان ندهد

یا انکار کند وباذن شرعی بمستحق او برساند جایز بلکه واجب خواهد بود هرگاه

مستلزم ضرری بمسلمانی نباشد هرگاه وجوب زکوة متعلق بج

بشود بمالی بعد از ان مالک بمیرد ان زکوة را از اصل مال وضع می کنند هرچند

قرض داشته باشد که بانضمام این زکوة مساوی همه مال او باشد و

وهرگاه ترکهٔ میت باندازه نباشد که زکوة و قرضان هر دو را بدهد پس هرگاه عین
ان مال که زکوة دران هست موجود است اصح و اشهر انست که اول زکوة را میدهند و
قرضها را از باقی میدهند و هرگاه عین مال موجود نباشد یعنی پیش از مردن ان برطرف
شده باشد زکوة دراینصورت از جملهٔ قرضها خواهد بود و مال او درمیان طلبکارها و
مستحقین زکوة بالنسبه قسمت میکنند و هرگاه این عین مال که زکوة دران بود بعد مردن
انشخص تلف شود دراینصورت حق مستحقین زکوة ساقط میشود و با طلبکارها شریک
نمیشوند و اگر غاصبی ان مال را تلف کرده باشد فقرا بان رجوع میکنند و هرگاه مالک بمیرد
پیش از ظاهر شدن میوه و غله و قرضی داشته باشد که مساوی مال او باشد یا زاید بران
از ان میوه و غله ظاهر شود و قبل از ادا آن دین برسد بحدی که زکوة بان تعلق میگیرد
و اظهر و اقوی انست که زکوة نه بر میت واجب است و نه بر وارث و همچنین هرگاه مالک
دراین صورت بمیرد بعد از ظاهر شدن میوه و غله و قبل از وقت تعلق وجوب زکوة

درمیان بعضی احکام ان چیزهای که مستحب است در انها زکوة و بیان کردیم ان را که
زکوة در چند چیز مستحب است و علاوه بر انها هم فقها گفته اند که مستحب است زکوة در
حاصل عقاری که از برای کرایه باشد مثل باغ و حمام و کاروان سرا و در شرط
بودن نصاب و گذشتن سال بران دو قول است و هرگاه حاصل
و منفعت ان مالی بشود که زکوة بران دو قول است و هرگاه متعلق می شود و نصاب
و سایر شرایط زکوة دران حاصل شود دراینجا زکوة واجب میدهند و زکوة سنت
از ان ساقط است و بدانکه دانها یکه زکوة در انها مستحب است دراحکام مثل در

غلات

بگردد تمام سال و قصد کسب بان داشته باشد

غلات اربع است در قدر زکوة و قدر نصاب و اعتبار کیفیت اب خوردن و مراد
از مال تجارت که استحباب زکوة ان مذکور شد مالی است که کسی که مالک
او شود بعقد معاوضه بقصد کسب کردن در حین مالک شدن پس مالی که بمیراث یا
بصداق یا بالهبه منتقل شود بکسی زکوة ندارد و همچنین هرگاه خریده باشد نه بقصد کسب
بلکه از برای حاجت و ظاهر اینست که هرگاه بعد از خریدن قصد تجارت بکند هم فایده
ندارد بلکه در حین تملک باید قصد داشته باشد یعنی قصد تجارت ان مستمر باشد تا اخر
سال و شرط است در مال تجارة نصاب و نصاب ان مثل طلا و نقره است و همچنین شرط است گذشتن
سال مثل طلا و نقره و این مال تجارة قایم مقام نقدیست که بان خریده است و هر دو نصاب
هر یک از طلا و نقره هم درین معتبر است پس هرگاه مال تجارة زرع باشد یا حیوان باشد
هم معتبر نصاب او نقدی است که بقیمت انها داده است نه نصاب حیوان و غله و نه نصاب او نقد
دیگر پس هرگاه او نقدی که خریده است ان بحد نصاب نرسد زکوة دران نخواهد بود هر
چند بحساب نقد دیگر بحد نصاب برسد و هرگاه هر دو نقد باهم خریده باشد پس اگر نسبت
هر یک از انها بتنهایی بحد نصاب نرسیده زکوتی دران نیست و هرگاه نسبت بهر یک بحد
نصاب میرسد بملاحظهٔ هر یک جدا نصاب را ملاحظه میکنند هرگاه یکی از انها بحد
نصاب میرسد بملاحظهٔ هر یک جدا نصاب را ملاحظه میکنند هرگاه یکی از انها
بحد نصاب برسد نزد دیگری در همان ملاحظه می شود بتنهایی نزد دیگری
وهرگاه نقد بقیمت ان نداده باشد بلکه متاعی داده باشد و ان مال تجارة را گرفته باشد پس باید نظر کرد که غالب معامله
اوقت بکدام یک از طلا و نقره میشود و هر کدام غالب است ملاحظه می کنند و هرگاه نسبت بهیچ کدام

نصاب نسبت بان

بلکه هرگاه در عرض سال

بنهایی نصاب نمیرسد زکوة نخواهد بود و شرطست در زکوة مال تجارة اینکه در عرض سال قیمت ان سرمایه کمتر نشود و زکوة بران نیست واشهر واقوی اینست که شرط نیست اینکه مال تجارة برحال خود بماند در عرض سال عوض و بدل شود هم زکوة دران هست و بدانکه زکوة در مال تجارة متعلق بعین مالست نه بقیمت ان بنا براقوی ولیکن مشهور تر انست که متعلق بقیمت ان ~~مال زیاده شود پس هرگاه متعلق بعین باشد که مااختیار براقوی ولیکن مشهور تر انست که متعلق بقیمت ان~~ میشود و ثمرهٔ این نزاع در وقت ظاهر میشود که سال بگذرد و بعد سال قیمت ان مال زیاده شود پس هرگاه متعلق بعین باشد که مااختیار کردیم بجهل و یک ان عین مال تجارة را باید داد و بنا بر قول بجهل و یک قیمت انرا در وقت تمام شدن سال هرچند بعد ازان قیمت بالا رفته باشد و مراد ما از تعلق بعین این است که ملاحظهٔ عین مال باید بشود در وقت دادن زکوة واگر نه قیمت را هم می تواند داد یعنی قیمت عین را در حال دادن نه در حال تمام شدن سال و هرگاه مال تجارة عین مالی باشد که زکوة بران واجب میشود و شرایط زکوة هم دران متحقق شود مثل اینکه گوسفند بخرد از برای تجارت و در نزد ان بماند تا سال تمام شود و در علف مباح چریده باشد و سایر شرایط در ان موجود باشد در ان سال بیش از یک زکوة نیست و بنا بر مشهور و اقوی که استحباب زکوة مال تجارة است در اینجا زکوة عینیه را مقدم میداریم بجهة اینکه وجوب مقدم است بر استحباب و بنا بر قول ضعیف دیگر که زکوة مال التجارة هم واجب باشد بازاقوی تقدیم زکوة عینیه است بر زکوة مال التجارة و بهرحال دو زکوة در یک مال نمیباشد در بیان مصرف زکوة است وان هشت صنف است که در ایهٔ شریفهٔ انما الصدقات للفقراء

والمساکین

والمساکین مذکوراست و بیان ان در ضمن چند مطلب میشود

خلاف کرده اند در اینکه ایا فقیر و مسکین بیک معنی اند یا فرقی دارند واظهر در نزد حقیر این است که مسکین بدحال تر و پریشان تر است از فقیر و مسکین او محتاجی است که سؤال بکند و فقیر ان محتاجی است که سؤال نکند و ثمرهٔ این نزاع در وقتی ظاهر میشود که کسی نذر کند که بفقیر چیزی بدهد یا بمسکینی یا وصیت کند از برای یکی از اینها و شهید ثانی ره فرموده است که خلافی نیست در اینکه هرگاه یکی از این دو نام مذکور شود ان دیگری هم داخل ان خواهد بود یعنی هرگاه در شرع وارد شده باشد که چیزی بفقیری بدهند بمسکین هم می تواند داد و هم چنین بعکس چنانکه در ایهٔ کفاره و این نزاع در جاییست که هر دو نام مذکور باشد مثل ایهٔ زکوة و چون ظاهرا در میان اصحاب ما خلافی نباشد در اینکه واجب نیست تقسیم زکوة بهر هشت صنف که در تقسیم ایه مذکوراست پس در خصوص زکوة فقیر بطریقی که بیانش روی میشود این است که فقیر مؤنهٔ سال خود را نداشته باشد و هرگاه فقیر ملکی یا باغی یا امثال ان از مستغلات داشته باشد که از منافع ان معیشت خود را میکذراند هرگاه ان منافع وفا بمؤنهٔ او نکند تتمه را از زکوة می تواند گرفت هرچند ان باغ یا ملک انقدر قیمت داشته باشد که هرگاه بفروشد مؤنهٔ یکسال و بیشتر هم بشود و هم چنین اولاغ چاروادار و شتر ابکش و امثال اینها و هم چنین نقدی که سرمایهٔ او باشد و بان معامله میکند و هم چنین غلام و کنیزی که محتاج است باینها بسبب انکه ذی شان و متعارف امثال ان انست که خادمی داشته باشد یا انکه بجهة مرض وضعف و عجز محتاج باشد بخادم هرچند ذی شان نباشد و هم چنین چاروا پی و غنی انست که مؤنهٔ سال خود را داشته باشد

سواری وظروف وفرش خانه که محتاج است بآنها بقدر متعارف امثال ان و
همچنین کتب علمی که محتاج است بانها وهم چنین ثیاب تجمل یعنی جامهای که در بیرون بجهة
حفظ ابرو می پوشد اینها هیچ یک مانع از گرفتن زکوة نیست ان را امر نمی کنند بفروختن
وصرف کردن اینها بلکه هرگاه اینها را موجود نداشته باشد ومحتاج باینها باشد تنخواهی
داشته باشد که انها را بخرد او را امر نمیکنند که ان تنخواه را صرف کند و زکوة نگیرد بلکه
جایز است که با وجود ان تنخواه زکوة بگیرد وهم چنین است هرگاه تنخواه داشته باشد
ومحتاج باشد بزن گرفتن ان تنخواه را از برای ان وضع میکند و زکوة باو میدهند بلکه
هرچند کسی بان خانه بعاریه بدهد یا باو ببخشد یا خدمت او را مردم تبرعا بکنند
لازم نیست که قبول کند وهم چنین هرگاه باجاره میسر شود او را منع از خریدن خانه وخادم
نمی کنند والزام باجاره وقبول بذل وهبه نمی کنند که اینها را بفروشد واز ان تنخواه و از
اضافه تنخواه معیشت بکند و زکوة مگیر بشرط که خارج از زی ومتعارف ان نباشد
بلی اگر خانه متعدد داشته باشد واز منافع ان بهره مند نمیشود وقیمت ان مساوی مؤنه
یکساله او باشد او را امر میکنند بفروختن ان وهرگاه کسی کسبی داشته باشد که بان بتواند
مؤنه خود را در تمام سال بگذراند او در حکم غنی است و زکوة نمی تواند گرفت هرچند
موجود چیزی نداشته باشد اما شرط است که او کسب لایق حال او باشد ودر ان نکار او
عسر وحرجی لازم نیاید وهرگاه صاحب کسب محتاج باشد بتحصیل دین خود وجمع نمی
تواند کرد ما بین کسب وتحصیل جایز است از برای گرفتن زکوة وهم چنین
جایز است در تحصیل علم که واجب کفایی باشد مثل اجتهاد وتحصیل مقدمات

ان وجوب

[illegible]

آن و وجوب کفائی در این مطلب غالبا تمام نمیشود مگر بمشغول بودن جمعی بجهت انکه در غالب
اوقات جماعت کثیره که مشغول شوند در میان آنها یکنفر یا دو نفر بجائی میرسند وپیش از وقت
چون معلوم نیست که کی استعداد او دارد و کی ندارد و کی بانجام میرساند و کی نمیرساند پس دایم باید جمعی
مشغول باشند که مظنه حاصل شود که رفع احتیاج بآنها خواهد شد پس بعضی باید
در اجتهاد مشغول باشند وبعضی نزدیک باجتهاد باشند وبعضی دیگر در بین تحصیل
باشند وبعضی مبتدی وهم چنین بجهت اینکه این شغل بتدریج بجائی میرسد امری نیست
که دفعه حاصل شود که هرگاه یکی بمیرد فورا دیگری در جای او باشد وهرگاه طلبه علوم
دینیه که مظنه ترقی وبلوغ درجه در آنها باشد در این زمان جایز است که از وجه زکوة
بگیرند ومشغول تحصیل باشند هرچند قادر باشد بر کسب وتحصیل معیشت ومنفعت
وبدانکه هرگاه شخصی کاسبی که کسب او وفا بمعیشت او نکند جایز است برای او که تتمه را
از زکوة بگیرد بلکه جایز است که یکدفعه آنقدر بگیرد که غنی شود وبا بینه هم ولازم نیست
که اکتفا بهمان تتمه بکند واجب نیست که بفقیر اعلام کنی که این مالی که بتو میدهم
زکوة است پس جایز است که در ظاهر بصورت هدیه وصله باو بدهد وظاهرا خلافی در این
مسئله نیست بلکه مستحب است که نام نبرد ومؤمن را ذلیل نکنی وحدیثی که دلالت بر منع
دارد ودور نیست که محمول بر کراهت باشد ودر صورتی که فقیر نگیرد از راه تکبر وترفع
یا اینکه قبول کردن فقیر محتاج باشد باینکه صاحب مال صریح بگوید زکوة نیست تا که این زکوة
بگیرد پس حدیث بر ظاهر حرمت باقی است بجهت انکه دروغ گفتن حرام است وهرحال
احوط اینست که تصریح نکند باینکه هدیه است بلکه بدهد وساکت باشند هرچند در ظاهر

[illegible]

چنان فهمیده شود که هدیه است واحوط ازان ترک تصریح است باینکه زکوة
نیست بلکه هرگاه توریه دران نکند حرام است وبدانکه قبول نکردن یا ازراه حیا وعلو
طبع فقیر است وصاحب آبرو بودن ولیکن چون لاعلاج است وازراه اینکه حق تعالی
براو حلال کرده وتکلیف او در گرفتن است هرچند تصریح هم بنمود که زکوة است
بگیرد واما براو بسیار گرانست ویا ازراه تکبر است وهرچند تکلیف او در گرفتن باشد
همینکه دانست که زکوة است نمیگیرد واحادیث که وارد شده است در عدم جواز
تصریح است بلکه ترغیب وتحریص در عدم تصریح محمول است بر قسم اول وآن حدیثی که
وارد شده که هرگاه باسم زکوة قبول نمیکند باو مده محمول است بر قسم دوم چنانکه در حدیث
وارد شده که اینکه مانع زکوة مثل تارک زکوة است پس در اینجا سنت است که اظهار نکنی ودر
اینجا مکروه است که بچنین کسی بدهی   هرگاه کسی ادعای فقر کند علمی
بحال او نباشد پس قول او مسموع است خواه ضعیف باشد وخواه قوی وخلاف صریحی
در مسئله از اصحاب ما نقل نشده وقولی که در بعضی کتابهای شیخ طوسی نقل شده
باینکه قبول نمیشود الا به بینه گویا از مخالفین باشد چنانکه علامه رحمه الله بآن اشاره
کرده است وظاهر اینست که فرقی نیست در اینکه فقیر اول صاحب مالی داشته والحال ادعای
فقیری میکند وما علم بحال او نداریم که راست میگوید یا نه واینکه در اصل مالی از برای او
نمیدانستیم در اینجا شیخ طوسی ره قولی دارد که در صورت اولی اورا تکلیف به بینه
میکند وقولی دیگر دارد که اورا قسم میدهند بر حال قول مشهور اظهر است خصوصا
هرگاه فقیر عادل باشد یا از علامات است گوئی او ظاهر باشد وهرگاه بعد از دادن زکوة
بفقیر ظاهر شود

بفقیر ظاهر شود که غنی بوده است پس هرگاه آن فقیر میدانسته است که زکوة گرفته
پس حرام است براو وجایز است پس گرفتن آن اگر عین آن موجود است وقیمت آنرا اگر
تلف کرده باشد بلکه واجب است از باب رفع منکر وهرگاه آن شخص گرفت نمیدانست
که زکوة است پس هرگاه در ظاهر حال چنان فهمیده باشد که وجه تصدق است وگرفته
باشد ظاهرا مالک تسلطی ندارد که از وی پس بگیرد وبراو حلال است واما هرگاه در صورت
اباحه باو داده باشد یعنی ظاهر بنا شد که از وجه صدقه است وعین مال هم موجود باشد
میتواند پس بگیرد وهرگاه تلف شده نمیتواند بگیرد واینکه گفتیم که در وقتی که ظاهر در صورت
صدقه باشد دهنده تسلطی براو ندارد یعنی در نظر ظاهر ونسبت بما فعر شرعیه والا هرگاه
تواند همان مال را اخذ کند بنحوی که فسادی نباشد از برای او جایز است وازان سخنها
که گفتیم ظاهر شد که در غیر زکوة فقر در صحت تصدق شرط نیست بلکه از برای غیر فقیر هم
جایز باشد اخذ صدقه هرگاه باو بدهند واینکه گفتیم حکم حلیت وحرمت مال است بر گیرنده
وجواز پس گرفتن ونگرفتن واما حکم دهنده پس خلافی نیست در اینکه هرگاه دهنده امام یا
نایب او باشد دیگر براو ضمانی نیست واعاده در کار نیست واما هرگاه دهنده خود صاحب
مال باشد دران سه قول است   انکه او هم مثل امامست   آنکه واجب است اعاده
آنکه واجب است اعاده اگر بدون تفحص واجتهاد داده باشد ~~وهرگاه تفحص واجتهاد داده~~
باشد وهرگاه تفحص کرده بود وبگمان فقر داده بود براو چیزی نیست واقوی قول اولست واحوط
قول آخر است وهرگاه ظاهر شود که فقیر کافر بوده است یا فاسق بنا بر قول باینکه عدالت شرط است
یا واجب النفقه آن شخص بود یا هاشمی بوده ودهنده غیر هاشمی بود در هیچ یک آنها اعاده لازم

نیست وخلافی در مسئله بنظر حقیر نرسیده مگر از بعض عامّه واما هرگاه معلوم شود
که آن شخص کیرنده غلام دهنده بوده است وبعضی گفته اند اعاده واجبست بجهة آنکه زکوة را
از ملک خود بیرون نکرده است واظهر عدم وجوب اعاده است خصوصًا با تلف عین
یکی از مصارف زکوة عاملونند یعنی آنهائی که سعی میکنند در تحصیل زکوة
وگرفتن وجمع کردن وحساب کردن ونوشتن وقسمت کردن ورسانیدن مستحقین ودر
آنجا فقر شرط نیست از برای غنی هم جایز است گرفتن زکوة در ازای ابن عمل وشرط است در آن
بلوغ وعقل وایمان وعدالت ودر این امور هیچیک خلافی نیست واعتبار کرده اند در عامل فقه
ودانش را وظاهر اینست که کافی است معرفت او باحوال مسائل زکوتی که متعلق بعمل اوست
هرچند بتقلید از مجتهدی باشد در او شرط است که آن شخص هاشمی نباشد بجهة آنکه
زکوة بر هاشمی حرام است پس هرگاه بعنوان تبرع باو چیزی بدهند یا امام از بیت المال باو
چیزی بدهد مانع ندارد وهمچنین هرگاه هاشمی عمل تحصیل زکوة هاشمیان بکند
در آنجا نیز مانعی ندارد که از وجه زکوة ایشان باو نصیبی بدهند اظهر آنست که حریت در آن
شرط نیست وبنده هم میتواند کرد باذن مولی در مکاتب اشکالی نیست که جایز است وتقدیر
نصیب بجهت عامل بدست امام است وخلاف کرده اند در سقوط سهم عاملین در امثال
زمان ودلیل بر سقوط آن ندیده ام ودور نیست که مجتهد عادل بتواند عاملی قرار بدهد
بلی احتیاج بعامل کم اتفاق می افتد وهمچنین صنف دیگر از اصناف که ایشان را مؤلفه
قلوبهم میگویند در این زمانها معلوم نیست وایشان جماعتی از کفارند که دل ایشان میل
میدهند باسلام واهل اسلام بدادن چیزی از مال زکوة از برای اینکه کمک کنند در جنگ

باکفار وآن

٢٦

بالکفار وآن قولی در مسئله وقول دیگر اینست که در مسلمان هم مؤلفه میباشد وآن
در جماعتی است که اسلام آنها ضعیف میباشد وخواهند بسبب دادن مال بایشان
دین ایشان را قوی کنند وخلاف کرده در سقوط این سهم بعد زمان رسول الله
بعضی میگویند بلی وبعضی میگویند نه وبعضی که ساقط میشود بعد غیبت امام علیه السلام
وبعضی میگویند بعد غیبت امام هم بجهت آنکه هرچند فرض جهاد از برای دعوت کردن با
سلام ساقط است ولیکن جهاد کردن از برای رفع اذیت از اسلام جایز است وبهر حال
ثبوت این سهم در این زمان بهمین اسم ورسم بر حقیر ظاهر است لکن هرگاه بجهت
مصلحتی از مصالح اسلام داده شود بجهت تألیف قلب کفار یا منافقین یا مسلمین
ضعف الاعتقاد از باب سهم فی سبیل الله جایز خواهد بود
از جمله مصارف زکوة آزاد کردن بنده گانست اما مکاتب یعنی غلامی پس هرگاه
عاجز شود از ادای وجه بهر جهت ظاهرًا خلافی نیست که میتوان از وجه زکوة آن
قدر باو داد که خود را خلاص کند یا بدست آقا بدهند خوبست وبدست غلام هم
بدهند خوبست ودر دادن بهویت اذن دیگری شرط نیست وبعضی در دادن
بآقا اذن غلام را شرط کرده اند وهرگاه این غلام مکاتب آن وجه را بمصرف وجه
کتابت نرسانده باشد اظهر آنست که از او میتوان پس گرفت هرچند بوسیله
دیگر آزاد شده باشد وهرگاه بآقا داده باشد در عوض وجه کتابت دیگر پس
نمیتوان گرفت هرچند غلام از تتمه وجه کتابت عاجز شده باشد وبسبب شرط
آقا ثانیًا بر بندگی رجوع کرده باشد باو ودور نیست در صورتی که بآقا داده باشد هم

ازاد میتوان بس کرفت چنانکه مذهب شیخ است وهم چنین است حال در مد
بوئین چنانکه بیان خواهیم کرد وهم چنین بنده که در تحت شدّت وسختی اقا باشد
جایز است او را از آن شدّت خلوص کند باینکه او را از وجه زکوة وازاد کنند و در
شدّت وسختی رجوع بعرف میشود ودر این هم اشکال نیست وهم چنین هرگاه
مصرفی از برای زکوة نباشد بهیچ وجه در اینجا هم بی اشکال میتوان بوجه زکوة
بنده را خرید وآزاد کرد واما خریدن مطلق بنده هرچند از اقسام مذکوره
نباشد پس در آن خلاف است وجمعی از علمای ما قایل شده اند بجواز آن
وآن دور نیست خصوصًا هرگاه ان بنده پدر این کس باشد هرچند احوط
آنست که با وجود مصارف دیکر این کار را نکنند بلکه مکروه هست واظهر آنست که
در صورتیکه بنده را میخرند محتاجست آزاد کردن بخواندن صیغه عتق هرچند احتمال
قوی دارد که بمجرّد خریدن آزاد میشود خصوصًا در پدر وبعضی از متأخرین
هم میل باین کرده اند واظهر در نظر حقیر آنست که وقت نیست وقت دادن
قیمت است وباید نیّت مخالف آن نکنند تا صیغه عتق را بخوانند ودیکر در وقت
صیغه خواندن نیّت علیحده نمیخواهد وهم چنین در سبیل الله وامثال آن مثل
بنا کردن مسجد از وجه زکوة که نیّت آن در وقت صرف کردن مال است نه در وقت
تمام شدن مسجد پس هرگاه غلام را بخرد باین نیّت وقبل از اجرای صیغه بمیرد
بدون تقصیر ظاهرا ضامن نیست وبعضی از جمله مصارف آزاد کردن بنده کان
شمرده اند جماعتی را که بر کردن ایشان کفّاره وعاجز باشند از آن پس از وجه زکوة

بنده میخرند

بنده میخرند واز برای ایشان آزاد میکنند واین خالی از اشکالی نیست بلی هرگاه
آن اشخاص فقیر باشند از راه فقر بایشان میتوان داد وبعد از آن ایشان
بنده را بخرند وازاد کنند وبعضی کفته اند که از نصیب غارمین میتوان داد
واین هم مشکل است بدانکه بنده را که از وجه زکوة میخرند وازاد میکنند
وهرگاه مالی بهم برساند وبمیرد ووارثی نداشته باشد مال او را بمصرف
زکوة میرسانند چنانکه در حدیث معتبر دلالت بر آن دارد وبعضی کفته اند که
وارث او امام است واین ضعیف است از جمله مصارف زکوة ادای
دین مدیونین است بشرطی که آن دین را از برای معصیت صرف نکرده باشد
بلکه باید آن مال صرف معصیت نشده باشد هرچند در وقت کرفتن قرض
واو دین برداشتن بقصد معصیت نکرده باشد واز جمله صرف معصیت
اسراف کردنست در خرج وزیاده از اندازه رفتن است وبعضی احادیث که وارد شده است
که قرضی که از مهر زنان بهم رسیده از زکوة نمیتوان داد که یا محمول باشد بصورتی
که اسراف کرده باشد در زن خواستن یا در مهر کردن وبعضی کفته اند که آنکسی که دین
بهم رسانیده در معصیت هرگاه توبه کرده باشد میتوان باو داد از سهم فقرا وبعضی
در اطلاق این کلام اشکال کرده اند وکفته اند که اکر آن شخص فقیر باشد یعنی قوت
سالیانه نداشته باشد وعدالت هم شرط باشد در فقیر این سخن خوبست وهرگاه
قوت سالیانه نداشته باشد وعدالت را شرط ندانیم احتیاج بتوبه نیست همینکه
فقیر است باو از سهم فقرا میتوان داد وفقیر مال خود را بهر مصرف میتواند برساند

هرچند ادای دین باشد وهرگاه ندانیم حال مدیون را که آیا صرف طاعت کرد یا معصیت
پس اظهر این است که جایز است که زکوة بدهیم وتفحص هم ضرور نیست بجهة آنکه افعال
مسلمین محمولست بر صحت واز این سخنها ظاهر شد که شرط است در جواز ادای دین
مدیون از زکوة اینکه عاجز باشد از اداء وهرگاه از ادای بعض آن عاجز باشد همان
بعض را میتوان ادا کرد وهرگاه قدری مال دارد که وفا بمؤنة سال او میکند لیکن ز
یاده از آن ندارد که ادای دین تواند کرد واظهر این است که اوّلا میتواند زکوة را بگیرد
ودین خود را ادا کند وواجب نیست که اوّل از مال خود ادای دین کند وبعد از آن
از سهم فقرا بگیرد اما در این صورت که مؤنة سال دارد وبجهت دین زکوة میگیرد که
واشکالی هست که از سهم مدیونین میگیرد یا از سهم فقرا هم میتواند گرفت علامه ره
فرموده است که از سهم غارمین میگیرد وممکن است که کسی بگوید که از سهم فقرا شاید
هم تواند گرفت بجهة آنکه در این حال واجب است بر او اداء دین از مال خود پس عرفا
صادق است بر کسی که واجب است قدری از قوت خود را بعوض دین بدهد وعازم
بر آنهم باشد اینکه مالک قوت سالیانه خود نیست افضل واحوط آنست که ادای
دین از مال خود بکند وبعد از آن سهم فقرا زکوة بگیرد وبنابر آنچه اختیار کردیم
از جواز ادای دین از زکوة در اول بار ظاهر این است که واجب نباشد که همانچه
گرفته است بعوض دین بدهد بلکه میتواند او را صرف مؤنة خود کند واز
مال خود دین را ادا کند وبدانکه جمعی از علمای ما ذکر کرده اند که شرط
عجز در ادای دین در جائی است که دین را برای مصرف خود کرده باشد
اما هرگاه قرض

اما هرگاه قرض کرده باشد بجهت مصلحت ذات البین ورفع فساد مثل دعوای
~~دین در جائی است~~ خونی یا مالی در میان دو طرف با عدم وضوح حقیقت حال
پس در آنجا عجز از اداء شرط نیست وخلافی در این نقل کرده اند وبعضی نیز از مصرف
فی سبیل الله شمرده اند وبنابراین در اوّل بار هم جایز است که از وجه زکوة بآن
مصرف برسانند چنانکه شهید ره در کتاب بیان گفته است ودر ادای دین
مدیون هم شرط نیست بلکه میتوان زکوة را بطلبکار او داد بدون اذن او وهرگاه
صاحب مال دین بر گردن کسی داشته باشد باینکه عاجز باشد از ادای آن میتواند
که این دین را در عوض زکوة حساب کند واو را بری الذمه کند وحضور واذن او هم
درکار نیست بلی برای خاطر جمعی او وخوف تنازع ما بین ورثه وامثال آن باید بگوید
ودر گفتن هم همین قدر کافیست که تو بری الذمه هستی واظهار اینکه از وجه زکوة است
واجب نیست وهرگاه مدیون میت باشد هم جایز است که ادای دین او از وجه
زکوة بکنند هرگاه مالی نداشته باشد که وفا بآن بکنند وهرگاه خود این کس از میت
طلب دارد هم میتواند ذمه میت را بری کند در عوض وجه زکوة وآن طلب را
عوض زکوة حساب کند وبعضی در میت مال نداشتن را شرط ندانسته اند
واین ضعیف است وجایز است ادا کردن قرض کسانی که نفقه ایشان بر اینکس
واجب است مثل پدر وفرزند وزن خواه زنده باشد وخواه مرده بشرط اینکه عاجز
باشند از ادای آن وهرگاه خود اینکس از ایشان طلب داشته باشد جایز است
که در عوض زکوة ذمه ایشان را بری کنند وهرگاه قرض داران وجه زکوة را

وغیر اینها

کہ از راہ قرض داری کرفتہ صرف کند در غیر ادای دین خلاف سابق کہ در مکاتب
کذشت در اینجا نیز هست واظهر عدم رجوع است باو پس هرکاه کسی باو وجہ زکوة بدهد
بجهت ادای دین واو هم محتاج باین باشد در آنحال پس بعد از آن کہ کرفت طلب کار
اورا بری کند یا دیکری تبرعًا دین اورا ادا کند معلوم نیست کہ بر او لازم باشد پس
دادن زکوة از برای مالک چاین باشد پس کرفتن وهم چنین هرکاه آنوجہ را صرف
کند در امر معیشت خود ودین را از مال خود بدهد بلی اشکالی هست در وقتی کہ مالک
در وقت دادن زکوة شرط کند کہ باید در مصرف قرض خود بدهد ودر مصرف دیکر
صرف نکند واحوط این است کہ در اینجا خلاف شرط مالک را نکند ودور نیست کہ بلزوم
آن قایل باشیم وشاید مراد محقق هم این باشد کہ کفتہ است کہ قصد مالک معتبر است
ومالک مختار است کہ صرف کند زکوة را بر صنفی کہ خواهد وهرکاه شخصی ادّعا
کند کہ من غارم وقرض دارم وطلب کار او هم تصدیق کند اشکال سخن او مسموع است
وهم چنین هرکاه طلب کار او حاضر نباشد بلکہ بمجرد ادّعا قول او مسموع است و
تفحص هم واجب نیست وبعضی کفتہ اند کہ قبول نمیشود بلکہ محتاج خواهد بود بشاهد یا
قسم واظهر قول اول است واین در غیر صورتی است کہ ادّعا کند کہ قرض را برای
اصلاح بین الناس کرده ام کہ در اینجا بدون بینہ از او نمی شنوند
از جملہ مصارف زکوة فی سبیل الله است اظهر واشهر آنست کہ مراد از آن هر مصرف سبب
کہ وسیلہ خیر وثواب باشد کہ از جملہ آنها اعانت کردن کسانی است کہ بجهاد میروند
وبعضی مخصوص

وبعضی مخصوص همین قرار داده اند وآن ضعیف است پس جایز است صرف
زکوة در اعانت حجاج وزوار وپل ومسجد وکاروان سرا وحمام ومدرسہ وکتب
علمیّہ دینیّہ وامثال اینها نهایت با وجود فقرا ومحتاجین احوط آنست کہ آنها را مقدّم
دارند واظهر این است کہ احتیاج در مثال حجاج وزوار شرط است باین معنی
کہ آن شخص هرچند غنی باشد امّا قدرت بر زیارت کردن یا حج کردن نداشتہ
باشد وبعضی شرط کرده اند کہ باید فقیر باشد واین دور است وبعضی در مطلق
احتیاج هم اشکال کرده اند بجهت آنکہ اعانت بر زیارت کردن مثلاً راه خیر است
هرچند آن زایر غنی باشد وقادر بر زیارت کردن هم باشد بلی در کسی کہ بجهاد میرود
فقر واحتیاج بهیچ وجہ شرط نیست
از جملہ مستحقین زکوة (possible misreading)
ابن السّبیل است ومراد از آن کسیست کہ از راه مانده باشد در غربت یا بجهت
نهب وغارت اموال او یا بجهت طول سفر وتمام شدن خرجی او ومثل اینها
واین شخص هرچند در بلد خود غنی باشد میتوان باو این قدر زکوة داد
کہ بخانہ خود برسد یا بجائی کہ در آنجا مال دارد واو را حکم نمیکنند کہ زود برکردد
بلکہ بجهت آن کاری کہ آمده مثل زیارت یا دیدن ارحام یا امثال آن این قدر باو
میدهند کہ بعد از قضای حوایج خود بمنزل برسد وهرکاه بعد از رسیدن
بمنزل چیزی زیاد بیاید بعضی کفتہ اند کہ واجبست کہ ردّ کند بمالک یا وکیل او یا حاکم
شرع ولزوم آن بر حسب ظاهر نیست بلی احوط است وکلام در صورتی کہ ابن السبیل
آن مال را صرف نکند در غیر آن مصرفها نیست کہ پیش کذشت از اطلاق واظهر

یعنی قطع نظر از زیارت در حج هم [illegible] باشد [illegible]

علم رجوع است باو مگر در صورت شرط مالک و هرگاه ابن السبیل نتواند بدون
خرج و ضرری بعضی اموال خود که در خانه دارد در غربت بفروشد بر وجه صحیح و رفع
حاجت دیگر از وجه زکوات نکرد و بعضی گفته‌اند که هرچند قادر بر فروختن مال
باشد و قادر بر قرض کردن هم باشد میتواند زکوات هم بگیرد و این دور است و در رفع
حاجت ابن السبیل ملاحظه حال او را باید کرد در خوراک و ملبوس و مرکوب و امثال
آن بجهت آنکه آن اشخاص در اینها مختلف میباشند و هرگاه مسافر قصد اقامه
کند در بین راه و در بین ایام اقامه مال او تلف شود باز این را ابن السبیل میگویند
و باو میتوان زکوة داد تا بمنزل برسد و هم چنین هرگاه بعد از آنکه ابن السبیل شد
قصد اقامه کرد در جائی بعد از آن سفر کرد بخلاف آنکه کسی از خانه خود انشاء سفر بکند
و خرجی نداشته باشد که آن داخل ابن سبیل نیست بلکه اگر فقیر باشد از وجه سبیل
سفر
البته باو میدهند و بعضی انشاء سفر را هم داخل ابن سبیل کرده‌اند و این دور است
و جمعی مهمان را از جمله این صنف محسوب داشته‌اند و کلام ایشان اختلافی دارد
و اظهر آنست که هرگاه آنکسی که از راه وامانده است در غربت محتاج بمهمان شدن باشد
او هم داخل ابن سبیل است و جایز است مهمان کردن آن از وجه زکوة و اگر غیر این وجه
باشد جایز نیست و وقت نیت زکوة وقتی است که شروع بخوردن میکند و هرچه
از او زیاد بیاید در وجه زکوة محسوب نیست همان بخورده است او را محسوب دارد
و هرگاه مجهول باشد قدر یقینی را حساب کند و شرطست در ابن سبیل که سفر او
معصیت نباشد و از بعض علما ظاهر میشود که باید سفر او طاعت باشد

واجب باشد

واجب باشد و اظهر اینست که مباح بودن هم کافی است
در اوصاف مستحقین است و در آن چند مطلب است
شرط است که مستحق زکوة شیعه امامیه باشد و در غیر صنف مؤلفة قلوبهم و
هرگاه مخالفان مذهب ما شیعه شوند و قبول مذهب امامیه بکنند هر عبادتی که
کرده باشند که در مذهب ایشان صحیح بوده قضا نباید کرد بغیر زکوة را هرگاه بغیر
امامی داده باشند که باید اعاده بکنند و هرگاه مستحق شیعه امامی بهم نرسد باز
بمخالفان نمیتوان داد و بمستضعفین ایشان هم نمیتوان داد و ظاهر اینست که فرقی
نیست مابین زکوة و فطره و جمعی قایل شده‌اند که فطره را در چنین وقتی بمستضعفین
ایشان میتوان داد و مراد از مستضعفین ایشان آنهایند که عداوتی با اهل حق
ندارند و اقوی عدم جواز است خصوصا در زکوة مال و جایز است که زکوة را باطفال
شیعیان امامیه بدهند خواه یتیم باشد و خواه غیر یتیم و خواه پدران ایشان
فاسق باشند یا نباشند و ضرور نیست که علم داشته باشیم که پدرهای طفلها
اصول دین خود را بدلیل میدانسته بوده‌اند هرچند دلیل اجمالی باشد بلکه
همینکه مؤمن بمذهب حق بوده‌اند و بطلان طریقه ایشان معلوم نبوده است
کافی است و تفحص واجب نیست بلی هرگاه معلوم شود که بمحض تقلید دینی اختیار
کرده بوده‌اند و با وجود متفطن شدن ملتفت باختلاف مذاهب و احتمال
دادن اینکه بلکه دینی دیگر حق باشد و این دین صحیح نباشد و با وجود این بر
طریقه پدران و مادران باقی مانده‌اند و اجتهاد نکرده‌اند و تفحص و تامل نکرده‌اند

زکواة دادن یا مثال این اشخاص واولاد ایشان مشکل است واما اگر حال
او معلوم نباشد ومعز بمذهب حق بوده است ظاهرا کافی است چنانکه گفتیم
وزکواة را باطفالی که میخواهند بدست ولی ایشان بدهند که بمصرف ایشان
برسانند وولی پدر است وجد ووصی ایشان وحاکم شرعی بترتیب وهرگاه
طفل شیرخواره باشد بمصرف رخت او واجرت شیر دادن او وامثال آن می
رسانند وهرگاه ولی نباشد هریك از مؤمنین عدول میتوانند متوجه امراو
شد ونیت زکواة را در وقت دادن بآن مؤمن میکنند واگر مؤمن عدل هم میسر
نشود لیکن کسی باشد که اطمینان بار هست که بمصرف طفل میرساند بنحوی
که ولی بمصرف او میرساند دور نیست که جایز باشد که بدست او هم بدهیم
چنانکه جمعی از علما تصریح بآن کرده اند واگر مال الت زکواة را بر بینیم که صغیر
میخوراند دیگر احتیاج بولی وقابضی ندارد ودر نزد خوردن نیت زکواة بکند
ومحسوب دارد مثل کفاره وهر قدر که میخورد حساب کند وطفل تابع اشرف
ابوین است وهرگاه یکی از ایشان مؤمن باشد وحکم دیوانه هم حکم صبی غیر ممیز است
چنانکه در تذکره تصریح بآن شده است جمعی از علما
شرط کرده اند عدالت را در مستحق زکواة وظاهرا مراد ایشان در غیر طفل است
واگر نه لازم می آید که جایز ندانند دادن باطفال وجمعی شرط کرده اند اجتناب
از کبایر را دون صغایر را وگویا ایشان اصرار صغایر را مضر ندیده اند هرچند
این هم داخل کبایر باشد واگر نه فرق ما بین این دو قول نبود بجهت آنکه ایشان

دراین مقام

۱۰۱

دراین مقام گویا اجتناب از منافیات مروت را اعتبار نکرده اند چنانکه از شهید ره
وجماعتی از علما ظاهر میشود وجمعی شرط نکرده اند عدالت را واین مشهور است در میان
متاخرین از علمای ما واقوی واظهر است واحوط اینست که ظاهر الصلاح باشد واحوط
از آن اینست که مجتنب از کبایر باشد خصوصا شرب خمر واز همه احوط عدالت وبدانکه اعتبار
در بعضی از اوقات میتوان حیله کرد در چاره از اشکال در وقتی که فقیر محتاج
باشد ومستهلك واطمینان از حال او نداشته باشیم باینکه زکواة را ~~مال خود داشته~~
~~باشیم باینکه زکواة~~ بشخصی فقیر عادل معتمد سخی الطبع بدهیم وباو التماس کنیم که او با و
فقیر ببخشد واو فقیر هم عادل باشد هم بعد از آنکه آن زکواة را ملك خود داشته
قبلا باو به بخشند وهرگاه خود محتاج باشد ثانیا باو بدهیم از وجه دیگر
تا رفع حاجت او شود وهمچنانکه شرط ایمان در غیر مؤلفه بود در غیر بسیاری
از افراد سبیل الله مثل مصرف پل وحمام ومسجد که ایمان در اینها معنی
ندارد وغازی که در جهاد جنگ کند ومؤلفه هم نباشد وهمچنین است مثل
شرط عدالت در نزد آنهایی که او را شرط میدانند وکلام در اشتراط عدالت
در صنف عاملین گذشت که خلاف نکرده اند در آن شرط است
در مستحق زکواة که واجب النفقه دهنده زکواة نباشد مثل پدر ومادر وجد
وجده واولاد وزوجه وغلام وکنیز وخلاف کرده اند در اینکه آیا واجب
النفقه اینکس میتواند از زکواة از دیگری بگیرد وباوجود اینکه اینکس قادر
باشد بر نفقه دادن ایشان ومضایقه هم نکند اظهر عدم جواز است وبعضی

کفته اند میتوانند بکیرند الا از وجه کراو نمیتواند بکیرد و در صورت که آن شخص بد اشتر
باشد یا دارد و نمیدهد و باعانت حاکم شرع هم نتوان کرفت در آنجا بی اشکال از غیر زکوة
میتوانند بکیرند و انچه کفتیم مالک نمیتواند زکوة خود را بواجب النفقه خود بدهد
در ماکول و ملبوس و ما یحتاج ضروریه زنده کانی است و اما جایز است که از وجه
زکوة توسعه بدهد بواجب النفقه یعنی اینکه بعد از نفقه متعارفه لایقه بحال آن اشخاص
هرکاه خواهش طعام لذیذی بکنند یا میوه تازه یا امثال اینها آن با ایشان و سعه
دهد بجزی که از انها از آنها خارج نباشد و هم چنین جایز است که خرج راه زیارت
حج بدهد با ایشان از وجه زکوة فی سبیل الله یا اکر ابن سبیل باشد جاروا و مقدار
زاید بر نفقه حضر را با ایشان بدهد و هم چنین هرکاه مکاتب باشند یا غلامی باشند
و در تحت شدن آقا و غیر آن میتوانی ایشان را از وجه زکوات خلاص کند
و محل اینکه آنچه از وجه زکوات با ایشان نمیتوان داد و زن ناشزه که از طاعت
شوهر بیرون باشد هرکاه فقیر باشد زکوات بآن نمیتوان داد بجهت آنکه قادر است
که اطاعت شوهر بکند و نفقه بکیرد و زن میتواند زکوة را بشوهر فقیر خود بدهد
هرچند آن شوهر نفقه از زن را از همان زکوات بدهد و جایز است زکوة بر وجه
منقطعه هرکاه فقیر باشد و هرکاه شخصی را عیال خود کرده باشد خواه از خویشان
و ارحام غیر واجب النفقه مثل برادر و خواهر و عمو و خالو و غیر اینها باشد
یا بیکانه باشد که میتواند زکوة خود را با ایشان بدهد شرط سیم
در مستحق زکوة اینکه هاشمی نباشد و اولاد هاشم امروز منحصراست در اولاد

ابی طالب خواه از

که از وجه زکوة نفقه زن و علام و واجب النفقه خود را بس هد و شخصی را که ... جایز است ... هاشمی ... از وجه ... میتوان داد

ابی طالب خواه از امیر المؤمنین علیه السلام باشد یا از جعفر یا از عقیل برادران آنحضرت
و اولاد عباس و حارث و ابی لهب پسران عبد المطلب و بعضی علما کفته اند که بر اولاد
مطلب برادر هاشم نیز حرام است و اولاد هاشم زکوة امثال خود را میتوانند کرفت و هم چنین
هرکاه امثال خود یافت شود و خمس هم یافت شود مختارند در کرفتن هر یک و خمس افضل است
و هم چنین جایز است از برای بنی هاشم اینکه زکوة بکیرند از غیر هاشمی در وقتیکه
نه خمس بهم رسد و نه زکواة امثال خود و در کرفتن زیاده از حد ضرورت خلاف کرده اند
و ظاهر اکثر علما جواز است یعنی میتوانند مؤنه متعارفه بکیرند و بعضی تفسیر مقدار ضرورت را
بقوت یکشبانه روز کرده اند و بعضی کفته اند هرکاه داند که فردا هم از برای او چیزی میسر
نمیشود قوت فردا را هم میتواند کرفت و از بعضی ظاهر میشود که از این قدر هم کمتر است
بلکه باید از بابت اکل میته باشد که بقدر سد رمق بخورد چنانکه ظاهر زراره روایت بر آن
دلالت دارد و قول اکثر علما خالی از قوتی نیست و احوط اجتناب است از فوق حد
ضرورت و حیله که سابق کفتیم هم در اینجا میتوان کرد بجهت هاشمی فقیر که زکوة را
بفقیری معتمدی سخی الطبع که از حال او میتوان فهمید که از طیب خاطر مال خود را
می بخشد بدهیم و او بهاشمی ببخشد و بعد از آن از برای خود زکوة بکیرد
و بدانکه زکوة واجبی و فطره واجبی از جمله صدقات اجماعی علما است که از غیر
بنی هاشم در غیر حال ضرورت بر بنی هاشم حرام است و اما سایر صدقات
واجبه مثل نذر و کفاره و امثال اینها در این خلاف است ظاهر اکثر علما منع است
و اظهر جواز است و اما صدقات مندوبه خواه زکوة سنتی باشد مثل زکوة

زکوة

بقدر

برنج ونخود وعدس وبادیان وامثال اینها یا تصدقات مستحبه دیگر پس در حلیت
اینها بر بنی هاشم اشکال نیست خواه از امثال خود باشد یا غیر امثال خود و بعضی
استثنا کرده اند پیغمبر و ائمه اطهار و بعضی ائمه ما را هم گفته اند و گفتگو در این بی
ثمره است   در بیان کسانی است که مباشر اخراج زکوة میشوند
و کیفیت اخراج و در آن چند مطلب است   جایز است از برای مالک
که خود اخراج زکوة خود بکند و جایز است که وکیل کند کسی را که او اخراج کند و همچنین
جایز است از برای امام که اخراج کند زکوة او را یا عاملی که امام نصب کند و مجتهد
عادل در زمان غیبت امام قایم مقام است و سنت است که زکوة را به نزد امام
برند که او بمصرف برساند خصوصا در غلات و حیوانات و هرگاه امام غایب
باشد به نزد مجتهد عادل ببرند و بعضی واجب دانسته اند و اقوی استحباب
است و هرگاه امام زکوة را بطلبد واجب است دادن باو و همچنین عامل او و هرگاه
با وجود طلب امام زکوة را خود بدهد معصیت کرده است و بعضی مجزی
نمیدانند یعنی باید ثانیا زکوة بدهد و بعضی میگویند زکوة صحیح است
هرچند گناه کرده است و این اظهر است و دور نیست که مجتهد عادل نیز چنین
باشد در زمان غیبت امام که کسی را مالک وکیل خود بکند در اخراج زکوة باید امین
و عادل باشد و باید که مجتهد عادلی که زکوة را بنزد او میبرند مأمون باشد یعنی
کسی نباشد که بحیله شرعی بر خود زکوة را حلال کند با وجود غنی بودن مثل
اینکه خود مالی دارد و آن مال را می بخشد بزن و فرزند خود که خود را فقیر کند و زکوة را
بگذارد

بردارد و امثال این و مالک هرگاه ادعا کند که من زکوة خود را داده ام از او قبول
میکنند بر او تکلیف شاهد و قسم نمیکنند   واجب نیست قسمت کردن
زکوة بهمه اصناف بلکه جایز است از برای مکلف که زکوة خود را بتمام بیک صنف
بدهد مثل فقرا تنها یا قرض داران تنها بلکه جایز است دادن آن بیک نفر
از هر یک از این اصناف که باشد و بعضی مستحب دانسته اند قسمت کردن بهمه
اصناف را و واجب نیست ملاحظه مساوات و در میان آن جماعت که با آنها زکوة
میدهند بلکه مالک اختیار دارد بهر کسی هر قدر که میخواهد و لیکن بهتر آنست که میل حل
مساوات کند مگر اینکه بعضی از اینها مزیتی داشته باشد مثل اینکه اهل فضل و صلاح
را زیاده از غیر اینها بدهند یا آن فقیر را که سؤال نمیکنند ترجیح بدهند بر آنکه سؤال میکند
یا بسبب رحم بودن یا شدت حاجت ترجیح بدهد و در روایتی که وارد شده که زکوة
حیوانات را بصاحبان آبرو و عزت بدهند و کسانی که عادت بسؤال ندارند و زکوة
چیزهای دیگر را بفقرای خاکسار بدهند و دور نیست که ملاحظه آبرو و عزت نسبت
باقسام زکوة اینها در زمانها مختلف باشد پس در هر زمان آنچه لایق هر یک هست
باو بدهد و این معنی بر سبیل استحباب است   پیش داشتن وقت وجوب
اخراج زکوة را و حال بر آنکه مشهور میان علما هست تاخیر در اخراج زکوة از وقت
آن بدون عذری مثل اینکه دسترسی بمال ندارد یا از ظالمی میترسد یا مستحق
موجود نیست و همچنین است هر کسی که مالی از غیر در دست او باشد و او غیر
از او بطلبد و او ندهد یا کسی او را وصی خود کند که مالی را بغیر برساند و او نرساند

یاکسی وجه زکواة یا خمس یا مال دیگر را به نزد کسی بفرستد که تقسیم کند واو تاخیر
کند در همه اینها اگر تاخیر کند گناه کار است واگر تلف شود ضامن است وجمعی
از علما گفته اند که هرگاه دادن زکواة را تاخیر کند بجهت انتظار افضل وبجهت رسانیدن
بهمه اصناف یا همه فقرای که دران بلد هست گناه نیست وبعضی میگویند که تاخیر مطلقا
حرام است وبعضی مقید کرده اند بیکماه یا دو ماه واظهر در نظر حقیر آنست
که هرگاه تاخیر از راه اهمال وکاهلی وبی اعتنائی است حرام است وجایز نیست وهرگاه
تلف شود ضامن است واما هرگاه از راه عذر باشد پس هرگاه عذر مثل نبودن مستحق
یا خوف ظالم یا عدم تمکن ودست رسی بمال است درانجا تاخیر حرام نیست وضامن
هم نیست واما هرگاه عذر مثل انتظار افضل است بجهت رسانیدن بجمعی
یا انکه کسانی هستند که هر ساله از وزکوة میگیرند وباو عادت دارند وانتظار او را میکشند
پس اظهر انست که معصیت در تاخیر نیست لیکن اگر تلف شود ضامن است

اختلاف کرده اند در جواز نقل زکواة از بلد مال ببلد دیگر در وقتی که مستحق
در بلد مال موجود باشد خواه ان مستحق از اهل آن بلد باشد یا از خارج آمده باشد
بعضی حرام دانسته اند وبعضی جایز دانسته اند وبعضی مکروه دانسته اند بشرط اینکه
ضامن شود تلف او را واظهر آنست که جایز است نقل خصوصًا هرگاه بجهت آن باشد
که بافضل بدهد ودر غیر طلب افضل مکروه هست واز تاخیر نمیگویند در عرف
وهرگاه تلف شود ضامن است واما هرگاه مستحق مطلق در بلد نباشد پس جایز است
نقل مال ببلد دیگر با امنیت راه واطمینان وهرگاه تلف شود ضامن نیست مگر با تقصیر یا تفریط

درمحافظت آن

درمحافظت آن وبدانکه درصورتیکه تاخیر دادن زکواة حرام باشد یا نقل حرام باشد هرگاه
تاخیر کند ویا نقل کند وبمستحق برساند معصیت کرده است اما زکوة از او ساقط میشود
وهمچنین هرگاه زکواة در ذمه خود بگیرد ومال را تلف کند ومساوی انرا یا قیمت آنرا
در بلد دیگر بفقیری بدهد جایز است ومعصیت هم نکرده است بلی خلاف مستحب است
زیرا زیرا که مستحب است که زکواة مال را در بلد مال صرف کند بخلاف فطره که مستحب است
که در بلد مالک صرف شود ومستحب است از برای او هرگاه معرفی از زکواة نیابد انکه عزل بکند
یعنی از مال بقدر زکواة جدا کند ونیت زکواة برای آن بکند ودور نیست که با وجود
مستحق هم عزل کند جایز بوده باشد بلکه در بعضی اوقات مستحب باشد مثل انکه از حین
زکوات را جدا میکند ونیت میکند زکواة بودن انرا وبلدی می آورد وبمستحق میدهد
یا انکه در بلد مستحق بسیار است میخواهد بجمعی بدهد وفقرا همه حاضر نیستند زکواة
را جدا میکند وبدفعات بایشان میرساند وهرگاه بعد از عزل تلف شود بدون تقصیر
وتاخیر ضامن نیست واما هرگاه تاخیر کند بدون عذر یا تقصیر کند در محافظت ضامن
خواهد بود وزکوة بعد از عزل از مال امانت است در دست مالک وحرام است تصرف
دران وبدل کردن ان ونمائی که از ان حاصل شود خواه متصل باشد مثل پشم ومو وکوشت حیوان
یا منفصل مثل شیر واولاد هم تابع زکواة است ومال از بابت زکواة است وهرگاه کسی را
مرگ دریابد ودر ذمه او زکواة باشد واجب است که وصیت کند باخراج آن بنحوی
که وصیت او شرعًا ثابت شود وبعضی عزل هم در این حال زکوة را در این حالت واجب دانسته
اند واظهر عدم وجوب است   فایده بدانکه هرگاه زکواة را با امام یا عامل او برسانند

بجتهد عدل بدهد ذمهٔ او بری میشود هرچند در دست ایشان تلف شود و بمستحق نرسد واما هرگاه وکیل مالک برسد بمجرد همین بری الذمه نمیشود تا بمستحق برسد واگر در این حال تلف شود هرگاه از جهت تقصیری و تاخیری نشده است هیچیک ضامن نیستند واگر اینمعنی بعد از تاخیر مالک شده باشد بدون عذر پس ذمهٔ مالک بری نمیشود و هرگاه مالک تقصیری کرده وکیل را این دانسته و تقصیر از وکیل شده باشد ظاهر اینست که مالک غرامتی نباشد و وکیل ضامن است جایز نیست
مقدم داشتن زکوة بر زمان تعلق وجوب آن یعنی قبل از تمام شدن ماه یازدهم در طلا و نقره و حیوانات و قبل از بسته شدن دانه در غلات بتفصیلی که گذشت و بعضی جایز دانسته اند که بنیت زکوة مقدم دارد واینضعیفست بلی مستحب است که قبل از وقت بنیت قرض بفقیر بدهد و بعد از دخول وقت وجوب هرگاه فقیر که بر صفت استحقاق باقی باشد و مال هم برسد که زکوة باشد حکم شرع بلطف آنوقت قرض را به نیت زکوة از ذمهٔ فقیر ساقط کند چنانکه روایات بسیار دلالت بران دارد و در حدیث عتبه ابن خالد است که گفت که عثمان ابن عمران سؤال کرد از حضرت صادق که می اید سوی من نزد من پس میطلبد چیزی و وقت زکوة نیامده است پس آنحضرت فرمود که قرض در نزد ما یکی بجهد است و صدقه یکی بده وجه میشود ترا هرگاه مال داری و وسعت داری که باو بدهی پس هرگاه وقت زکوة تو شد حساب کنی انرا از وجه زکوة تمام شد حدیث واگر غنی شده باشد بسبب منافع آن مال قرض باشد هم بتواند قرض خود را پس بگیرد و بهر حال ضرور نیست که عوض قرض بگیرد

باو نمیتوانی حساب کنی بلکه اگر خواهی قرض خود را پس گیری و بدیگری بدهی واگر فقیر بر صفت استحقاق باقی باشد

قرض را بگیرد در وجه زکوة بدهد بلکه میتواند او را خود بمصرف برساند و از مال دیگر خود زکوة بدهد بان فقیر یا غیر آن واگر آن فقیر بعین همین مال قرض غنی شده باشد که اگر قرض را ادا کند باز فقیر باشد باز میتواند آنرا از وجه زکوة حساب کرد باو و این شخص را غنی نمیگویند در عرف و عادت واجب نیست در ادای زکوة یعنی قصد کند که آن مال معین میدهد در وجه زکوة قربة الی الله والازم نیست قصد وجوب و استحباب بلی واجب است قصد اموری که باعث تعیین زکوة بشود یعنی اینکه میدهم زکوة است نه تصدق و نه عوض قرض بلکه اینمعنی در ادای دین هم ضرور است باینمعنی که هرگاه کسی وجهی را طلب کار بدهد بنیت تصدق یا وجه زکوة مثلا دیگر بعوض قرض حساب نمیشود پس تا معین نکند بنیت قرض طلب متعین نمی شود و مکرر گفتیم که کرارا ابتدا این امور در خاطر حضور ضرور نیست همینکه داعی بران فعل و باعث او بر این کار دادن زکوة است کافی است و هم چنین ضرور نیست در نیت زکوة قصد جنس ان مال که زکوة انرا میدهد و نه اینکه قصد کند که زکوة این خرمن است یا آن خرمن بلکه هرگاه قیمت زکوة را میدهد ضرور نیست که قصد زکوة کدام یک را هم بکند بلکه میتواند به نیت انچه در ذمهٔ او هست بدهد و هم چنین هرگاه یک نصاب اول از گوسفند داشته باشد و یک نصاب اول از شتر باید دو گوسفند بدهد ضرور نیست که قصد کند که این گوسفند را به نیت زکوة گوسفند میدهم و ان دیگری را به نیت زکوة شتر میدهم بلکه هر یک را که میدهد نیت کند از انچه در ذمهٔ اوست کافی است و هم چنین هرگاه در ذمهٔ او زکوة طلا و نقره باشد و زکوة حیوان

وغله هم باشد و در عوض هم قیمت بدهد از هر یک جنس ضرور نیست قصد خصوص
هر یک بلکه چنین است هرگاه فطره و زکوة هر دو در گردن او باشد ضرور نیست
تعیین و کافی است ما فی الذمة و هرگاه زکواة و نصاب در ذمة او باشد مثال یک گوسفند
از بابت چهل گوسفند متوجه او باشد و یک گوسفند از بابت پنج شتر و یک گوسفند را
بدهد از جملهٔ آنچه در ذمة اوست بدون قصد تعیین اظهر آنست که بانسبة بهر یک در
وجه حساب زکواة او حساب میشود پس نصف آن گوسفند در عوض شتر حساب میشود
و نصف یک گوسفند بر ذمة او باقی میماند و همچنین نصف دیگر در عوض چهل
گوسفند حساب می شود و نصف دیگر در ذمة او میماند پس اگر هر دو نصابها بدون
تقصیر تلف شوند پیش از آنکه بگیرد و دیگری را بمستحق رساند دیگر بر او چیزی
نیست و اگر یکی برطرف شود نصف گوسفندی دیگر باید بدهد در ادای آن نصابی
که باقیست و واجب است که نیت مقارن دادن زکواة باشد پس هرگاه نیت
نکند تا مال را ادا کند مثل اینکه نصف بقصد یا با نیت فاسد دیگر بدهد دادن
او صحیح نیست نهایت اگر مال باقی باشد در نزد آن فقیر و آن فقیر هم بصفت
استحقاق باقی باشد میتواند الحال نیت کند که آن مال که نزد فقیر است در وجه
زکواة است باشد و هرگاه آن مال را فقیر تلف کرده باشد پس اگر فقیر میدانسته
که مال بدون نیت صحیح داده است و از بابت زکواة است بر او حرام است و مشغول الذمه
آن مال است باز میتواند مالک آن را در وجه زکواة حساب کند و اما اگر نمیدانسته است و تلف
کرد پس اظهر اینست که نمیتواند در وجه زکواة محسوب داشت و در این خصوص گرا است

ذکر چند فائده

ذکر چند فائده اوّل اینکه پیش دانستی که زکواة را مالک خود میتواند بیرون کند و وکیل
مالک هم میتواند و همچنین امام و عامل و مجتهد پس بدانکه هرگاه مالک خود زکوة
خود را بیرون کند و نیت کند و بمصرف برساند بی اشکال صحیح است خواه بدست
خود یا آنکه مال را اخراج کند و بغلام خود بگوید اینقدر غله از انبار بیرون کن و بفقیر بده
یا زکوة غله خود را بار کند بچاروادار و بگوید که این بار را ببر بجانب فلان فقیر بهر
یک از این انحا و امثال آن که باشد همینکه مالک قصد زکواة دارد باین سخنها
و نیت فرمان برداری خدا تعالی دارد و بر این نیت مستمر و باقیست تا زمانی
که بدست فقیر شود و علم هم بهم برساند که بدست فقیر رسید همین قدر در نیت
کافی است خصوصاً هرگاه مطلع و آگاه است بر آن زمانی که بدست فقیر برسد و در آن
حال قصد را در این ذهن خود دارد و معلوم نیست که واجب باشد حضور نیت
که واجب باشد در ذهن در حال رسیدن بدست فقیر و هرگاه در بین عیبی کرده باشد
مثل اینکه در بین اینحال ریائی قصد کرد یا بالمرة غافل باشد سهو نحوی که بگوید آن مال را
بر گردانید که من چیزی دادنی نیستم یا پشیمان شده ام از داده خود و امر کرد به برگرداندن
آن و مثل اینها و بعد از آنکه بدست فقیر رسید باز عود کرد باراده دادن زکواة
آن نیت سابق کافی نیست بلکه معتبر نیت تازه است پس هرگاه عین مال باقی است
الحال نیت زکواة میتواند کرد و همچنین هرگاه تلف شده باشد بر نهجی که
پیش گفتیم این احکام در وقتی است که مالک خود زکواة بدهد و نیت بکند و اما
هرگاه کسی را وکیل کند در دادن زکواة و این دو قسم است یکی اینست که وجه زکواة

را جدا کند و بوکیل خود بدهد که اینرا بفقیر قسمت کند و توکیل نایب منی در تقسیم زکوات
یا رسانیدن آن بمصرف پس هرگاه مالک در حال دادن بوکیل نیت بکند و وکیل هم
نیت کند در حال دادن بفقیر و رسانیدن بمصرف صحیح است باجماع علما و هرگاه هیچکدام
نیت زکواة نکرده باشند باطل است باجماع علما و اما هرگاه مالک در حین مصرف
رسانیدن نیت نکرده باشد مشهور بطلان است و از کلام علامه ره در تذکرة
اشعاری بدعوای اجماع دران هست لیکن حقیر در بطلان ان تامل دارم و وجه آنرا
در کتاب غنایم الایام بیان کرده ام و هرگاه مالک نیت نکرده باشد و وکیل نیت
کرده باشد و این ممکن نیست مگر باین نحو که مالک قصد ریا کرده در وقت دادن
بوکیل بجهت الله اصل قصد زکواة منعکس نمیشود از توکیل دران پس در اینصورت
خلاف کرده اند و جمعی از علما تصریح ببطلان کرده اند و جمعی صحیح میدانند و اظهر
در نظر حقیر بطلان است حاصل اینکه نیت مالک در هر حال معتبر است و لکن ضم
کردن نیت وکیل بان احوط است و هرگاه در حال دادن بفقیر فرض کنیم که مالک
مطلع شود و نیت کند دیگر اشکالی نیست هرچند وکیل نیت نکرده باشد و قسم دیگر
آنست که مالک کسی را وکیل کند در اخراج مال و رسانیدن بمصرف هردو مثل اینکه
بگوید برو و خرمن مرا بردار و حساب کن و زکواة از بیرون کن و بمصرف برسان
و ظاهر اینست که حکم این هم مثل سابق باشد و در اینهم نیت مالک هم ضرور است
یعنی در وقتیکه وکیل میکند نیت ادای واجب خود را قربة الی الله میکند و وکیل را
امر میکند باخراج و ادای آن لیکن احتیاط در اینجا در باب لزوم نیت وکیل در رسانیدن
بمصرف

بلغ

بمصرف بیشتر است و بهرحال باید نیت مالک باستمرار حکمی باقی باشد تا وقت
رسانیدن بمصرف و مانعی باو بر نخورده مثل ارتداد یا موت مالک یا مثل آن و در کلام
علما فقها تصریح بقسم دوم در نظر نیست و گمان این حقیر آنست که سخنهای فقها
در این مسایل مبنی است بر اعتبار گذرانیدن نیت در خاطر در حال دفع زکواة و باین
سبب امر در مسئله صعوبت بهم رسانیده و هرگاه بنا را بر کفایت داعی بگذاریم
چنانکه تحقیق در مسئله است امید از خداوند تعالی که امر آسانتر باشد و انشاء الله
تعالی همینقدر کافیست که داعی فرمانبرداری الهی باشد در دادن اینقدر از مال را به
زکواة مالک را باعث شود که اینقدر را بمصرف برساند بشرطی که آن داعی بر حکم خود باقی
باشد تا زمان رسیدن خواه رسانیدن آن بدست خود باشد یا بدست غلام خود
یا طفل یا دیوانه یا غیر اینها بدست وکیل خود بهریک از دو قسم که بوده باشد و همینکه
بتصرف مصرف رسید کافی باشد و اما امام و عامل و مجتهد پس اگر مالک نیت کرده
و بدست ایشان داده مجزیست بر امام و قایم مقام نیتی لازم نیست پس گویا بدست
فقیر رسیده است و هرگاه مالک نیت نکرده است پس اگر امام و قایم مقام او باکراه
و جبر از او گرفته اند پس از زکواة مجزیست یعنی و از کردن مالک ساقط است
لیکن معلوم نیست که ثوابی داشته باشد و در اینوقت امام و قایم مقام نیت زکواة
میکند و بمستحق میدهد چنانکه ولی طفل در زکواة طفل نیت میکند و هرگاه بطوع و رغبت
از مال میگیرند و لیکن مالک نیت نکرده بمعنی اینکه بقصد ریا یا غرض دنیوی دیگر
داده در اینصورت خلاف کرده اند بعضی میگویند میان خود و خدا مجزی نیست

لیکن امام و قایم مقام او دیگر از او مطالبه نمیتوانند کرد و دور نیست که اظهر این
باشد که زکوة از گردن او ساقط میشود لیکن ثواب ندارد بلکه معاقبت هم خواهد
بود بر نیت خود و ثانیاً او را تکلیف نمیکنند بدادن بخلاف آنکه خود بقصد
ریا یا مثل آن بفقیر بدهد که در اینجا مجزی نیست و مکلف است باعاده
پیش دانستی که مالک وکیل تعیین کند بجهت دادن زکوات و بدانکه جایز است
از برای فقیر نیز تعیین وکیل در گرفتن زکوات و بعضی جایز ندانسته اند و اول
اقوی است خصوصاً در وقتی که کسی بفقیر وعده دادن زکوات کرده باشد و فقیر
وکیلی تعیین کند در اخذ آن و اما هرگاه فقیر کسی را وکیل کند که اگر کسی
زکوات بدهد تو نایب منی که از برای من بگیری خالی از اشکالی نیست ولکن اظهر
جواز است و لازم است که وکالت از جانب فقیر بثبوت شرعی برسد مثل اقرار
فقیر یا بینه یا غیر آن و بدون ثبوت نمیتوان داد بخلاف وکیل مالک که در اینجا احتیاج
باثبات نیست و فقیر میتواند بمجرد اینکه در دست وکیل است و ادعای وکالت میکند
از او بگیرد همچنانکه در بیع و طلاق وغیره همچنان است و ظاهر آنست که در صورتی
ثبوت وکالت از جانب فقیر حصول برائت ذمه موقوف نیست بحصول علم بوصول
بدست فقیر چنانکه هرگاه بدست امام و ساعی و فقیه میدهد برائت ذمه حاصل بود
پیش از اینکه گفتیم که وکیل مالک باید ثقه و امین باشد پس هرگاه
مالک زکوات خود را بوکیل ثقه امین داد ظاهر اینست که بری الذمه باشد دیگر حصول
علم بوصول بدست مستحق واجب نباشد اما اگر علم بهم رساند که بمستحق نرسیده

در التفای بان

در اکتفای بان مشکل است و دور نیست که مجزی باشد و اما اگر او را وکیل
کرده باشد در بیرون کردن مال و رسانیدن بمصرف هر دو و معلوم
شود که بیرون نکرده است پس مجزی نیست ولی طفل در وقت
دادن زکوات مال طفل نیت میکند و گویا این عبادتیست مستقل از برای
ولی در مال طفل خصوصاً طفل غیر ممیز و همچنین وصی که زکوات را از مال
میت بیرون میکند و دور نیست که نیت مالک در حین وصیت کافی باشد
ولیکن احوط آنست که وصی نیز نیت کند جایز است تردید
در نیت در صورت شک مثل اینکه بگوید این گوسفند را میدهم در وجه
زکوات گوسفندان غایب من که اگر بسلامت باشد زکوات واجب
آنها باشد و اگر نباشد تصدق باشد و اما اگر بگوید که این را میدهم در عوض
زکوات مال غایب اگر سالم باشد پس اگر معلوم شود که سالم بوده است
در وجه زکوات محسوب است و هرگاه معلوم شود که سالم نبوده است
خلاف کرده اند که آیا میتوان آن را در وجه دیگر حساب کند از زکوات یا غیر
آن یا نه و اظهر آنست که هرگاه عین مالی که داده باقی است میتواند عدول از نیت
بکند و در وجهی دیگر حساب بکند و در صورت علم فقیر اینکه مال غایب
تلف شده است و این زکوات او است هم میتوان از او گرفت و بدیگری
داد و در صورت جهل اشکال است و کلام در نظر این پیش گذشت
و اگر مال باقی نیست پس اگر فقیر علم داشت که مال غایب سالم نبوده است

وازان وجه زکوات اتمال کرده مشغول الذمه تمامست ومیتواند درانجا نقل

نیت کرد میخواهد بهمان فقیر حساب کند ومیخواهد ازاو بگیرد و بدیگری

بدهد واگر نمیدانست اینمعنی را پس دراینجا نمیتوان ازاو گرفت ونمیتوان بااو

در وجه دیگر حساب کرد   هرگاه کسی منع زکوات کند وبوعظ ونصیحت

ندهد امام وفقیه عادل ونایب او باجبار ازاو میگیرند وهرگاه دست رسی

نباشد بایشان مؤمنین میتوانند جبرًا از ایشان بگیرند وهم چنین است

خمس وسایر وجوه واجبه وهم چنین درسانیدن بمصرف مستحقین درانحال

مؤمنین مباشر آن میشوند   درلواحق ودران چند مطلب است

هرگاه جمع شود در مستحق دو سبب از اسباب یا بیشتر مثل انکه قرض

دار باشد وعامل باشد ومجاهد هم بود جایز است که بجهت هریک اسباب

حصه باو بدهند وهرگاه فقیر هم باشد دیگری مقدری از برای او نیست وهرقدر

خواهد میتوانند داد چنانکه گذشت   مشهور آنست که اقل آنچه بفقیر

ومستحق میتوان داد آنست که در نصاب اول واجب میشود که نصف دینار است یا پنج

درهم وبعضی گفته آنچه در نصاب دوم واجب میشود که ان ده یک دینار است

یا یک درهم وبعضی گفته اند که این حدی ندارد وهرچه میدهد خوبست واظهر قول

اخر است وبدانکه خلاف کرده اند که این تحدید یا بر سبیل استحباب است یا وجوب

جمعی گفته اند بر سبیل وجوبست والشهر واظهر استحبابست پس بنا براین

استحباب تحدید مشهور خواهد بود وکراهت کمتر دادن اختیار ما قول اخر [بنا براین]

بود التحدید

بود که تحدید است تا حمل بر وجوب کرده باشیم وظاهر اینست که معتبر در غیر

طلا ونقره هم نصاب اول یا دوم باشد درانچه نصاب او متعدد است مانند

حیوانات ومحتمل است که مراد مساوی نصاب اول یا دوم باشد از طلا ونقره از قیمت

آنها وا[illegible] که یک نصاب دارند هم محتمل است که حد آن این باشد که بدهد

انچه در اول تمام شدن یک نصاب واجب میشود ومحتملست که مراد مساوی قیمت

باشد پنج درهم باشد ودر احادیث تعبیر از حکم درهم در تحدید مقدار اقل چیزی

ندید عام وا اینها همه علامت عدم وجوب تحدید است در اقل وبه حال اگر بر یکی

واجب شده باشد الا یک گوسفند مثلا وقیمت ان در وقت وجوب از پنج درهم

کمتر باشد واجب نیست براو زاید بدهد وهم چنین هرگاه زکوات نصاب اول را

بفقیری داده باشد جایز است که زکوات نصاب دیگر را بفقیر دیگری بدهد بنا بر مشهور

هم واجب نیست که از کیسه خود چیزی براو بیفزاید ونه اینکه این را هم بفقیر اول

بدهد اینها که مذکور شد حکم اقل حد زکوات است واما اکثر ان پس حدی ندارد

وبفقیر آنقدر میتوان داد که غنی شود وزیاده بر غنا هم میتوان داد چنانکه گذشت

بلی هرگاه بدفعات بدهد تا بمقدار مؤنه او تمام شود دیگر باو نمیتوان داد بجهت

انکه غنی میشود وبغنی زکواة نمیتوان داد   بعضی گفته اند که واجب است بر امام

وساعی وفقیر انکه دعا کند از برای صاحب مال هرگاه ازاو بگیرند واظهر استحبابست

بر همه وبر فقیر هم ضرور نیست که دعا بلفظ صلوات باشد بلکه بهر لفظی که دعا کند خوبست

وبعضی گفته اند که باید بلفظ صلوات باشد یعنی بگوید صلی الله علیک یا بگوید

اللهم صل علی فلان و این قول ضعیف است و علامه در تذکره گفته است که بگوید
اجرک الله فیما اعطیت وجعله لک طهورا و بارک الله لک فیما ابقیت مکروه است
که مالک شود مالک چیزی را از وجه زکواة داده است باختیار خود مثل خریدن و قبول کردن پیشکش
مگر آنکه ضرورتی داعی شود مثل آنکه فریضه زکواة جزء حیوانی باشد که فقیر بار ممتنع شود مثلا
شکسته اند شد و کسی هم او را نخرد و اگر چه بخود هم ضرر میرسد درین صورت باکی نیست
که مالک او را بخرد و اما اگر بدون اختیار داو برگردد مثل اینکه بمیراث با منتقل شود یا وکیل
مطلق او را از فقیر خریده باشد بدون اطلاع او یا در عوض طلب او گرفته باشد در
اینصورت اصلا کراهت ندارد یعنی مکلف نیست که او را از ملک خود بیرون کند
مستحب است تمغا کردن حیوانات صدقه را در جاهای سخت از مثل گوش گوسفند
و ران گاو و شتر و علامه در تذکره گفته است که هرگاه در تمغا اسم خدا باشد یعنی
بصورت لفظ الله باشد اولی و برکت دارند است هرگاه وجه زکواة یا مال دیگر
از خمس و صدقات به مرد بدهند که میان تقسیم کند در مصرف آنها و آن شخص هم متصف
باشد بصفت آن مصرف پس اگر علم دارد که مالک راضی است که او هم بجهت خود بردارد
اشکالی نیست در جواز آن چنانکه هرگاه علم داشته باشد بعدم رضا اشکالی در عدم جواز
نیست و اما هرگاه رضا و عدم رضا هیچ یک معلوم نباشد پس دران دو قول است و اقوی
در نظر حقیر جواز است و نهی محمول است بر کراهت یا بر صورت که مظنه تهمت و ذلت
باشد و ظاهر کلام علما اکثر قایلین بجواز و صریح بعضی آنست که از برای خود زیاده بر قدری
که بدیگران میدهد بر ندارد در بعضی و بعضی اخبار هم تصریح باین دارد و اولی آنست
که هرگاه

که هرگاه آن اشخاص محصور باشد تسویه میان آنها بکند و علامه
در تحریر واجب دانسته تفاوت گذاشتن را و بهر حال ظاهر اعتبار حال است
بحسب احتیاج نه مطلق تسویه هر چند احوط آنست که از برای خود
زیاده از آن هیچ یک برندارد و اما ما در دادن باهل و عیال هرگاه
از جمله مصرف باشند پس گویا در آن خلافی نباشد و بعضی اخبار صحیحه هم تصریح
بان دارد والله العالم در زکوة فطره است و آن از جمله واجبات مؤکد است
و از احادیث مستفاد میشود که دادن فطره شرط قبول روزه ماه مبارک رمضان است
و باعث محافظت جان و پاک کردن بدن و دل از آفات و ناخوشیهای معنوی
و مسائل آن در ضمن چند مقصد بیان میشود در بیان مکلف بفطره است
و دران سه مبحث است شرط است در وجوب فطره بلوغ و عقل و آزاد بودن
پس فطره بر امثال طفل و دیوانه واجب نمیشود و هرگاه عیال دیگری باشند بر او
واجب میشود و بر ولی ایشان هم سنت نیست که از مال ایشان فطره ایشان را بدهد و
مشهور اینست که اگر کسی بیهوش شود پیش از شام عید و بعد از شام بهوش آید واجب
نیست و این خوب است و اما بنده پس خواه بگوییم که مالک میشود یا نمیشود بر او واجب
نیست زکوة و همچنین بر او واجب نیست زکوة زوجه او در هیچ یک از اقسام غلام الا
نیست مگر مکاتب مشروط یعنی در غلامی که آقا با او قرار داده که دستی که وجهی تحصیل کند

وبدهد درهمی و آزاد باشد و شرط کند که اگر ندهد باز غلام باشد و مکاتب
مطلق که تا بحال چیزی ادا و آزاد نشده باشد و آن مکاتبیست که با او شرط
نشده باشد عود به بندگی بلکه هر قدر که از مال مکاتبه میدهد بآن نسبت
آزاد میشود و مشهور و اقوی در این دو قسم نیز عدم وجوب است و مذکور
این اقسام همه آقای ایشان است با هر کس که در شب عید عیال او باشد و اما
مکاتبی که بعضی از او آزاد شده باشد پس اگر عیال آقاست یا عیال دیگری است
فطره بر ایشان است و اگر عیال کسی نیست پس در آن خلاف است و اقوی آنست که
فطره بر هیچیک لازم نیست و فطره از او ساقط است و همچنین اظهر اینست که هرگاه
باشد غلامی میان چند نفر شریک بر هیچیک از ایشان لازم نیست هر چند مشهور در این
اینست که شرکاء هر یک بقدر حصه باید بدهند و ابن بابویه قایل شده است
باینکه واجب نیست تا هر یک از ایشان مالک یکسری نباشد بجهت روایتی که در آن
وارد شده است و مقتضای آن روایت اینست که هرگاه [illegible]
مثل اینکه شخصی نصف یکغلام را مالک باشد و نصف غلام دیگر را و این خالی
از اشکال نیست شرط است در وجوب فطره توانگری و بعضی بر فقیر نیز
واجب دانسته اند و بعضی گفته اند که هرگاه در شب عید قادر بر قوت خود و
عیال بقدر فطره داشته باشد بر او واجب است و اقوی و اشهر قول اول است

ومراد

واجب النفقه پس هرگاه عیال این شخص باشند و نفقه ایشان را میدهند پس هم
اشکال نیست در وجوب و همچنین هرگاه عیال دیگری باشند بایست و اگر
عیال کسی نباشند در این نیز خلاف است و اظهر اعتبار نفقه است در وجوب نفقه
پس هرگاه عیال آن شخص نباشند بر او واجب نیست و هرگاه آن خویش صغیر باشد
و آنکه باو نفقه میدهد فقیر باشد و این صغیر مال دار باشد وجوب فطره از هر دو
ساقط است بجهت عدم بلوغ آن صغیر و بجهت فقر ولی او و واجب است
فطره دادن از مهمان و خلاف کرده اند در مقدار ضیافتی که بسبب آن فطره لازم
میشود و بعضی شرط کرده اند در آن که تمام ماه مبارک رمضان در خانه او باشد
و بعضی نصف آخر را اعتبار کرده اند و بعضی دهه آخر را و بعضی دو شب
آخر را و بعضی یکشب آخر را و بعضی آخر جزء از ماه را باین نحو که شب عید
داخل شود و او مهمان او باشد و بعضی چیز خوردن را هم شرط نکرده
اند باینمعنی که همینکه پیش از شام داخل خانه او شود باسم مهمان و شب عید
داخل شود بر او واجب میشود و این مختار شهید ثانی است در مسالک
باینکه ظاهر جماعتی دیگر هم هست که محقق از ایشان در کتاب معتبر نقل کرده
و اظهر در نزد حقیر اینست پس همینکه اسم مهمان بر او صادق آید در عرف
و عادت و شب عید در آید و او در خانه او باشد فطره او بر صاحب

خانه واجب است و هر چند که صدق مهمانی نمیشود مگر باینکه خوردنی
در آن منظور باشد چه شب پیش خورده باشد یا شب عید خواهد خورد
ولکن در صورتی که منظور باشد که چیزی بخرد بخورد و اتفاق بیفتد که نخورد
والظاهر آنست که کافی است در وجوب فطره بر صاحب خانه خصوصا هرگاه شب
پیش خورده باشد هر چند شب عید اتفاق افتد که نخورد مگر اینکه پیش از شام
عید بخانهٔ دیگری برود و در آنجا شام بخورد که در آنجا فطره متوجه آن شخص
میشود خلاصه اینکه در عرف و عادت کسیکه وارد خانهٔ کسی شود بر سبیل اینکه
مهمان او باشد و باین قصد که در آنجا خورد و خوراک کند بهمین قدر او را
مهمان میگویند و اگر اتفاق افتد که در آن اوقات که در خانهٔ اوست در
وقت غذا خوردن دیگری از برای او چیزی آورد و خورد یا او را همراه
صاحب خانه برد و بجای او غذا خورد از اسم مهمان بیرون نمیرود و مهمان
و همان مهیا بودن و مشغول بودن برای چیزی خوردن کافی است دیگر حصول
آن شرط نیست و فطرهٔ او بر صاحب خانه است مگر اینکه پیش از شام عید
بخانهٔ دیگری برود و آنجا چیزی بخورد که در آن وقت فطره بر آن شخص
خواهد بود و اما هرگاه بعد از دخول شب عید داخل شود فطرهٔ او بر صاحب
خانه نیست خواه در آنجا چیز بخورد یا نخورد و در حکم مهمان است هرگاه کسی

که پیش

که پیش از شام عید در خانهٔ او باشد و در خانهٔ او افطار کند و ظاهر آنست که در
اینجا باید منظور صاحب خانه این باشد که در شب عید او را طعام بدهد و اما اگر
منظور او نیست که طعام بدهد مثل اینکه کسی بخانهٔ بجهت شغلی آمد در آخر
روز ماه مبارک و نه او و نه صاحب خانه منظور چیز خوردن او را داشتند
و اتفاقا در آنجا ماند تا شب داخل شد و در آنجا آنحال صاحب خانه بفکر اطعام
او افتاد و او را طعام داد و در وجوب فطره از این شخص اشکال است و احوط
آنست که این شخص خود فطرهٔ خود را بدهد و اما هرگاه کسی پیش از شام عید برای
کسی چیزی بفرستد یا بفقیر چیزی بدهد و در شب عید از آن بخورند فطره
بر بخشنده نیست و همچنین هرگاه کسی که در خانهٔ دیگری باشد و این شخص متکفل
نفقه و کسوهٔ اوست پس اگر باین نحو است که غله و لباس و غیره هم بجهت گذران
او میفرستد و آن به جهت خود به مصرف میرساند فطرهٔ او بر این شخص واجب نیست
و اما اگر هر روزه در وقت چاشت و شام نان و نان خورش بعنوان متعارف
نفقهٔ عیال برای او میفرستد و همچنین لباس و چراغ همه و غیره هم پس فطرهٔ
او بر او واجب است و اما اجیر پس اگر بطریق متعارف عیال با او چاشت
و شام نمیدهد بلکه نان سالیانه و لباس سالیانه با او میدهند پس فطرهٔ او بر
مستاجر واجب نیست و اما اگر بطریق عیال با نفقه میدهد پس شهید ثانی

کفته است که هرگاه شرط کرده است بر او نفقه را با آنکه قایل باشیم باینکه نفقه
اجیر بر مستاجر است مطلقا فطره بر مستاجر واجب نیست بجهت آنکه نفقه جزء
اجرت او است واما اگر اینها نباشد پس او هم در حکم مهمان است واحوط آنست
که در صورت نفقه دادن بدستور عیال مستاجر فطره او را بدهد

هر کس فطرهٔ او بر ذمهٔ دیگری واجب شد فطره از او ساقط است وابن ادریس
گفته است که فطرهٔ مهمان بر مهمان وصاحب خانه هر دو واجب است وان ضعیف
است واما هرگاه صاحب خانه فقیر باشد ومهمان غنی فطره وجوب فطره از صاحب خانه
ساقط است ودر وجوب آن بر مهمان خلاف است بعضی واجب میدانند وبعضی میگویند
بر هیچکدام واجب نیست واین قول خالی از قوت نیست واحوط آنست که مهمان بدهد وهرگاه صاحب خانه
فقیر بخود بزند وفطره مهمان غنی خود را بدهد بعضی گفته اند که مجزی است وبعضی گفته اند که مجزی
نیست وبعضی گفته اند که اگر باذن مهمان بدهد مجزی است واگر نه مجزی نیست وقول دوم ظاهرتر است بنا
بر ظاهر نقل اجماع واخبار که دلالت بر استحباب فطره دارد از برای فقیر پس هرگاه بدهد صحیح ظاهر
بود وهرگاه بگوییم که فطره مهمان بر صاحب خانه مستحب نیست چنانکه شهید احتمال داده اظهر
عدم اجزا است چنانکه مگر باذن مهمان ومعنی اذن دادن در آنجا خالی از اشکال نیست وظاهر
آنست که مراد وکیل کردن باشد در ادای فطره باین معنی که مقدار لازم را کی وبنیابت من وکالت
ادا کن وهرگاه مراد این باشد خوب است وبدانکه ذکر فطره که متوجه صاحب خانه شد وتکلیف

باو متوجه

باو متوجه شد ظاهر اینست که علم مهمان باداء فطره ضرور نیست وبعضی باحتمال قایل اند که هرگاه مهمان
علم بهم رساند که صاحب خانه نداده است باید خود بدهد واول اقوی است واز آنچه پیش گفتیم
معلوم میشود حکم اینکه صاحب خانه غنی باشد ومهمان برخود بزند فطره را ادا کند واظهر آنست
که مجزی نیست مگر باذن باین معنی که گفتیم واز آنچه گفتیم در مهمان حکم زوجه معلوم میشود پس
هرگاه شوهر فقیر باشد وزن غنی باشد پس بعضی گفته اند بر زن واجب است وبعضی گفته اند
که از هر دو ساقط میشود وبعضی گفته اند که اگر شوهر آنقدر فقیر باشد که نفقه زن از او ساقط
باشد پس قول اول صحیح است واگر شوهر با وجود فقر باو نفقه میدهد پس قول ثانی صحیح است
واقوی بودن قول سقوط است از هر دو مگر آنکه شوهر بهیچ وجه قادر بر دادن نفقه نباشد
هر چند بقرض کردن یا بی کوه وفطره که تبرعی باشد که الحال بر زوجه واجب میشود وبهر حال احوط
آنست که زوجه بدهد وهرگاه شوهر فقیر بر خود بزند وفطره را بدهد بی اشکال از زوجه
ساقط میشود وهرگاه زوجه بر خود بزند وفطره را بدهد با وجود غنای زوج پس آن مجزی نیست
مگر باذن زوج باین معنی که گفتیم اینها همه در وقتیست که زوجه داخل عیال زوج باشد واما
هرگاه شوهر فقیر باشد وخود غنی باشد ونفقه خود را بدهد بی اشکال فطره بر خود اوست

فطره

شرط نیست در وجوب حاضر بودن بلکه هرگاه عیال غایب باشد هم
واجب است خواه صاحب عیال در سفر باشد یا عیال در سفر باشد پس اگر از غایب
خبری هست که در کجا است وحیوة او هم معلوم است یا موت معلوم نیست هر چند خوف

معلوم نباشد و با وجود این علم بحصول شرایط وجوب هم حاصل است فطره اینکه بدانند که هنوز
در نفقه او سر حد دو عیال خود یاد یکی بایستند هر چند این معنی را از راه استصحاب
بدانند با او فطره واجب است و هرگاه راهی بمعرفت شرایط وجوب ندارد پس فطره او واجب نیست و هرگاه
از عیال خبری نباشد و خبر از ایشان منقطع باشد از کلام بعضی بر می آید که فطره ساقط است
بسبب شک در حیوة و اصل برائت ذمه و از بعضی بر میاید که واجب است بسبب استصحاب
حیوة و حق اینست که در صورت انقطاع خبر چون شرط مجهول است پس فطره ساقط است
دیگر تکیه باستصحاب حیوة فایده ندارد و مگر اینکه فرض کنیم استصحابی. در اینجایی که
اثبات شرط کند مثل آنکه مالی بسپارد در آن غلام از آقا بوده و ماذون در تصرف و انفاق
از آن بوده یا عیال مفقود الخبر بود که درین صورت با آن در دلیلت حکم بلزوم فطره بلی بنا بر قول
اینکه فطره تابع النفقه در هر حال بان واجب است که باید نفقه بدهد مگر در صورتی که شخص
علم بهم رساند که عیال غنی اند دیگر محتاج نیستیم باین و استصحاب حیوة کافیست
در جنس فطره و مقدار فطره است و در آن چند مطلب است مشهور و اقوی
آنست که باید فطره از قوت غالب باشد که بنی نوع انسان غالبا قوت خود بکنند مثل
گندم و جو و خرما و مویز و برنج و ذرت و ارزن و شیر و کشک و عدس و نخود و ماش و
امثال آن نه مثل خیار و خربزه و چغندر و کاهو و شیره و مسکرات که قوت غالب بلدان
شخص باشد یا نباشد پس هرگاه اهل بادیه که بغیر شیر شتر خوراکی ندارند [illegible]

بدهند

بدهند یا گندم یا جو یا ارزن یا ماش بدهند کافی است و همچنین اهل شهرهای بزرگ هرگاه شیر
بدهند یا کشک بدهند کافی است و هرگاه کسی قوه بیشتر بخورد واجب نیست برا و تحصیل
بالاتر و هرگاه قوه بالاتر بخورد جایز است دادن پایین تر و بعضی از علما گفته اند که جنس فطره
گندم است و جو و خرما و مویز و بعضی کشک را هم علاوه بر این کرده اند و بعضی علاوه
کرده اند بر این پنج جنس برنج و شیر را و اظهر و اقوی قول اول است و در آرد و سویق
خلاف کرده اند و اظهر جواز است و در نان نیز خلاف است و احوط آنست که
اینها بقیمت بدهند و اظهر اینست که مرکب از دو جنس مثل نصف صاع گندم و نصف
صاع جو نمیتوان داد بلی صاحب عیال متعدد میتواند که صاعهای متعدده از اجناس
مختلفه بدهد افضل اجناس فطره خرماست و در بعضی احادیث وارد
شده که حضرت صادق ع فرمود که اگر یک صاع خرما بدهم در نزد من بهتر است از آنکه
یک صاع طلا بدهم و احادیث در فضیلت آن بسیار است و بعد از خرما مویز است و در دلیلت
که در صورتی که فقیر بجنسی محتاج باشد اورا مقدم داریم و اقوال در بیان افضل
مختلف است بعضی گفته اند چنانکه ما گفتیم و بعضی خرما و مویز را مساوی گفته اند و
بعضی گفته اند هر چه قیمت آن بلندتر باشد و بعضی گفته اند قوت غالب آن بلد افضل
آنست و این دو راست جایز است اخراج قیمت هر یک را از اجناس فطره خواه
اجناس را داشته باشد و خواه نداشته باشد و اظهر اینست که در قیمت هر چه باشد

میتوان داد خواه طلا و نقره باشد و خواه مثل جامد و حیوان یا غیر اینها و بهتر است که طلا و نقره
باشد در جواز قیمت دادن بعضی اجناس فطره از بعض مثل اینکه نصف صاع گندم بدهد در قیمت
یک صاع جو اشکال است و احوط انست که در قیمت تحدیدی نیست رجوع بقیمت سوقی میشود
و قول بتحدید بیک درهم یا دو ثلث درهم ضعیف است   مقدار فطره یک صاع است
از جمیع قوتها و بعضی در بیشتر و کمتر اختلاف کرده اند و گفته اند چهار رطل در لبن کافیست
بعضی رطل را تفسیر کرده اند برطل مدنی و اقوی انست که فرقی نیست در صحت صاع و رطل را در زکوة
مال دانستی دیگر اعاده در کار نیست   در بیان وقت دادن فطره است و کیفیت ان و مستحق
و در ان چند مطلب است   ~~در بیان وقت دادن فطره است~~ در اول وقت وجوب فطره دو
قول است بعضی گفته اند واجب میشود بغروب قطع افتاب از روز آخر ماه مبارک رمضان و بعضی
گفته اند واجب نمیشود مگر بطلوع صبح روز عید و معقول اول اقوا است و اشهر و اقوی انست که مقدم
نمیتوان داشت بر وقت وجوب بنیت فطره و جمعی قایل شده اند بجواز تقدیم ان بنیت فطره
از اول ماه رمضان تا شب عید و اول اقوی است یا بنیت تقدیم سنت است که بقرض بدهد بمستحق
پس هرگاه در وقت وجوب فطره ان شخص بر صفت استحقاق باقی باشد بنیت فطره ادا برای الله حساب
کند و عوض فطره محسوب دارد و افضل اوقات اخراج فطره در روز عید است قبل از ادای نماز
و اما آخر وقت فطره پس اشهر انست که جایز نیست تاخیر ان از نماز عید و جمعی گفته اند که جایز
است تاخیر ان تا ظهر روز عید و تاخیر از ظهر گناه است و بعضی گفته اند جایز است تاخیر تا آخر روز

عید

عید و تاخیر ان حرام است و قول اول اقوی است و اظهر انست که هرگاه وقت گذشت دیگر فطره واجب نیست
نه قضا و نه ادا و بعضی گفته اند که بعد از گذشتن وقت قضای ان واجب است در هر وقت که باشد
ساقط نمیشود و بعضی گفته اند همیشه باید بنیت ادا بکند و احوط انست که هرگاه اخراج فطره نکرد تا نماز عید گفته اند
گردان مقدار فطره را بدهد و بنیت فطره نکند نه قضا و نه ادا بلکه همان قدر را بدهد قربة
الی الله و قصد کند که اگر فطره ادا باشد این فطره ادا باشد و اگر فطره قضا باشد این فطره
قضا باشد و اگر هیچکدام نباشد این صدقه باشد در راه خدا   ظاهر
اینست که جایز است عزل فطره یعنی جدا کردن فطره با وجود مستحق و با عدم
مستحق بلکه سنت است جدا کردن در وقتی که مستحق موجود نباشد و بعد از جدا
کردن واجب است بیرون کردن ان و بمصرف رسانیدن بنیت ادا هرچند وقت گذشته
باشد و اظهر انست که در ان وقت بیرون کردن واجب فوری نیست و جایز است تاخیر بکر
از برای کاهلی ولی بر طلب حضور مادر وقتی که سبب عذری باشد هرچند مثل افضل
باشد و انتظار فقیری مخصوص باشد و کلام در صورت تلف و ضامن بودن و ضامن نبودن
ان همانست که در زکوة مال گفتیم و مراد از عزل آنست که مساوی فطره را از مال خود
خود اخراج کند بنیت فطره و قصد تقرب و بکناری بگذارد و در تعیین کردن در حبهٔ مالی که
زاید بر فطره باشد مثل اینکه یک جوال گندم دارد و بگوید خدایا یک من این گندم فطره باشد صاع
اشکال است احوط بلکه اظهر انست که صورتی ندارد و اما هرگاه کمتر از فطره را از مال خود

جدا کند بنیت فطره همان قدر از فطره محسوب میشود و کلام در نقل فطره از بلد مالک بجای دیگر
با وجود مستحق و علم ان و ضامن بودن و ضامن نبودن ان همانست که در زکوة مال دانستی و جایز است
عزل فطره در غیر بلد خود و هم چنین است کلام در فطره که عزل شده است در حکم جواز نقل
و عدم ان و ضامن بودن با وجود مستحق و ضامن نبودن با عدم ان هر چند در غیر بلد
خود تعیین ان کرده باشد و خواهد ببلد خود نقل کند و هم کلام در وجوب نیت در فطره
مثل زکوة است و هم چنین در اینکه جایز است زکوة که خود بدهد و کسی را وکیل کند
که بدهد و اعتبار نیت موکل یا وکیل هم چنانست که گذشت و هم چنین در انکه افضل
اینست که بدهند امام ببرد یا نایب خاص او یا فقیه عادل در صورتی که ایشان حاضر
نباشند — مستحق فطره همان مستحق زکوة است و اظهر انست که باید بمومن داد و
بمستضعفین و مخالفین نمیتوان داد چنانکه گذشت و هم چنین باطفال المومنین میتوان
داد هر چند پدر ان ایشان فاسق باشند و اشهر و اظهر انست که بفقیری کمتر از یکصاع نمیتوان داد
مگر در وقتی که فقرا بسیار باشند و فطره کم باشد و بیکنفر بیشتر از یکصاع میتوان داد بلکه میتوان داد تا
غنی شود بشرطی که بقدر قوت سالیانه او و عیاله باشد چنانکه گذشت و افضل انست که با رحام بر ایشان
بدهد و بعد از ان بهمسایگان و بعد از ان بهر که فاضلتر و صالحتر باشد و هاشمی فطره خود را بهاشمی
و غیر هاشمی میتواند داد هر چند ان عیال غیر هاشمی باشند پس هر یک میتواند فطره غلام و کنیز خود را باشد
بدهد اما غیر سید نمیتواند فطره بسید خود را بدهد چون این معنی در میان عوام این زمان بلکه خواص
ایشان مشتبه بود توضیح ان کردیم — اکنون کلام در خمس است و در ان چند مطلب است

مطلب اول

و در بیان اموری است که خمس در ان ها واجب میشود و مشهور و اقوی انست که هفت
چیز است غنایم دار الحرب و فاضل مونه از منافع زراعت و تجارت و کسبها و معادن و کنجها
و غوص و طلاهای مخلوط بحرام که قدر و صاحب ان معلوم نباشد و زمین که ذمی از مسلمان
بخرد و تفصیل اینها در ضمن چند مبحث میشود — از جمله اموری که واجبست در ان
خمس غنایم دار الحربست یعنی انچه که مسلمانان بجنگ و جهاد از کفار حربی کرفته باشند
خواه جمع کرده باشند انها را یا هنوز جمع نکرده باشند انچیزهای که ملک مسلمانان
تواند شد که از باب خمر و خنزیر نباشد و مباح باشد در دست ایشان یعنی از مسلمانی
یا کسانی که با مان مسلمان باشند غصب نکرده باشند خواه از منقولات باشد مثل اسب
و اسلحه و سایر اموال یا غیر منقول مثل زمین زراعت عمارات و غیر ان هر گاه ان جنگ باذن
امام زمان علیه السلام باشد و هر گاه بدون اذن امام باشد در ان خلافست بعضی میگویند
که ان نیز چنین است یعنی خمس انها را باید داد و باقی مال العسکر است و مشهور و اقوی انست
که از جمله انفال است که مختص بامام چنانکه خواهد امد و از جمله غنایم دار الحربست فدایی
که از کفار بگیرند در عوض کشند یا وجه صلحی که از ایشان بگیرند و اکثر علمای ما بر انند که مالی
که عسکر فراهم کند از اموال باغیان یعنی انکه با امام زمان جنگ کنند از مسلمانان مثل اصحاب
جمل و اصحاب صفین ان نیز مثل غنایم دار الحربست و اما انچه بغیر از جنگ جهاد و دعوت
اسلام از کفار گرفته شود خواه بتغلب و خواه بعنوان سب و غارت پس ظاهر انست که از قبیل
اوردن مال ایشانست بر سبیل دزدی و مکر و فریب و در ان دو قول است بعضی گفته اند
در ان خمس نیست و مال انکسی است که اورده است و بعضی در ان خمس را واجب میدانند بجهت

انکه از جملهٔ منافع و ارباح است و این قول از قوت دور نیست که در قول اول هم مراد عدم وجوب
خمس باشد از حیثیت غنیمت دار الحرب بودن و انکار خمس از راه منفعت کسب بودن نباشد
و فایده فرق درین ظاهر میشود که هرگاه خمس را غنیمت دانیم بایستی انتظار خمس را بدهد و
هرگاه از باب خمس منافع دانیم اعتبار مؤنه سالیانه را میکنند و در زیادتی خمس واجب
میشود و فرقی نیست در حکم چنین مالی که از کفار بر سبیل [دزدی] یا مکر بیاورند مابین آنکه در بلاد
کفر باشد یا در بلاد اسلام بشرطیکه در امان مسلمانان نباشند و بدانکه در غنایم نصاب معتبر
نیست و بعضی گفته اند تا بمقدار بیست دینار نباشد خمس واجب نیست و دلیلی از برای آن نیافته ام
وجوب خمس در غنایم بعد از وضع اخراجاتیست که بعد تحصیل آن ضرور میشود بجهت حمل و نقل
آنها و بجهت محافظت حیوانها و چرانیدن آنها و امثال آن و همچنین بعد از وضع جعایل یعنی
آنچه امام قرار داده کرده باشد بجهت بعضی در ازای شغلی و عملی در جهاد و آنچه نظیر جعایلست
که در کتاب جهاد مذکور است   واجبست خمس در معدن خواه بزرگ و کوچک و حر
و عبد و در آنچه عبد بیرون آرد اشکالی هست پس اگر معدن از مولاست و باذن مولا
بیرون میآورد پس آن از مولاست و خمس بر او هست و همچنین هرگاه عبد از برای خود در آورد
پس اظهر آنست که مال اوست و خمس بر او واجبست مگر اینکه چون محجور علیه است مولی متولی
اداء آن باید بشود پس حقیقت اخراج خمس متعلق بمولاست چنانکه در صغیر ولی او مکلفست
باخراج و معدن چیزی را گویند که بیرون آرند از زمین از آنچه حق تعالی در آن خلق کرده است
مثل طلا و نقره و آهن و مس و روی و قلع و سیماب و یاقوت و فیروزج و بلور و عقیق و لعل و سرمه
و زیبق و زاج و نمک و گل ارمنی و قیر و نفط و کبریت و امثال اینها و ظاهر اینست که در بعضی
کیاهها

گیاهها از این قبیل نیست مثل ریوند و چوب چینی و امثال اینها و جمعی توقف کرده اند در
مثل گچ و آهک و سنگ آسیا و گل سرشور و جمعی جزم کرده اند بدخول آنها و حکم بدخول اینها
مشکلست بجهت اینکه اینها مغایر زمین نیستند بلی ممکنست قول بوجوب خمس در اینها
از باب منافع مکاسب و ثمره ظاهر میشود در اعتبار مؤنه سالیانه و عدم اعتبار آن و معدن
تابع زمینست هرکه مالک زمین مالک معدن میشود پس هرگاه هرگاه معدن در ملک
کسی باشد پس آن مال اوست و هرچه بیرون آورد خمس او را میدهد و باقی مال اوست
و بدانکه وجوب خمس متعلق بعین است چنانکه در زکوة گفتیم نه بر ذمه و در جواز اکتفا
بقیمت اشکالست و خمس آن معدن بعد از مؤنه و اخراجاتیست که در آن میشود بجهت
کندن و گداختن و امثال آن و در اعتبار نصاب در آن سه قولست مشهور مابین
متقدمین علما عدم اعتبار است و بعضی بر آن دعوای اجماع کرده اند پس هرچند بعد از
اخراجات عاید شود از کم و زیاد باید خمس داد و مشهور میانه متاخرین اینست که واجب
نیست مگر اینکه بقدر بیست دینار باشد و معنی دینار را پیش دانستی که بیست مثقال
شرعی طلاست و بعضی گفته اند یک دینار و احوط بلکه اظهر قول اولست و بنا بر اینکه نصاب
اعتبار شود و احتیاط بیست دینار را بگیریم چنانکه اظهر نیز و قول ظاهر اینست که دویست
درهم کافی باشد در تحقق نصاب بجهت آنکه ظاهر آنست در صدر اسلام بیست دینار
و دویست درهم مساوی بوده اند و این معنی در معدن نقره ظاهر است اما سایر معادن
پس ظاهر اینست که کافیست باینکه قیمت آن بدویست درهم برسد و ظاهر آنست که باید بر
قدر نصاب را خمس باید و هرچند بسیار کم باشد دیگر نصاب دومی ندارد و آنچه از معدن

بیرون می آید هرگاه یکدفعه بیرون می آید دران اشکالی نیست واما هرگاه بدفعات بیرون
می آید پس بعضی گفته اند همینکه مجموع دفعات بحد نصاب یا بیشتر میرسد واجب است خمس
وبعضی گفته اند که هرگاه قدری بیرون آورند وازان اعراض کنند یعنی دیگر قصد بیرون آوردن
نداشته باشند پس انچه بعد از اعراض بیرون آورند ضم نمیکنند بانچه بار اول بیرون آورده اند
هرگاه اولی بحد نصاب نرسیده باشد واما دست برداشتن از کار بجهت استراحت یا اصلاح آلت
واسباب یا داخل شدن شب و واگذاشتن بصبح پس آن مضر نیست ودران جا هم باهم حساب
میشود واین قول خالی از قوة نیست وهرگاه دو جنس در یک معدن باشند مثل طلا ونقره هر یک
از اینها را ضم میکنند بدیگری ودر تحقق نصاب اشکال بهم میرسد ومرکب از طلا ونقره دور
نیست که نصاب هر دو را اعتبار کنیم مثل اینکه ده مثقال وصد مثقال نقره هر دو از یک معدن
حاصل شود پس خمس آن را بده دینار وبیست درهم باید داد واگر معدنها در مکان متعدد باشد
پس ظاهر شهید ثانی وغیر او آنست که همه باهم ضم میشوند خواه جنس آنها مختلف باشد یا متحد
وعلامه وشهید ثانی اعتبار اتحاد نوع کرده اند وضم معادن متعدده باختلاف نوع مشکل
است ومتبادر از اخبار متحد النوعست بلی ظاهر آنست که اختلاف جنس با اتحاد مکان مضر
نیست چنانکه گفتیم وظاهر آنست که آن اجماعی باشد چنانکه از علامه در منتهی ظاهر میشود
وبعضی نسبت داده اند بعلامه در منتهی که مطلق اتحاد جنس را اعتبار نکرده ودعوی اجماع
بران کرده وان خلاف ظاهر کلامست وهرگاه جمعی شریک شوند در بیرون آوردن معدن در نصاب
حصه هر یک را جدا باید ملاحظه کرد وهرگاه کسی دیگری را اجیر کند بجهت بیرون آوردن
معدن آنچه بیرون آورد مال مستاجر است وخمس بر اوست واجبست خمس در گنجی
که کسی

که کسی بیابد وعبارتست از مالی که دفن شده باشد در زمین بجهت ذخیره نه بجهت مجرد محافظت
در مدت کمی خواه نقد باشد وخواه جنس دیگر ودر صورت اشتباه بعلامات باید رجوع کرد مثل
مکان وآن ظرفی که آن مال را دران کرده اند پس هرگاه مکان عینی مضبوط وظرف بیند وامی باشد
جوالها بان معلوم است که گنج نیست ومعتبر است دران نصاب وآن بیست دینار است یا
دویست درهم یا آنچه بقیمت یکی از اینها باشد از سایر مالها ووجوب خمس بعد از وضع مؤنه
بیرون آوردن گنجست هرگاه آن خرج از برای بیرون آوردن گنج باشد اما هرگاه بکنند مکانی را بقصد
کاری دیگر واتفاقاً گنجی پیدا شود آن اخراجات را وضع نمیکنند وفرقی نیست در وجوب خمس
گنج میان اینکه آن کسی که بیابد کبیر باشد یا صغیر عاقل باشد یا مجنون آزاد باشد یا بنده
مرد باشد یا زن ووجوب خمس بر غیر مکلف متعلق بولیست وهرگاه اگر گنج را در دار الحرب
بیابند پس آن مال کسی است که بیابد وخمس بر او واجبست خواه در زمین موات باشد وخرابه
یا در زمین آباد وخواه دران اثر اسلام باشد مثل اسم پیغمبر صلعم یا یکی از پادشاهان اسلام
یا نباشد واگر در دار الاسلام یافت شود پس یا اینست که در زمین موات یا خرابه بیصاحبی
پیدا میشود یا در زمین مالک داری پس اگر در زمین مالک داری پس اگر در زمین بیصاحبی
پیدا شود پس اگر در وی اثر اسلام نیست آن نیز مال کسی است که آن را یافته است وبر او خمس
واجبست واگر در وی اثر اسلام باشد دران دو قولست یکی آنست که آن نیز مثل اولست
وقول دیگر آنست که در حکم لقطه است یعنی مالی که در روی زمین بیابند وقول اول اقویست
وحکم لقطه آنست که اگر کمتر از یک درهم است میتواند مالک شود وهرگاه بقدر درهم
یا بیشتر باشد باید یکسال تعریف کند یا خود یا وکیل عادلی از جانب او باین نحو که در جاهای

نهای

که محل جمعیت مردم است فریاد کند که چنین چیزی یافته‌ام و قدری وصف او را بکند اما تمام نشا
او را نگوید و مشهور اینست که در هفته اول هر روز در جامع فریاد کند و بعد از ان در هفته
هفته دیگر هفته‌ای یکبار و بعد از ان در هر ماهی یکبار که در مجموع سال بیست یکبار میشود پس هر
گاه کسی گوید که از من است و اثبات کند بدو شاهد عادل یا یکشاهد و قسم باو بدهند والا
یافته انچه را که خود مالک میشود یا تصدق میکند از برای مالک و در هیچ صورت خمس بر او واجب
نیست و اگر در زمین صاحب داری پیدا شود پس یا اینست که صاحب ان زمین خود
شخص است یا دیگری پس اگر زمین از دیگری باشد مشهور اینست که واجب است که
بمالک بگوید پس اگر او بگوید که از من است باو میدهند و از و شاهد و علامتی نمی
طلبند و بر مالک خمس واجب نیست و اگر بگوید از من نیست پس بمالک سابق بر انمالک
میگوید و همچنین و اگر بعد دعا کند که از من است دیگر با دعای البعد اعتبار نمیکنند مگر
به بینه اثبات کند و اگر همه انها بگویند از ما نیست پس ان مثل انست که در زمین مباح
یافته شود که دران دو قول بود چنانکه گفتیم و اقوی دران این بود که مال کسی است که یافته است
و خمس بر او واجب است علامه ره اشکال کرده است در وجوب تعریف از برای مالکها
بیشتر که مالک اول شناسد ان کنج را و بعضی از محققین متاخرین اشکال کرده است
در وجوب تعریف از برای مطلق مالکها در صورتی که احتمال ان باشد که ان کنج در
تحت ید او نبوده بعد از ان خروج از دست او دفن نشده باشد و این اشکال بیجاست
و گمان حقیر اینست که مراد مشهور هم وجوب تعریف در صورتی نیست که ان احتمال نباشد و اما
و اشکال علامه ره را پس ان نیز خالی از وجهی نیست نهایتش پس اظهر قول مشهور است
واگر

واگر ان زمین مال همان شخص است که کنج را یافته است پس یا انست که بسبب احیاء اموات
مالک ان شده است یا اینکه بمیراث باو رسیده یا بعد بیع و شری و امثال ان باو منتقل
شده اما اول پس حکم او اینست که بعین که احتمال میدهد از مورث او بوده است
مال اوست و بر او خمس واجب نیست چنین گفته‌اند علما و ظاهر انست که در ین
صورت جزم باین است که در وقتی که ملک در تصرف مورث بود این کنج دران جا مدفون
بوده و هرگاه احتمال بدهد که بعد فوت او در انجا دفن شده باشد پس احتمال اینکه
از مورث بود کافی نیست و هرگاه وارث متعدد باشد تقسیم میشود میان همه و تحقیق
نیست باینکه یافته است و اگر احتمال نداشته باشد که مال مورث است پس رجوع
میکند بمالک سابق بر مورث و هم چنین و حکم او همانست که در مسئله سابقه یعنی
ان مسئله که کنج را در زمین غیر خود می یافت مذکور شد و هرگاه بعضی وارث احتمال
بدهند که از مورث باشد و دیگران احتمال ندهند انکه احتمال بدهد حصه خود
بر میدارد و انهای دیگر عمل میکنند بمقتضی انچه در مسئله سابقه مذکور شد یعنی
مسئله یافتن کنج در زمین غیر   هرگاه دعوی کنند مالک خانه و مستاجر در
در کنجی که یافته شود و هر یک گویند که از من است اشهر و اقوی انست که مقدم میدارند
قول مالک را با قسم خوردن او و هرگاه نزاع در مقدار ان بکنند مقدم میدارند قول
منکر زیادتی را با قسم او   علمای ما ذکر کرده‌اند که هرگاه کسی حیوانی بخرد و بیابد در
شکم او چیزی که قیمت داشته باشد واجبست که تعریف کند ان را از برای بایع او پس
اگر بایع گفت از من است مال اوست و اگر نه مال مشتری است که یافته است او واجبست

براو خمس و جمعی گفته اند که اگر بایع بگوید که از من نیست بمالک قبل از آن تعریف کند و هم
چنین در اثنای باب حدیثی صحیحی آورده اند و آن دلالت بر لزوم تعریف بمالک پیش از بایع
ندارد و دلالت بر وجوب خمس هم ندارد لکن وجوب خمس هم مشهور است و ممکن است که این را
از جمله ارباح و منافع مکاسب بگیریم و حکم خمس را در آن اعتبار کنیم و در آن حدیث شریف
فرقی نیست ما بین آنچه اثر اسلامی در او باشد یا نباشد نیست بلکه ظهوری دارد که
آن چیزی که در شکم حیوان یافته بوده اند اثر اسلام دارد پس از آن حدیث ظاهر میشود
که هرگاه هیچ یک از مالکها او را نشناسد و بگویند از ما نیست از باب لقطه نخواهد بود که
بعد از آن در یکسال تعریف واجب باشد هرچند در او اثر اسلام باشد و بعضی گفته اند
در ثبوت وجوب تعریف و هرچند در او اثر اسلام باشد و این ضعیف است لکن احوط
است و جمعی از علما ماذکر کرده اند که اگر کسی ماهی بخرد و در شکم او چیزی بیابد پس آن
مال اوست و واجب نیست که از برای بایع آن تعریف کند و واجب بر او خمس و گفته اند که
فرقی ما بین ماهی و حیوانات دیگر مثل گاو و گوسفند و شتر این است که ماهی چون
از مباحات اصلیه است و در حیازت مباحات و مالک شدن آنها علم و قصد بمالک شدن
شرط است و صیاد ماهی را که گرفته است و علم بآنچه در شکم است ندارد و قصد تملک آن نکرده
است پس مشتری میتواند که مالک شود بخلاف حیوان که ظاهر آنست که آنچه در شکم اوست
مال مالک باشد و ظاهراً نظر علما بغالب افراد حیوان و ماهیست و اگر نه حیوانات هم میشود
که مباح الاصل باشد مثل آنکه کسی آهویی را از صحرایی بیاورد و بفروشد و در شکم او چیزی یافت
یا کسی در آب تری حوض خانه خود یا در کالاری که در زمین خود دارد ماهی داشته باشد و
بفروشد

و بفروشد پس حکم منعکس و ظاهر اطلاق کلام علما اینست که آنچه در شکم ماهی یافته است بر او حکم
لقطه جاری نیست که باید تعریف کند تا یکسال هرچند در آن اثر اسلام باشد مثل آنکه
زری باشد که بر آن سکه اسلام باشد و این کلام در جایی که آن چیز از بابت چیزهای باشد
که معلوم نشود که بدست مالک بر آن جاری شده باشد مثل مروارید ناسفته واضح است
و اما در مثل درهم و دینار و مروارید سفته و غیر آن پس شاید وجه آن این باشد که این
در بابت مالیست که از کشتی شکسته غرق شده غواصان در دریا بیابند که اکثر علما بر آنند
که از مال مالک در رفته است و مال غواص میشود و حدیثی هم باین مضمون وارد شده است
و جمعی دیگر گفته اند که اگر مالک اعراض کرده است از آن مال غواص مالک میشود و اگر نه مالک
نمیشود و بهر تقدیر چون از آن لفظ هم ظاهر شد و مثل این نیست حکم لقطه در آن جاری نمیشود و حکم
ایشان در حیوان دیگر مثل گاو و گوسفند و حدیثی که در آن وارد شده است در اینکه پیش
جا حکم لقطه جاری نکرده است مؤید حکم ایشان است و اما دلیل در اصل این مسئله و در وجوب
خمس در آن پس بخصوص وجوب خمس دلیلی نیافتیم و ممکن است که این را از جمله ارباح و منافع بشماریم چنانکه
در حیوان گفتیم و اما در اصل مسئله یعنی حلیت آنچه در شکم ماهی یافت میشود از برای یابنده
آن پس در آن نیز حدیثی صریحی ندیدیم لکن ابن بابویه در امالی حدیثی نقل کرده که میتواند
شد که مستند حکم باشد بعلاوه اصل برائت از وجوب تعریف بمالک و اصل اباحت و آن حدیث
طولانی است و در او بجا مذکور است که شخصی از اصحاب آنحضرت شکوه فقر و فاقه بآن جناب و در آخر
الامر آن جناب دو قرص جوین خود را که بجهت افطار و سحور داشتند باو عطا فرمودند و آن شخص
بآنها قدری نمک و ماهی صاحب شد خریده و بخانه برد و شکم ماهی را که گشود در آن دو دانه مروارید

که آن بهایافت و بآن سبب غنی شد و آن جناب از این معنی واکذاشتند و منع نکردند بلکه بهمین
جهت نامها را باو عطا فرموده بودند واجبست خمس در آنچه از دریا بیرون آرند
بغوص مثل مروارید و مرجان و جواهر و طلا و نقره و مراد بغوص آنست که فرو روند در دریا
و از زیر آب چیزی بیرون بیاورند و بعضی ملحق کرده اند باین آنچه را با آلتی بیرون آرند مثل
قلاب و غیر آن و این بعید نیست و اما آنچه از روی آب بگیرند یا از کنار آب بردارند آن
داخل غوص نیست هرچند از جمله چیزهای باشد که آنرا بغوص بیرون میاورند مثل مروارید
و غیره و بعضی داخل دانسته اند و این ضعیف است و همچنین قول بدخول ماهی و حیوان دیگر
که از زیر آب در آورند در غوص ضعیف است بلی اینها داخل ارباح و منافع کسب میشود
و خمس آنرا بعد از مؤنه سال میدهند و بنا بر آنکه در غوص نصاب معتبر است و مشهور
آنست که یک دینار است و بعضی بیست دینار گفته اند و بدلیل آن بر نخورده ایم و آنچه زاید بر
نصاب است واجبست خمس در آن هرچند بسیار کم باشد و اگر جمعی شریک شوند در غواصی
حصه هر یک را جدا اعتبار میکنند و خمس در غوص نیز بعد وضع مؤنه و اخراجات آن عمل است
و نصاب را هم بعد وضع مؤنه اعتبار میکنند و همچنین در معدن و گنج و ظاهر آنست که در
اینجا هم خمس متعلق بعین است مثل سایر اقسام و شهید در بیان تصریح کرده است که اخراج
قیمت آن هم جایز است و هرگاه اتفاق افتد که بغواصی چیزی بر آورند که معدن باشد
مثل آنکه در ته دریا معدن طلا و نقره باشد اشکال بهم میرسد در اعتبار نصاب و همچنین
در هر جایی که جمع شود بعضی از چیزهای که در آن خمس است با دیگری مثل آنکه از دار الحرب
معدن بغنیمت بگیرند یا آنکه مداخل سال کسی از معدن باشد در اخراج سال از مؤنه سال
فاضل

فاضل بیاید پس محتمل است که در جایی که جمع شود هر قسم نصاب دار و قسم بی نصاب مثل غنیمت و معدن
بنا بر قولی با اعتبار نصاب در معدن اعتبار کنیم صرفه اهل خمس را و از جمیع مال اخراج خمس کنیم و
اعتبار نصاب نکنیم و همچنین در جایی که جمع میشود قسمی که نصاب آن بیشتر است با قسمی که نصاب
او کمتر است مثل غوص بنا بر مشهور و معدن بنا بر مشهور میان متاخرین اعتبار یک دینار را
بکنیم تا صرفه مستحق خمس باشد و محتمل است که مکلف مختار باشد میان اعتبار هر یک از آن
اقسام که با هم جمع شده اند و این اظهر است و بهرحال که در دیگران که دو خمس نمیباشد چنانکه
در زکوة هم چنین بود پس هرگاه کسی در عرض سال مدار معیشت او بمعدن باشد و در هر دفعه
کرد و آورده است خمس داده است هرگاه بعد از انقضای مؤنه سال حال بسیار از آن معادن
فاضل آید باز خمس نخواهد بود و ظاهر آنست که اجناس مختلفه که از غوص بر آورند مثل مروارید
و جواهر و مرجان همه با هم اعتبار میشود در نصاب هرچند از امکنه متعدده بیرون بیاورند و سخن
در دفعه و دفعات همانست که در معدن گذشت که در آن دو قول بود و گفتیم که قول علامه ره
دور نیست واجبست خمس در عنبر اجماعا و مشهور در آن اعتبار نصابست و بعضی گفته
اند نصاب آن دینار است و در مقدار نصاب خلاف کرده اند و اکثر گفته اند که عنبر را بغوص بیرون
آورند نصاب آن یک دینار است و اگر از روی آب بگیرند یا از ساحل دریا جمع کنند پس آن در حکم
معدن است و بعضی گفته اند که نصاب عنبر بیست دینار است و مسئله خالی از اشکالی نیست بجهت
آنکه حقیقت عنبر معلوم نیست و الحاق آن بمعدن خصوصا هرگاه از روی آب بگیرند واضح
نیست و بهرحال احوط بلکه اظهر عدم اعتبار نصابست در آنچه از غیر جهت غوص بگیرند و اعتبار
نصاب غوص است در آنچه بغوص بیرون آورند و کلام اهل لغت در حقیقت عنبر مختلف

بعضی گفته اند که ان سرگین حیوانیست دریایی یا چشمه ایست در میان دریا بیرون میاید و بعضی گفته اند گیاهیست که در قعر دریا میروید و از جمعی از اطبا نقل کرده اند که کلوخهای چند است که بیرون میاید از چشمه در دریا که بزرگتران کلها بوزن هزار مثقالست و از جاحظ در کتاب حیوان نقل شده که دریا عنبر را می اندازد به جزیره پس نمیخورد از ان چیزی الا اینکه میمیرد و هر مرغی که منقار بان میزند منقار او در ان میماند و هر گاه پا در ان گذارد ناخنهای او در ان میماند و هر گاه از ان خورد میمیرد و اگر نخورد به منقار میشود میمیرد و عطارها بسیار ماهی بصید کنند که ناخنهایی و منقارهای مرغ در ان می یابیم و از مسعودی در کتاب مروج الذهب نقل شده که اصل بوی خوش پنج چیز است مشک و کافور و عود و عنبر و زعفران و همه اینها از زمین هند میاورند بغیر زعفران و عنبر که در زمین زنگ و اندلس هم بهم میرسد

واجبست خمس در منافع و ارباح که از زراعت و تجارت و کسب و صنعت بهم رسد بنا بر مشهور میان علما بلکه جمعی دعوای اجماع بر ان کرده اند و ظاهر اینست که واجبست در هر نفعی که تحصیل شود مثل شکار کردن و هیزم جمع کردن و علف فروشی و سقایی و مکتب داری و استیجار صوم و صلوة و حج باشد و هر نحو نفعی که مکلف باختیار خود ان را تحصیل کند و بعضی از علما در میراث و هبه و صدقه هم واجب دانسته اند و داخل کردن اینها در تحت کسب و نفع ان بسیار بعید است و ممکن است که در نظر این قایل دلیلی بوده که بخصوص خمس در اینها واجب باشد از قبیل معدن و کنج که باید از عین اینها خمس داد و اعتبار مؤنه سالیانه را نکرد چنانچه در بعضی از احادیث اشاره بثبوت خمس در میراث و جایزه هست ولکن اعتماد بان نمیتوان کرد با وجود انکه انچه در حدیث است میراثی است که بیگمان از جایی باو برسد و از غیر پدر و پسر باشد
خطیراست

خطیر است و جمعی از علمای ما قایل شده اند بوجوب خمس در من و عسل که هی بزند مراد از من ترنجبین است که بر برگ درختان می اید و بسته میشود مثل عسل و معروفست شبنمیست که بر برگ درخت بلوط می نشیند و ان را جمع میکنند و حلوا می سازند و در فارسی او را گزانگبین میگویند و اینکه در قصبه خونسار و نواحی ان بهم میرسد از این باب شبنمیست که بر ضیع درخت خاریست و در ینست که مراد از عسل کرمی هم شبنمی باشد که بر سنگ می نشیند و مثل بسته میشود و او را جمع میکنند محتمل است که مراد عسل متعارف باشد که مگس عسل در کوهها میکنند و ان عسل را میا زنند و بهر حال ظاهر اینست که این جماعت بخصوص دلیلی بر اینها داشته بودند که اینها از باب معدن و کنج باشند نه از باب ارباح و منافع کسب و اگر بنا بسبی که مشهور علما ترک اینها را بکنند و قول ان را نسبت بر بعضی بدهند بجهت انکه اینها از جمله کسبهای متعارف شایعند پس اولی انست که واجبست در اینها نیز خمس بعد از وضع مؤنه سالیانه و همچنین در هر چه از قبیل اینها باشد مثل ترنجبین و شیرخشت و صمغ عربی و سایر صمغها و هر چه از صحراها جمع میکنند مثل انواع گیاه از قبیل دنبلان که در عربستان متعارفست و قارچ که در صحراها و کوهها بهم میرسد و بهر حال احوط و اولی وجوب خمس است بعد از وضع مؤنه سالیانه در هر فایده و نفعی که بکسب و تحصیل حاصل شود و اما سایر منافع که بغیر کسب حاصل شود مثل مهر زنان و وضع زکوة و خمس و سایر صدقات و میراث و هدایا و همچنین شکاری که خود بخود داخل خانه کسی شود و مرغی که از هوا بکف کسی بیاید در اینها معلوم نیست که خمس واجب باشد اگر چه نهایت احتیاط انست که در هر نفع و فایده خمس داده شود اما وجوب ان معلوم نیست و ظاهر انست که منافع که در مال بهم میرسد از باب نمو و زیاد شدن خواه متصل باشد مثل چاقی و بزرگ شدن درخت و خواه منفصل باشد مثل شیر و پشم و ولد خمس در اینها واجب میشود

هرچند اصل مال کرد از دمال الخمس او را داده باشند واما هرگاه زیاد شدن مال بسبب قیمت
بازار باشد مثل اینکه زمین یا باغ او قیمت زیادتی بهم رساند یا حیوان او گران بها شود اظهر اینست
که خمس در ان واجب نشود چنانچه علامه در تحریر جزم بان کرده واگر در اثنای سال مال را ببخشد
بجهت حیله گریز از خمس بیکی از اولاد خود یا غیر ایشان وامثال این از حیلها پس ان مسقط خمس نمیشود
و بدانکه مراد از مؤنه سال انست که در این قسم وضع میشود ان مؤنه سالیانه ان شخص است و عیال
واجب النفقه و مؤنه زن خاستن و کنیز و غلام خریدن و ضیافت کردن و هدیه فرستادن
بشرطی که این امور لایق او باشد و در خور او باشد و متعارف مثل این شخص باشد پس اگر اسراف
کند در بعضی اینها بر او حساب میشود و خمس را باید بدهد و اگر بر خود تنگی بدهد و کمتر از مؤنه
متعارف را صرف کند ان تفاوت را از برای او وضع میکنند و خمس او را نمیدهد ولکن احوط در
این صورت دادن خمس است و از جمله مؤنه سال است نذر و کفاره و اخراجات حجی که در ان سال
بر او واجب شده باشد و همه اینها را از مدخل همان سال میتوان دفع کند اما هرگاه خمس در مال
مستقر شد بعد از ان برای انچه در سال اینده خرج دهد وضع نمیشود و خمس او را باید داد پس هرگاه
استطاعت حج از برای او از زیادتی منافع چند سال فراهم شود بهر قدر را انکه در سالهای قبل از تمام
شدن استطاعت بهم رسیده خمس واجبست و بر ان قدری که تتمه استطاعت است که در اخر سال
بهم رسیده واجب نیست بشرطیکه در همان سال که استطاعت کامل شد فاقد حج رود و اگر نشود خمس
او را هم باید بدهد و هم چنین هرگاه عذری بهم برسد که در سال استطاعت نتواند رفت بان باید
خمس او را بدهد اما اگر بعد از ترک حج در ان سال بکند مؤنه حج را از برای او وضع میکنند هم چنانکه
اگر بر خود تنگی میگرفت در نفقه هرچند معصیت کرده است و از جمله مؤنه سال است دینی که بر او لازم

لازم

لازم امید و اداء سال از جهت اخراجات یا غرامت و تاوانی که بر او لازم اید واما دین سابق بر اینسال
پس اگر مالی از برای ادای سال بحصول دین بوده باشد که وفا بان میکرده و نیاید بر مستثنیات دین
مثل خانه نشیمن و نوع بکشبانند و ذو لباس پوشش و امثال ان بوده همان مال بانبایست ادای
سال پس ان دین از جمله مؤنه این سال حساب نمیشود بلی هرگاه چیزی نداره در برابر دین بغیر
ارباح و منافع اینسال پس ادای ان وقت وضع میکنند ان را هم چنانکه اگر قبل از دین هیچ جبه تدارک
بهم نرسانیده بود و تدارکت در این سال حاصل شد وضع میکنند و هم چنین کلام در حج هرگاه
در سالهای قبل لازم شده بود و از جمله مؤنه سال است صدقات و خیرات و سفرهای طاعت
مثل حج سنتی و زیارات و در اینها میانه روی معتبر نیست و اسراف در طاعت نمیباشد بلی
اگر در اخراجات راه اسراف کند ان وضع نمیشود اما هرگاه سالی چندین سفر زیارت بکند ان وضع
میشود و از جمله مؤنه سال انچه را ظالم میگیرد بقهر و غلبه یا بمقاطعه و مصانعه اختیاری و هرگاه
در عرض سال بعضی از تجارتها یا زراعتها یا نقصان کند و بعضی نفع کند تدارک نقصان را از نفع
میکند و در زاید در ان بعد از وضع مؤنه سال خمس میدهد اما تدارک مطلق نقصانها را
بنفع تجارت و زراعت کسب نمیکنند مثل اینکه در این سال خانه خراب شود یا باغ او را سیل
اب ببرد و در این است که هرگاه محتاج بمستقلی باشد یا بر مایه از برای مدار گذار
میتوانند از نفع کسب او را بخرد و از جمله مؤنه حساب کند مثل اینکه قلیلی ملکی دارد که حاصل
ان وفا بمؤنه او نمیکند و مال مردم بمضاربه در دست او هست و بر او دشوار است تجارت
و میخواهد مال مردم را رد کند و بر زراعت مدار کند میتواند از نفع تجارت این قبیل دیگر
ملک بخرد و این را از مؤنه محسوب دارد و هم چنین امثال ان و بدانکه علما در بیان کیفیت

واجب النفقه

وضع مؤنته وانکه از جه جیز وضع میشود سه وجه ذکر کرده اند واشکالی نیست درین که اندازه
المال را بخمس معاف نیست صرف کردن آن و مهیا نیست برای خرج مثل فرش وظرف وملک و باغ
که مدار گذارا است مؤنته وضع نمیکند واشکالی درین نیست که هرگاه مالی داشته باشد که
اهل صرف کردن باشد مثل غله که از میراث باو رسیده یا پولی که خمس او را داده است وامثال اینها
ایا همه مؤنته را از آن مال وضع میکند وخمس همه ارباح ومنافع را میدهد یا اینکه همه مؤنته را از
ارباح ومنافع بر میدارد واگر زیادتی دارد خمس او را میدهد یا آنکه مؤنته را بالنسبة قسمت
میکند بر هر دو مثل اینکه سالی صد تومان خرج اوست ودویست تومان باو میراث رسیده ودویست
تومان هم ربح تجارت وکسب دارد پس هرگاه تقسیم کنیم مؤنته سال را برابر اینند و مالی پس باید خمس
صد و پنجاه تومان از جمله دویست تومان ربح را بدهد که سی تومان میشود وهمچنین باین نسبت
واز جماعتی از متاخرین ظاهر میشود که اظهر قول دوم است واحوط قول اول است واعدل قول سیم
است ومختار آخوند مولینا احمد اردبیلی ره وجه اول است واظهر هم در نظر حقیر همین است ووجه
آن را در کتاب غنایم الایام بیان کرده ام ودیگر آنکه مصرف همین خمس مصرف سایر خمسهاست چنانکه
خواهد آمد وظاهر بعضی اخبار آنست که مخصوص امام است وان مهجور ومؤول است
واجبست بر ذمی که از مسلمان زمینی بخرد اینکه خمس او را بدهد خواه از زمینهای باشد که در آن
خمس متعلق میشود مثل زمینهای که امام بشمشیر وقوه از کفار گرفته باشد یا غیر آن باشد بجهت
حدیث صحیح که در آن وارد شده است واکثر علما بمضمون آن فتوای داده اند ونادری از ایشان
در آن توقف کرده اند وجمعی از متقدمین این مسئله را ذکر نکرده اند وظاهر اطلاق فتوای علما وحدیث
اینست که زمین اعم است از آنکه زمین خالی باشد یا محل خانه وباغ وامثال آن باشد ولکن بعضی علما
ذکر کرده اند

طهارت بعمل آمده باشد در حکم محدث است وواجبست که طهارت بعمل آورد وهم که یقین دارد که از حدث طهارت
حاصل شده مثل اینکه جزم دارد که هم بول کرده وهم وضو ساخته اما نمیداند که کدام پیش وکدام بعد بوده است
اقوی آنست که در حکم محدث است وواجبست که وضو بسازد مطلب چهارم مشهور اینست که اگر کسی آزار سلس البول
داشته باشد وممکنش نباشد که بول خود را نگاه دارد واز برای هر نمازی وضو بسازد وواجبست محافظت از
زیادتی نجاست کیسه یا کهنه پاره را که مجرای بول را محافظت کند از تعدی با خود داشته باشد وبعضی گفته
اند بیک وضو نماز زیاد میتوان کرد وبعضی گفته اند که ظهر وعصر را باهم جمع کند ویک وضو برای آنها
کافیست وهمچنین مغرب وعشا واحوط بلکه اقوی قول مشهور است وهمچنین ظاهر در کسی که آزار شکم
داشته باشد ونتواند خود را نگاه دارد از غایط وباد این است که از برای هر نماز وضو بسازد واولی آنست که
صاحب سلس وبطن هرگاه دانند که از برای ایشان زمانی میسر میشود که توانند نماز را تمام با وضو میکنند انتظار
آن زمان را بکشند ودرین صورت که چنین زمانی میسر شود از برای کسی که آزار شکم دارد با اینکه فاصله
آمدن غایط ودفع بر طرف شود بیاید از شروع در نماز وتا کار در نماز از ان شکش چیزی بیرون آید مشهور است
که وضو بسازد واز همانجا که گذاشته است تمام کند مگر آنکه بداند که میتواند که بعد نماز خود را وا دارد
بی وضو بسازد واز سر گیرد چنانکه علامه فرموده است ودور نیست که مذهب مشهور این باشد وهم
چنین تا کار آمدن بول در آزار سلس البول وجماعتی از علما گفته اند که وضو بسازد واز همانجا بنا بکند در
وبعضی گفته اند که اگر تواند بقدر نماز خود را محافظت کند وضو بسازد ونماز را از سر گیرد وطریق احتیاط
را درین مسائل نگاه دارد که در اکثر ادله آنها سخن راه دارد فصل دوم در احکام آداب خلا رفتن ودر آن
چند مطلبست مطلب اول واجبست پوشانیدن عورت از کسی که نظر کند بعورت او از غیر زن وکنیز وطفل
بلکه ستر عورت از غیر همسر واجبست وعورت در مرد ذکر است وخصیها ومخرج غایط وعورت زن

هم قبلات و دبر است واجبست که بپوشانند از غیر شوهر و اقا هرچند که سایر بدن از غیر محارم
باید بپوشد و اظهر آنست که حرامست در حال بول و غایط کردن بلکه در حال استنجا هم رو بقبله نشستن
و پشت بقبله داشتن و معتبر رو کردن بجمیع بدنست پس اگر کسی رو بقبله بنشیند و سر عورت
از قبله میگرداند فایده ندارد و اظهر است که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکیست واجبست شستن
مخرج بول باب و بعضی علما گفته اند هرگاه میسر نشود بسنگ و کهنه و مثل اینها واجبست ازاله بول
بکند و دلیلی بر این ظاهر نیست ولیکن احوطست و اظهر است که مسمی شستن بعمل آید یعنی همین قدر
که آب بر این موضع جاری سازد هرچند بسیار کم باشد با زوال عین نجاست کافیست و بهتر آنست که
دو مرتبه شوید و هرگاه ازاله عین بدون دست مالیدن در کار نیست و هرگاه ضرور باشد مثل آنکه
مخرج مذی یا چیزی لغزنده (آلوده شد) باشد تا دست نمالی پاک نمیشود دست بمالد و اما مخرج غایط پس در اینجا
مختار است در میان شستن باب و استعمال کردن جسم طاهری مثل سنگ و کلوخ و کهنه و پنبه و غیر
اینها بشرط اینکه ازاله عین نجاست بکند و اظهر آنست که پاک شدن نجاست کافیست هرچند بیکبار
مالیدن باشد و احوط آنست که سه مرتبه بمالد هرچند بسه طرف یک سنگ یا یک کهنه باشد و احوط
از این اینست که سنگ و مانند آن سه عدد باشد و بسه طرف یک جسم اکتفا نکند و جمعی واجب دانسته اند
این را و این ضعیفست و زوال اثر واجب نیست یعنی آن نمی و لغزندگی که باقی میماند ضرر ندارد
و اما رنگ و بو پس ماندن آن هم در استنجا با آب هم ضرر ندارد و اینکه گفتیم که استعمال جسم طاهری کافیست
در وقتیست که نجاست از موضع معتاد تعدی نکرده باشد و اگر تعدی کرده بغیر آب بهیچ چیز پاک
نمیشود و باید با ازاله عین نجاست در همه را بکند و شستن اندرون و داخل کردن انگشت و پنبه
و غیر آن در کار نیست و حرامست استنجا کردن باستخوان و سرگین و خوردنیها مثل نان و میوه و هر چیز که محترم

خدا

خدا احترام داشته است مثل ورق قرآن یا دعا یا تربت مقدسه بلکه بعضی اوقات کفر میشود
اما اگر استنجا با چنین اشیا کرده باشند پس اظهر اینست که موضع پاک میشود و بعضی گفته اند که پاک نمیشود
سنت است که در حال خلا نشستن شخص پوشیده باشد یا اینکه داخل شود با دو دین و دکسی
او را نه بیند و سنت است سر پوشیدن و قناع بر سر انداختن و مقدم داشتن پای چپ در وقت پیش
آمدن بعکس مکان شریف مثل مسجد و غیر آن و بسم الله گفتن و خواندن دعاهای دخول و کشف
عورت و در وقت نشستن بول و غایط و در وقت نظر کردن بآبی که از او بیرون میآید و در وقت فارغ
شدن و وقت بیرون آمدن دعایی که وارد شده بخواند و سنت است که سنگ و مثل آن که برای طهارت
میخواهد پیش از وقت مهیا کند و اول استنجا از غایط بکند و بعد از آن از بول و افضل آنست که در
جایی که بعضی آب میتواند اکتفا کند باب استنجا کند و اکمل از این آنست که اول بسنگ و امثال آن استنجا
کند و بعد از آن باب و سنت است که آن سنگها را کسی استعمال نکرده باشد و طاق باشد نه جفت و سنت
است استبرا از بول بجهت اینکه بعد از آن رطوبتی مشتبه ظاهر شود محکوم بنجس نشود و وضو آن
باطل نشود و کیفیت آن بعد از این خواهد آمد ان شاء الله مکروهست رو کردن بباد و پشت کردن
و ظاهر اینست که این حکم مخصوص بول نیست بلکه در غایط هم چنین است و مکروهست که روی فرج
خود را ماه کند و بعضی آفتاب نکند و مکروه است بول کردن در زمین سخت و در آب خصوصاً آب
ایستاده بلکه کردن غایط در آب هم مکروهست و مکروهست نشستن در موارد لعن و طعن مثل سر
راهها و جایی که مردم آب بر میدارند مثل کنار نهرها و سر چاهها و در خانها و مسجدها و جایی که قوافل
و مترددین فرود میآیند و در زیر درخت میوه خصوصاً در وقتی که میوه داده باشد و موجود باشد
و در سوراخ حشرات مثل مورچه و موش و غیر آنها و بر سر قبر و در میان قبرستان و در حال ایستادن

در وقت دخول و پای

که در این شکل در وقت

دست به شکم و در وقت بیرون آمدن

و مکروهست بلند کردن بول را در هوا و طول دادن و نشستن در خلا و مکروهست مسواک کردن و حرف
بغیر از ذکر خدا و آیة الکرسی و حکایت اذان و چیز خوردن و آشامیدن و استنجا بدست راست و بدست
چپ هر گاه در آن انگشتری باشد که بر آن اسم خدا باشد بلکه داخل شدن خلا در حالی که در دست او
باشد بلکه اسماء انبیا و ائمه و فاطمه علیهم السلام نیز چنین است و در وقتیست که علم بهم نرسد که
نجاست بآن اسامی شریف میرسد و اگر نه حرامست

فصل سیم در کیفیت وضو است و در آن چند مطلب

مطلب اول واجبست در وضو شستن رو و شستن دستها با مرفق و مسح سر و مسح پاها اما رو
پس حد او از جهت طول از رستنگاه موست تا آخر زنخ و از جهت عرض آنقدریست که در میان گیرد آن را انگشت
بن رت و انگشت میانی و هر قدر که از شقیقه که داخل این شود واجبست شستن و اما ماورای آن واجب نیست
و همچنین عذار آن موییست که از آخر شقیقه میرود بدنبالهٔ گوش و همچنین عارض و آن موییست که از
آخر عذار میرود در طرفین دو هر قدر از اینها داخل حد مذکور باشد باید شست و هر قدر خارج
باشد واجب نیست و اما موضع تحذیف و آن جاییست که مو میروید در دو طرف پیشانی پس
آن نیز چنین است و غالب اینست که دو انگشت مذکور اینها را فرا گیرد و اما نزعتان یعنی سفیدی
که در دو طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی که مو ندارد پس شستن اینها واجب نیست و معتبر
حال مستوی الخلقه است پس کسی که پیش سر او مو ندارد و بنابر این بقدر سر برهنه و آنکس که موی سر او
نزدیک سر او رسیده هم اکتفا بشستن پایین مو نکند بلکه مراعات این معنی را بکند که آن شکلی که اغلب مردم
بر آن شکلند از آنجا بشوید و همچنین در انگشتان و صورت بجهت آنکه بعضی هستند که انگشتان
بسیار بلند و روی بسیار باریک دارند و بعضی بعکس این میباشند آنها نیز ملاحظه میان حال مردم
را بکنند و واجبست که ابتدا از بالا بکند در شستن و آب را از دم موی بریزد و سرازیر بشوید تا منتهای
زنخ

زنخ و حدی که از برای رو قرار داده‌اند اللهی از اطراف رو بر آن بیفزاید از باب مقدمه واجبست تا خاطر جمع رو
شسته باشد و واجب نیست در وضو که آب بابشره برساند خواه ریش و خواه ابرو و خواه غیر آن همان
شستن ظاهر کافیست و بعضی گفته‌اند که هر گاه مو تنک باشد بنحوی که پوست رو در مجلس گفتگو ظاهر
باشد واجبست ضمناً که آب بابشره برساند و اقوی قول اولست اما این قول احوطست و اما دستها پس حد
آنها از مرفقها سرازیر بشوید تا سر انگشتان و قدری بالاتر بشوید از مرفق تا خاطر جمع بعمل آمده باشد
و اگر دست مو داشته باشد ایضا بشره را نمی‌رساند دست مثل رو نیست و همچنین باید هیچ حایل در بدن
نباشد و هر گاه انگشتر تنگی یا زه کبر تنگی یا امثال آن مثل دست برنج زنان در دست باشد و آب در زیر
آن رسیدن نشود باید آنها را حرکت دهند و آب در تحت آن داخل کنند و شستن ناخنها واجبست هرچند بلند
باشد و زیر ناخن تا حدی که ظاهر است و بچشم دیده میشود واجبست شستن و زیاده بر این واجب نیست
پس هر گاه چرک یا گل در زیر ناخن باشد که مانع از رسیدن آب بظاهر باشد واجبست ازاله و اگر در باطن
باشد مانعی ندارد و سیاهیهای قلیلی که نازکست و در پشت ناخنها پیدا میشود از چرک یا دوده مانع رسیدن
آب نیست واجب نیست شستن آنها و اگر در بدن خود مانعی ببیند و احتمال داشته باشد که بعد از وضو
بهم رسیده باشد اظهر آنست که وضو صحیح است و اگر دست کسی را بریده باشد پس اگر قدری از استخوان بازو
هم بریده شده است که مرفق بالمره در میان نیست پس شستن آن دست از او ساقط است باتفاق علما
و همچنین هر گاه از پایین مرفق بریده باشد که قلیلی از استخوان ساعد باقی مانده باشد آن هم باید از دست را
بشوید باتفاق علما و اما اگر استخوان ساعد تمام بریده باشد و استخوان بازو تمام برجا باشد احوط آنست
که آن سر استخوان را بشوید چنانکه حدیث صحیح دلالت بر آن دارد هرچند وجوبش معلوم نیست نظر باینکه
بعضی از علما دعوی اجماع کرده‌اند بر عدم وجوب آن اما مسح سر پس آن واجبست در پیش سر و مسمی کافیست

مثل اینکه سر انگشت بقدر ناخن بماند و بعضی واجب دانسته اند بقدر موضع سه انگشت را هر چند بیک انگشت
مسح کند و از بعضی ظاهر میشود که کمتر از مقدار یک انگشت جایز نمیدانند و اقوی قول اولست و افضل و احوط
اعتبار سه انگشت محتملست که موضع سه انگشت از جانب طول سر مراد باشد و محتملست که از جانب عرض و
هر یک ازین دو احتمال از کلام بعضی علما ظاهر میشود و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود یا ملاحظه یکی
بدون خود سه انگشت را طول بکشد در همین عرض سه و بقدر عرض یک انگشت انگشتها را پایین کشد
و مسح سر را از رو بسر بالا بکشد هر چند ابتدا از بالا کردن بهتر است و اما مسح پاها را پس ان میتواند در پشت
پا واجبست و حد آن از سر انگشتانست تا کعبها و مستحق مسح در آن کافیست و در بن که واجب نیست عرض پا
تمام مسح شود ظاهرا خلافی نیست و اما طول آن پس دعوای اجماع شده که واجبست باید منقطع نشود
و خط متصلی از سر انگشتان تا کعب برود و افضل و احوط آنست که تمام پشت پا را بتمام کف دست
مسح کند اما وجوبش معلوم نیست و ظاهر اینست که جایز است مسح از کعبین تا سر انگشتان نیز اما
احوط آنست که ابتدا از سر انگشتان بکند و مراد از کعبان آن برآمدگیست که در پشت پاها بنا
بر مشهور علما و بعضی گفته اند که استخوان بالای آن برآمدگی که در مفصل پاست یعنی آنجا که
ساق تمام میشود و متصل باصل قدم میشود و اقوی قول اولست و احوط آنست که خود کعب را هم
داخل مسح کند بلکه احوط آنست که مسح کند تا آن گودی بلکه خود گودی را داخل مسح کند و ظاهر اینست که مسح
بمطلق دست صحیح است اما بهتر آنست که انگشتها را در مسح بکار برد و اولی آنست که بکف مسح کند و اگر
متعذر باشد بپشت دست مسح کند و اگر متعذر باشد بذراع مسح کند و در مسح بپشت دست
و ذراع اگر تیمم بکند احوط است و ظاهر اینست که واجب باشد که مسح پای راست را بدست راست
بکند و مسح پای چپ را بدست چپ بکند و بدون عذری غیر این نکند و واجبست اینکه مسح بتری
آب

آب وضو باشد و اگر آب تازه بردارد و مسح کند وضو باطلست و اگر در دست تری باقی نمانده باشد
در هر عضوی از اعضای سابقه که تری هست باشد از انجا تری بگیرد و مسح کند هر چند آبی باشد
که بعد از ریش باشد که زیاده است از قدر فرض که واجبست شستن آن در وضو
که در وقت شستن رو آب باو میرسد و اما آنکه باطراف ریش ... کلاه و عمامه
آن میرسد نمیتوان آب وضو گرفت و بآن مسح نمیتوان کرد و این حکم تفاوت نمیکند در
جایی که فراموش کرده باشد مسح را و بعد از ان بخاطرش آید یا به ... فراموشی بلکه هر چند دست
تر باشد و با آن عضو دیگر آب برداشته هم باکی نیست و اما هرگاه همه عضوها خشک شده باشد
پس واجبست اعاده وضو اما اگر هوا بسیار گرم باشد یا باد شدیدی باشد که اعاده هم
ممکن نباشد اگر ممکن شود که قدری از دست چپ را بگذارد که در آخر کار بعد از ریختن آب
پای قدری بریزد و ... بعد از ان تری مسح بکند و اگر این هم ممکن نباشد در این صورت مشهور
انست که جایز است با آب تازه مسح کردن و احوط آنست که تا آخر وضو بکند ما کرده امید رفع خوف
باشد یا اینکه جمع کند ما بین این وضو و تیمم و ... قربت بکند و هرگاه در سر یا پا تری
باشد پس اگر تری وضو که در دست است زیاده بر آن تری باشد باکی نیست مسح کردن بلکه
دور نیست که هرگاه زیاده بر آن هم نباشد صحیح است اما احوط آنست که آن تری را خشک نماید یا کم کند و در
مسح نیز شرطست که حایلی بر سر نباشد مثل عمامه و مقنعه و حنا مگر اینکه حنا باشد که بسبب رقت
و نازکی مانع از مسح نباشد و موی پیش سر مانع نیست مادامی که بسیار دراز نشده باشد که از
حد خود بیرون رفته باشد اگر چنین باشد بر بیخ موها مسح کند و هرگاه موی غیر پیش سر بلند شده باشد
و بر پیش سر آمده باشد بر او مسح جایز نیست و همچنین هر حایلی که بر پا باشد از کفش و چکمه و غیر آن

مگر از برای تقیه یا خوف سرما یا دزد و قطاع الطریق و یا باز ماندن از رفقا که بعد از تمام [illegible]
جایز است مسح کردن بر چکمه و هرگاه عذر زایل شود در اکتفا به این وضو اشکال است و احوط اعاده
وضو نیست بلکه احوط آن است که وضو را بشکند و وضوی تازه بسازد [illegible] و واجب است در وضو
ترتیب با این نحو که اول رو را و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد
از آن مسح سر و بعد از آن مسح پاها و آنچه نیز در خبر است که واجب است مقدم داشتن پای راست را
بر پای چپ و مشهور علما مقبول نیست مثل اینکه وجه بقی در احتجاج از صاحب الامر صلوات الله
علیه روایت شده که مقبول نیست که هر دو پا را با هم مسح کند و اما اگر از هم جدا کند واجب است
که پای راست را مقدم بدارد و فتوای صاحب احدی از علما بر این مضمون در نظر نیست و اگر ترتیب
را فراموش کند پس باید که برگردد و ترتیب را به عمل آورد به اینکه اگر اول دست را بشوید و بعد رو را فراموش
کند یا رو را بشوید و دوباره بشوید بعد از آن دست را بشوید و هم چنین اگر دست راست را فراموش
کرده باشد و دست چپ را بشوید بعد از آن بخاطرش آید برمیگردد و دست راست را میشوید و بعد از آن
دست چپ را بشوید و هم چنین در رتبه صورت اشکال است و الا این است که دست راست را بشوید و بعد از آن
دست چپ را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعضی دیگر [illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] است در کار نیست و ظاهر این است که فتوای علما بر این باشد چنانکه از جماعتی ظاهر
میشود و احوط آن است که چنین کند وضو را اعاده کند [illegible] و واجب است موالات در وضو یعنی اجزا
وضو را متفرق نکند و حدی که اکثر علما از برای این قرار داده‌اند این است که باید از برای هر عضوی
شروع کند پیش از این که خشک کند اعضای سابق بر آن پس اگر به سبب تفریق و دیر کردن خشک
خواه به سبب تمام شدن آب در میان یا به سبب نسیان یا غیر آن باشد پس اتفاقی است که مبطل وضو است
داکر

و اگر به جهت تفریق و دیر کردن نباشد بلکه به سبب تأخیر یا گرما یا غیر اینها باشد پس در آنجا جمعی قائل شده‌اند
که مبطل نیست و این قول دور نیست اما احوط اعاده است و این سخن در غیر مسح است اما در مسح
پس حکم در آن بطلان است به جهت اینکه محتاج میشود به آب تازه و مسح به آب تازه جایز نیست و این که گفته
شد در غیر حال ضرورت است مثل گرمای بسیار شدید یا باد شدید و اما در صورت ضرورت پس
در مسح و غیر مسح همه مساوی است در اینکه خشکیدن ضرر ندارد و پیش از این ذکر مسح را ذکر کردیم
و جمعی دیگر از علما موالات را به این معنی که گفتیم تفسیر کرده‌اند و علاوه بر این اعتبار تتابع را کرده‌اند
یعنی تفریق میان اعضا نکند و در پی همدیگر بکند و در دلیل آن محل گفتگو هست بلی اگر تفریق
به حدی حاصل شود که عرف دینداران بگویند که این شخص وضو نمیسازد و از وضو دست برداشته است
و بگویند چنین وضوی وضو نیست پس در آنجا ظاهر الحکم به بطلان است هر چند تری باقی باشد مگر در
جایی که عادت شامل آن باشد مثل صورتی که مسح را فراموش کند و مشغول امر دیگر شود هر چند
داخل نماز شده باشد و عنوان و ظاهر این است که در مورد آن اخبار هم سلب اسم وضو نمیتوان کرد
و در مورد آن اخبار هم اکتفا به همین صورت میکنیم و بدانکه اکثر علما اعتبار خشک شدن همه اعضای
سابقه را کرده‌اند به این معنی که اگر تری در هر یک از اعضای سابقه باقی باشد کافی است هر
چند تمام آن عضو همه تر نباشد و بعضی گفته‌اند باید عضو سابق متصل به این عضو تر باشد و بعضی
گفته‌اند باید همه اعضای سابقه تر باشد و اقوی قول اول است [illegible] شرط است در وضو نیت
و مراد از نیت قصد فعل مأمور به معین است که ممتاز باشد از غیر تقرباً الی الله و کافی است از برای
او اینکه داعی و باعث بر فعل همان معنی باشد یعنی کردن آن فعل معین از برای خدا را بر این
امر داشته باشد هر چند در وقت کردن فعل این معنی را بخاطرش نگذرانده باشد پس هرگاه پیش از وقت

فعل را معین کند باین معنی که در نظر داشته باشد که منظورش اینست که مثلا وضو میسازد بعد از انکه
از او حدثی سرزده از برای نماز ظهر از برای خدا و بعد از مدتی میاید که وضو بسازد و همان معنی که در
نظر داشته باعث اینست که او را بر فعل میدارد پس همان کافیست و ضرور نیست که در وقت آب ریختن
بخاطر بگذراند که وضو میسازم از برای رفع حدث از برای مباح بودن نماز بلی هرگاه غافل باشد بالمره از
انچه منظور داشت در ین صورت البته باید که خود را متذکر بکند و لکن همان مجملا که بخاطرش آمد کافیست
دیگر تفصیل یک یک در خاطر متصل کردن این اخطار در کار نیست و همین معنی است انچه حکمیشه است که فقها
گفته اند رضوان الله علیهم یعنی باید در حین فعل نیت خلاف منظور خود را نکند و همان چه منظور داشت
همان ان را باعث بر تمام ان فعل باشد و ضرور نیست که در هر جزء نماز بخاطر بگذراند که نماز میکنم یا وضو
میسازم از برای خدا بلکه این نوع نیت محالست و منافی خطور قلب مطلوب در عبادات و قصد وجوب
و سنت و رفع حدث و اباحه نماز و ادا و قضا و غیر ان از مراتب اینها مدخلیت در تعیین عبادت
دارند باید قصد بکند باین معنی که ان فعل با ان صفت معتبر او را وا میدارند بر ان عبادت مثل
اینکه شخصیت نماز قضا که نادره گذارد در اول طلوع صبح از نماز شب فارغ شد و نماز قضا هم میکند میخواهد
نماز صبح را بکند پس هم چنین شخصی باید قصد بکند که نماز صبح میکنم یا نافله صبح میکنم یا نماز قضای صبح هرگاه
در ذمه او دارد یکی از اینها معین بر منجز است و بهمان قصد دیگی در حال تکبیر احتیاج نیست بخاطر گذرانیدن نیت تکبیره را
بگوید و اما اگر معین نکند نافله که بخواست بنماز پس باید در ان حال معین بکند و بعد از ان
تکبیر بگوید هم چنین در وضو واجب و سنت و غیر ان پس معلوم شد که مقارنه نیت که علما گفته اند باید
نیت متصل بعبادت باشد اگر مراد اینست که در همه حال باید نیت را بخاطر بگذراند در وقت شروع
بنماز یا وضو پس دلیلی ندارد و اگر مراد اینست که غافل از انچه منظور او بود نشود و نیت خلاف ان
نکند

نکند پس صحیح است و اما اگر ان عبادت معین است و اشتباه و تردیدی نیست مثل اینکه عبادت که باید بعینه
کند پس در ان جا احتیاج بتعیین نیست مثل کسی که هرگز نافله هم نمیکند و نماز قضا هم نمیکند و همیشه صبح از خواب
بر میخیزد نماز صبح را میکند این شخص همینکه میداند که نماز صبح را امروز میخواهد بکند از برای خدا کافیست که
تکبیر بگوید و دیگر نیت ادا و قضا واجب و سنت نمیخواهد بلکه هرگاه تردد داشته باشد که آفتاب طلوع
کرده است یا نه کافیست که قصد نماز صبح ان روز بکند و دیگر نیت ادا و قضا در کار نیست و هم چنین
کسی که هرگز وضوی تجدیدی نمیسازد و وضو از برای آمدن مسجد نمیسازد و هم چنین هرگاه بر کسی مشتبه
باشد که غسل جمعه واجبست یا سنت بگوید غسل جمعه میکنم از برای خدا و نیت وجوب و سنت
در کار نیست خلاصه اینکه قاعده اینست که هرگاه افعال مختلفه باشند در نظر تو خواهی یکی از اینها را بکنی باید
در نزد تو معین باشد که این کدام یک از ان افعال است و هرگاه فعل منظور تو منحصر است در یک فعل دیگر
احتیاج بقصد چیزی دیگر نیست و مراد از قصد قربت و کردن فعل برای خدا آنست که منظور این
باشد که این عبادت را چون خدا فرموده است میکنم یا از برای اینکه مرا عذاب نکند یا اینکه ثواب بمن
بدهد و اینها غالبا از عوام الناس بلکه از اکثر خواص حاصل میشود همین است و بهتر از این آنست که چون
خدا اهل عبادت و ستایش است این عمل را میکنم و این عمل مخصوص مقربین است و باید که داعی بر فعل همان قرب
الهی باشد پس اگر بر وجه ریا ضم کند یعنی قصد خودنمایی هم داشته باشد نماز او باطلست و اگر فعل
راجحی که مطلوب شارع باشد بان ضم کند مثل قصد پرهیز کردن یا روزه ضم کند یا قصد یاد دادن طفلی
را با وضو ضم کند که مردم ببینند که چه نوع وضو میسازد و متابعت آن کنند باکی نیست و ان چیزی را
شارع رخصت داده که بخصوص که داخل عمل گفتگو نیست مثل نماز شب از برای وسعت روزی و سبحان
الله در نماز گفتن بجهت تاخیر کردن غیر و امثال اینها ضم کردن مباحات در نیت مثل خنک شدن در وضو

باب سرد یا گرم شدن در غسل باب گرم یا گرم شدن بنماز کردن در آفتاب و امثال اینها دران خلافست
اظهر آنست که هرگاه داعی بتقرب بخدا و اطاعت حیاتی فرق دارد که اگر اینها در نظر نباشد تفاوتی از برای
او حاصل نمیشود و البته خواهد کرد آن فعل را پاکی نیت و احتیاط اجتنابست بقدر امکان و اما مثل لذت
بردن بخنکی آب در بین وضو یا خوشحال شدن باینکه کسی ترا در عبادت به بیند پس ظاهر اینست
ضرر نداردکه آن داعی تو بر فعل نباشد اما اگر در بین عبادت قصد ریا در خود غالب بکند بعمل یا ضم
کند بنیت قربت این معنی پس نماز باطل است و هرگاه در میان وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر عود
نکند بنیت وضو او باطل است هرچند تمام کند و اگر عود کند بنیت پیش از اینکه موالات فوت
شود پس ظاهر اینست که وضو صحیح است تنبیه هرگاه کسی عمداً قصد بکند سنت در وضوی واجب
یا بالعکس اظهر آنست که وضوی سنت را در حال اشتغال ذمه میتوان بواجب کرد هرچند ظاهر
و مشهور آنست که نمیتوان کرد جایز نیست وضو با آب غصبی مثل اینکه کسی ظرف آب کرده
از برای خود کسی بدون اذن او وضو بسازد یا از حوض که در خانه غیر است آب بردارد بلکه آب وضو
باید مباح باشد خواه ملک او باشد یا از آبهای باران و رودخانهای مباح الاصل باشد که کسی اینها
را در تحت ملک خود در نیاورده باشد یا اینکه مال غیر باشد اما اذن داده باشد در وضو ساختن
بعنوان صریح یا بفحوای مثل اینکه کسی او را مهمان کرده باشد که یکروز مثلاً در خانه او باشد پس جایز است
که از حوض خانه او یا بهانه که مهیاست از برای استعمال وضو بسازد یا اینکه از مشاهده و قرائن احوال
معلوم باشد که صاحب آب راضیست و از کلام اکثر علما معلوم میشود که باید علم حاصل شود برضا
و از بعضی ظاهر میشود که گمان هم کافیست و اولی احوط است اما نهرها که مال غیر است و قناتها پس جایز است
وضو ساختن از آنها بدون اذن و همچنین غسل کردن و آب خوردن و در لجن و شستن در آنها مگر
اینکه

اینکه صاحب آنها منع کند یا علم بهم رسد که راضی نیست یا گمان حاصل شود بعدم رضا خواه مثل اینکه یتیم و
مجنون و غیر ایشان در آن دخل داشته باشند و خواه صاحب آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن آب بحمام
و جمع کردن آب در حوضها و مثل اینها پس اگر حق آبه از برای او از قدیم بوده و طریقه مستمره سابقه
بوده پس ظاهر آنست که باکی نیست و اما اگر معلوم نباشد پس در آن اشکالست و اگر کسی از نهرهای
مملوک را غصب کرده پس ظاهر اینست که حکم سابق باقی نیست و جایز است وضو ساختن و غسل
کردن و نحو آن بلی ظاهر اینست که خود غاصب نمیتواند این تصرف را هم بکند بجهت آنکه غالب اینست
که مالک بتصرف او راضی نیست و هرگاه آب مغصوب مشتبه شود باب مباح که ندانند کدام ظرف
آب مباح است و کدام مغصوب پس مشهور اینست که استعمال هیچ کدام جایز نیست و در این
حکم اشکالی هست و همچنین هرگاه بیکی از آنها وضو بسازد حکم ببطلان وضو مشکلست
و احوط آنست که بهیچ یک از آنها وضو نسازد خصوصاً در وقتی که آب مباح یقینی ممکن
باشد و اگر بیکی وضو ساخته باشد و آب دیگر بهم نرسد احوط آنست که تیمم هم بکند و شرطست
در آب وضو اینکه پاک باشد و وضو با آب نجس باطلست و اما هرگاه مشتبه شود آب نجس با آب پاک مثل
اینکه موشی در یکی از دو ظرف افتاده و مرده الحال نمیداند که کدام یک نجس شده پس واجبست
اجتناب از هر دو و آن آبها را بریزد و تیمم کند و باید که آب وضو مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و عرق
نعناع و سایر آبهای مضاف نباشد بلکه آب حقیقی باشد و اگر مطلق باب مضاف مشتبه شود و آب
دیگر هم نباشد بهر یک جدا وضو بسازد و اگر یکی از آنها بریزد و دیگری بماند با آن یکی که باقی مانده وضو بسازد
و بعد از آن تیمم بکند تنبیه واجبست که مکلف خود مباشر وضو باشد در حال اختیار اما اگر
عذری داشته باشد مثل مرض یا غیر آن که خود نتواند وضو بسازد دیگری او را توانند وضو
له

واحوط آنست که هر دو نیت بکنند در احکام جبایرست هرگاه در اعضای کسی شکسته بسته باشد که آن را جبیره خوانند
هرگاه تواند که آن جبیره را بر دارد و زیر او را بشوید یا اگر جای نجس بسته است آب میتواند در زیر آن
جاری کند که به همه جای او برسد چنان کند و اگر نتواند هیچیک از اینها را بکند پس هرجای که صحیح است
بشوید و بجایی که میرسد که تخته جبیره بسته است دست تر بر روی او بمالد و در حکم جبیره است کهنه‌ها
که بر زخم جراحت و دمل بسته باشد و واجب نیست جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه ان د
مالیدن کافیست اما باید دست را بر همه روی آن جبیره بمالد و ظاهر آنست که رسانیدن تری
بهمه اجزاء آن جبایر ضرور نباشد و اما موضع مسح مثل سر و پا اگر مسح را میتواند بعمل آورد چنانچه
بیان کردیم در باب مسح پس بهمان اکتفا کند و اگر میسر نشود پس دست را بآنجا تر برد و بر جبیره بمالد و
بار بر که آن جبیره یعنی آن تختها یا کهنه پاک باشد و اگر نجس باشد چیز پاکی بر روی او بگذارد و بر آن
مسح کند و اما اگر زخمی و جراحتی باشد که بر روی آن جبیره نباشد و ممکن نباشد شستن آن پس اطراف
آن را بشوید و آن زخم را بگذارد و اگر دست مالیدن بر روی آن ضرر نمیرسد دست بمالد هرچند مسمی
شستن بعمل نیاید و اگر آن هم میسر نشود ضرور نیست دست مالیدن و اگر تواند چیزی بر روی آن
بگذارد و دست تر بر او بمالد احوط است و ظاهر اینست که دمل و شکستگی که بر روی او جبیره نباشد هم حکم
زخم دارد و اگر در اینجا تیمم هم بکند احوط است و هرگاه بعض اعضا را نتوان شست و نتوان بر جبیره آن دست
تر مالید یا اینکه جبیره ندارد و مثل اینکه آن عضو مریض باشد پس در اینصورت باید تیمم کرد و
دیگر شستن اعضای صحیحه در کار نیست و همچنین هرگاه عضوی که مسح باید کرد این حال داشته باشد
و جمیع آنچه ذکر کردیم در احکام جبیره در غسل جاریست و فرقی ما بین وضو و غسل نیست بلکه در تیمم
هم جاریست و هرگاه جبیره مستوعب عضو باشد مثل اینکه دست آن شکسته باشد و تختهای که بر او

ببندند

ببندند از سر ناخن انگشتان فرا گرفته است پس آن نیز وضو میسازد و عمل بمقتضای حکم جبیره میکند بلکه
از بعض علما ظاهر میشود که هرگاه جمیع اعضای که شستن باید جبیره داشته باشد بمقتضای آن عمل کند و احوط
آنست که در این صورت جمع کند ما بین آن و تیمم. تنبیه هرگاه کسی وضو با جبیره ساخت و بعد از آن
عذر زایل شود و آن وضو باقی باشد اقرب آنست که وضو باطل میشود و احوط آنست که تا ناقضی
بعمل بیاورد وضو را اعاده کند. تنبیه هرگاه کسی شک کند در فعلی از افعال وضو پس اگر مشغول
وضو هست باید آن فعل را بعمل بیاورد و بعد از آن آنچه بعد از است بعمل بیاورد و اگر از وضو فارغ
شده است و در عمل داخل شده است پس بر او چیزی نیست و اما اگر فارغ شد و بجای خود باقیست
و مشغول عمل دیگر نشده است پس اظهر آنست که در اینجا هم بر او چیزی نیست و هرگاه یقین کند که بعض
افعال وضو را نکرده است پس باید برگردد و آن را و آنچه بعد از آنست بعمل بیاورد بشرط آنکه اخلال
بموالات نشود و کثیر الشک در وضو اعتبار شک نمیکند مثل نماز. در آداب وضوست
سنت پیش از وضو مسواک کردن و در آن تاکید بسیار وارد است و اگر قبل از وضو فراموش
کند بعد از وضو بکند و هرگاه مسواک نباشد بانگشت سبابه مسواک کند و سنت است که ظرفی که از آن
وضو میسازد اگر سر گشاده است در طرف راست بگذارد و دست در آن فرو برد و رو را بشوید
و بدست راست آب را بگیرد و بدست چپ و بان دست را بشوید و اما مثل آفتابه و لولهئین پس
آنها را بطرف چپ بگذارد و از برای شستن دست راست آب را بریزد بدست راست و از آن جا بگرداند
بدست چپ و باز دست راست را بشوید و سنت است بسم الله گفتن در اول وضو و شستن دستها
تا بند پیش از آنکه داخل ظرف بکند از بول و خواب یک مرتبه و از برای غایط دو مرتبه و دور
نیست که مطلقا سنت باشد یعنی خواه از ظرف خواهد وضو بسازد که دست در آن فرو میبرد یا نه

وسنت مضمضه کردن بعد از آن و استنشاق کردن بعد از آن هر یک سه مرتبه و بهتر آنست که از برای
هر دفعه یک کف آب بردارد و مضمضه آنست که آب در دهان کند و در تمام دهان بگرداند و بریزد و استنشاق
آنست که بکشد آب را باندرون بینی بکند و برگرداند و سنت که مبالغه در رسانیدن آب بجمیع دهان
و بینی بکند و سنت گشادن چشم در حال وضو بدون اینکه آب را داخل چشم بکند و دعاها
که وارد شده است در نزد هر یک از افعال بخواند و سنت که مرد آب را بر پشت ذراع بریزد و زن
بر شکم ذراع بریزد و سنت که وضو را شاداب کنند و آب را وافر بریزد هر چند مجرد جریان آب
از هر جزوی از بدن بجزوی دیگر کافیست در تحقق شستن و سنت که آب وضو یک مد باشد و آن
چهار یک من تبریزی سه شاهی است و سه مثقال نیم و نصف هشت یک مثقال و بسنگ تبریزی
هشت عباسی از هر یک چهار یک مثقال و چهار یک چهار یک سه مثقال کم است و بعضی آب استنجا را
داخل این میدانند و لازم نیست و جداست و مشهور اینست که مستحب است که هر یک از دستها را دو بار
بشوید و بعضی گفته‌اند که سنت نیست و بعضی گفته‌اند حرامست و قول اول اقوی است و اما دو
بار آب ریختن بر هر عضوی هرگاه شاداب کردن وضو موقوف باشد بر آن نیز مستحب است و این معنی دو بار
شستن نیست بلکه دو بار شستن آنست که هر دفعه تمام عضو را بشوید و آب برساند و در دو بار
آب ریختن این معنی منظور نیست و اما هرگاه آب و نرسد بسبب خشکی دست یا بسبب ریختن اکثر آب
که میریزد بدست از اطراف آن پس لازمست که غرفه دیگر بریزد بلکه هرگاه حاجت افتد سه بار هم
ضرر ندارد بلکه بیشتر و اما سه بار شستن هر یک از اعضا پس آن حرامست و مبطل وضو است خصوصا
هرگاه مسح پای شستن سیم باشد و اما مسح پس در آن تکرار مستحب نیست اما هرگاه بکند و معتقد
و رجحان شرعی آن نباشد معلوم نیست که وضو باطل شود و مکروه است استعانت در وضو باین معنی
که کسی

که کسی دیگری آب بدست او بریزد و او خود وضو را بعمل آورد اما مثل آب آنجا کشیدن یا از نهر آوردن
و مثل اینها کراهت اینها معلوم نیست چنانکه در روایتی هست که جناب امیر المؤمنین محمد
حنفیه را امر فرمود که آب بیاور از برای وضو ساختن و مکروهست وضو ساختن و مکروه است
وضو ساختن بآبی که در آفتاب گرم کرده باشند بلکه اگر کسی مباشر آن نشده باشد اما آن آبی که اتفاق
در آفتاب گرم شده دور نیست که آن هم چنین باشد و این در غیر مثل حوض و نهرها امثال اینهاست
و در اینها کراهتی نیست و همچنین مکروهست وضو ساختن بآب که متغیر یا متعفن شده باشد بغیر
نجاست و آبی که موش و کژدم و مار با آنها برخورده باشند یعنی در حال حیات و همچنین آبی که عقرب
با او برخورده باشد و همچنین سور حایض متهمه که احتیاط از نجاست ندارد بلکه هر کس که بی
پروا از نجاست باشد بلکه هر کس که بی پروا از نجاست باشد و اما غساله آب جنابت پس طهارت است
که میتوان بآن غسل کرد و وضو ساخت بلکه حیض همچنین است بلکه نفاس هم و از اطلاق کلام علما بر
میآید که هر چه در رفع حدث اکبر استعمال شده باشد چنین است پس استحاضه و مس میت هم باید داخل
باشد و بعضی مکروه میدانند و اولی احوط و اظهر است و مراد از غساله آن آبیست که جدا شود از بدن
یا از آب غسل و آن قطرها که از بدن میپاشد در آب ضرر ندارد و همچنین داخل کردن دست جنب در آن
آب بجهت آب برداشتن با ظرف ضرر ندارد و اما حوض و خزانه حمام و مثل اینها که بقدر کر باشد
هست هزار نفر که در آن غسل کند ضرر ندارد و مکروهست خشک کردن آب وضو بدستمال و غیر آن
که بدامن و غیر آن هم نمی‌خشکانند در غسلهاست و در آن چند فصلست در غسلهای
واجب و در آن دو مطلب است مطلب اول در غسلهای واجبی شش است غسل جنابت و غسل حیض و غسل
نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت و غسل میت و گاهی هست که واجب میشود بنذر و شبه

نذر و اقوی آنست که غسل هم مثل وضو واجب لغیره است و تا وقت نماز داخل نشود نیت وجوب نمیتوان
کرد مگر آن غسلی که واجب شده باشد بنذر و شبه نذر و آن غیری که گفتیم که غسل از برای او واجب میشود
چند چیز است اما غسل جنابت پس از برای نماز واجبست و از برای طواف واجب و از برای مس کتابت قرآن اگر
واجب شده باشد بنذر یا شبه آن و همچنین از برای درنگ کردن در مسجدها و از برای داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر واجب شده باشد و همچنین از برای قرائت سورهها که سجده واجب
دارند اگر واجب شده باشد آن قرائت و شرط است از برای اینها که واجب نشده باشد و [illegible] سورهها
سجده واجب پس اظهر اینست که جایز است خواندن آن از برای جنب و حایض و مشهور آنست که زیاده
از هفت آیه یا هفتاد آیه مکروهست و حکم بکراهت خالی از اشکالی نیست و غسل حیض نیز مثل جنابت
در همه مذکورات و همچنین غسل نفاس و همچنین واجبست غسل جنابت از برای داخل شدن در روزه
واجب هرچند بعض علما تردد کرده اند در وجوب از برای غیر روزه رمضان و اقوی در نزد حقیر
وجوبست از برای رمضان و قضای آن و اما مثل روزه نذری و غیر آن هرچند روایت صریحی ندیدم اما کلام
اکثر علما شامل وجوب از برای اینهم هست و اما روزه سنتی پس اقوی آنست که مشروط نیست بغسل
بلکه اگر عمدا جنابت باقی بماند تا صبح میتواند آن روز را روزه بدارد و اقوی در نزد حقیر اینست که
غسل حیض هم واجب باشد از برای روزه واجب و همچنین غسل نفاس و اما غسل استحاضه پس آن
واجبست از برای نماز و طواف و روزه و مس کتابت قرآن در دو قول و اظهر وجوبست و خواندن
عزائم قرآن از برای او منعی ندارد هرچند سوره سجده واجب باشد و هرگاه غسل کردن از برای روزه
در شب میسر نشود تیمم بکند بدل از غسل و با تیمم داخل صبح شود و از کلام علما ظاهر میشود که غسل واجب را
پیش از صبح باید کرد عقدا رجا آوردن غسل مگر اینکه واجبی دیگر در ذمه او باشد که نیت آن غسل را بکند و با آن

غسل

و بآن غسل صحیح کند و اظهر در نزد حقیر آنست که غسلی که از برای روزه ضرورت است در تمام شب
میتوان بنیت واجب بکند از برای روزه فردا نیت کند و قربت میتواند اکتفا کرد و واجبست غسل
بر کسی که بدن او ببدن میت آدمی برسد بعد از سرد شدن میت و قبل از غسل دادن آن و ظاهر
اینست که هرگاه بدن بمو و ناخن او برسد لازم نباشد و مشهور آنست که پاره از بدن میت جدا باشد
که از بدن انسان زنده جدا شود آن نیز حکم میت دارد و در این معنی هرگاه در آن استخوان باشد
و اما هرگاه بعض اعضای میت را غسل داده باشند و بعضی را نداده باشند پس بدن اینکس
برسد بآن عضو غسل داده پس اظهر آنست که غسل واجب میشود و اظهر اینست که غسل مس
میت هم واجب لغیره است در بیان حقیقت موجبات غسلست و در آن چند مطلب
است بدانکه جنابت حاصل میشود به بیرون آمدن منی از موضع معتاد از مرد بانزدر
بیداری یا در خواب و باید که در خروج منی مثل اینکه خواب ببیند که جماع میکند و وقتی که بیدار شود
تری در موضع معتاد ببیند اما یقین نکند که منیست بر او غسل واجب نیست و شناخته میشود
منی بجهیدن و قوه دفع و سست شدن بدن بعد از آمدن آن و مقارن بودن شهوت و در مریض همان
شهوت کافیست هرچند قوه دفع نباشد و حاصل میشود بداخل کردن ذکر تا ختنه گاه در فرج زن و اظهر و اشهر
آنست که داخل کردن در دبر زن تا ختنه گاه نیز همین حکم دارد و در هر دو صورت بر مرد و زن هر دو غسل واجب میشود
و هرگاه العیاذ بالله در دبر پسری یا مردی داخل کند تا ختنه گاه اقوی آنست که آن نیز موجب غسلست
و اقوی آنست که بر مفعول هم غسل باشد و سید مرتضی فرموده است که وطی بر حیوانات هم
موجب غسل است و احتیاط در نیست و انها هم در وقتی است که منی نیاید اما اگر منی بیاید در
هیچ حال غسل ساقط نیست و خلافی و اکثر علما در مفعول نوعی سابین فرق نگذاشته اند و اما احکام

زن و

واجب

جنب پس حرامست بر او نماز و روزه و طواف چنانکه گذشت و قرائت سورهائی که سجده دارند و قرائت
بعض از آنها حتی بسم الله بقصد آنها و هم چنین الفاظ مشترکه که در سوره حم هر گاه نیت سوره سجده خواند
و سجده واجب در چهار سوره است الم سجده و حم سجده و النجم و اقرء و حرامست بر او مس کتابت قرآن حتی
تشدید و مد و اسم خدا و بعضی ملحق کرده اند باو اسمهای انبیاء و ائمه را و حرامست نشستن در مسجد ها
و گذاشتن چیزی در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و مکروهست از برای او خوردن و آشا
مگر اینکه مضطر و استنشاق کند و بهتر آنست که اول دستها بشوید و بعد از آن چیزی بخورد و هر گاه طول
بهم رسد مابین این کارها و چیز خوردن و مکروهست از برای او کشیدن مصحف یعنی بغیر کتابت او و در
کراهت خضاب کردن خلافست و بهتر ترک است و در حیض است و در آن چند مبحث است
بدانکه خون حیض از خلقت انسانست که حقتعالی از راه مصلحتها چند از پستانها مثل اینکه غذای
طفل باشد در شکم و در اطراف آن جمع شود از برای محافظت آن و بعد از مبین شود از برای غذای و بعد از
تولد و اغلب اوقات سیاه و کم و غلیظ و سوزنده می باشد و از طرف چپ میآید و هر چه ممکنست که خون حیض
باشد و شرایط آن در آن موجود باشد چنانکه بعد میگوئیم پس باید آن خون حیض دانند و احکام آن را عمل آورد
پس هر گاه سه روز خون ببیند و بعد از آن قطع شود و پیش از تمام شدن ده روز از حیض بگذرد و باز
خون دیگر ببیند که مجموع آنها را حیض حساب کند و هم چنین هر گاه ده روز از حیض بگذرد و باز خون دیگر ببیند
شرایط حیض آن نیز حکم میشود بآنکه حیضست و شرایط خون حیض آنست که قبل تمام شدن نه سال نباشد
و بعد از یأس هم نباشد و حد یأس هم پنجاه سالست در غیر قرشی و تمام شدن شصت سالست از
برای قرشی و اظهر آنست که زن حامله حیض میبیند و حکم بحیض بودن میشود خصوصاً آن خونی را
که در عادت خود ببیند و بولی هست که هر گاه بعد از بیست روز از عادت مستمره می بیند آن خون حیض
ایام

نیست

نیست و این قول قوت دارد و خون حیض از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نمیباشد پس هر گاه دو روز باز
حیض نکذشته خونی ببیند حیض نیست هر چند بصفات حیض باشد و شرط نیست در آن سه روز اینکه متوالی باشد
و کافیست در تحقق این معنی قدر یکه در هر یک از سه روز فی الجمله خون ببیند و هر گاه خون حیض مشتبه شود
بخون بکارت پنبه بخود بردارد پس اگر آن بر پنبه طوق کشیده و میان پنبه پاک باشد آن خون بکارتست و اگر
خون پنبه را فرو گیرد و همه را آلوده کند خون حیض است و بعضی گفته اند که در این حال بر پشت بخوابد و پاها را
بالا کند و لحظه صبر کند و بعد از آن پنبه را بیرون آورد و ملاحظه کند زنان که خون می بینند بر سه قسمند
ذات عادت و مبتدئه و مضطربه ذات عادت آنست که از برای او عادتی حاصل شده بخون دیدن و این بر سه قسمست
قسم اول آنست که عادت کرده است که هر ماهی مثلاً در اول ماه هفت روز خون ببیند یا در میان ماه یا آخر ماه
ماه‌ها
و عدد روزها و وقت آنها در همه مساویست این را ذات عادت وقتی و عددی میگویند قسم دویم آنست که عادت
بوقت کرده اما در عدد اختلاف بهم میرسد مثل اینکه همیشه در اول ماه خون می بیند اما بعضی ماهها پنج روز
می بیند و در بعضی شش روز و در بعضی هفت روز این را ذات عادت وقتی میگویند و قسم سیم آنست که عادت بعدد
کرده اما وقت او مختلفست مثل اینکه در ماهی هفت روز حیض میبیند اما در بعضی ماهها در اول ماه میبیند و گاهی
در میان و گاهی در آخر و عادت بدو دفعه حاصل میشود پس هر گاه دو دفعه بیک طریق خون ببیند در ماه سیم بمجرد دیدن
مرتبه
خون باید خود را حایض بداند اما در دو قسم اول اشکالی نیست و اما در قسم سوم پس خلافی در آن هست که آیا در
مرتبه سیم بمجرد دیدن خون خود را حایض بداند یا صبر کند تا سه روز بگذرد و اظهر در نظر هر چند اینست که خون خود را حایض
بداند و احکام حیض بعمل بیاورد از ترک نماز و روزه و غیر آنها اما احوط آنست که احتیاط کند و جمع کند مابین عمل
حیض و استحاضه تا سه روز تمام شود و بعد از آن خود را حایض داند و خون عادت گاه هست که پیش میافتد و گاه
خون
هست پس میافتد پس هر گاه یک روز یا دو روز یا بیشتر پیش افتد ظاهر آنست که بمجرد دیدن خود را حایض بداند و ظاهر
آنست که ذات عادت وقتی تنها و همچنین مضطربه باشد و حکم آن میآید و اما مبتدئه و آن زنیست که تا حال حیض

مبحث ۳

اعتبار

باشد و شهر طهر را بجا نیاورد عادت است و بایدبر او استحاضه میکند و تمیز را و آماسبند پس از آن کر تمیز را دد
این معنی که بعضی از آن خونها بصفت حیض باشد و بعضی نباشد رجوع بتمیز میکند بشرطها یکه ایجه بعضی
خون حیض است یعنی سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده است کمتر از سه روز نباشد و اگر چه رهمیت از سه روز خون
بصفت خون حیض به بیند هر چند مجموع آنچه در سه روز ببیند چنین نباشد کافیست و بیشتر است از ده روز
نباشد و خون حیض ضعیفی و یا کی که بر ببیند کمتر از ده روز نباشد و ظاهر آنست که در تمیز مشابهت خون
حیض هم کافیست پس هر چه شبیه تر است بخون حیض او را حیض حساب کند مثلاً هر گاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی
زرد و سرخ را حیض حساب کند یا بعضی اشقر باشد و بعضی زرد اشقر را حیض حساب کند و اشقر رنگیست
مابین سرخی و زردی بلکه جماعتی تفاوت بودن را هم اعتبار کرده اند و اگر مبتدئه تمیزی حاصل نشود
اگر چه بفقدان یکی از شرایطی مذکوره باشد پس او رجوع میکند بعادت خویشان خود از جانب پدر یا مادر
یا هر دو اگر ایشان متفق باشند در عادت و معتبر عادت متعارف ایشانست و الا کاهست که در اول سن عادت
بیشتر است و در اواخر سن کم میشود و اگر خویشان ندارد یا عادت ایشان معلوم نباشد یا مختلف باشند پس
در این صورت باید که عمل بآنچه در روایات وارد شده بکند و اظهر روایات در نزد حقیر اینست که عمل بیکی از
دو کار بکند یا در هر ماهی هفت روز را حیض حساب کند از هر جا که خواهد یا آنکه در یک ماه سه روز بگیرد
و در ماه دیگر ده روز و همچنین و عمل با اول در نظر حقیر بهتر است و بعضی گفته اند که در صورت نبودن خویشان
یا اختلاف ایشان رجوع بعادت زنانی که هم سن او باشند میکند و اگر ایشان هم نباشد عمل بامور مذکوره میکند
و دلیل آن واضح نیست و اما مضطربه و آن کسی است که وقت و عدد هر دو را فراموش کرده است و او را متحیره
میگویند پس او اگر تمیزی داشته باشد رجوع بتمیز میکند چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز ندارد پس بیکی از دو کار رجوع کند
که در مبتدئه ذکر کردیم و بهتر آن کار اولست یعنی در هر ماهی هفت روز را حیض داند از هر جا که خواهد بگیرد
و ظاهر آنست که وقتی که چند بار خون دیدن ثابت شد اما موافق عادتی از برای او معین نشده است بهیچ وجه آن تمیز در

عبادات و اظهر آنست که آن زن بمجرد دیدن خون خود را حایض نمیداند بلکه احتیاط بکند تا سه روز بعد از آن خود را
حایض داند و روزه که در آن چند روز گرفته است قضا میکند دوم ضبط مضطربه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده
باشد مثل مبتدئه است بدانکه هرگاه زنی که حیض او اندرون قطع شده باشد بی آنکه خون از بیرون قطع شود
پس جهت بر وسنه یعنی خود پنبه بر دارد اگر پنبه پاک بیرون آید غسل میکند و اگر آلوده باشد هر چند
کم باشد باید صبر کند تا پاک شود و بهتر آنست که در وقت پنبه برداشتن بایستد پاها و شکم خود را بر دیوار بچسباند
و پای چپ خود را بردارد چنانکه سگ در حال بول کردن بر میدارد و بعد از آن که معلوم شد که خون باقیست پس اگر
مبتدئه یا مضطربه باشد صبر کند تا پاک شود و یا ده روز بگذرد و اگر ده روز تمام شد و پاک شد معلوم میشود که همه خون
حیض است و اگر از ده روز بگذرد پس حکم این بعد از این بیان میکنیم و اگر ذات عادت باشد پس اگر آن خونی که زیاده بر
عادت باقی ماند سنت که از او باشد در حکم حیض داند تا ده روز پس اگر از ده روز نگذشت همه آنها تمام حیض بوده است و قضا
روزهای همه را میکند و اگر گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت او استحاضه بوده است و قضای نماز روزها
آن روزها باید کرد و این حال بیان میکنیم حکم خونی را که از ده روز بگذرد پس میگوییم اما ذات عادت هر گاه بعد از
عادت خون به بیند تا از ده روز بگذرد پس اگر تمیزی ندارد یعنی خونها همه یک رنگ و یک صفت باشد یا آنکه
تمیز داشته باشد اما تمیز او موافق عادت باشد باین معنی که در ایام عادت خونی که می بیند بصفت حیض باشد و در
آن بصفت حیض نباشد پس آن زن ایام عادت خود را حیض میداند و در باقی عمل استحاضه میکند و اگر تمیز داشته باشد
اما مخالف ایام عادت باشد باین معنی که در ایام عادت و ایام تمیز او طهر کرده روز فاصله نشده باشد پس بهتر است
که ایام عادت را حیض حساب کند و در ایام تمیز صبر کند و احتیاط کند تا سه روز بگذرد دوم چنانکه در مبتدئه و مضطربه گفتیم
همچنین کند تا آنکه از تمیز هم از برای او حاصل شود و اگر بعد از ایام عادت ده روز نگذشته باشد و ایام تمیز داخل میشود
و فاصله میان این دو روز تجاوز نمیکند اظهر آنست که این مجموع را حیض میداند و احوط آنست که در ما بعد ایام عادت
تا انقضاء ده روز جمع کند ما بین عمل حیض و استحاضه و اگر از ده روز تجاوز کند پس در این صورت ممکن نیست که مجموع حیض
باشد

حکم مضطربه است و اما آن عادتی که وقت حیض را در خاطر دارد اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت را

در خاطر دارد مثل اینکه میداند که اول حیض او اول ماه بوده اما نمیداند چند روز بوده پس اول ماه را اول حیض

گیرد و تا سه روز بیقین خود را حایض داند و اختیار دارد در اینکه یکی از آن دو کار سابق را در ما بعد سه روز

بجا آورد باین معنی که در یکی با همان سه روز اکتفا کند و در هر ماه یکی هفت روز هم بر سه روز بیفزاید یا اینکه

هر ماه در چهار روز هم بر سه بیفزاید که ماهی هفت روز را حیض شمرده باشد که اول آن هفت روز اول وقتی باشد

که در خاطر دارد و اگر آخر وقت را در خاطر دارد اما اول را نمیداند مثل اینکه میداند که همیشه در روز یازدهم

ماه پاک میشده از حیض اما نمیداند که چند روز حیض میدیده پس آن نیز عمل کند بیکی از آن دو کار و در اینجا باید که

ایام پیش از روز یازدهم قرار بدهد و اگر وسط عادت را در خاطر دارد این وسط یکی از آن دو کار که گفتیم قرار

دهد و این در جای میشود که ممکن شود وسط شناختن پس اگر در خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بوده پس

این میشود که ششم را وسط ده قرار بدهد و اما میشود که وسط سه و هفت قرار بدهد و هم چنین اگر

داند که ششم و هفتم وسط حیض او بوده این میشود که اینها را وسط ده قرار بدهد و هر گاه داند که عدد او از ده کمتر

بوده اما نداند که چند روز بوده پس در اینجا عمل بهیچ یک از آن دو کار که گفتیم نمیشود کرد بلکه در صورتی که داند که

کمتر بوده باز هم عمل بهیچ یک از آن دو نشده است بجهت آنکه این معنی در آن ماهی که سه روز باید خود را حایض داند

درست نمی آید و احوط آنست در چنین جاها عمل بمقتضای قول شیخ است که ده روز را از باب احتیاط عمل حیض نگاه

بکند و در هر وقت احتمال انقطاع حیض میرود غسل حیض هم میکند و در دو روزی که بنا را بر آن ما ممکن بکند پس مثلا هر گاه

در صورت مفروضه که در خاطر دارد که وسط حیض او ششم و هفتم بوده ممکن آنست که عادت او چهار روز

بوده است پس خود را از روز پنجم حایض داند و در روز نهم غسل حیض بکند و

بر این بنا بر فرض دیگر و اگر وقت غیر معین را در خاطر دارد مثل

اینکه میداند در روز دهم ماه همیشه حایض بوده است اما نمیداند که

اول

[margin: اما وسط عدد و هفت نمیشود اگر قرار دهد]

که اول حیض او بوده است یا وسط یا آخر پس اولی آنست که یکی از آن دو کار که گفتیم بعمل

در آن ایامی بیاورد از جمله سه روز قرار بدهد و خواهد از جمله هفت و اگر عدد را هم نیابد

باو طلبی نه شمار است که پیش بیندازد یا پس بیندازد یا بعضی را پیش بیندازد و بعضی را پس

بیندازد و اما آن عادتی که وقت را با هم فراموش کرده تا عدد را هم اندی پس آن نیز رجوع بتمیز میکند

با وجود شرایط و هر گاه تمیز او از عدد تفاوت داشته باشد پس ظاهر آنست که تمام عدد را اعتبار

کند و اگر تمیز نداشته باشد پس مشهور آنست که آن عدد را بحسب خود قرار میدهد در هر جای

از آن وقتی که عادت را در او گم کرده است که خواسته باشد و دور نیست که اول وقت بهتر باشد و لیکن اینهم

دور نیست که عدد را گم کرده است وقت آن در بین زمانی که گم کرده باشد که آن عدد مساوی

نصف آن زمان باشد یا کمتر از نصف مثل اینکه میداند که هر ماهی در ده روز اول حیض او روز

حیض میدید یا پنج روز میدید و نمیداند در اول دهه بود یا آخر آن یا آنکه میداند که در نصف

اول ماه پنج روز حیض میدید اما نمیداند در کجای آن نصف بوده یا میداند که در ماهی ده روز

بهشت روز میدید اما نمیداند که در کجای ماه بود اما اگر از نصف آن زمان بیشتر باشد مثل آنکه

میداند در ده روز اول شش روز عادت او بود اما وقت معین را نمیداند پس چنین زنی بیقین پنجم

و ششم را باید حیض داند و چهار روز دیگر را خواهد پیش بیندازد و هم چنین هر گاه داند

که عادت او در هر ماهی شش روز بود و این را هم میداند که از هر دو نصف ماه چیزی داخل

او بوده پس چنین زنی یقین دارد که پانزدهم و شانزدهم ایام حیض است پس تتمه عدد را بهمان

نحوی که گفتیم تمام میکند در احکام حایض حرام است بر او نماز کردن و روزه گرفتن و

مس کتابت قرآن و مکث در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام

[margin: ... در وسط اول نصف ... بیشتر ...]

وسجده پیغمبر و قرائت سورهای که سجده واجب دارد چنانکه گذشت در جنب اما اگر بخواند بالای آن
بلکه بکند که بخواند الا آنکه سجده کردن لازمست در ان حال بلکه اگر بشنود که کسی میخواند هم چنین
گوش داده باشد خود سجده کرده نشود جنب هم همین حکم دارد و حرامست جماع کردن زن حایض
تا پاک شود و ظاهر آنست که همین که پاک شد جماع جایز است هر چند غسل نکرده باشد اما مکروه است
و بعضی واجب دانسته اند بر کسی که عالما و عامدا جماع کند در اول حیض یک دینار و در میان
آن بنصف دینار و در آخر آن ربع دینار بمثقال طلای خالص سکه دار است بمثقال شرعی
ودینار
و آنچه حرامست جماع کردن در قبل زن حایض است و اما استمتاعات دیگر جایز است و واجبست بر
قضای روزه بدون نماز و سنت است که در آن اوقات نمازها وضو بسازد و رو بقبله بنشیند
و بقدر نماز ذکر خدا بکند و مکروهست از برای او خضاب کردن فصل در نفاس
و آن خونیست که در وقت زاییدن زنان می آید خواه همراه طفل آید و خواه بعد ازان و اگر پیش
از زاییدن می آید نفاس نیست و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام
نشده ساقط شود و هر چند مضغه باشد هرگاه علم بهم رسد که آن مضغه مبدا انسان
و مضغه شبیه است بپارچه گوشت خاییده و بعضی علقه را هم ملحق کرده اند هرگاه
علم بهم رسد که آن نیز مادهٔ و مبدا انسانست هر چند بلغتی چهار زن قابله باشد
و علقه خون بسته است و اقل نفاس را حدی در شرع نیست کافیست یک لحظه هم
میشود و در اکثر آن خلافست و تحقیق آن از مشکلات مسائل فقهیست
و آنچه در نظر حقیر راجح است اینست که اکثر نفاس مثل اکثر حیض است اما باین
معنی که اگر زن ذات عادت باشد ایام عادت خود را اگر ده روز حیض است همان

قدر را

قدر را نفاس بداند و حکم استحاضه نفاس میداند اگر در تمام ده روز ایام پاک شده غسل بکند
حد ... و اگر پاک نمیشد تا ده روز دیگر هرگاه خون دید باکثر قطع شود معلوم
میشود که همه نفاس بوده و اگر قطع نشد ... معلوم میشود که بعد از ایام عادت
استحاضه بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم و مبتدیه و مضطربه پس ایشان رجوع
ببینند تا ده روز تمام شود همه را نفاس بشمرند و اگر قطع شود ...
و مثل حیض نیست که رجوع بزنان با عادت خویشان یا غیر ایشان بکنند و هرگاه ... در اول
زاییدن لحظه خون ببینند و در روز دهم هم خون ببیند مجموع ده روز را نفاس
میدانند و هرگاه در زاییدن و بعد از آن هیچ خون نبیند تا روز دهم خون ببیند
و یا مجموع ده روز را نفاس میدانند و خونی که زنان بعد از ده روز میبینند آن خون
استحاضه است و باید در آن عمل استحاضه بکند چنانکه بعد ازین مذکور خواهد
شد ... بعد از قطع شدن خون نفاس ده روز گذشته باشد ...
پس ذات عادت باید بعادت خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند ...
... باشد که حیض تازه از برای او حاصل شود پس در اینصورت هر چند در ایام عادت
هم نباشد که از حیض میداند و چنین زنی که در غیر عادت خود خون دیده بمجرد دیدن خون ترک
نماز نمیکند بلکه تا سه روز احتیاط عبادت بکند و بعد از آن خود را حایض داند و هرگاه بعد
از ایام نفاس مستمر الدم باشد یعنی خون مستمر میبیند پس احکام آن چنانست که در مسائل
حیض گفتیم و ما حکم نفسا پس از مثل احکام حایض است در واجبات و محرمات و مکروهات
و فرقی که ذکر کردیم آنست که قلیل نفاس حدی ندارد بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلاف

هست و در اکثر حیض خلافی نیست و در اینکه در حیض گاهی رجوع بعادت خویشان و تمیز و غیر این
میشود بخلاف نفاس و دیگر اقل طهر در مابین دو حیض باید فاصله بشود اما بین دو نفاس شرط
نیست پس هرگاه طفل متولد شود و خونی به بیند و پاک شود و بعد از چند روز دیگر طفلی که
متولد شود و خون به بیند هر یک از اینها نفاس علیحده است **مبحث** در استحاضه است
خون استحاضه غالبا سرد و زرد و نازک است و هر خونی که معلوم نشود که از دمل یا زخمی بهم رسیده
و ممکن نباشد که خون حیض نباشد یا نفاس بسبب انتفاء شرایط اینها آن استحاضه است
و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم میشود این اقسام باینکه زن
پنبه مجود بر دارد اگر خون به پنبه فرو رود و پنبه را سوراخ کند و از آن بیرون
برود و بلید و بکهنه و لته برسد آن کثیره است و اگر پنبه را فرو گیرد و سوراخ کند
اما از پشت پنبه روان نشود آن متوسطه است و اگر پنبه را سوراخ نکند هر چند قدری
در او فرو رفته باشد آن قلیله است اما قلیله پس حکم آن اینست که از برای هر نمازی وضو
میسازد و بر او غسلی نیست و اما متوسطه پس آن نیز از برای هر نماز وضو میسازد و یک بار
غسل هم بکند بر او واجبست که پیش از نماز صبح بکند و اما کثیره پس آن نیز آنچه بر قلیله واجبست بر او هم
واجبست بعلاوه دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر و اینها را باهم بکند و یکی از برای مغرب
و عشا و اینها را نیز باهم بکند و بدانکه زن مستحاضه باستحاضه کثیره هرگاه بعد از غسل صبح استحاضه اش قلیله
شود دیگر غسلی نیست از برای عشائین و همچنین در سایر اقسام مثلا هرگاه زن مستحاضه باستحاضه قلیله بعد
نماز صبح کثیره بان روی دهد هر چند یک لحظه باشد باید از برای ظهرین غسل کند و همچنین هرگاه بعد از ظهرین روی
دهد باید غسل بکند از برای عشائین و همچنین در سایر اقسام وضوح دارد که این صفت قلت و کثرت و توسط

متصل

متصل باوقات نمازها باشد بلکه همان مجرد سنتی که حاصل شد کافیست در ثبوت و همچنین در وضو
از برای قلیله مثلا اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضه قلیله به بیند تا بعد از آنکه و دیگر پاک باشد
تا ظهر و حدث دیگر از او سر نزند باید وضو از برای ظهر بسازد و اگر بعد از آن دیگر خون نبیند از برای
عصر وضو در کار نیست و آنکه گفتیم در کثیره سه غسل بکند باید در صورتی بود که جمع کند ما بین ظهرین و
عشائین و این از برای آسان کردن کار است و اگر نه جایز است که از برای هر نمازی غسلی بکند و نمازها
از هم جدا بکند بلکه بعضی دعوای اجماع بر استحباب این کرده اند و واجبست بر زن مستحاضه که در وقت
هر نماز پنبه را تغییر بدهد و همچنین کهنه را و جمعی واجب دانسته اند که ظاهر فرج را هم بشوید اگر آلوده شده
باشد و تمام این در لباس مصلی مذکور خواهد شد انشاء الله تع **فصل** در غسلهای سنتی است — مطلب
و در آن چند مطلب است **مطلب** در تمام آن بدانکه غسلهای واجبی که مذکور شد سنت است کردن
اینها از برای اتمام امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز سنت یا طواف سنت یا مس کتابت قرآن
سنتی یا مشروط باشد کمال او بطهارت مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر اینها از آنچه گذشت در وضو
بلکه مطلق غسل کردن در هر وقت سنت است هر چند سببی از اسباب متقدمه بعمل نیامده باشد و همچنین سنت است
غسل در روز جمعه و بسیار تاکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر نکرده باشد اما هنوز نماز جمعه
یا ظهر را نکرده است در غسل نیت ادا و قضا هیچکدام نکند و اگر نماز را کرده است و هنوز غسل نکرده است پس
او جوبا نیت قضا بکند و هر چه غسل را نزدیک بظهر بکند بهتر است افضل است و هرگاه غسل در روز جمعه فوت
شود در روز شنبه قضای او را بکند و ظاهر آنست که در قضا مخیر است ما بین بعد ظهر و روز شنبه و دور نیست که بعد ظهر افضل
باشد بجهت سرعت خیر و جمعی کثیر مستحب دانسته اند قضای او در شب شنبه نیز و با وجود مظنه امکان در روز
شنبه این حکم خالی از اشکالی نیست و کسی که در روز پنجشنبه بترسد که در روز جمعه آب نایاب شود

بخوف و

از برای و جایز است تقدیم غسل در روز پنجشنبه بلکه اختصاص بکمی آب ندارد و همین که ترسد که فوت شود در
روز جمعه در روز پنجشنبه میتوانند کرد و بعضی شب جمعه را ملحق بروز پنجشنبه کرده اند و عمل بان بکی نیست
و هرگاه اتفاق افتد که در چنین صورت در روز جمعه غسل مقدور شود سنت است که غسل را اعاده
کند و از جمله غسلهای سنتی غسل عید فطر و عید قربانست و وقت ان بعد از طلوع صبح است تا وقتی
که نماز عید را میکنند و دور نیست که تا آخر روز هم میتوان کرد و غسل شب عید فطر و بهتر است که مقارن
غروب افتاب بکند و غسل روز عرفه که نهم ذی الحجه است و روز ترویه که هشتم آنست و غسل روز
مولود نبی صلی الله علیه و آله که هفدهم ربیع الاول است و غسل روز دحو الارض است که بیست پنجم ذی قعده است
و روز مبعث که بیست هفتم رجب است و شب نیمه ان و روز نوروز که تحویل افتاب ببرج حمل میشود
و شب نیمه شعبان و شبهای طاق از ماه مبارک رمضان خصوصا در شب اول و شب نیمه ان و شب
هفدهم و نوزدهم و بیست یکم و بیست سیم و در ان دو غسل است در اول شب و در آخر شب و غسل قضای
نماز کسوف و خسوف هرگاه نماز را ترک کرده باشد و قرص هم تمام هم گرفته باشد و غسل از برای
احرام و از برای طواف و بعضی از افعال حج که در مقام خود مذکور خواهد شد و غسل توبه از کفر
و فسق یعنی گناه کبیره و غسل زیارت پیغمبر و ائمه علیهم السلام و غسل دخول کعبه و مکه و حرم و
مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر و غسل از برای شخصی که عمدا برود بدیدن شخصی که او را بدار کشیده باشند
بعد از سه روز و از برای کشتن وزغ یعنی کرپاسه و سنت است غسل مولود یعنی غسل دادن طفلی که تازه متولد میشود و غسل
نماز حاجت و استخاره و طلب باران و بدانکه هر غسلی که سنت است از برای وقتی باید در ان وقت کرد و انچه از برای دخول مکانیست
باید پیش از داخل شدن در ان مکان کرد و انچه از برای فعلی است مثل زیارت و نماز و امثال ان باید قبل از ان کرد بغیر توبه و تماشای
دار کشیده و کشتن کرپاسه که بعد باید کرد و انچه از برای فعل میکنند اگر قبل از کردن فعل حدثی حاصل شود اعاده بکند غسل را و انچه

عمل

ذی

از برای زمانست مثل غسل جمعه و عید و مثل ان همان کردن غسل کافیست و بسبب حدث اعاده در کار نیست
هرگاه بر مکلفی چند غسل جمع شود یا بیست که همه انها واجبست یا همه سنت است یا بعضی از
انها واجبست و بعضی سنت است پس اگر همه انها واجب باشد پس اگر میان انها غسل جنابت باشد پس اگر
یک غسل بکند و نیت همه انها را بکند مجزیست از همه و ظاهر او وضو هم ساقطست و اگر نیت غسل جنابت
تنها را بکند ان نیز مجزیست از همه ما اینکه در نیت قصد بکند که این غسل از برای جنابت تنهاست و محو
که غسلهای دیگر را بعد بکنم که در اینصورت در مجزی بودن ان همه اشکالست و احوط آنست که بجهت انها
علیحده غسل کند و وضو در اینجا نیز ساقط است و اگر غیر غسل جنابت نیت نکند مثل غسل حیض نیت
باشد مثبت پس احوط بلکه اظهر انست که ان غسل مجزی از غسل جنابت نیست بلکه مجزی از همان چیزیست
که قصد کرده و اگر در جمله غسلهای که بر وهست غسل جنابت نباشد باحوط بلکه اظهر انست که اگر یک
غسل قصد همه را بکند کافیست اما اگر قصد بعضی را بکند از غیر مجزی نیست و اگر ان غسلها همه سنت باشد
پس اظهر آنست که اگر همه را قصد کند و یک غسل بکند کافیست و اگر بعضی را قصد کند غسل مخصوص همانست
که قصد کرده و قصد اجمالی کافیست یعنی همین قدر که قصد کند که هر چه امروز مستحب است بوی غسل بکنم
از برای او کافیست هر چند بتفصیل متذکر ان نباشد مثل انکه روز جمعه است و میخواهد زیارت هم بکند
اما متذکر این نیست که روز مباهله هم هست یا امروز داخل مکان شریفی خواهد شد و مثل انها اما حال او نیست
که اگر بداند و متذکر باشد انها نیز قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلها واجب و بعضی سنت باشد اقوی
در نزد حقیر در اینجا نیز آنست که اگر همه را یک غسل کنند کافیست و اگر بعضی را بکند مخصوص همان بعضست مگر انکه
ان بعض غسل جنابت باشد که ظاهر ان مجزیست از غیر
فصل در کیفیت غسل است و در ان چند مطلب است
مطلب اول بدان که واجبست در غسل مباشرت ان بخودی خود در حال اختیار اما هرگاه مضطر باشد و عاجز

در نزد حقیر

را فصل

جز باشد دیگری بتواند او را غسل بدهد و واجبست در ان نیت مقارن اول آن و معنی نیت و کیفیت آن از آنچه
در وضو گفتیم معلوم میشود و واجبست که ابتدا کند بشستن سر بعد از آن نصف بدن طرف دست راست را بشوید
و بعد از آن نصف طرف چپ را و گردن هر چند اظهر آنست که با سر شسته شود و اما احوط آنست که با سر بشوید
و بعد از آن نصف آن که در طرف راست است با طرف راست بشوید و نصف دیگر را با طرف چپ و ناف و عورتین
را با هر طرف که بشوید مختار است و احوط آنست که با هر یک از دو طرف بشوید یا نصف هر یکی را با آن طرفی که در سمت
اوست بشوید و ترتیبی در میان اجزای اعضا نیست لهذا بهتر آنست که آب از بالا بریزد و بشوید تا پایین و اگر
پاها را مثلا پیش از دستها بشوید صحیح است و باید که مستی شستن بعمل آید یعنی آب از جزء بجزء دیگر جاری
کند و هرگاه مثل روغن مالی بکند کافی نیست و واجبست که هر جایی که آب باو نرسد آب بآن برساند
مثل بیخ موهای و پیچ گوش و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها و چینهای که در بدن آدمهای چاق
میباشد و آنچه نمایانست از زیر ناخنها و شستن خود مو واجب نیست و هرگاه جسمی که حایل آب باشد در بدن او باشد
مثل موم یا چرک بسیار غلیظ که مانع آب باشد بالکل ازاله کند اما چرکهای متعارف ضرر ندارد و واجب نیست شستن بواطن
مثل توی بینی و دهن و سوراخ گوش و چشم مگر آن قدر از آن که نمایانست و سوراخهای که در گوش و بینی
بجهت حلقه و گوشواره میکنند اگر چیزی در اینها هست حرکت بدهند تا آب بسوراخ برسد و اگر در اینها
چیزی نیست پس اگر سوراخ چنان تنگ و بهم آمده است که اندرون آن پیدا نیست شستن اندرون او واجب
نیست و اگر اندرون نمایانست آنرا بشوید و هرگاه در میان آب ایستاده و غسل میکند پاها را بیرون بیاورد و آب برو بریزد
هر یک از پاها با آن طرف که در سمت اوست بشوید و ظاهر اینست که هرگاه نصف بدن را شست تا آنجایی
که پا در میان آبست و آن باقی مانده پا را بیرون بیاورد و بنیت غسل در آب فرو برد کافیست بلکه هرگاه سر را
بشوید و بعد از آن طرف راست بدن را باب فرو برد و بعد از طرف چپ بدن را باب فرو برد هم کافیست لهذا آب

ریختن

ریختن و شستن بهتر است **مطلب دوم** جایز است که در عوض این غسل ترتیبی بنیت غسل یکبار و یکدفعه
در آب فرو رود و اینرا ارتماسی میگویند و اگر داند که آب بته مو یا امثال آن نمیرسد در زیر آب دست
بمالد تا آب برسد و هرگاه بنیت غسل داخل آب شود باو رسید دیگر احتیاج بآب رسیدن دیگر
ندارد مثل آنکه کسی در نهری یا حوضی که گل داشته باشد غسل کند و پیش از آنکه تمام بدن او در آب فرو
گیرد پا او بگل فرو رود باکی نیست و تمام شدن غسل بفرو رفتن آب بدن را حاصل میشود و دیگر بیرون
آوردن از آب داخل غسل نیست و ظاهر روایات آنست که از بیرون آب بداخل آب فرو رود پس اگر کسی
در زیر آب باشد و نیت غسل بکند و خود را حرکت دهد اکتفا کردن باین مشکلست هر چند حکم ببطلان
آن هم مشکل است در صورتی که فرو رفتن در آب باو صادق نیاید و اما مثل پله کان حوض و خزانه حمام
که تا ساق یا کمتر یا بیشتر آب دارد از آنجا بقصد غسل در حوض یا خزانه ایستاده باشد تا کمر یا بیشتر آب
داشته باشد و فرو رود در آب و پا را از زمین جدا کند که آب بکف پای او برسد این هم خالی از اشکالی
نیست بجهت آنکه این صورت از احادیث ظاهر نمیشود بلکه در چنین صورتی این نحو غسل سابق
که گفتیم که بعد شستن سر هر یک از طرفین را از آب در آورد و فرو برد بنیت غسل بهتر است و هر
گاه بعد از غسل ارتماسی معلوم شود که جزوی از بدن او را آب نگرفته غسل را اعاده کند و در زیر باران
تند و ناودان و آبشار غسل ارتماسی بصورت لکن غسل ترتیبی مانعی ندارد مثل آنکه در زیر باران
نیت غسل کند و باران بر سر او که می بارد دست بمالد و سر و گردن را آب برساند و بعد از آن طرف راست
و بعد از آن طرف چپ را و ظاهر آنست که غسل ارتماسی در همه غسلهای واجبی و مستحبی جایز باشد
هر چند در بسیاری از آنها حدیثی نیست **مطلب سوم** باید که آب غسل مباح باشد و پاک باشد و آب مضاف
نباشد مثل گلاب و عرق و غیر آن بلکه آب حقیقی باشد و اظهر آنست که باید بدن پاک باشد پس هرگاه

غسل هر عضوی که آب

بفرق

بدن نجس باشد غسل صحیح نیست بلکه اگر غسل ارتماسی باشد در آب جاری یا کر بلند و نجاست بجرد دخول در آب زایل شود هم صحت مشکل است و ظاهر اینست که ازاله نجاست از هر عضوی قبل از شستن ان عضو کافی باشد و اَحوط اینست که جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر کند مسئله در آداب و مستحبات غسل است و در ان دو مطلب است مطلب اول سنت است از برای مردی که منی از برای او آمده است استبرا کردن یعنی سعی کند که مجری منی را پاک کند از منی بانکه بول کند اولاً و بعد از ان بدست مالیدن مجری بقیه بول را هم بیرون بیاورد و بهترین صورتها اینست که اولاً سه مرتبه تنحنح کند و بعد از ان دست بمالد از مقعد تا سر ان سه مرتبه بعد از ان سر ذکر را سه مرتبه بفشارد و بهترین صورتها آنست که انگشت بزرگ را در پشت زهار بگذارد و انگشت میانین را در دم مقعد بگذارد و بکشد و بیارد تا بیخ نری که در بیخ ذکر است که در میان تخمهاست هر داخل اصل ذکر است و همچنین اسفل ذکر را هم چنین بکشد تا سر ذکر و تاکید بسیار در استبرا هست و فایده ان اینست که دیگر بعد از ان اگر تری از او ظاهر شود که معلوم نباشد چه چیز است غسل و وضوی او شکسته نشود پس اگر بول و استبرا هر دو بکند و بعد از ان تری ظاهر شود و معلوم نباشد که منی است یا بول یا مذی یا غیر ان پس بر او نه غسل واجبست و نه وضو و نه هم شستن ان تری و اما اگر هیچکدام را نکرده باشد و بعد از ان این چنین تری ظاهر شود این شخص باید غسل را اعاده کند و ان تری را هم بشوید و هر چه باو رسیده است نجس است و اگر بول کرده و استبرا نکرده است غسل اعاده نمی خواهد لکن ان تری نجس است و وضو باید بسازد و اگر استبرا کرده و بول نکرده پس اگر میتوانست بول کند و نکرده ان نیز باید غسل را اعاده کند و تری را بشوید و اگر بول او نمی آمده و ممکن نبود که بول کند در مسئله خلافست و اظهر در نزد حقیر اینست که این هم مثل سابق است و در صورتی که غسل شکسته میشود ان غازی که قبل از آمدن این

تری

تری کرده صحیح است و اعاده ندارد و اینها که گفتیم همه در صورتی است که ان تری مشتبه الحال باشد اما اگر دانیم ان تری منی است یا بول است یا مذی است پس باید بحکم او عمل کنیم هر چند بول و استبرا کرده باشد و اشکالی نیست در صورتی که بول و استبرا نکرده غسل کند و بعد از ان ملاعبه و دست بازی بکند و از او منی بیاید یا مذی بیاید یا بول کند و احتمال این هم باشد که آلوده بمنی در مجری باشد که بان مخلوط شده باشد و حکم این از کلام فقها صریحاً بر نمی آید و بملاحظه احادیث احتیاط از اینها هم بکند بهتر خواهد بود و بعضی از برای زنان هم بول و استبرا را سنت دانسته اند و اما ان احکامی که در استبراء مرد گفتیم در اینجا جاری نیست و هر تری که از زن ظاهر شود و مشتبه باشد پس هیچ ضرری ندارد و در هیچ حال و استبراء زن آنست که با انگشتان خود از جانب عرض فرج از هر دو طرف بقوت مخرج را بفشارد و هر گاه منی مرد که در رحم زن بوده بعد از غسل بیرون آید بر او غسلی نیست و اگر منی خود زن بیرون آید باید غسل را اعاده کند خواه مخلوط باشد بمنی مرد یا خالص باشد و در صورت اشتباه نیز بر او غسلی نیست مطلب دوم سنت است که در اول غسل بسم الله بگوید و دستها را تا بند دست سه مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق سنت دانسته اند و این بهتر است و مضمضه و استنشاق بکند و ظاهر این است که در اینها تفاوتی در غسل ارتماسی و ترتیبی نباشد و سنت است که در غسل ترتیبی دست ببدن بمالد و اگر اید دست بهمه جا برساند و انجاهائی که آب بانها میرسد بان مبالغه در رساندن اب بانها بکند مثل موی تنک و چین بدن و سنت است شستن مو و دعا خواندن بانچه وارد شده است در اثنای غسل و بعد از فراغ و اینکه غسل بیک صاع باشد و صاع چهار مد است و بیان ان گذشت و موالات بعمل آورد و موالات بهیچ یک از دو معنی که در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه سنت است و هر یک از اعضا را سه مرتبه بشوید و مکروهست و مکروهست که کسی کمک او بکند یا بر او آب بدست او بدهد و بدن بشوید غسل بابی که در آفتاب گرم کرده باشد مسئله هر گاه کسی

در اثنای غسل او را حدث اصغری سر زند پس در ان خلاف عظیم هست و اشکال بسیار است و احوط
انست که غسل را اتمام کند و اعاده کند و وضو هم بسازد و دور نیست که اگر تمام نکند هم ضرری نداشته باشد
بلکه قصد کند بطلان او را و از سر گیرد و وضو هم نسازد و ظاهر اینست که این گفتگو در غسل ارتماسی هم جاری
نشود بجهت انچه پیش گفتیم که هر جزوی را از بدن که آب گرفت غسل ان بعمل آمده است و چنان نیست که بعضی گفته اند
که تا تمام بدن باب فرو نرود هیچ جزو از غسل بعمل نیامده است **باب** در تیمم است و در ان چند فصل است
فصل اول در اقسام تیمم است بدانکه چون تیمم بدلیست اضطراری که جناب اقدس الهی از برای دفع مشقت
و حرج قرار داده که در جای که آب نباشد یا در استعمال ان مشقتی باشد اکتفا بان جایز است پس از برای هر چیزی
که وضو واجب باشد یا غسل واجب باشد مثل نماز و طواف و مس کتابت قران و دخول مساجد و قرائت
عزایم و غیر اینها از انچه گذشت هر گاه میسر نشود وضو یا غسل پس تیمم واجب خواهد بود و ان سبب مباح
شدن اینها میشود و بر کسی که در مسجد الحرام یا مسجد رسول خدا خوابیده باشد و محتلم شود پس تیمم میکند
از برای بیرون آمدن مگر در صورتی که [illegible] که ممکن شود غسل بدون اینکه نجاست بمسجد برسد
و ان فرض نادریست و همچنین هر چیزی که سنت باشد از برای ان وضو یا غسل از اموری که پیش ذکر کردیم
سنت است تیمم از برای انها علاوه بر اینها سنت است تیمم از برای خوابیدن با وجود آب حتی بغبار رخت
خواب هر گاه ممکن باشد از برای او خاک نیز و تیمم از برای نماز میت و هر چند آب میسر باشد و همچنین
تجدید کردن تیمم از برای هر نمازی **فصل دوم** در اسبابی که باعث عدم تمکن از وضو و غسل میشود
و در ان چند مطلب است **مطلب اول** از جمله اسباب تیمم نیافتن آبست بقدر وضو یا غسل و اگر قلیلی آب داشته
باشد که وفا نکند و ممکن نباشد که قلیلی گلاب بی رنگ و بو یا عرقی یا مثل ان داخل ان کند که کفایت
کند و ان آب از اطلاق در نرود باز در عرف ان را آب گویند باید که داخل کند و بان وضو یا غسل

یعنی گاهی واجب میشود بنذر و شبه نذر و علاوه براین گاهی سنت [illegible] واجب میشود

عمل

عمل آورد و اگر آب بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل و هر دو بر او واجب باشد مثل اینکه غیر غسل
جنابت باشد احوط انست که غسل کند و در عوض وضو تیمم کند و اگر نجاستی در بدن او باشد که لازم باشد
ازاله ان بان نجاست در جامه اش باشد و نتواند جامه را از خود دور کند بجهت سرما یا غیر ان ازاله نجاست
مقدم دارد و در عوض وضو یا غسل تیمم کند مگر آنکه چیزی که با او تیمم توان کرد بهم نرسد در این صورت بان
آب وضو یا غسل بعمل آورد با نجاست نماز کند و کسی که آب ندارد یا اینست که یقین دارد که آب در وقت میسر
میشود و نماز را در وقت میتواند کرد پس در صورت اول بر او طلب آب و تفحص آن لازم نیست در صورت
ثانیه صبر و انتظار ضرور است و همچنین هر گاه مظنه حصول آب داشته هم باید طلب کند تا گمان او باقیست و اما
در صورتی که گمان او این است که در وقت آب میسر نمیشود یا اینکه طرفین مساویند و احتمال حصول و عدم
حصول آب در وقت در نزد او مساویست پس این شخص باید در زمین هموار که کوه و درخت
نباشد بقدر دو تیر پرتاب از چهار جانب تفحص کند و اگر زمین ناهموار است بقدر یک تیر پرتاب و اگر از
دزد یا درنده ترسد و بیم ضرر باشد طلب از او ساقط است و این وجوب طلب در وقتیست که وقت وسعت
داشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد مثل آنکه پیش از طلوع افتاب از خواب برخیزد و وقت وفا نکند تیمم کند
و نماز کند و همچنین هر چند آب موجود باشد اما وقت انقدر نیست که وضو یا غسل بعمل آورد باز تیمم کند و نماز کند
و اعاده بر او نیست و احوط انست که نماز را اعاده کند هر گاه آب موجود باشد و اهمال کند تا وقت وفا نکند
بوضو یا غسل و ادراک نماز در وقت هر چند بقدر یک رکعت آن باشد ان نیز تیمم کند و نماز را در وقت
بکند و احوط انست که اعاده هم بکند و اعاده را در این دو صورت ترک نکند که در مسئله اشکالی قوی هست
مطلب ثانی از جمله اسباب تیمم اینست که خود را باب نمیتواند رساند باعتبار زمین گیر بودن یا سبب
آنکه آب در چاه است و بند و دلو ندارد که آب بیرون بیاورد یا آب میفروشند و قیمت ندارد که بخرد یا از دزد

یا از دزدی میترسد خواه از جان خود ترسد یا از مال یا از عرض خود و خوف زیاده از جمله عذرهاست هرچند که از
موردی مذکور نباشد مثل کسانی که از رفتن قبرستان می‌ترسند یا از خانه‌های تاریک میترسند و هم
چنین هرگاه از سرما ترسد و شاق باشد بر او تحمل آن هر چند ایمن باشد از ان از رسیدن و هرگاه ممکن باشد
ورکند نجاه یا آب از چاه بیرون آوردن بهر چاره که باشد حتی مثل اینکه جامه خود را بچاه بیاویزد و بعد از ان
که ترشد بیرون آورد و بفشارد باید تحصیل آب بکند و هم چنین واجبست کرم کردن آب هرگاه از سرما ترسد
و واجبست خریدن آن آب او برای کسی که ممکن باشد قیمت و ضرری باو نرسد در دادن قیمت هر چند
باضعاف قیمت آن باشد اما اگر ضرری باو میرسد باین معنی که بجهت قوت خود و عیال خود و لباس ضرور
یه معطل میماند بر او واجب نیست خریدن خواه ضرر در حال باشد یا از برای بعد از این هرگاه امید بهم رسیدن
چیزی دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند و هم چنین واجبست خریدن بند دلو و امثال ان هرگاه موقوف
باشد تحصیل آب بر ان و هم چنین خریدن هیزم برای آب کرم کردن و امثال اینها و اگر کسی باو آب را ببخشد
واجبست قبول کردن بلکه اگر قیمت از او ببخشد و میسر شود خریدن هم واجبست قبول آن [illegible] از جمله
عذرها اندوه مرض است که بترسد با وجود آن مرض از استعمال آب خواه از زیاد بترسد یا از سخت شدن
از او وطول کشیدن و هم چنین هرگاه آزار ندارد اما میترسد که آزار بهم رسد و هم چنین دمل و جراحت
در جائی که جبیره نیست و معیار تحمل حصول مشقت و عسر و تعبی که در عادة آن بسیار شاق است بر بیم دو اسم مبتسر
مرض و آن بجهت آنکه بسیار از آنها هست که استعمال آب ضرری ندارد و مرض شدید کافیست بلکه احتمال هم کافیست بلکه احتمال هم
کافیست و جنبی که بترسد از استعمال آب باید تیمم کند خواه عمداً جنب کرده باشد یا باختیار جنب شده باشد و بعض علما
قائل شده اند بوجوب غسل بر کسی که عمداً جنب شده باشد هر چند بترسد از تلف و این قول ضعیف است
و کسی که داند که آب بدست او نمی آید جایز است از برای او جماع کردن بلکه هر چند بقدر وضو هم

آبر

آب داشته باشد جایز است جماع کردن و خوف ترکیدن دست و خون آمدن هم از جمله عذرهاست
بلکه بعیر نیست که ازم از اسباب تیمم شمرده باشد و آن اینست که پوست بدن زبر میشود و بلدره و ایست بیشود و کاهی پوست
میشود و کاه هست که منتهی میشود به ترکیدن پوست و دعوای اجماع بر این کرده اند و بعضی مردم از ایشان
دعوی صلاح در چنین اوقات وضو یا غسل بعمل می آورند و نماز ایشان صورتی ندارد پس اگر کسی در بعضی
احوال مثل چین یا ترکیدن دست و امثال آن وضو بسازد یا غسل کند بان اکتفا نکند و تیمم هم بکند و از جمله عذ خوف تشنگی
رهاتشنگی است و خوف تشنه شدن که تحمل آن شاق باشد پس در اینصورت آب را نگاه دارد و تیمم کند و خوف
تشنگی برادر مؤمن هم عذر است بلکه چارپائی که همراه دارد مگر اینکه حیوانی باشد که از ذبح آن ضرری لازم نیاید
و تضییع مال نشود که در اینصورت جمع تجویز ذبح کرده اند [illegible] هرگاه کسی از برای آن آب میسر نشود و برف
باشد اگر تواند شد که آب کردن برف یا بمالیدن بدن بنحوی که آب از او روان شود مسمی شستن بعمل آید
آن وضو یا غسل بعمل آورد و اگر این مقدور نشود بخاک یا غیر آن از آنچه بعد خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه آب و نه خاک
و نه غبار و نه گل و نه سنگ هیچ یک نباشد ظاهر آنست که طهارت از و ساقط باشد و احوط آنست که برف تیمم
کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم برف را بر اعضای وضو یا غسل هم بمالد کمال احتیاط کرده خواهد بود و بعد از میسر
شدن وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز اعاده کند [illegible] در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است [illegible]
واجبست که در او نیت و قصد کند که تیمم میکنم بدل از وضو یا بدل از غسل از برای مباح شدن نماز یا مرجحا برای
او تیمم میکنم واجب قربة الی الله و حقیقت نیت و تفصیل آن و احکام آن همانست که در وضو گذشت و نیت رفع
حدث در کار نیست بجهت آنکه تیمم رفع حدث بالمره نمی کند بلی اگر منظور شود رفع حدث باشد تا وقتی که استعمال آب میسر شود
یا نا قضی بهم رسد مانعی ندارد و نیت باید مقارن دست زدن بر خاک ما مضی باشد و بعد از نیت کف دستها را با هم
بر خاک میزند و بهمین گذاشتن دست بر خاک کافیست هر چند بقوه بکذارد و تمام کف هر دو دستها بر پیشانی تا

تا بطرف بالای بینی و جبین که دو طرف پیشانیست که منتهی میشود بگوشها بمالد و بعضی مسح ابروها را هم واجب دانسته اند
و دلیلی بران ندیده ام و داخل کردن انها احوط است بعد از ان بکف دست چپ تمام پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان
بمالد و بعد از ان بکف دست راست تمام پشت دست چپ را و احوط انست که تمام کف هر دو دست را بتمام پیشانی و جبین
برسد و هم چنین تمام کف دست چپ بتمام پشت دست راست و تمام کف دست راست بتمام پشت دست چپ اما انکه
هر جزء از اجزاء کف بجزئی از اجزای رو و پشت دستها برسد ضرور نیست و باید قدری از موی سر داخل کند از باب مقدمه
که خاطر جمع مسح پیشانی بعمل آمده باشد و هم چنین قلیلی از بالای بند دست داخل کند و باید که مسح بکف دست بعمل
آید و بپشت دست نمی توان مسح کرد مگر در حال اضطرار و اگر دستهای او هر دو بریده باشد پس مسح دستها
ساقط است و با ذراع خود روی را مسح کند و اگر ان هم میسر نباشد نایب بگیرد چنانکه خواهیم گفت و اگر یک دست
او قطع شده باشد بان دست روی را مسح کند و پشت این دست را بذراع ان دست بمالد یا نایب بگیرد و اگر میسر
نشود بخاک بمالد و اگر بعض دست را بریده باشند باقی را مسح کند و اظهر انست که واجب است که چیزی بدست بچسبد از خاک
از خاک که بان مسح کند و هر گاه هیچ بدست او نچسبد دفعه دیگر دست بر خاک بزند مشهور آنست
که در تیمم بدل غسل یک مرتبه دیگر دستها را بر خاک بزند از برای پشت دستها و در بدل وضو بهمان دفعه اول اکتفا کند و اظهر در
نزد حقیر آنست که فرق میان وضو نیست و یک دفعه در هر دو کافیست اما دو مرتبه زدن سنت است خصوصا و غسل
از برای غسل و نهایت احتیاط انست که بدل وضو یا غسل هر کدام باشد دو تیمم بکند و یکی بیک
ضربه و دیگری بدو ضربه و هر دو را بقصد قربت یا انکه بنیت وجوب کند و دو ضربه را بنیت بیکفری را
سنت و در تیمم بدل غسلها فرقی نیست مگر اینکه در تیمم بدل غسل جنابت وضوی در کار نیست
و اما سایر غسلها هر گاه موجب
وضوی بجهت هم باشد وضو هم بسازد و اگر وضو میسر نشود تیمم دیگر هم بدل وضو بکند

مطلب واجب است ترتیب بنحوی که مذکور شد و موالات یعنی عقب هم بجا آوردن افعال خواه بدل
وضو باشد خواه بدل غسل و ابتدا از بالا بکند در رو و دستها هر دو و جمعی از اصحاب گفته اند
که باید مواضع مسح پاک باشد و این احوط است و اگر ازاله نجاست ممکن نباشد با نجاست تیمم کند
هر چند متعدی باشد و خاک را و بدن را نجس کند و همچنین است هر چند نجاست حایل باشد مثل خون
غلیظ خشکیده و واجب است که تیمم را خود مباشر شود مگر در صورت عجز پس در ان وقت نایب بگیرد و ان نایب دستهای او را
بخاک بزند و اعضای او را مسح کند و اگر او ممکن نباشد نایب دستهای خود را بخاک بزند و اعضای او مسح
کند با وجود امکان اینکه غیر دست او را بخاک بزند اکتفا بخاک مالیدن صورت و پشت دستها اشکال است
بجهت انکه دست بر خاک زدن هم از افعال تیمم است پس باید در ان نایب بگیرد و اگر ان هم میسر نشود اعضای تیمم
خود را بخاک بمالد بیان سنتها است بسم الله گفتن و گشادن انگشتان در حال زدن بخاک و تخلیل انگشتان
در مسح یعنی دست مالیدن در میان انگشتان ضرور نیست بلکه مستحب هم نیست و سنت است که دست را ان
عضو بر ندارد تا مسح تمام شود فصل در بیان چیزی که تیمم بان جایز است بدانکه خلافی نیست در میان
علما در اینکه تیمم بخاک جایز است و اقوی در نزد حقیر آنست که تا خاک میسر شود بچیز دیگر نمیتوان تیمم کرد
و اکثر از متاخرین و بعضی از قدما گفته اند هر چه بر او زمین صادق اید خوبست مثل سنگ و ریگ و غیر ان
و دلیل ان تمام نیست و اما رمل یعنی شن خورده که شبیه بخاکست پس ظاهر انست که جایز است تیمم بان و خلافی
در ان نقل نشده و اما گچ و آهک پیش از پختن انها پس اگر خاک بر انها صادق بیاید مثل بعضی بلاد که گچ انها
خاک است خوبست و اگر صادق نیاید اظهر انست که تیمم نمیتوان کرد و همچنین بعد از پختن جایز نیست تیمم بانها
و بعضی جایز دانسته اند و ان ضعیف است و همچنین اظهر انست که بسفال مثل آجر و کوزه برشته و مثل انها تیمم جایز
نیست و هر گاه خاک نباشد بغبار جامه یا نمد زین یا یال اسب و امثال انها تیمم کند و اظهر انست که غبار مقدم است

برسنگ و احوط جمع میان تیمم بغبار و سنگ است و اظهر آنست که بغبار تکانیدن از جامه یا امثال آن معتبر نیست
که آن غبار جمع شود بعد از آن تیمم کند و اگر فرض شود که در آنها هیچ غبار نباشد پس تیمم بآن ساقط است و باید
که غبار غبار خاک باشد و غبار خاکستر و آرد و مثل آنها کافی نیست و اگر غبار هم میسر نشود بگل تیمم کند و طریق آن اینست
بر اعضا که دستها را بگل میگذارد و بعد از آن میتکاند و بعد از آن میمالد و گل هم باید که از آب و خاک باشد یعنی مثل گل
خاکستر و آهک و امثال آن نباشد و اظهر آنست که گل هم بر سنگ مقدم است و احوط آنست که جمع میان هر دو کند اگر
هر دو موجود باشد و اگر هیچ یک از آنها بهم نرسد و برف بهم رسد پس حکم آن پیش گذشت و باید که خاک تیمم پاک باشد
و بر خاک نجس تیمم جایز نیست هم چنین باید که مباح باشد و هرگاه محبوس باشد در مکان غصبی و کراهیت از صاحب معلوم نباشد
و ضرری بآن نرسد از تیمم کردن در اینجا تیمم بکند و اگر غیر این باشد محل اشکال است و مکروهست تیمم بر زمین شوره
زار و رمل و سنگ که آن را لنبهای نمی باشد و در میان جاده ها نباشد فصل پنجم در احکام تیمم و لواحق آنست
و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه جایز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن وقت اما بعد از دخول
وقت پس بعضی گفته اند که در اول وقت میتواند تیمم کند و بعضی گفته اند که صبر کند تا آخر وقت و اقوی نزد حقیر
آنست که اگر امید ظهور زوال عذر باشد و ممکن باشد که آب پیدا شود یا آزار او رفع شود صبر کند
تا آخر وقت بقدری که مظنه آن باشد که وقت بقدر تیمم و نماز باقی مانده است و آن وقت تیمم کند و نماز
کند و اگر امید زوال عذر نباشد در اول وقت میتواند تیمم کند و هرگاه کسی تیمم از برای نمازی کرده باشد
وقت نماز دیگر داخل شود بآن تیمم نماز دیگر را در اول وقت میتواند کرد و انتظار رفع عذر لازم نمی
کشد و بیک تیمم چندین نماز میتواند کرد و از برای نماز قضا هر وقت که اراده کند میتواند تیمم بکند و
همچنین اظهر آنست که از برای نوافل موقته در اول وقت میتواند تیمم بکند و از برای نمازهای سنتی دیگر هم
هر وقت که خواهد تیمم میتواند کند و همچنین نماز آیات مطلب دوم هرگاه نماز را با تیمم کرد دیگر اعاده

قضای

قضای آن نماز نیست و همچنین هرگاه بعد از نماز آب پیدا شود و عذر زایل شود و وقت باقی باشد
بر او اعاده واجب نیست خواه در سفر باشد و خواه در حضر ولیکن مستحبست اعاده و اگر تیمم کند
و هنوز نماز نکرده آب پیدا شود و عذر زایل شود و بقدر آنکه آب را استعمال کند در وضو یا غسل
از برای او استعمال میسر شود تیمم او باطل میشود و چند نفر تیمم داشته اند بیک دفعه آن قدر آب یافت شد که بکفی
وضو بسازد آیا دیگران تیمم باطل باشد یا نه تیمم باطل میشود هرچند که قبل از استعمال آن آب تلف شود یا عذر
حاصل شود پس در آن دو قول است و احوط بلکه اظهر بطلان است پس باید ثانیا تیمم کنند و نماز کنند و اما اگر آب
پیدا شود بعد از آنکه داخل نماز شده باشد یعنی تکبیرة الاحرام گفته باشد یا شروع در آن کرده باشد پس اقوی آنست
که نماز را تمام کند ولیکن سنتست که تا برکوع نرفته است برگردد و وضو بسازد
یا غسل کند و نماز را از سر گیرد و ظاهر آنست که بهمان تیمم نماز دیگر را هم میتواند کرد و هرگاه بعد از فراغ
آب تلف شده باشد چنانکه تیمم نسبت بآن نماز باطل نشده نسبت بنماز دیگر هم باطل نشده است و ظاهر آنست
که فرقی مابین نماز سنتی و واجبی نیست مطلب سوم هرگاه جنبی تیمم کرده باشد و بعد از آن حدث اصغری از او سرزند اظهر
و اشهر آنست که باز تیمم بدل از غسل میکند هرچند قادر باشد بر وضو ساختن و سید مرتضی قائل شده است
بآنکه باید وضو بسازد و اگر نتواند تیمم بدل از وضو بسازد و تیمم بدل از غسل نکند و احوط آنست که
وضو بسازد و تیمم هم بدل از غسل هم بکند و اگر وضو میسر نشود دو تیمم بکند یکی بدل از وضو و
دیگری بدل از غسل جنابت و ظاهر آنست که کلام در حیض و نفاس و امثال آنها نیز همین
باشد و تفاوتی نباشد مطلب چهارم کسی که نه آب بیابد و نه خاک و نه چیز دیگر که بآن تیمم کند
نماز او ساقط است و بعضی گفته اند که نماز بکند و اعاده هم بکند و بعضی گفته اند که در اوقات
نماز ذکر خدا بکند بقدر نماز و اولی اوقات و اما قضای نماز پس اظهر آنست که واجبست

باب چهارم در نجاسات و طریق ازالهٔ انها و انواع مطهرات در او چند فصلست فصل اول در نجاسات

و در ان چند مطلبست مطلب اول از جملهٔ نجاسات بول و غایط حیوانیست که حرام گوشت باشد بشرط اینکه ان

حیوان خون رونده داشته باشد یعنی که هرگاه یکی از رگهای ان حیوان را ببرند خون از و بقوة روان شود و در

مقابل ان خون نیست بعنوان ترشح و سستی بیرون اید مثل خون ماهی پس بول و غایط انسان و گربه و شغال و

شیر و روباه و موش و گربه و امثال اینها نجسات و بول و غایط ماهی حرام گوشت و عوک و عقرب و سوسمار

سوسک و جعل و زنبور و مگس و پشه و امثال انها پاکست و بعضی بول پس شیرخواره را قبل از اینکه چیز خوارد

شود پاک دانسته اند و ان ضعیفست و جماعتی قائل شده اند که بول و غایط هر پرنده پاکست هر چند

حرام گوشت باشد و بعضی از این جماعت بول خفاش را استثنا کرده اند و حکم بنجاست کرده اند و اقوی

اینست که فرقی مابین پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت انها نجسست خصوصا خفاش که

دلیل نجاست بول ان اقوی است از پرندهای دیگر و اما حیوانات حلال گوشت پس بول و غایط انها

همه پاکست اما کراهت دارد و کراهت بول بیشتر از سرگین است و کراهت بول و سرگین اولاغ بیشتر است

و بعضی علما بنجاست انها قائل شده اند و ان ضعیفست و مرغی که ... و جوانات حلال گوشت

که بسبب نجاست خواری گوشت انها حرام میشود و همچنین گوسفندی که شیر سگ یا خوک پرورش یافته

باشد و حیوانی که انسان با او جماع کرده باشد همه انها بول و غایط انها نجسست و گوشت انها

حرامست مطلب دوم از جملهٔ نجاسات منی و خون حیوانیست که خون رونده داشته باشد و منی حیوانی

که خون رونده ندارد نجس نیست و خون حیوانی که خون رونده دارد نجسست خواه از سر برید بیاید یا از

از رگ بیاید یا از خراشیدن و خارش و رفتی خواه کم خواه بسیار بغیر خونی که در میان گوشت میماند خواه

در اصل گوشت جمع شود و خواه در میان رگها بماند و از این جملهست خونی که در میان دل حیوان هست اما خونی

کرد در میان

در کنار: ... وقت ذبح ...

کرد در شکم حیوان جمع میشود در وقت ذبح و معلوم باشد که بکشیدن نفس فرو برده است یا بسبب انکه سر

او در بلندی بوده است پس ان نجسست و حرامست و اما اگر معلوم نباشد که بسبب اینها — وقت ذبح در

برگشته باشد و بسیار هم باشد پس باز مظنه این معنی باقیست و حکم بطهارت ان مشکلست هر

چند حکم بنجاست چیزی که ملاقی ان شود هم مشکلست پس شاید بتوان گفت که هرگاه ان خون در جامه

و بدن بیشتر از درهم بغلی باشد نماز نتوان کرد و اما اگر از ان زائل شود بغیر طریق تطهیر شرعی مثل اینکه

خشک شود و بریزد یا باب مضاف از ان زائل شود بغیر طریق تطهیر شرعی مثل اینکه خشک شود و بریزد دیگر

واجب نیست نباشد تطهیر بدن و جامه اما احوط آنست که مطلقا از و اجتناب کنند و اما خون حیوانی که خون

رونده ندارد مثل ماهی و کیک و پشه و امثال انها پس ان پاکست و خونی که در میان تخم مرغ هم میرسد نجسست

و همچنین خونی که در میان شیر حیوان پیدا میشود و خونی که معلوم نباشد که خون پاکست یا خون نجس اصل انست طهارت

مطلب سوم از جملهٔ نجاسات مردار است از هر حیوانی که خون رونده داشته باشد خواه آدمی باشد و خواه غیر آدمی و خواه بری باشد و خواه

صحرایی و در میت انسان بیش از سرد شدن خلاف است و احوط اجتنابست و نجاست مردار هم مثل سایر نجاستهاست اگر بتری ملاقات

کند نجس میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند و قطعهٔ که جدا شود از بدن حیوانی نجسست خواه از زنده جدا شود یا از مرده

و اما اگر از بدن زنده قطعهٔ بریده شده باشد و از و جدا شود و بعد از ان روح از و قطعه مفارقت کند پس ان نجسست خصوصا اگر روح از ان

قطعه مفارقت کند و هنوز جدا نشده باشد پس ان پاکست و اگر جدا شود بعد از مفارقت روح پس در ان اشکالست و احوط اجتنابست

و اما مثل ریشهای ضعیف و پوستهای که از دست و لب جدا میشود بخودی خود یا بجرد دست مالیدن بدون قوه و الم پس نجاست انها معلوم

نیست خصوصا اگر احتراز کنند سیما در وقت شستن جامه و فشردن ان جدا میشود و پوست مردار بدباغی کردن پاک نمیشود

و از مردار چند چیز استثنا کرده اند که انها پاکست و ان پشم است و مو و کرک و پر و استخوان و شاخ و سم و تخم و پنیر مایه در تخم

شرطست اینکه پوست بالای او رسیده باشد هر چند سخت نشده باشد و مراد از پنیر مایه همان اغری اولست که بچهٔ حیوان در

اشکنبه است

اوائل تولد میخورد و در شیردان او بسته می شود و بعضی گفته اند خود شیردان هم پاکست اما اظهر از احادیث معنی آنست
و ظاهر احتیاج بشستن نداشته باشد هرگاه بجای دیگر مردار با رطوبت ملاقات نکند و احوط آنست که
آنرا بشویند و در شیری که از پستان مردار بدوشند خلافست و احوط اجتنابست و موی و پشم و امثال آنها را هرگاه
از مردار بکنند یا بمقراض ببرند دغدغه ندارد و هرگاه از آنها بکنند مو و پشم را بشویند و ظاهر آنست
که حکم شاخ و سم هم چنین باشد و فرقی نیست در استثناء امور مذکوره مابین حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول
اللحم و نافه مشک که از آهو زنده جدا شده باشد یا از آهویی که او را تذکیه کرده باشد بی اشکال است
و اگر از مردار جدا شود در آن اشکالست و احوط اجتنابست هر چند نجاست آن معلوم نیست خصوصا هرگاه
از مسلمی گرفته باشد و اما اصل مشک پس آن بی اشکال پاکست و ظاهر اینست که در صورت علم باینکه از مردار گرفته
شده باشد و ظاهر اینست که در صورت علم هم پاکست و بدانکه خلافی نیست در اینکه هر حیوان حلال گوشت بتذکیه.
آدمی و سگ و خوک که بذبح کردن پاک نمیشود همچنانکه خلافی نیست در اینکه هر حیوان حلال گوشت بتذکیه پاک
میشود و خلاف کرده اند در حیوانات درنده مثل شیر و گرگ و روباه و امثال اینها و در مسوخ و حشرات هم چنین باشد
و اظهر آنست که دباغی کردن آنها هم شرط نیست و مسوخ چنان که در حدیث صحیح وارد شده است فیل و گرد و خفاش
و میمون و خوک و جریث که نوعیست از ماهی و سوسمار و موش و عقرب و خرس و کرباسه و زنبور و در بعضی از روایات طاوس
و در بعضی سگ هم وارد شده است و مراد از حشرات جونائی است که در زمین جای میگیرند مثل موش و سوسمار و غیر اینها
مطلب از جمله نجاسات سگ و خوک و کافر است اما سگ و خوک پس نجست اینها باطلاق و اما سگ و خوک آبی پس نجاست آنها
معلوم نیست و فرقی مابین سگ و سگ شکاری و غیر آن نیست و بعضی علما گفته اند جای دهان سگ شکاری
که از آن گرفته واجب نیست شستن آن و آن ضعیفست و موی و استخوان و ناخن و هر چیز از اینها نجاست و بچه اینها
نیز نجس است اما اگر بچه متولد شود که از سگ و خوک نگویند پس در نجاست آن اشکالاتست و اگر قول بطهارت اقوی است
از اینها

یکی

یکی از آنها با حیوان پاک جفت شود و بچه از آنها بهم رسد آن بچه نیز تابع اسم خواهد بود و اما کافر
پس آنچه غیر یهود و نصاری و مجوس است بی اشکال در نجاست آنها نیست خواه بت پرست و خواه آفتاب پرست
و خواه غیر اینها مجملا هر گاه احدی انکار یگانگی خدا و پیغمبری محمد ع یا انکار معاد بکند کافر و نجسند و اما یهود و نصاری
و مجوس پس اشهر و اقوی در آن نجاستست و کسانی که اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل خارجیها و ناصبیها هم
کافرند و نجس اند و همچنین هر کس که انکار از بدیهیات دین بکند و در حق او احتمال شبهه نرود که ممکن باشد
برای او که علم هم نرسانده باشد مثل انکار نمازهای پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان و زکوة و امثال اینها و همچنین
غالیها یعنی آنهایی که بخدا بودن یا پیغمبر یا امیر المؤمنین ع یا احدی از ائمه یا غیر ایشان قائل باشند و اما جبریها
پس دلیلی بر نجاست آنها نیست و اما مجسمه یعنی آنها که خدا را جسم می دانند پس دلیلی بر نجاست آنها نیز ظاهر نیست
و همچنین اظهر طهارتست و احوط اجتنابست و اما سنیان پس اشکالی در پاکی آنها نیست و هم چنین اظهر در ولد
الزنا طهارتست و تا از و کفری ظاهر نشود پاکست و مشهور آنست که اولاد کفار نجسند هر چند بالغ نشده
باشند و هر گاه مسلمانی آنها را اسیر کند تابع مسلمانانند مطلب از جمله نجاسات شرابست و هر مست کننده
که از اصل روان باشد مثل نبیذ که شرابیست که از خرما میسازند و غیر آن و فقاع هم نجاست هر چند مست نکند و اما
مثل بنگ و چرس و غیر آنها که مایع نیستند بالاصل پس اینها همه پاکست هر چند آب داخل آنها کنند و هم آب انگور هرگاه بجوشد
ابتدا یا بغیر آن یا بجودی خود و اما آب مویز و خرما پس بعضی نقل قول بنجاست آنها کرده اند هرگاه بجوشد نیز باید
و احوط اجتنابست در عرق جنب که از حرام جنب شده باشد و عرق شتری که نجاست خوار باشد خلافست و احوط بلکه
اظهر نجاستست و بعضی از علما قائل بنجاست بعضی چیزهای دیگر شده اند و همه آنها ضعیف است مطلب
در ازاله نجاسات است و در آن چند مطلب است مطلب بدانکه واجبست ازاله نجاست از جامه و بدن
از برای نماز و طواف واجب و از خوردنیها و ظرفی که استعمال میشود در خوردن و آشامیدن بتفصیلی

که بعد مذکور خواهد شد مگر در حال اضطرار یا بسبب عفو و بعضی از آنها چنانکه بیان خواهم کرد و واجبست
ازاله نجاست از مسجد بر هر کسی که مطلع شود و اینکه نجاست را داخل مسجد نکند و اظهر یقینی است که واجبست
دور کردن نجاستی که بمسجد سرایت کند پس اگر کسی بعضی جامهای او نجس باشد یا دستمال نجسی همراه داشته
باشد یا امثال آن معلوم نیست ضرر داشته باشد بلی ظاهر اینست که هرگاه نجس را بر زمین مسجد برساند
حرام باشد هرچند رطوبتی نداشته باشد که سرایت کند اما مطلقا داخل کردن حرمت او معلوم نیست و در
عرف هرچند بوریا و فرش مسجد را میگویند اما احوط آنست که نجاست را از آنها نیز دور کنند و همچنین
در و دیوار و جمعی از علما گفته اند که حکم ضرایح مقدسه و مصاحف شریفه و الات مختص بآنها مثل جلد و
قاب قرآن و فرش مسجد است [مطلب] زوال الحکم است نجاسات موقوفست بر زوال العین ازین پس اگر مسجد
عین نجاست زایل شود به چیزی که مطهر باشد و اما رنگ یا بوی هر دو باقی بماند باکی نیست و واجبست بر دو
بار شستن بدن و جامه از بول در بدن دست مالیدن واجب نیست بلکه روان کردن آب بر آن کافیست بشرط زوال
عین و باید که زوال العین در دفعه اول باشد و هرگاه در بدن اجسام لغزنده و غلیظی باشد که با بول مخلوط شده
مثل منی و امثال آن که در مخرج بول آلوده باشد غالبا محتاج بدست مالیدن هست و اما در غیر
جامه و بدن و مثل چوب و تخته و سنگ و فرش پس احوط در همه اینست که دو بار بشویند و ظاهر آنست که فاصله
کردن حقیقی میان دو شستن ضرور است پس اگر آب جاری کند یا مانند ابریق یا سبو و امثال آن و اندکی زمان بریزد که اگر
فاصله میکرد و شستن بعمل میآمد کافی نیست بلکه باید که بعد از حصول مسمی شستن دست بردارد از آب ریختن و بعد از آن مرتبه
دیگر بریزد و اینکه گفتیم در لزوم دو مرتبه در صورتیست که آب قلیل بشوید و اما در آب جاری پس یکدفعه کافیست و مشهور آنست که اگر در آب
کثیر باشد یکدفعه کافیست و احوط دو مرتبه است خصوصا در آب ایستاده و این حکم مذکور در غیر بول رضیع است و در بول رضیع آب ریختن
کافیست و فشردن در کار نیست اما باید آب تمام اجزای بول را فرو گیرد و ظاهر آنست که جدا شدن آب هم ضرور نباشد همچنین که آب همه اجزای بول را فرو گیرد

کافیست

کافیست و این در صبیّ است که از شیر خوارگی هنوز چیز نخورده باشد یعنی غذای برغبت و اشتها نخورده باشد اما در دو
که باو بخورانند یا غذای نادری که اتفاق افتد ضرر ندارد و اگر اتفاق بیفتد که آن طفل هیچ غذا نخورده باشد
تا دو سال و تمام شده باشد داخل دو سال سوم که رسیده ظاهر آنست که دیگر آن حکم را نداشته باشد هرچند هنوز غذا
نخورده باشد و مشهور آنست که اصل این حکم مخصوص پسرانست بعضی دختر را هم ملحق کرده اند و آن ضعیف است و اما
غیر بول از نجاسات پس وجوب دو مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط در همه دو مرتبه است [مطلب] در طریق
شستن ظروفست پس اگر در ظرفی سگی ولوغ کرده باشد یعنی بآشامیدن از آن ظرف بطرف زبان خود پس
واجبست که سه مرتبه آنرا بشویند که اول آن سه بار بخاک باشد و مراد از شستن بخاک چنانکه از اکثر علما معلوم
میشود همان بمجرد خاک مالیدنست هرچند خشک باشد و بعضی گفته اند که باید ممزوج به آب باشد که شستن بعمل بیاید
و این اظهر است و احوط آنست که یکدفعه بخاک بمالند و دفعه دیگر بگل روان بمالند و بعد از آن دو بار بشویند
و ظاهر آنست که همان خاک و گل در آنها ریختن و حرکت دادن و ریختن کافی باشد و دیگر دست مالیدن
در کار نباشد خصوصا در ظروفی که در آن دست مالیدن متعذر باشد هرچند احوط دست مالیدنست بقدر مقدور
و اردو خاکستر و اشنان و آهک و امثال آنها کافی نیست نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار و جمعی از
علما گفته اند که حکم لطع یعنی لیسیدن ظرف بزبان مثل ولوغ است و این احوط است اما اگر سگ در ظرفی
بیفتد یا آب دهان او در آن بریزد و امثال آنها هیچ یک اینها حکم سابق را ندارد بلکه مثل سایر نجاساتست
که بعد خواهیم گفت و اظهر آنست که هرگاه سگ چندین دفعه در ظرفی ولوغ کند باز یک مرتبه شستن بطریق مذکور
کافیست و هرگاه خوک در ظرفی ولوغ کند مشهور آنست که هفت مرتبه بشویند و ظاهر آنست
که در اینجا خاک در کار نیست و ظرفی که در آن شراب نجس شده باشد ~~به مرتبه بشویند و ظاهر آنست که در اینجا~~
هفت مرتبه است و ظاهر آنست که سایر مسکرات مایعه مثل نبیذ و غیر آن نیز چنین است و فرقی نیست در

از علما

تطهیر ظروف از نجاسات ما بین ظرفی که از گل باشد یا از چوب یا از مس یا از غیر آن و بعضی گفته اند

که ظرف شراب هرگاه کدو باشد یا چوب باشد پاک نمیشود و اینجهت بلکه اگر شراب در آن مانده که و چوب

مانده باشد که در آن نفوذ کرده باشد تطهیر آن موقوفست باینکه آنقدر در آب بگذارند که آب در اعماق

آن نفوذ کند و پاک کند واما ظاهر آن پس بجز دشتن پاک میشود و هرگاه موش در ظرفی بمیرد برطوبت ملاقی

آن شود اظهر آنست که هفت بار بشویند واما سایر نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم پس اظهر آنست که ظرف را از همه انجاسه

بار بشویند واما طریق شستن ظروف پس کافیست در آن اینکه آب را بریزد و ظرف را حرکت بدهد که آب بهر جای ظرف

که نجاست رسیده برسد و بعد از آن آب را بریزد و هرگاه ظرف بزرگی باشد که نتوان حرکت داد پس بادر جای نصب

کرده باشد مثل خم رنگرزی و امثال آن پس طریقه آنست که آب را در اطراف جاری کنند و در گودالی که جمع میشود آنرا با

ظرفی بیرون می آورند و بنابر قول بنجاست غساله چنانکه اشهر است باید هر مرتبه ظرفی که بیرون می آورند ظرف و

دست را بشویند و دیگر مرتبه فرو برند تا تمام آب را بیرون بیاورند و اگر در ته او قدری بماند که بظرف بیرون نیاید

لهنه ولثه در آن بیندازند که آب او را بر چینند و بیرون بیاورند و مشهور آنست که اعتبار عدد در آبیکه ساقط

و یکمرتبه شستن کافیست بشرط آنکه اگر شستن با گل در نجاست شرط باشد از ابعال اوره باشد و این دو دفعه نیست

واحوط آنست که عدد را بعمل آورد و هر چیزیکه با رطوبات ملاقات کند با متنجس آن نیز حکم ملاقات با

نجس دارد و خلاف بعضی متاخرین در نجاست ضعیف و بی وجه است پس هر چیزیکه عین نجاست باو برسد و از ازاله

شود بغیر مطهر شرعی مثل اینکه خون را بتراشد یا باب دهن پاک کند باز هر وقت که چیز تری بمحل آن خون برسد نجس میشود

دبابه نشست شرطست در آبی که تطهیر بآن میشود اینکه در اول پاک باشد و مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و آب غوره یا آب

سیبا که از آب نگویند و جمعی از علما شرط کرده اند در ازاله نجاست اینکه آب وارد بر نجاست شود و شستن شود پس هرگاه جامه نجس را در ظرفی که آب

در آن باشد بشویند پاک میشود هرچند دلیل این قول تمام نیست و اظهر خلاف اینست چنانکه احادیث صحیح دلالت میکنند که میتوان جامه را شست

درمیان

درمیان ظرفی که آب در آن باشد اما احوط فوق الاولات و احوط آنست که از غساله یعنی آبی که از جامه و بدن و غیر

اینها در وقت شستن دور میشود اجتناب بکنند خواه از شستن اول باشد یا غیر آن خصوصا در وقتی که نجاست

بر آب وارد شود خصوصا در وقتی که آب بر نجاست وارد شود و این گفتگو در غیر غساله استنجاست ولما غساله استنجا پس

آن پاک است خواه از بول باشد یا از غایط مادامی که علم بتغیر آن نجاست حاصل نشده باشد و نجس شود و نیست

و اگر ببیند که اجزای نجاست در میان آب هست دیگر حکم بطهارت مشکلست خصوصا هرگاه آن آب در

جای جمع شود و آن نجاست در میان در میان آب باشد که در اینجا البته اجتناب بکنند و ظاهر اینست که فرقی نیست در اینکه

که دست پیشتر بنجاست برسد یا آب برسد در هر دو صورت پاکست مگر اینکه پیشتر از استنجا دست آدمی

بدون قصد استنجا دست او بمخرج برخورد و نجس شود و بعد خواهد استنجا کند و در این صورت ظاهر

آنست این حکم بنجاست خارجی و این معنی نیست و هرگاه بول و غایط مخلوط بنجاست دیگری باشد که از مخرج بیاید مثل مس

یا خون اظهر عدم عفو است و هرگاه مخرج الوده بمنی یا خون بوده است و بعد از آن بول و غایط کند پس در اینجا البته

اجتناب کنند و اظهر آنست که بغساله استنجا توان نمود ازاله خبث کرد و بعضی منع کرده اند واما رفع حدث پس با آن

ظاهرا خلافی نیست که جایز نیست و در اجماع بر آن نقل کرده اند و کلام در غساله حمام بعد از این مذکور خواهد شد

هرگاه که آن چیزی که نجس شده است از بابت جامه و فرشی که جاری ساختن آب بر آن و جدا کردن آب

از آن محتاج است بفشردن پس اینرا باید فشرد و احوط بلکه اظهر آنست که بعد هر شستنی باید فشردن ضرورت و باید

که در شستن اول عین نجاست زایل شده باشد در آب جاری و کر دیگر فشردن در کار نباشد و احوط آنست که بعمل بیاورد

و فشردن بهر نحو که ممکن شود باید کرد و بعضی جاهست که بیجا نیند جامه و قالب را از آن حاصل میشود و در بعضی

بکوبند و در بعضی بلکه زدن مثل لحاف و دوشک هرگاه نجاست بباطن آنها رفته باشد و اگر ظاهر آنها

نجس شده باشد همان ظاهر را بشویند و بقوت دست بمالند تا ازاله نجاست بشود و غساله از آن بیرون آید بدود

بلکه اگر باطن هم نجس باشد بشستن ظاهر تنها همان ظاهر پاک میشود و اتصال بباطن نجس ضرر ندارد و هم
چنین جامه که باطن آن نجس باشد ضرر ندارد و هم چنین جامه که باطن آن نجس باشد هر قدر ظاهر آن
آن اگر بشوئی پاک میشود و اتصال اجزای نجس دیگر ضرر ندارد و بالجمله سرایت باطل است و دلیلی بر آن قایم نیست و هم
چنانست که گفته اند که هرگاه سرایت ثابت باشد هرگاه سگی در بیابان وسیعی راه رود در وقتیکه همه بیابان گل
گل باشد و رطوبت داشته باشد و همه آن بیابان نجس شود هر چند هزار فرسخ طول و عرض داشته باشد و اما
مثل خاک و آرد و امثال اینها پس تطهیر اینها باب قلیل صورتی ندارد و اما باب جاری و کر هرگاه علم بهم رساند
برسیدن آب همه اجزای آن و زایل شدن نجاست از آن پس ظاهر انستکه پاک میشود و بعضی علما تجویز کرده اند تطهیر
زمین را باب ریختن بنحوی که آب بر او غالب و قاهر شود و این مشکل است و بعضی گفته اند که هرگاه زمین نجس را
اب بریزی بنحوی که از آن جدا شود و برود و بگذاری که جمع شود در آن موضع که شسته شد پاکست و آنجا که جمع شد نجس است
و این هم مشکل است اگر نعلین فرش باشند با سنگ یا تخته یا بسیار صلب باشد پس در این صورت ظاهر آنست که باب قلیل هم پاک میشود
مگر آنکه بسیار رسیده و از هم رفته باشد و مثل دانه شکسته اگر در باشد پس راه بوقت دور نیست که باب کثیر توان تطهیر نمود و اگر
که آب مضاف باشد پس تطهیر آن ممکن نیست چنانکه خواهد آمد و گندم و جو و برنج و امثال اینها را هرگاه باطن اینها نجس شده است
تواند شد باب قلیل تطهیر کنند که غساله از آن جدا شود مانعی ندارد و اگر اندرون اینها نجس باشد تطهیر آن بغیر آب جاری و کر مشکلست
و اما گوشت و دنبه هرگاه نجس شود پس باب قلیل هم میتوان تطهیر کرد و اگر در آب نجس جوشیده باشد آب نجس باعماق اینها رفته باشد پس تطهیر آن
باب قلیل مشکلست مگر آنکه علم بهم رسد که آب باعماق آن رسیده و حدیثی که وارد شده است در باب آبگوشتی که در آن موشی
مرده باشد و فرموده اند که آب بریزند و گوشت را بشویند و بخورند دور نیست که محمول باشد بر صورتی که علم مکث طویل نرسیده
باشد و احتمال باشد که تازه افتاده باشد یا مبنی بر آنست که مکث کرده طول ... در میان آب قلیل بجهت تطهیر ضرر ندارد
و این تعمیمات جهت نفوذ در آب جاری و کثیر یا اشکال تطهیر میتوان کرد و فرزند هم در کار نیست و اما آبگوشت که نجس شده است

بران

پس آن قابل تطهیر نیست و هم چنین هر آب مضافی مثل گلاب و آب غوره و هم چنین هر مایعی مثل روغن و عسل و شیره
هیچ یک از اینها قابل تطهیر نیستند مگر بعرض نادر که کسی که عسل و شیره نجس را در آب بسیاری بریزد که اگر کمتر باشد
ممزوج شود باب و مستهلک شود بعد از آن آب را بجوشانند تا آنکه شیره یا عسل بجای بماند پس آن پاکست و بعضی
علما جایز دانسته اند که روغن را در آب کثیر بریزند و بر هم زنند تا مخلوط شود بعد از آن که جمع شود پاکست
و این در صورتی میشود که آب گرم باشد و این نیز مشکل است و اما آب مطلق پس آن قابل تطهیر هست چنانکه بعد
از این مذکور خواهد شد و هرگاه خمره رنگرزی نجس شود جایز است که جامه بران رنگ کنند و بعد از آن
بشویند تا آنکه دیگر آب رنگین از او نیاید و اگر بگذارند که خشک شود بعد از آن در آب جاری یا کر بگذارند که آب
باعماق او برسد کافیست و لیکن مرکب چون شنجرف مادامی که تر است قابل تطهیر نیست مگر بحدی که دیگر آب از او زرد و سرخ بیرون نیاید
اما اگر بگذارند که خشک شود و بعد از آن در آب کر بگذارند که آب باعماق او برسد ظاهرا پاک میشود
هرگاه موضع نجاست معلوم باشد اجتناب از آن بس و اگر مشتبه باشد موضع مشتبه را همه را بشویند و اگر اشتباه در میان چیز دیگر
مثل یک موضع از جامه نجس شده باشد و هیچ نداند کجای آن بوده باید همه از آن بشوید و همچنین است حکم بدن و اگر یکی از
دو جامه یا بیشتر نجس شده باشد و نداند که کدام است پس اگر محصور باشد مشهور و احوط آنست که باید همه را بشوید و در هر یک نماز
بکند و اما مشتبه غیر محصور مثل جامه بسیار یا فرش بسیار باشد و داند که یکی از اینها نجس است و لکن بجهت بسیاری
اینها شستن همه موجب مشقت عظیم و عسر شدید میشود پس شستن همه واجب نیست و همچنین هر شبهه که چنین باشد اجتناب
از آن واجب نیست مثل اینکه داند که در این شهر یک گاو یا دو گاو حرام هست که شیر میدهد از شیر همه آن
شهر اجتناب واجب نیست و یا داند در این شهر دو سه خانه غصبی هست واجب نیست اجتناب از تصرف در همه خانها
و اظهر و اقوی آنست که ملاقی شبهه مذکوره که نجاست آن مشتبه باشد نجس نمیشود مگر آنکه همه آن مشتبه ملاقات کند و هرگاه دو شاهد
تعارض کنند یکی بگوید نجاسات ملاقات کرده با این چیز دیگری بگوید که نکرده او بطهارت است و همچنین هرگاه نجاست ملاقات معینی در خارج

مسئله ۳ اگر بطهارت خود دانست و هرگاه علم بنجاست چیزی هم رسید بر طهارت خود باقیست هر چند ظن بنجاست حاصل شود مثل آنکه بول
بسیار ترشح کند یا بادا نزدیک گرداند و مظنه باشد که بر خود یا رخت او پاشیده است خصوصا در وقتی که چند جای بدن او احساس رطوبت بکند بلی
شستن آنچه را ظن برده و علم بهم رسیده واجب نیست و تفحص هم ضرور نیست بلکه قول یکنفر عادل هم اعتبار ندارد مگر اینکه از قول او علم بهم
برسد و اما هرگاه دو مرد عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست پس در آن اشکال است و احوط اجتنابست و اما قول صاحب
ید یعنی آنکه مال در دست اوست پس آن نیز معلوم نیست بلی نجس او نسبت بخود مسموع است یعنی از برای او نجس است و اما از برای
غیر پس نجاست او دلیلی ندارد و احوط آنست که غیر در او نماز نکند و مشهور بطهارت عمل نیاورد اما اگر برطوبت با او ملاقات
کند پس دلیلی بر نجس شدن ملاقی آن نیست هر چند که آن صاحب ید عادل هم باشد و اما قول صاحب ید در طهارت مسموع است هر
چند علم بنجاست آن داشته باشد و همچنین هرگاه جامه نجس را بسلمانی بدهی که بشوید همین که بگوید شستم و تطهیر کردم ظاهرا
کافیست فایده ۵ از اخبار بسیار ظاهر میشود که در مواضعی که شک در نجس شدن آنها حاصل شود یا اگر توهم نجاستی در
آنها برود یا چیز مکروهی بان برسد مثل اینکه شک کنی در رسیدن بول بجامه یا سگ و خوک بخشکی ملاقات کند یا عرق جنب با او
برسد و امثال اینها مستحب است که آبی بران موضع بپاشند و همچنین هرگاه خواهد که در معبد یهود و نصاری نماز بکند
آبی بران مکان بپاشد و بعضی علما گفته اند هرگاه بدن بچیزی نجس خشکی ملاقات کند نجاست بمالد از جمله مطهرات
زوال عین نجاست است از بواطن مثل اندرون دهن و چشم و بینی ها و گوش و امثال اینها [چون وقوع شود بعد از زوال عین نجاست دیگر احتیاج] بشستن نیست و هرگاه
میان دندان ها خون و گوشت و امثال اینها مانده باشد و دهان نجس شود مثل خون آمدن با غیر آن اشکال بهم رسد در وجوب که بخصوص کردن
دو مرتبه پاک میشود و همچنین اعضای حیوانات هرگاه نجس شود بمجرد زوال عین نجاست پاک میشود هر چند که از نظر غایب نشود و احتیاج بشستن
نیست و همچنین آدمی هرگاه عضوی از او نجس شود و غایب شود بقدری که ممکن باشد که در آن وقت تطهیر کرده باشد و بعضی شرط کرده اند
که باید آن شخص که نجس شده علم بنجاست داشته باشد و اهل این هم باشد که از اله کند مثل طفل و مجنون نباشد و بعضی شرط کرده اند که مرتبط
بطهارت هم علم آورده باشد مثل نمازی با طوافی کرده باشد و خواه آنست که اگر خواهی حکم بطهارت واقعی بکنی باید این شرطها بعمل

بیاید لا ملا

٨١

بیاید و اما از برای اینکه با او رطوبت ملاقات کنی و نجس نشوی همان
~~دیگر آن قابل تطهیر نیست~~ و همچنین هر آب صافی ~~مثل گلاب~~ و آب غیبت در زمانی که ممکن باشد در او از اله نجاست
تطهیر آن کافیست دیگر ملاقی آن محتاج بتطهیر نیست مطلب ۳ از جمله مطهرات خاکست و آن پاک میکند زیر چکمه و نعل زیر پا را
و بعضی ته عصا و نیزه را هم ملحق کرده اند و آن بی وجه است و ظاهر اینست که فرقی نیست در بین افراد چکمه و نعل مثل کفش چرمی و گیوه
و نعل چوبی و غیر اینها مثل جوراب و اشباه آن پس معلوم نیست که پاک شود و فرقی نیست در نجاست ما بین اینکه جرم داشته
باشد مثل غایط و خون یا بی جرم باشد مثل بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست ما بین آنکه نجاست خشک شده باشد یا تری
آن باقی باشد و حد تطهیر آنست که عین نجاست زایل شود و تری آن برطرف شود و فرقی نیست در اینکه بزمین بمالد و یا بر زمین تا
پاک شود یا انقدر راه برود که پاک شود و حد معینی از برای آن نیست و احوط بلکه اقوی آنست که زمین پاک باشد و ظاهر اینست
که نمناک بودن زمین ضرر ندارد و اما اگر گل باشد پس در آن اشکال عظیم هست و اگر قائل بتطهیر نشویم حرج عظیم لازم می آید خصوصا
در فصل زمستان و مهما امکن احتیاط را ترک نکند و همچنین سنگ و آجر و گچ و کچ و گیاه و غیر اینها اشکالات و احوط آنست که بهیچ یک اکتفا
نشود بلکه اقوی عدم کفایت غیر سنگ و آجر هم اینست مطلب ۳ از جمله مطهرات آفتاب و آن پاک میکند آنچه را که بر او بتابد و خشکاند از بول و آب
نجس و نجاستی که جرمی نداشته باشد و از آن جمله است تری غایط که بعد از زوال عین باقی بماند هرگاه یکی از آنها بر زمین یا بوریا یا حصیر یا
دیوار خانها و بنا یا مهار و کیاها و اشجار رسیده باشد و بعضی مخصوص بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص
زمین و حصیر و بوریا قرار داده اند و اظهر عموم است در آنچه گفتیم و اشهر و اظهر آنست که حقیقة پاک میشود و بعضی
گفته اند که هرگاه آفتاب بخشکاند زمین و بوریا و حصیر را سجده بر آن میتوان کرد اما هرگاه تری با او ملاقات شود نجس میشود
و این ضعیف است و هرگاه جای نجس بغیر آفتاب بخشکد بعد از آن آب را بر آن بریزی و آفتاب او را بخشکاند پاک میشود و اما اگر
اندرون نجس شود و بیرون خشک باشد تابیدن آفتاب بیرون فایده نمی بخشد و ظاهر آنست که کمک هوا و باد در خشکانیدن
ضرر ندارد و اما اگر از خشکانیدن باید بآفتاب باشد مطلب ۱ از جمله مطهرات استحالات و آن پاک میکند عین نجاست را
مثل غایط نجس العین و امثال آنها هرگاه خاکستر شود بی اشکال و همچنین دود آنها پاکست و بعضی گفته اند دود عین
دود

[ولی آب یا آبی در زمان عوضانی ترشح شود یعنی سهو کرده باشد بجنس دیوار یا تصریح]

عمرامت وان ضعیف است واما جزء منفصل یعنی مثل چوبی که نجس باشد یا سرگین حیوان حلال گوشت که نجس شده باشد
پس پاک شدن ان بسوختن اشکال است و بهر تقدیر هرگاه چیزی با رطوبت با خاکستر انها ملاقات کند تطهیر ان واجب نیست واما
اگر خاکستر نشود بلکه زغال شود پس در ان نیز اشکال هست و تطهیر ملاقی ان بران واجب نیست و در ظرف مثل کوزه واجر
هرگاه از گل نجس نیز ساخته باشند نیز اشکال هست و اظهر انست که پاک نمیشود و تطهیر ان ممکن است که کوزه واجر را در آب
جاری یا کر بگذارند تا آب باعماق ان نفوذ کند و خمیر نجس پخته پاک نمیشود و هرگاه مستحیل بخاک شود یا بگرم پاک میشود و هم چنین
هرگاه سگ در نمکزار افتد و مستحیل بنمک شود و ازین بابست آب و نمک و علف نجس که حیوان حلال گوشت بخورد
و مستحیل ببول و غایط شود واما انتقال چون نجس بشکم پشه و کیک و کنه و امثال اینها پس آن ازین باب نهایت
چون در اینوقت اثر ادمی خون ادمی و خون گاو و خون گوسفند نمیگویند و خون پشه و خون کنه میگویند پس
اینها پاکست و در خون زالو که بمکد از بدن انسان و لهذا زالو خون بسیار میمکد و بعد از ان خالی میشود اشکال هست و احوط
بلکه اقوی اجتنابست واما منقلب شدن شراب بسرکه پس آن نیز معلوم نیست که از راه استحاله باشد ولیکن در طهارت
ان اشکال نیست بسبب اجماع و اخبار و فرقی نیست ~~که از راه استحاله باشد ولیکن در طهارت ان اشکال نیست سبب~~
در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود یا انکه چیزی در ان بریزند تا سرکه شود و همچنین فرقی نیست که ان چیز مایع و روان باشد مثل سرکه
یا جامد و خشک باشد مثل نمک و اینکه ان چیز در میان ان باقی بماند یا مستهلک شود و اگر شراب قلیل در خم سرکه بریزند سرکه ان نجس میشود
و سرکه پاک نمیشود هرچند شراب در او مستهلک شود و هرچند بماند انقدر که اگر شراب بسیار بود هم میبود مستحیل بسرکه میشد
واما پاک شدن آب انگور بعد از جوش آمدن بسبب کم شدن پس آن نیز نه از جهت استحاله است بلکه ان را باجماع
و اخبار است و طهارت ان حاصل میشود باینکه دو حصه ان برود و یک حصه بماند و احوط مراعات کیل و وزن
هر دو بام است و فرقی نیست در اینکه دو ثلث ان بجوشیدن ان باتش برود یا بافتاب برود یا بباد بر طرف شود و جسم پاکی که
در میان آب انگور افتد پیش از ذهاب ثلثین نجس میشود و ظاهر انست که بعد از ذهاب ثلثین پاک میشود و مثل مغز بادام و بلغ قبالا

کرده

وکردو و نشاسته و امثال انها و ظروف و اسباب شیره پزی و رخت و لباس انکه مباشر
امر است همگی بتبعیت پاک میشوند و دور نیست که آب انگور که بجوش بیاید قبل از ذهاب
ثلثین هرگاه بجای بچکد بمجرد خشک شدن پاک شود هرچند در غیر مباشر آن امر
باشد از جمله مطهرات اسلام است و ان موجب طهارت بدنست از نجاست
کفر واما اگر بدن کافر بنجاست دیگر نجس شده باشد باسلام پاک نمیشود و همچنین
جامهای او باسلام خواه نجس شدن انها بنجاست کفر باشد یا غیر آن و مرتد فطری یعنی پاک نمیشود
مسلمان زاده که کافر شود بعد از توبه کردن و اسلام آوردن در طهارت اشکال هست
در احکام و اقسام آبهاست و در ان مقدمه ایست و چند فصل اما مقدمه
پس بدان که آب گفته میشود بر دو چیز یکی آب حقیقی است که ان را آب مطلق میگویند و یکی
آب مضاف مثل آن چیزهائی که از جسم فشرده شود مثل گلاب و عرق نعناع و مثل اینها
یا انکه ممزوج شود باب مطلق چیزی بعنوان عرق حاصل شود مثل گلاب و عرق نعناع
دیگر بجدی که از ان میتوان گفت که آن آب نیست مثل آب گوشت و آب دوغ و شربت و امثال
اینها و هرگاه شک بهم رسد در اطلاق مثل اغلب ابهای سیلاب و بعضی افراد شربت پس در آن
جا حکم هیچ یک از دو قسم را علی الاطلاق نمیتوان جاری کرد در بعضی اوقات که بعضی از احکام هر یک میشود
در او جاری میشود مثلا هرگاه در آب سیلی شک بکنیم که ابست یا نه و در جواز سلب اسم
از ان هم شک کنیم یعنی نمیدانیم که میتوان گفت که آب نیست یا نه در چنین صورتی هرگاه جاری
باشد یا بقدر کر باشد حکم بنجس شدن ان بمجرد ملاقات نجاست نمیتوانیم کرد ولکن وضو هم
بان نمیتوانیم ساخت بجهت انکه شرط است در آب وضو که آب مطلق باشد و هرگاه منحصر شود

امر در استعمال این اب احوط جمع مابین وضو و تیمم است و همچنین بجهت تطهیر بدن احتیاط را
دست بر ندارد و اب مطلق پاک و پاک کننده است از حدث و خبث بخلاف اب مضاف که ان
هر گاه در اصل طاهر باشد با و ازاله نجاست نمیتوان کرد و کم و زیاد ان بمجرد ملاقات نجس میشود بخلاف
اب مطلق که در اقسام ان فرق هست چنانکه بتفصیل مذکور میشود و اب مطلق چند قسم است اب جاری
واب ایستاده واب چاه واب حمام واب باران واب ایستاده هم بر دو قسم است اب کر واب کمتر از کر و
احکام انها در ضمن چند مطلب است خواهد آمد   در اب ایستاده کمتر از کر است و ان بملاقات
نجاست نجس میشود و بعضی قائل شده اند که نجس نمیشود و بعضی مایل شده اند و ان بسیار ضعیف است
و فرق نیست در نجاست مابین بسیار و کم و خون و غیر خون و فرقی نیست در اینکه نجاست
وارد شده است بر اب یا اب وارد شده است بر نجاست و یخ و برف حکم اب قلیل دارند هر چند بقدر
هزار کر باشند همان موضع ملاقات بملاقات نجاست نجس میشود و تطهیر انها ممکن است و مقدار کر بنا
بر اقوی هزار و دویست رطل عراقیست که هر رطلی صد و سی درهم است که موافق من تبریزی که صد و
سی شاهی پول سیاه باشد تخمینا یکصد و سی و هفت من میشود و اما بحسب مساحت پس اقوی و اشهر
آنست که هر گاه سه وجب و نیم طول اب باشد و سه وجب و نیم عرض ان و سه وجب و نیم عمق ان باشد
بمقدار کر است و هر گاه اختلاف در عرض و عمق و طول ان باشد حاصل ضرب انچه مذکور شد چهل
و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد و عرض ان یک وجب و عمق ان یک وجب ان کر است و همچنین
و اقوال در تحدید هر گاه طول او بیست و یک وجب و نیم باشد تخمینا و عرض ان دو وجب و عمق ان یک وجب
باز کر است و همچنین و اقوال در تحدید کر مختلف است و اقوی این بود که مذکور شد پس اگر اب از این
مقدار کمتر باشد و هر چند یک مثقال باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود مگر اینکه   در اب ایستاده

کہ بمقدار

که بمقدار کر باشد و ان بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ یا بوی یا مزه او از نجاست متغیر شود
و همین که یک گوشه آن متغیر شد هر گاه باقی کمتر از کر باشد همه نجس میشود و ضرور نیست که همه متغیر
شود و هر گاه مرداری در کنار آب باشد و داخل اب نباشد اما بسبب بوی آن اب بد بوی شود آب
باینجهت نجس نمیشود مراد از تغییر که گفتیم تغییر حسی است یعنی حقیقة متغیر میشود و بچشم و دهان و دماغ
ادراک شود پس اگر قدری بول بی بو در اب کر بریزد که اگر بو میداشت اب را بجهت ان بحسب عادت متغیر میکرد
متغیر میکرد و الحال تغییر نداشته باشد پس ان باک نمیدارد و متغیر شدن اب بچیز پاک ضرر ندارد و مثل
گل و رنگ نیل و امثال ان و مادامی که اب میگویند و اسم اب از ان برنخواسته است بملاقات نجاست نجس
نمیشود و هر گاه اب که متغیر بچیز پاک یا نجاستی عارض شود و بسبب ان تغیر که داشت معلوم نشود
که تغیر نجاست در ان حاصل شده یا نه حکم بنجاست ان نمیتوان کرد و شرط است در نجس نشدن کر
بملاقات نجاست اینکه ان متساوی السطوح باشد که همه را در عرف یک اب گویند و از این بابت دو گودال
اب که بهم نزدیک باشند و جدولی در میان او دو تا باشد که بهم متصل باشند و اما اگر قدری از کر در
گودالی باشد و قدری در بلندی و از انجا اب فرو ریزد بپایین و جمع شود و مجموع اب پایین و بالا بقدر
کر باشد فائده ندارد و نجاست بهر یک از انها که ملاقات کند آن اب نجس میشود و بملاقات با اب بالا
پایین هم نجس میشود و اما بملاقات اب پایین بالا نجس نمیشود   در اب جاریست و ان آبیست
که از زمین بر اید و چاه نباشد خواه روان باشد بر روی زمین یا نه تا شامل باشد چشمه های
کوچک را که در گودالهای کوچک جمع میشود و فرقی نیست مابین اینکه در بعضی از فصلها بخشکد
یا نه و اب برفی که از کوهسار بزیر آید و از زیر ریگ و ریل روان کرده و بیرون اید آن داخل
اب جاریست و اب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ یا بوی یا مزه ان بنجاست

متغیر شود واقوی واشهر انست که کریت دران شرط نیست بلکه هرچند بسیار کم باشد بمجرد ملاقات
نجاست نجس نمیشود واب جاری همین که از ماده خود منقطع شود مثل اینکه در میان نهرها حایلی
قرار بدهند که اب بجای دیکر برود واین تتمه اب که در نهرها روان است این را اب جاری
نکویند ودر او کریت اعتبار کرده اند وهمچنین هرکاه در میان نهر نجاستی بریزد وهمان
جائی که ریخته است متغیر شود که مطلقا رشته اب صاف دران بی تغیر نماند پس ان موضع جزما
نجس است وبالای ان در حکم آب جاری باقیست وپایین او را باید در او کریت اعتبار کنیم واب
جاری که از ماده قطع شود هرکاه فی الجمله سراشیب برود هرکاه نجاست بپایینهای ان ملاقات
کند ظاهر اینست که بالای نجاست نجس نمیشود وانچه پایین تر از نجاست است هرکاه بمقدار
کر نباشد نجس میشود وهمچنین هر ابی که در روی زمین روان شود هرچند از زمین مایع نشده
باشد وهرکاه اب قلیلی در کنار اب جاری باشد وبان متصل باشد ان نیز در حکم اب جاریست هرکاه
مساوی باشد یا اب جاری در بالا باشد اما اکر جاری در پایین باشد پس ان بملاقات نجس میشود
اب حمام یعنی اب آن حوضهای کوچک که در جنب خزانه میسازند وبواسطه تنبوشه
از خزانه اب دران میسازند واین در بلاد حجاز وعراق عرب متعارفست پس ان نیز در حکم
اب جاریست مادامی که متصل است بخزانه بشرط اینکه خزانه از کر بیشتر باشد که در حین ملاقات نجاست
معلوم باشد که انچه در خزانه است بمقدار کر یا بیشتر هست وهمین که اتصال قطع شد حکم اب قلیل
دارد ودر حکم اب حمام هست غیر ان مثل منبعها وحوضها در هر جا که باشد با وجود شرایط مذکوره واما
غسالة الحمام یعنی آبی که از شست شو جمع میشود در مخلاب پس اکر علم بنجاست آن باشد یا علم بطهارت
ان باشد پس دران اشکال نیست واکر علم بهیچ یک نباشد پس نجاست مشهور آنست واین در نظر

حقیر

حقیر دور نیست بلکه اظهر است بملاحظه نقل اجماع ودلالة بعض اخبار واما اصل
زمین حمام وابهایی که بهم میرسد از شست شو پس اظهر طهارت انست بلکه
ظاهرا خلافی دران نیست ولکن احوط اجتناب است واشکال در جاییست که علم بنجاست
زمین حمام بهم رسد مثل اینکه دیدیم که خون ریخت یا منی بان رسید یا از جایی که بول بوده
یا ابی اب برداشتند وبسیاران مالیدن وبعد از ان علم بتطهیر ان بهم نرسید واما احتمال
اینکه تطهیر کرده باشند حاصل شد پس ظاهر اطلاق اخبار وفتاوی علما طهارتست
ومقتضای استصحاب نجاست است وانچه بعد از تامل در اخبار وسایر ادله
در نظر حقیر رجحان دارد اینست که ملاقی انرا با رطوبت پاک میدانیم ولکن بران زمین سجده
نمی کنیم وتیمم نمی کنیم هرکاه سنک باشد واکر کسی مطلقا احتیاط بکند بسیار خوب کرده است
در اب باران وان در حکم جاری است در اینکه بملاقات نجاست نجس نمیشود
مکر اینکه احد اوصاف ان متغیر شود بنجاست وفرقی نیست میان جاری بودن آن از ناودانی
وامثال ان یا در روی زمین جاری بودن یا اینکه مطلقا جاری نشود مثل اینکه
در کودالی جمع شده باشد هرچند بسیار کم باشد واینها همه در وقتی است که باران از آسمان
فرود می اید وهرکاه باران قطع شود دیکر این حکم ندارد وهرکاه قلیلی اب بارانی در کودالی
بوده باشد وبعد از ان باران ببارد بمجرد ورود باران باز همان حکم دارد که کفتیم بلکه
ظاهر اینست که اکر اب قلیلی از غیر باران هم در جایی باشد در وقت نزول باران بر ان
همین حکم دارد وباران بهر چیز نجسی که فرود اید همین که تمام او را فرو کرفت پاک میشود
بشرط زوال عین نجاست وجریان شرط نیست وهرکاه آب نجسی در جایی باشد

بمجرد ورود باران بران پاک نمیشود مگر انکه اب باران درحین باریدن جاری شود
وداخل شود باان وممزوج شود یا انقدر بران بباردکه بانْ ممازجه بعمل آید وبسیار
شود وقائلین باشتراط کریّت در اب جاری در اب باران قایل باین شده اند

مطلب پنجم در اب چاهست ومراد ازان چاههای متعارفست که آب از زمین او
برمی آید ودران جمع میشود غالبا درانجاهست وبیرون نمی آید پس مثل چاههای قنوات
که اب انها در زیر زمین جاریست وهمچنین هرگاه کسی چاهی بکنند واب ازان بیرون
نیاید ولیکن از بیرون بران آبی بریزند واب درانجا جمع شود آن نیز درحکم اب
ایستاده است اگر بمقدار کرّاست درحکم کرّاست واگرنه درحکم اب قلیل است
ودر اب چاه متعارف خلاف عظیم درمیان علما است مشهور آنست که بملاقات نجاست
نجس میشود ومشهور بین متاخرین آنست که نجس نمیشود واین درنظر حقیر اقوی است
واقوال دیگر در مسئله هست که ضعیف است وعلی ای تقدیر هرگاه متغیر شود بنجاست
اشکال در نجاست آن نیست وبنابر مختار متن وحالی که وارد شده است امری برای نجاست
چنانکه خواهد آمد محمول است بر استحباب

مطلب ششم اب قلیل هرگاه بملاقات
نجاست نجس شود پس تطهیران بچند چیز حاصل میشود اول انکه یک کر اب یا بیشتر را
بیکدفعه بران بیندازند وبان ممزوج کنند ومخلوط شود ومجرد اتصال بهم کافی نیست
وهرگاه متغیر بنجاست باشد باید بعد از زوال تغیر بقدر کر باقی بماند تا ازاله کند
وهرگاه قدری انکر را متغیر کند ان باقی مانده فایده نخواهد بخشید دوم انکه اب قلیل
را در کر بریزند وممزوج ومخلوط شود پس هرگاه کوزه اب نجس را در کر فرو برد بمجرد این پاک

نمیشود

نمیشود بلی هرگاه اب کمی دران باشد واب کر درا و داخل شود وممزوج شود پاک شود
سوم باب جاری میتوان تطهیر کرد بشرط انکه ممزوج شود ومجرد اتصال کافی نیست
وهمچنین است هرگاه اب از مخزنی که از کر بیشتر باشد بیاید وممازج ان قلیل شود
وهرگاه بعد از ملاقات واتصال بیکدیگر دران مخزن بقدر کر نباشد یا بعد از زوال
تغیر آب قلیل هرگاه متغیر شده باشد بقدر کر باقی نمانده باشد کافی نیست واین در
وقتیست که آن خزانه در بالای آب قلیل باشد واما اگر هرگاه مساوی باشد مثل دو کوزه
که یکی کمتر از کر باشد پس درانجا مجرد ممازجه ومخلوط شدن کافیست مگر انکه ان قلیل متغیر
باشد وقدری انکر را متغیر کند پس دران جا بعد از زوال تغیر باید از کر کمتر نباشد
تا ان قلیل را پاک کند ومجرد اتصال درانها هیچ کدام کافی نیست وهرگاه کر در زیر
اب قلیل باشد واز انجا اب بجوشد وداخل قلیل نجس شود پس هرگاه بنحویست که بر او
صادق آید که یک ابند عرفا پس ان نیز بامخالطه وممازجه پاک میشود وشرط نیست که
مطهر زیاده از کر باشد مگر در صورتی که قلیل متغیر باشد بنجس وبعد از زوال تغیر از کر ناقص
شود چنانکه گفتیم چهارم باب باران میتوان تطهیر کرد چنانکه گذشت وهرگاه ان اب
اب نجس کر باشد مثل اینکه کم کم اب نجس جمع شده باشد تا بقدر کر یا کر متغیر بنجاست شده
باشد پس آن نیز در احکام تطهیر مثل اب قلیل است وهرگاه تغیر کر خود بخود زایل شود یا بسبب
وزیدن بادها یا مثل اینها پس ان فایده ندارد وتطهیران بغیر اب نمیشود واما اب جاری
هرگاه نجس شود بسبب تغیر پس طریق تطهیران همان است که از سرچشمه اب بیاید وممزوج
ومخلوط شود تا بحدی که تغیر را زایل کند وهمچنان اب حمام وانچه شبیه بآنست ولیکن

در انجا شرطست که ان ماده از کر بلکه بیشتر باشد از اصل یا بعد از زوال تغیر هرکاه ان حوض
کوچک متغیر شده باشد در تطهیر اب چاه بنا بر قول بنجاست واظهر انست که تطهیر آب
چاه در کار نیست و از بعضی علماء ظاهر میشود که طریق تطهیر اب چاه منحصرست در کشیدن
اب بتفصیلی که می اید و ان ضعیفست و اگر کسی اب ان چاه را جاری بکند پس اظهر انست که
هرکاه دیگر احتیاج بکشیدن آب چاه نیست خصوصا هرکاه ته چاه بمثل افتاب یا باران پاک
شود و هرکاه اب چاه بنجاست متغیر شود پس اقوی بنا بر مختار آنست که باید کشید تا تغیر زایل
شود و بنا بر قول بنجاست آب چاه بملاقات اقوال بسیار در آن هست و مناسب ترین ان
اقوال باین مذهب آنست که هرکاه آن نجاست مقدری در شرع دارد که باید کشید هرکاه
بیشتر است ان مقدار در زوال تغیر ان را بعمل آورند و الا بکشند تا تغیر زایل شود و هرکاه
تغیر خود بخود زایل شود پس ان پاک نمیشود بلکه باید آبرا کشید و در مقدار آن اشکال است
واظهر انست که هرکاه توان دانست که اگر تغیر باقی بود بچه قدر کشیدن زایل میشود همان
قدر را بکشند و الا تمام آب چاه را بکشند و اما در صورت عدم تغیر آب چاه بنجاست پس بعضی
نجاسات بخصوص تقدیری وارد شده و بعضی نشده و در ما لا نص یعنی انچه در او بخصوص تقدیری
از شرع وارد نشده مشهور آنست که تمام اب چاه را باید کشید و بعضی کفته اند چهل دلو و بعضی
سی دلو و اول اظهر است و بنا بر مختار استحباب بهر یک بعمل می آید هر چند عمل باکثر افضل است
و اما انچه در او تقدیری از شرع رسیده پس ما بیان ان را در ضمن چند مسئله ذکر میکنیم
مسئله در انچه تمام اب چاه را باید از برای او کشید و ان شرابست و مشهور انست که فرقی
در میان کم و بیش ان نیست و بعضی کفته اند از برای یک قطره آن بیست دلو بکشند و در نیست

کرفتها

قطع ان در حکم ما لا نص فیه باشد و مشهور آنست که سایر مسکرات مایعه مثل شرابست
و بعضی از علما فقاع را هم ملحق بان کرده اند و این دور نیست و بعضی آب انکور را هم ملحق
کرده اند در صورتی که جوش بیاید و ثلثان ان او نرفته باشد و دیگر شتر است و اشهر و اظهر
آنست که کاو نر هم همین حکم دارد و دیگر منی است و خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی عرق
شتر نجاست خوار و عرق جنب از حرام را هم ملحق کرده اند و دلیلی بران نیافته ام و هرکاه کشیدن
تمام اب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی و فوران اب پس باید چهار مرد بکمک یکدیگر یکروز آب را
دو نفر دو نفر بکشند تا شب و اظهر انست که از طلوع افتاب تا غروب کافیست و احوط اعتبار روزه
و کشیدن ان در شب کافی نیست و احوط آنست که در وقت چیز خوردن و نماز کردن هم مجتمع نشوند
بلکه هر یک در وقتی که احتیاج رفع حاجت خود بکنند مسئله مشهور وجوب کشیدن ان یک کر
آبست از برای مردن اسب و استر و الاغ و جمعی از اصحاب ماده کاو را هم بان ملحق کرده اند و این خوبست
مسئله واجبست کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان و ظاهرا فرقی نیست ما بین اینکه انسان
در چاه بمیرد یا مرده ان در چاه بیفتد و هرکاه بدن انسان آلوده بنجاست دیگر باشد مثل منی یا خون یا غیر ان
پس اکتفا بهفتاد دلو معلوم نیست و از اینجا معلوم میشود که حکم کافر تمام اب چاه را بکشید و دعوی
اجماع کرده اند و این بعید است و اظهر آنست که ان را از جمله ما لا نص فیه دانیم و همچنین هرکاه کافر زنده
هرکاه بدن او مباشر اب چاه شود مسئله اظهر آنست که از برای غایط انسان ده دلو بکشند هرکاه از هم پاشیده
باشند و هرکاه از هم پاشیده باشد و مخلوط اب شده باشد چهل دلو بکشند و پنجاه دلو افضل است و دور نیست
که بمجرد از هم پاشیدن هم همین حکم دارد و خواه اب شده باشد یا نه و خواه تمام ان عذره چنین شده باشد
یا بعض ان و جمعی از علما از برای خون بسیار هم پنجاه کفته اند و اقرب آنست که سی دلو تا چهل دلو بکشند از برای خون بسیار
دلو

مثل خون سر بریدن گوسفند که در اثنای حال بچاه بیفتد و خون از آن جاری نیست و چند دلو سبک که اول آن سه دلو است
بکشند از برای خون کم مثل آنکه کبوتر را سر ببرند و بچاه بیفتد یا مثل قطرات خون رعاف از دماغ بچکد در چاه
مسئله مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است از برای سگ و خوک و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و مشهور
نیز وجوب چهل دلو است از برای بول مرد و ابن ادریس فرقی ما بین بول مرد و زن نکرده و احوط آنست
که از برای زن تمام چاه را بکشند و ظاهرا فرق ما بین بول مسلم و کافر نباشد و همچنین سخن در غایط و خون
مسئله مشهور آنست که واجب است کشیدن سی دلو از برای آب باران که مخلوط شده باشد ببول و عذره
و نجاست سگ چنانکه در روایت کردویه وارد شده است و از انجا تعدی بغیر اینها نمی توان کرد و دور نیست
که هرگاه عوض بعضی از مذکورات داخل باشد باز حکم آن همین باشد زیرا که گاه هست که مخلوط شدن باب باران
را اشد می نباشد مسئله ۶ واجب است کشیدن هفت دلو از برای مردن طیور و آن عبارت است از مثل کبوتر
و بزرگتر از آن تا بحدی شتر مرغ و همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور میان رفته اند
اما ظاهر آنست که مجرد مباشرت جنب با آب چاه این حال را دارد هرچند غسل نکند و ظاهر اینست که
این حکم در صورتیست که بدن او خالی از نجاست باشد والا از برای هر نجاستی حکم او ثابت است و اظهر
آنست که غسل از تماسی جنب در چاه باطل نباشد و بعضی گفته اند باطل است و همچنین از برای سگی که در چاه
بیفتد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و همچنین بول صبی و مراد از آن طفلی است که از دو سال
بیشتر داشته باشد و هنوز بالغ نشده باشد و همچنین از برای مردن موش هفت دلو بکشند و مشهور
آنست که این در صورتیست که از هم پاشیده باشد و اگر نه دلو کافیست و بعضی گفته اند که هرگاه ورم کرده باشد
هفت دلو بکشند و بعضی مطلقا هفت دلو را ضرور میدانند و اظهر قول مشهور است مسئله اظهر آنست
که از برای مرغ خانگی که نجاستخوار باشد اگر پنج دلو بکشند کافیست زیاده ضرور نیست مسئله وجوب سه دلو است

بجهت

بجهت مردن مار و بعضی هفت دلو را واجب دانسته اند و جمعی واجب دانسته اند سه دلو را از برای
وزغ گرگان کرباسه و بعضی یک دلو را هم کافی دانسته اند از برای عقرب مشهور است که ده دلو بکشند
مسئله واجب است کشیدن یک دلو از برای گنجشک و آنچه شبیه او باشد در جثه و مقدار تا بحد کبوتر و مشهور
و ظاهر آنست که کبوترات و کوچکتر از آن تفاوت نمیکند پس جوجه مرغ خانگی و گنجشک حکم ایشان
تفاوت دارد هرچند جثه مثل هم باشد و اکثر علما واجب میدانند کشیدن یک دلو را از برای بول
طفل شیرخواره بلکه طفل فطیم هم این حکم دارد یعنی طفلی که تازه از شیر گرفته باشند و هفت دلو
بطفلی که [illegible] بعد از آنست که او را فطیم نگویند مسئله هرگاه نجاسات متعدد بچاه بیفتد
اقوی آنست که مقتضی هریک را باید بعمل بیاورد خواه مساوی باشد در جنس و مقدار و خواه مختلف
و خواه مقداری که شارع مقرر فرموده است از برای اینها مساوی باشد یا مختلف و بعضی استثنا کرده اند
مثل آنکه خون رعاف کسی بچاه ریخته باشد و بعد از آن هم خون کمی دیگر بریزد که بسبب آن خون زیاده
شود و گفته اند که در اینجا حکم خون بسیار را باید جاری کرد و آن دلیلی ندارد بلکه اظهر آنست که حکم خون کم
دارد و از برای هریک سه دلو بکشند و مجموع را یک خون بسیار حساب نکنند و هرگاه آب چاه وفا نکند
بکشیدن مقدار هریک از نجاسات متعدده پس کشیدن تمام آب چاه کافیست و هرگاه متعذر باشد
پس تراوح کنند چنانکه گذشت و دور نیست که بتراوح یک روز توان اکتفا کرد و این خالی از اشکال نیست
مسئله ۱۲ هرگاه پاره از حیوانی که از برای او مقدار معینی در شرع وارد شده است در چاه افتد مثل سر یا دست
پس در آن خلافست بعضی آن را ملحق بکل آن حیوان کرده اند و بعضی ملحق بما لا نص فیه کرده اند و بعضی گفته اند بحکم
که اگر کل حیوان حکمش از حکم ما لا نص فیه کمتر است بهمان اکتفا کنند و اگر کمتر نیست مقدار ما لا نص فیه بکشند
و این دور نیست و اگر پاره های متعدده از یک حیوان بریزد یا یک پاره از یک حیوان و پاره دیگر

از حیوان دیگر که از همان جنس باشد مثل دست یك انسان و دست انسان دیگر یا پای
انسان دیگر پس اظهر انست که هر یك حکم جدا دارند و تداخل نمیشود و همچنین پا و حیوان تا
نص فیه و اما حیوان حامله هرگاه معلوم شود که آب چاه بحمل او هم رسیده یا حیوانی که فضله
او نجس باشد معلوم شود که آب بنجاست او هم رسیده است پس دران اشکال است و اظهر در ثانی آنست
که حکم تفاوتی نمیکند و اشکال در اول بیشتر است و اما بنا بر قول مختار که عدم انفعال چاه هست هیچ
جا اشکال نیست مسئله ۳ آب کشیدن از برای تطهیر چاه باید بعد از بیرون آوردن نجاست باشد یا مستهلك
شدن آن در چاه مگر در جایی که تمام آب چاه را باید کشید و اگر قدری پیش از بیرون آوردن نجاست
کشیده شود باکی نیست و هرگاه اجزای نجاست پراکنده شده است باید که همه بیرون بیاید
و بعد از آن آب بکشند و همچنین موی حیوان نجس العین و اگر موقوف باشد بیرون آمدن همه آب چاه
که باید کشید و تا تمام نشود و جمیع اجزا بیرون نیاید پاك نمیشود و ظن غالب بتمام شدن اجزا
ظاهرا کافیست مسئله ۴ معتبر در دلو همان است که متعارف مثل آن چاه باشد یعنی در عرف و عادت
آن بلدان مثل آن چاه بمثل این دلو آب میکشند و اظهر آنست که عدد را ملاحظه باید کرد پس هرگاه
از چاه ده دلو آب باید کشید کسی ظرف بزرگی بچاه بکند که بیك بار ده دلو را بیرون بیاورد
کافی نیست بلی در جایی که بجهت زوال تغییر میکشند یا جاییکه تمام آب چاه را باید کشید یا بقدر کری
باید کشید در آنجا تعدد در کار نیست مسئله ۵ قطراتی که متعارف است که از دلو میچکد در بین
کشیدن معفو است دیگر از برای آنها نباید جدا جدا کشید و همچنین دیوار چاه و کنارهای چاه
و لجنی که دران هست هم معفو است و بعد از خلاص شدن انها هم پاکست و قبل از خلاص شدن
اشکالست و همچنین دلو و بند دلو و چرخ و انسانی که آب میکشد و بنا بر مختار اشکال در هیچ یك نیست

بلکه

مسئله ۶ بلکه هرگاه چاه آب نزدیك ببالوعه باشد یعنی چاهی که در او آب نجس یا بول و
سایر نجاستها باشد مادامی که معلوم نشود که نجاست آن و تراوش آن باب چاه رسیده آب پاکست
و بعد از آن که علم بهم رسید که رطوبت آن بچاه آب رسیده است بنا بر مختار نجس نمیشود مگر اینکه
احد اوصاف او متغیر بان نجاست بشود و بنا بر قول بنجاست نجس میشود و سنت است که چاه
و بالوعه از هم دور باشد بقدر پنج ذراع هرگاه زمین چاه از زمین بالوعه بلند تر باشد
یا در زمین سخت باشد و هفت ذراع هرگاه چنین نباشد و بعضی گفته اند که در جانب شمال
بودن هم مثل بلند تر بودن زمین است مقصد دوم در دانستن اوقات نماز هاست
و دران چند باب است باب اول در اوقات نمازهای یومیه است پنجگانه و دران چند مطلب است
مطلب اول هر یك از نمازهای پنجگانه را دو وقت میباشد یکی وقت فضیلت که ثواب
آن بیشتر است و یکی در وقت اجزای یعنی نماز در آن وقت اداست و قضا نشده است اما فضیلت
ندارد هر چند که معصیت هم نداشته باشد و بعضی گفته اند که وقت اول از آن دو وقت از برای
مختار است و دوم از برای معذور و مضطر باین معنی که اگر کسی باختیار نماز را بگذارد
تا وقت دوم معصیت کرده بلکه بعضی گفته اند قضا هم میشود و کرده در آخر وقت موجب
عفو از آنست و گفته اند که مراد از عذر سفر است و باران و از امر و شغلی که ترك ضرر
بدین یا دنیای او برساند و مراد بضرورت پنج چیز است اول انکه کافری مسلمان شود در آخر وقت
دوم طفل بالغ شود سیم حایض که طاهر شود چهارم مجنونی که عاقل شود پنجم بیهوشی که بهوش
آید و اشهر و اظهر قول اول است اما اول وقت نماز ظهر پس آن از اول زوالست تا انکه سایه که بعد از ظهر
از برای هر چیز بهم میرسد بلند شود بمقدار آن چیز و بعضی گفته اند تا انکه سایه که بعد از ظهر بهم

میرسد مثل آن سایه شود که در اول ظهر باقی مانده بود و این ضعیف است و معنی زوال را بعد بیان خواهم کرد و وقت دوم نماز ظهر باقی است تا اینکه باقی نماند بغروب آفتاب انقدر وقت که نماز عصر را به تنهائی توان کرد پس آن دیگر مخصوص عصر است و ظهر را نمی توان کرد و اما وقت اول نماز عصر پس اینکه بنا بر اقوی و اشهر از حال فارغ شدن از نماز ظهر است تا اینکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیز بهم می رسد و مثل قامت آن چیز شود و وقت دوم او منتهی میشود بغروب آفتاب و اقوال دیگر در مسئله هست هم ضعیف است و اما اول وقت مغرب که افضل است پس از آن از غروب آفتاب است تا اینکه شفق فرو نشیند و مراد از شفق آن سرخی است که در مغرب میماند بعد از غروب میماند بعد از غروب آفتاب و وقت دوم آن باقیست تا اینکه بماند بنصف شب بمقدار چهار رکعت که آن مخصوص عشا است بنا بر مشهور و در نزد حقیر هر گاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب ماند می تواند مغرب و عشا هر دو را با هم بکند بجهت اینکه هر یک رکعت نماز را که در وقت خود تواند دریافت همه آن نماز را دریافته است چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت مغرب و عشا باقیست تا صبح و این ضعیف است بلی اگر کسی در خواب مانده باشد یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را ادا بکند تا انکه بصبح بماند بمقدار از نماز عشا باقی بماند و دور نیست که مطلق مضطر این حکم داشته باشد و بهتر آنست که قصد ادا و قضا نکند و اما وقت اول نماز عشا پس بنا بر مشهور و اقوی بعد از فارغ شدن از نماز مغرب است تا ثلث شب برود و بعضی گفته اند وقت اول آن بعد از سقوط شفق است و اول اقوی است هر چند این افضل است و آخر وقت آن نصف شب است بنا بر مشهور اقوی و چنانکه پیش گفتیم مضطر میتواند تا صبح هم بکند و بهتر آنست که قصد قضا و ادا نکند و اما اول وقت نماز صبح پس آن طلوع صبح دوم است تا صبح خوب روشن شود و وقت

دوم

وقت

دوم آن باقیست تا طلوع آفتاب **تنبیه** مشهور آنست که اول ظهر مخصوص نماز ظهر است بقدر اینکه آن نماز کرده شود و بعد از آن شریکند با عصر در وقت تا انکه بمقدار عصر بماند بغروب آفتاب و همچنین مغرب و عشا و بعضی علما گفته اند که نماز در همه وقت با هم شریکند از اول تا آخر و بر این متفرع کرده اند اینکه هر گاه کسی فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و بعد از انکه فارغ شود بخاطرش بیاید که ظهر را نکرده است پس اگر در اول وقت مخصوص ظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید بعد از ادای ظهر عصر را اعاده کند و اگر در وقت مشترک بوده است یعنی بعد از انکه بمقدار ظهر گذشته باشد عصر را کرده است پس در اینجا عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بجا بیاورد و همچنین در مغرب و عشا بخلاف آن قول دیگر که میگویند در هر دو وقت که نماز دوم را کرده است و بعد از فراغ بخاطرش آمده است صحیح است و اعاده نمی خواهد همین نماز اولی را بعد از فراغ بخاطرش اید اما هر گاه در بین نماز بخاطرش باید در هر حال که ممکن است عدول کند به نیت نماز اول یعنی همچنین قرار بدهد که انچه کرده ام نماز اول است پس عدول کند و اما هر گاه ممکن نباشد عدول مثل اینکه لازم آید زیادتی رکنی پس آن نماز باطل است مثل نماز عشا را مقدم داشته و بعد از رکوع رفتن بر کعت چهارم بخاطرش آید که مغرب را نکرده ام دیگر نمیتواند عدول بمغرب کرد و اما اگر برکوع نرفته است میتواند عدول بکند و در نماز عصر میتواند عدول بکند مادامی که سلام نداده است نماز را بلکه بعید نیست که در نماز عصر بعد از خلاص شدن هم عدول نیت بتواند کرد چنانکه حدیث صحیح است بآن وارد شده است **تنبیه** شناخته میشود زوال آفتاب بزیاد شدن سایه بعد از کم شدن یا پیدا شدن آن بعد تمام شدن و بیان او اینست که در وقت طلوع آفتاب هر چند چیزی که در روی زمین است سایه طولانی دارد تا بطرف مغرب و هر چه آفتاب بالا میاید آن سایه کوتاه

میشود تا انکه افتاب برسد بخط نصف النهار وچنان بلند شود که دیگر سایه
از او کوتاه تر نمیشود ودر بعضی بلاد بالمره سایه برطرف میشود پس همین شروع کرد
سایه بزیاد شدن یا انکه تازه سایه بهم میرسد بعد تمام شدن و برگشتن بجانب مشرق
پس اول ان ظهر است وان برای دانستن دایره نصف النهار و میل کردن افتاب
ازان چند طریق گفته اند و باکی نیست که ما یکی از انها را در این رساله بیان کنیم
واین طریق دایره هندی است و طریق آن اینست که زمین را خوب هموار کند
که مطلقا پس و بلندی نداشته باشد بعد از این بر پرکار دایره بران بکشد بهر
بزرگی که خواسته باشد و نصب کند بر مرکز دایره یعنی وسط حقیقی ان شاخصی
خراطی کرده که سر ان تیز باشد که طول ان تقریبا بقدر ربع قطر دایره باشد
نصب کند باستقامت که مطلقا کجی نداشته باشد ودانسته میشود استقامت
ان باینکه ریسمانی اندازه کند واز سر شاخص تا محیط دایره از خط پرکاری
از سه طرف اندازه میگیرند که همه یک اندازه باشد و بعد از انتظار بکشند
وملاحظه بکنند که آن سایه که در طرف مشرق افتاده است و بیرون از دایره
است هر وقت داخل دایره میشود همین که سایه سر داخل با ان خط پرکاری همان
جا را نشان کند پس بعد از ظهر هم انتظار بکشد تا اینکه آن سایه وقتیکه میخواهد از
خط پرکاری بیرون رود بجانب مشرق همانجای خط پرکاری را نشان کند بعد
از ان ما بین او دو نشانه را بخط مستقیمی که یکسر او بمرکز دایره باشد یعنی میان حقیقی
او یکسر ان بخط پرکاری باشد پس همین خط خط نصف النهار است وهر وقت که سایه

شاخص

شاخص برا خط افتاده شود ظاهر شده همینکه شروع کرد که سر سایه از خط بیرون رود
بجانب مشرق پس اول ظهر است و بعضی گفته اند ظهر شناخته میشود نیز باینکه افتاب
بگردد و بجانب ابروی راست انسان کسی که رو بقبله باشد واین همه جا صحیح نیست بلکه ان
مخصوص جاهائیست که قبله ان در نقطه جنوب باشد مثل اطراف محل عراق وامثال
عراق عجم گاه هست که وقت افتاب برابروی راست برسد دو ساعت از ظهر گذشته با بیشتر
پس این علامت از برای یقین بظهر خوبست نه از برای تحدید اول وقت واما غروب افتاب
پس بنا بر مشهور واحوط دانسته میشود بزوال حمره مشرقیه یعنی ان سرخی که از مشرق
بالا می اید ومحاذی بالای سر که میرسد برطرف میشود وان اول مغربست واما انچه
از اخبار معتبره ظاهر میشود اینست که همینکه قرص افتاب پنهان شد و شعاع و روشنی
ان از دیوارها و کوهها زایل شود اول مغرب است واین قول اقوا است ولکن احوط قول
اول است واما صبح دوم که ان صبح صادق میگویند پس ان سفیدی است که پهن میشود در افق
و بزمین متصل بطرف تحت میشود وان مثل دایره است وصبح اول که صبح کاذب میگویند ان سفیدی است
که طولانی کشیده است بجا بالای اسمان و بزمین متصل نیست و ما بین ان و زمین سیاهی شب
حایل است و مدتی مدید طول میکشد تا صبح صادق شود وان را ذنب السرحان میگویند یعنی دم
اول وقت افضل اولی است و تاکید و اهتمام بسیار در اخبار وارد شده است
در ادا کردن نماز در اول وقت و چند جا استثنا کرده اند که تاخیر را افضل است اول شخصی که
نافله گذار باشد که تاخیر فریضه میکند تا نافله بکند دوم زن مستحاضه که ظهر را تاخیر میکند تا اخر
وقت بقصد فضیلت ان تا به عصر یک غسل بکند و همچنین مغرب را بسته تاخیر عشا تا سر

مغرب برود چهارم تاخیر نماز مغرب برای کسیکه رفقای او انتظار او را میکشند بجهت افطار یا خود از راه گرسنگی و تشنگی پیش از افطار حضور قلب نمیتواند بهم رساند پنجم کسیکه بول و غایط دارد تاخیر کند نماز را تا رفع انها را بکند و نماز کند ششم کسیکه قضای نماز های واجبی میکند نماز حاضر را پس انداز د و قضا را مقدم دارد تا وقت تنگ شود هفتم کسیکه یقین بوقت نداشته باشد هر چند بدخول وقت مظنه دارد تاخیر کند تا یقین حاصل شود هشتم کسیکه عذری دارد و امید زوال ان داشته باشد مثل اینکه عاجز است از قیام در نماز بجهة مرض و امید دارد که حال او بهتر شود نهم هرگاه خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار جماعت یا انتظار وقتی که ارام حضور بهتر حاصل شود و ازالت رفع گرما که نماز ظهر را تاخیر بکند که هوا خنکتر بشود هرگاه حضور و کمال نماز موقوف باشد بان

باب دوم در اوقات سایر نماز های واجبی و در ان چند مطلب است مطلب اول وقت نماز جمعه بعد از زوالست بنابر مشهور اقوی و همچنین اقوی انست که خطبه ها را هم بعد از زوال بخواند و قول نماز جمعه پیش از زوال ضعیف است و همچنین جواز خطبه پیش از زوال و اشهر و اقوی انست که در اول ظهر شروع بخطبه بشود و بعد از ان نماز شود و از این قدر بیشتر تاخیر نشود ولیکن وجوب ان معلوم نیست و قول بان ضعیف است و سایه از ان حدی که گفتیم هرگاه بگذرد دیگر جمعه را نکند و نماز ظهر را بکند خواه وقت ظهر باقی باشد یا نباشد و ادراک جمعه بادراک یک رکعت با امام حاصل میشود و دو رکعت دیگر را بان اضافه میکند و تمام میکند و هم بادراک امام در حال رکوع هم میشود چنانکه خواهد امد و همچنین هرگاه اصل نماز جمعه یکرکعت ان در وقت بشود و باقی در خارج وقت ادراک جمعه شده است و بعضی مجرد شروع

بنماز زام دو

بنماز تمام در وقت کافی در ادراک ان و تفصیل ادراک و تتمه ان مشکل است مطلب دوم وقت نماز عیدین مابین طلوع افتاب تا ظهر و در اول طلوع افتاب هم میتواند کرد و سنت است در روز عید فطر تاخیر کند پیش از عید قربان از برای اخراج فطره و افطار مطلب سوم در وقت نماز ایاتست اما کسوف و خسوف یعنی افتاب گرفتن و ماه گرفتن پس ابتدای وقت از ابتدای شروع در گرفتن است و وقت ان باقیست تا تمام ان واشود و بعضی گفته اند تا شروع کند در وا شدن و اول اقوی است و این احوط است و اما زلزله پس وقت نماز ان تمام عمر است و اظهر انست که موسع است و بعضی فوری دانسته اند و این خوبست و اما سایر ایات مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکیها که باعث خوف شود پس اظهر انست که همه انها مثل زلزله باشند و اظهر انست که برای هر زلزله یا علامتی از علامات نماز علاحده باید کرد هر چند متعدد رو دهد و ظاهر اینست که حکم چنین باشد هر چند مابین دو زلزله و بحران بمقدار نماز کردن فاصله نشود باب سوم در اوقات نوافل یومیه است و در ان چند مطلب است مطلب اول در وقت نافله ظهر و عصر و در ان چند قولست و اظهر انست که وقت نافله ظهر است تا انکه سایه که بعد از ظهر بهم میرسد بیکذراع برود و ان عبارت از انها دو قدمست و مراد از قدم هفت یک شاخص است و چون غالب اینست که قامت مردان مساوی هفت پای خودش است و وقت نافله عصر باقیست تا انقدر که باقی بماند تا که دیدن سایه که بعد از ظهر بهم میرسد بمثل شاخص بقدر یکه فریضه ظهر را توان کرد و وقت نافله عصر باقیست تا باقی از برای دو مثل شدن سایه بهمین قدر و بعضی گفته اند که وقت نافله ها باقیست تا مادامی که وقت فریضه باقیست و بسیار احادیث دلالت میکند بر اینکه نافله ها را بر وقت میتوان مقدم داشت و از وقت موخر میتوان داشت و بعضی انها احمل کرده اند بر خصت از برای کسی که حال خود را نداند

مثل ح

از اول ظهر

که در وقت مانعی بهم خواهد رسید و همه نوبست نهایت افضل تعجیل است و فضیلت
باقیست تا انکه بماند بمثل و مثلین مقدار ادای فریضه و این اخر اجزای فضیلت است بعد
از ان تقدیم جایز است نهایت تاخیر افضلست و اولی انست که در این حال قصد قضا و ادا
نکند و بر هر حال همین که یک رکعت را کرد تمام میکند هر چند وقت نافله در رفته باشد نهایت
سبک بجامی اورد تا اینکه اکتفا کند بحمد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود و هم چنین

مطلب ٢ وقت نافله مغرب باقیست و در صورت زوال حمره افضل تاخیر است از نماز
عشا و هر گاه شروع کرد در نافله و حمره برطرف شد نافله را اتمام کند خواه در دو رکعت
اول باشد یا در دو رکعت اخر و افضل تقدیم نافله است بر تعقیبات بغیر تسبیح فاطمه
زهرا علیه السلام و اما وقت نافله عشا که از او وتیره میگویند پس ان باقیست مادامی
که وقت عشا باقیست و سنت است که از ابعد هر نمازی سنتی که دران شب میکند بکند

مطلب ٣ وقت نافله شب بعد نصف شدن شب است تا طلوع صبح صادق و شناخته
میشود نصف شب بسراشیب شدن ستاره ها چنانکه در روایت عمر ابن حنظله
وارد شده است و بعضی گفته اند که مراد ستاره هاییست که در وقت غروب
افتاب طلوع میکند و این در همه ستاره ها و همه فصلها درست نمی اید و برای
همه کس معلوم نمیشود گمان حقیر انست که اینکه فرموده اند تخمینی است از برای
عوام که بان یقین نصف شدن شب حاصل شود هر چند بسیاری از نصف شب گذشته
باشد و ظاهر انست که این تقریب را هم ملاحظه کرده اند نسبت بستاره های
که در اول تاریکی بالای دیوارها و کوه ها پید است که تخمینا در اول غروب

افتاب طلوع

افتاب طلوع کرده باشد و مشهور انست که هر چه نزدیکتر باشد افضل است
و شاید که مراد ایشان این باشد که همه را در نصف شب نمیکنند نه اینکه این باشد
از تفریق در نصف اخر شب هم دور نیست که بگوییم تفریق افضل باشد که چهار رکعت
بکند و بخوابد و بعد از ان شفع و وتر را مابین صبح کاذب و صادق بکند چنانچه
در اخبار بسیار منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله چنین میکردند و مشهور انست که جایز است
کردن نماز شب پیش از نصف شب از برای معذور مثل مسافر و کسی که از غلبه خواب
بترسد و قضا کردن در صبح افضل است از تقدیم و هر گاه چهار رکعت بجا اورد
صبح شد تمام بکند مخفف چنانکه پیش گفتیم و هر گاه چهار رکعت را نکرده صبح شد نافله
صبح را بکند و فریضه را ادا کند و بعد از ان نماز شب را اتمام کند و هر گاه وقت و
سعت نماز شب نداشته باشد اکتفا کند بوتر و باقی را قضا کند دور نیست
که وتر را هم در این صورت ثانیا قضا کند مطلب ٤ اول وقت نافله صبح بعد از فراغ از نماز
شب است بنا بر مشهور اقوی و اخر ان طلوع حمره مشرقیه است و افضل تقدیم انست بر صبح
و جمعی از اصحاب گفته اند مستحب است اعاده ان هر گاه پیش از صبح کرده باشد و اولی اینست
که بگوییم که این در صورتیست که بعد از ان خوابیده باشد و دور نیست که با طلاق فتوای جماعت
عمل کنیم هم بد نباشد خوبست باب دویم در احکام لواحقست و در ان چند مطلب است
مطلب اول واجبست کردن نمازها در وقت انها و باید که علم باوقات هم داشته باشد
پس هر گاه جاهل بمسئله باشد وقت نماز نماز کند نماز او صحیح نیست هر چند اتفاق
افتاده باشد که در وقت کرده باشد و هم چنین هر گاه فراموش کرده باشد وقت را باز در وقت

افضل
باز چهار رکعت
بکند و بخوابد
و بعد از ان هم

بکند و تحصیل یقین بوقت با وجود امکان واجبست و بمظنه نمیتوان اکتفا کرد مگر آنکه
بان یقین حاصل شود و اینکه وضع اذان بجهة اعلام شده است شاید از برای سعد و رها باشد یا
از برای با خبر شدن مردم که هر گاه کسی را ممکن شود ملاحظه کند و مهیا شود و عمل بخبر یکنفر
عادل هر چند دعوی علم کند مگر اینکه خبر او مفید علم باشد و ممکن است عمل بشهادت عدلین
و در صورت عدم امکان تحصیل یقین اظهر جواز عمل بمظنه است با مارات و علامات و بعضی
واجب دانسته اند تاخیر را تا یقین حاصل شود و این احوط است و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر
شود فساد ان پس اگر تمام نماز پیش از وقت واقع شده نماز او باطلست و اعاده میکند
باتفاق علما و اگر ظاهر شود که وقت در بین نماز داخل شده هر چند پیش از سلام
دادن باشد پس اظهر و اشهر انست که صحیح است و اعاده نمیخواهد و هر گاه گمان کند که وقت
تنگست و بغیر نماز عصر دیگری نمیتوان کرد یا بغیر نماز عشا نمیتوان کرد و بعد از انکه عصر و عشا را
کرد ظاهر شد که وقت باقیست پس در این احتمالات بسیار هست و دور نیست که اظهر این باشد
که بانچه کرده است اکتفا بکند و نماز ظهر یا مغرب را بعد از او بکند پس اگر در وقت مشترک ادا
کند و اگر در وقت مختص نماز دویم است قضا بکند و احوط ترک نیت قضا و ادا است بلکه اگر
ظهر و عصر یک چهار رکعت بکند و تعیین ظهر و عصر هم نکند کافی باشد فائده
هر گاه کسی را ممکن شود که شرایط نماز را بعمل اورد و یک رکعت از نماز را در وقت دریابد لازم است
او را ادای ان یعنی این وقت از برای این شخص وقت نماز اداست و نماز را تمام بکند پس
هر گاه بمقدار پنج رکعت نماز در اخر وقت دریابد ظهر و عصر هر دو را دریافته است و همچنین هر گاه
بمقدار سه رکعت از اخر وقت را دریابد و مسافر باشد هر دو را دریافته است و همچنین هر گاه

از مقدار بیش

این
مقدار بیش از نصف شب دریابد بلکه هر گاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب مانده
دریابد مغرب و عشا را دریافته است بنابر مختار بعضی چنانکه گفتیم خواه حاضر و خواه مسافر
و اظهر انست که ادراک رکعت بسر برداشتن از سجده دوم حاصل میشود و بعضی اکتفا بادراک
رکوع کرده اند و این بعید است و اما هر گاه مضی یک رکعت نماز بشرایط از اول وقت دریابد و
بعد از ان مانع بهم رسد پس کافی نیست در وجوب قضای نیت بلکه هر گاه بمقدار تحصیل شرایط
و نماز تمام را دریابد و نکرده باشد قضا واجبست و بعضی گفته اند هر گاه اکثر نماز را در اول
وقت دریابد نماز را در یافته است و این بعید است و هر گاه نماز ایات با فریضه
حاضره جمع شود هر کدام که وقت او تنگ شده است او را مقدم بدارد و اگر هر دو وقتشان تنگ
شده باشد فریضه حاضره را مقدم دارد و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد پس مشهور
و اقوی انست که مختار است در تقدیم و تاخیر و بعضی واجب دانسته اند تقدیم حاضره را و این
احوط است و اگر در بین نماز ایات بترسد که وقت فریضه حاضره تنگ شود ان نماز را قطع کند و
فریضه را بجا اورد و بعد از انجا که مانده بود نماز ایات را تمام کند و بعضی واجب دانسته اند
که از سر گیرد و اول اقوی است و هر گاه نتواند شد که وقت نماز ایات تنگست یا نه مثل اینکه
اول شروع کردن افتاب معلوم نشد و نمیتوان دانست که انقدر خواهد گرفت که وقتش وسیع باشد
یا کم خواهد گرفت در این صورت اگر وقت حاضره وسعت دارد و احوط تقدیم نماز ایات است
هر چند وجوبش معلوم نیست مطلب مشهور اینست که حرام است کردن نماز سنتی در وقت
نماز واجبی مادامیکه واجب را نکرده است مشهور بغیر نوافل یومیه که انها را در وقت فریضه
میتوان کرد و اظهر انست که حرام نباشد بلکه مکروه هست و ظاهر اینست که کراهت در نوافل

یومیه هم هست هر گاه بسبب ان وقت فضیلت نماز فریضه فوت شود بلکه هر گاه
نماز سنت کردن باعث فوت نماز فریضه شود یا باعث ضرری او شود یعنی موجب
تفویت بعضی ان واجبات او شود در انصورت حرامست و همچنین حال در نماز سنت کردن برای
کسیکه بکردن او قضای واجب باشد پس هر گاه داند که کردن این سنتی باعث این میشود بانحوان
که ترک واجب را بکند او نماز سنتی را بکند و اما هر گاه اگر از حال خود میداند که اگر نماز سنتی نکند نماز
قضا را هم نخواهد کرد پس مانع از کردن نماز سنتی در انحال نیست بلکه تو بر امثال هم در این حال مشکلست

مطلب پنجم مشهور اینست که مکروهست نافله مبتدا یعنی نماز سنتی که نامی ندارد و از وقت
ثابت کرده همه اوقات سنت است کسیکه دو رکعت نماز سنت بجا بیاورد و در وقت
طلوع افتاب و در وقت غروب افتاب و نزد بلند شدن افتاب تا بدایره نصف النهار و بایز دیگر
باو و بعد از نماز عصر و صبح و بعضی قایل بحرمت شده اند و بعضی تفصیلات دیگر داده اند
و اظهر نزد حقیر اینست که در هیچ یک کراهتی نیست و احادیث بسیار که باین وارد است محمول بر تقیه است مفتون

مطلب ششم در مکان مصلی است و در این چند مطلب است مطلب اول جایز نیست نماز مگر در
مکانی که مباح باشد تصرف در ان مثل مسجد یا مکانی که مملوک انشخص باشد یا باجاره
گرفته باشد یا وقف بر ان باشد یا امثال اینها و همچنین است هر گاه صاحب مکان اذن داده باشد
صریحا که بگوید که نماز کن یا باذن فحوی مثل اینکه بگوید تو امروز تا شام مهمان منی یا شاهد
حال و قراین دلالت کند بر رضای صاحب خانه دوستانه که راضیند بنماز کردن در ملک این
و مثل صحراهای خالی از زراعت که هیچ وجه ضرری بصاحب او نمیرسد هر چند معلوم نباشد که مال
صغیر یا دیوانه است بلکه اگر معلوم هم باشد و ضرر و لکن شاهد حال در اینمقام اعتبار کرده اند

ملاهیه الخ

هر چند انشخص ولی بغیر حاکم شرع نداشته باشد و احوط بلکه اظهر اینست که در غیر صحراها
بمجرد مظنه اکتفا نکنند و باید علم برضا حاصل شود و هر چند بسبب قراین باشد و در مثل
صحراها که گفتیم عدم ظهور کراهت صاحب کافی باشد و مشهور اینست که نماز در مکان غصبی
باطل است و جمعی دعوای اجماع بر این کرده اند و مراد از غصب آنست که تصرف در ان کنند
بدون اذن [illegible] مکان صاحب شده باشد عدوانا بدون رخصت نماز کنند
هر چند صاحب شده باشد یا دیگری صاحب شده و او در انجا نماز کند و اظهر اینست که صحرای غصب
کرده باشند از برای غیر غاصب باز نماز جایز باشد و هر گاه علم نداشته باشد
بغصبیت بودن مکان و در ان نماز کند نماز او صحیح است همچنین هر گاه فراموش
کند که مکان غصبی است و در ان نماز کند مگر اینکه خود غاصب باشد و نسیانا
در ان نماز کند ظاهر اینست که در این صورت هم باطلست و هر گاه جاهل باشد
باینکه نماز در مکان غصبی باطلست مشهور اینست که معذور نیست و نماز او باطلست و این اقوی است
و هر گاه علم اجمالی بشرایع احکام داشته باشد و تفصیل انها را تحصیل نکرده باشد و اما اگر کسی جبر کند که در مکان
مغصوب نماز کند نماز او صحیح است و اگر کسی را محبوس کنند در انجا پس نماز او صحیح است اما ثابت اشکال
در جائی است که بعض افعال نماز موجب ضرر بصاحب مکان باشد مثل اینکه محتاج باشد بتیمم
و اعضای تیمم او زخمی باشد و خون از ان روان باشد و تیمم کردن موجب نجس شدن مکان
باشد و صاحب مکان باین راضی نباشد پس در این صورت حکم بصحت تیمم و نماز
مشکلست بمجرد محبوس بودن همین قرار در انجا صباح میکنند اما هر گاه ذرنار او معلوم
نباشد که صباح کند و مراد از مکان غصبی که نماز در او باطلست انجائیست که مصلی در حال نماز

تصرف میکند بسبب نماز بپا گذاشتن و خم شدن و راست شدن خواه در صحن خانه باشد
و خواه در زمین خانه باشد و خواه فرش باشد خواه حاصل مباح باشد و غصبی نباشد مثل
جامه فرشی که مباح باشد و اما هرگاه خوله غصبی مثلاً در مابین زانوها و محل پیشانی مصلی باشد
ضرری ندارد و همچنین هرگاه دیوار و نصف خانه غصبی باشد و اما هرگاه در پشت
بامی نماز کند که آن بام مباح باشد اما دیوارهایی که آن بام بر او قرار گرفته غصبی باشد پس در آن
اشکالست و احوط اجتنابست مطلب واجبست محل پیشانی یعنی جائی که بر او سجده
میکند پاک باشد از هر نجاستی اما باقی مکان مصلی اگر نجس باشد نماز او صحیح است بشرط آنکه
متعدی نباشد یعنی نجاست تری نباشد که بدن یا جامه مصلی را نجس کند یا جامه و بدن
مصلی تر باشد که با نجاست برخورد و بعضی از علما طهارت همه مکان را شرط دانسته اند و بعضی
طهارت موضع هفت گانه را که بران سجده میشود شرط کرده اند و اشهر و اقوی آنست که هیچ
دمّل شرط نیست و اظهر آنست که هرگاه خون تری کمتر از درهم باشد در آن مکان ضرری
دُمبل ندارد هر چند به بدن یا جامه مصلی برسد و در مثل خون زخم و دمل که معفو است هرگاه
مکان بریزد و از آنجا به بدن یا جامه برسد اشکال هست دور نیست که معفو باشد خصوصاً
متعسر باشد هرگاه اجتناب از او متعذر باشد یا متعسر و احوط اجتنابست از همه نجاسات معفوه در مکان
مگر آنکه ممکن نباشد اجتناب یا حرج لازم آید مطلب سنتست از برای مصلی ستره قرار دادن
یعنی چیزی در برابر خود قرار دهد که مانع باشد از گذشتن انسان یا حیوان در پیش روی و باعث
این باشد که شاغل او باشد از نظر کردن بغیر محل و پراکنده شدن خاطر و این معنی متحقق میشود
باینکه نزدیک دیواری بایستد یا ستونی در پیش روی او باشد یا پالان شتری بگذارد یا عصای تیز

نیزه یا چیزی بگذارد

بر زمین زند یا جامه بگذارد یا درختی عرق چنین و گاه باشد خطی در پیش نماز خود بکشد بجانب
غرض حاصل اینکه این ستره نادیدنست از برای نفس و حدیث آن برای او که از او تجاوز نکند
و ما سوا را از خود منع کند و فکر او آنها را از خواطر دور کند نفس را نگذارد بهر جا که خواهد برود
و مکروهست از برای دیگران هم گذار کردن از پیش نماز دیگر و تاکید ستره در مکه
معظمه کمتر است بجهت ازدحام مردم در آنجا مطلب نماز سنتست از برای مردم نماز
کردن در مسجد بغیر نماز عیدین در غیر مکه و تاکید بسیار در آن هست خصوصاً در مسجد
الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و مسجد اقصی و مسجد جامع هر شهری بتفاوت فضیلت
بترتیب مذکور و این در نمازهای واجب است اما نمازهای سنتی پس اظهر و اشهر آنست
که در خانه کردن افضلست از مسجد مگر نماز تحیت مسجد و نوافلی که در خصوص مساجد وارد
شده است که در آنها کرده شود و اما زنان پس نماز آنها در خانه افضلست خواه واجبی خواه
سنتی بلکه در پس توی خانه افضلست از صحن خانه مطلب سنتست ساختن مسجدها
و در آن فضیلت بسیار هست و همچنین تعمیر کردن آنها و سنتست که مسجد بی سقف
باشد و مکروهست که سقف دار باشد اما سایبان ساختن بر سر گرمی ندارد مثل
بس که دار چیزی بر سر او بیندازد که سایه کنند و سنتست که محل طهارت از حدث و خبث در مسجد بسازند
و مناره را در میان مسجد و مناره از پشت بام مسجد بلندتر نکنند سنتست بسیار آمدن
و شد کردن در مسجد بودن و نشستن خصوصاً بانتظار نماز و از خانه وضو ساختن
و با وضو داخل مسجد شدن و ملاحظه کفشها کردن در در مسجد که نجاستی داخل
مسجد نکند و در وقت دخول پای راست را مقدم بدارد و در وقت خروج پای چپ را

و دعای که وارد شده بخواند و جاروب کردن خصوصاً روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن
و دو رکعت نماز تحیت کردن پیش از نشستن و مکروه هست طلا کاری کردن و صورت حیوانات
در او کشیدن و با بوی بد داخل مسجد شدن خصوصاً بوی سیر و پیاز و آب دهن و بلغم
انداختن و سنتست که فرو برد بلغم را و مکروه هست شپش کشتن و شعر لغو خواندن و گمشده
طلب کردن و تعریف یافته شده کردن و صدا را بسیار بلند کردن و بیع و شرا و صنعتهای
دنیا و حدیث کردن و اطفال بی تمیز و دیوانه راه دادن و محل حکم و اجرای حدود را مستمراً
در مسجد قرار دادن و سنگ ریزه بسر انگشتان انداختن و کشف عورت و خوابیدن در مسجد
مکروه هست مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم خاتمه مشهور مابین متاخرین اینست
است که مکروه است برای هر یك از مرد و زن که مساوی دیگری باشند در نماز یا زن پیش روی
مرد بایستد و بعضی قایل بحرمت و بطلان شده اند و اقوی اول است و زایل میشود حرمت
یا کراهت بحایل یا بده ذراع فاصله و احوط اینست که در صورت تقدم زن ده ذراع از محل سجود
مرد اعتبار کنند و اظهر اینست در جایی که یکی از اینها در بلندی باشد که ده ذراع ارتفاع داشته باشد
و دیگری در پایین ایستاده باشد متصل بدیوار یا کمتر باشد و لیکن از محل قیام تا پای دیوار
و مجموع دیوار ده ذراع باشد یا ضلع مثلثی که از محل قیام یکی از اینها تا محل قیام دیگری حاصل
میشود ده ذراع باشد دیگر اعتبار آن دو امر در فاصله در کار نباشد و زایل میشود حرمت و کراهت
بتقدیم مرد بر زن بقدر یک شبر و این اقل مراتبست و افضل مراتب اینست که سر زن عقب پای
پاشنه پای مرد باشد و حایلی که گفتیم باید جسم باشد مثل دیوار و پرده و تاریکی و کوری و مثل او
فایده ندارد و احوط اینست که مانع از دیدن یکدیگر باشد مثل دیوار مشبك و جامه بسیار نازك نباشد

وبدانکه

وبدانکه اگر یکی از مرد و زن نماز او باطل باشد و آن دیگری نداند که باطلست او نماز کند نماز
او باطل است هر چند نماز او دیگر در نفس الامر فاسد نباشد و اگر علم بفساد نماز دیگری
دارد و بایستد بنماز نماز او صحیح است و اگر هیچ از دیگری خبر ندارند و بایستند بنماز بعد از آنکه
هر دو فارغ شدند مطلع شدند نماز هر دو صحیح است و اگر در اثنا مطلع شوند هر دو یا یکی
ظاهرا اقوی اینست که نماز را تمام میکنند و صحیح است و بدان نیز اینکه هر کدام پیشتر ایستاده اند از مرد و زن
نماز آخر باطلست و نماز اول صحیح است و اگر هر دو بیکبار بایستند نماز هر دو باطلست و این
همه که مذکور شد در حال اختیار است با وجود اضطرار نه حرمت ثابت است و نه کراهت اگر در جای باشند
که ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر پس اگر وقت تنگست هر دو با هم نماز کنند و اگر
وسعت دارد مرد اول نماز کند و اگر مکان ملك زن باشد سنتست که مرد را رخصت کند که اول بکند و
نماز در مکان مباح مشترك میان هر دو هر گاه زن رخصت نکند مرد را اشکالست و ممکن است
که بقرعه عمل کنند و احوط اینست که زن رخصت بدهد مرد را که پیش نماز کند و اگر مرد رخصت کند
زن را که اول نماز کند هم اشکالی نیست مطلب پنجم مکروه هست نماز کردن در میان قبرستان و شدید
میشود کراهت هر گاه قبر را پیش روی خود قرار دهد و اظهر اینست که قبر را در پیش روی قرار دادن مکروه است
هر چند در میان قبرستان نماز نکند و زایل میشود کراهت بفاصله شدن ده ذراع مابین او و مابین
قبر از هر طرف یا بحایلی و در زوال کراهت بر پوشیدن قبر مثل فرش اشکالست و بعضی منع کرده اند از نماز
کردن رو برو روی قبور ائمه علیهم السلام نیز و این ضعیف است و احوط اینست که مساوی قبر امام
نماز نکند و اما پیش قبر ایستادن پس ظاهر حرمت است و احوط اینست که در غیر حال نماز هم پیش
بقبر امام نکند و مکروه است نماز در جاده ها و راهها بلکه مطلق میان راهها هر چند بر آن بلند بهای

کرد و میان راهها هست نماز کنند و در خوابگاه اشتر و اقسام و در کاه شتران خصوصاً انجا بیکه جمع میشوند

بجهت اب خوردن بلکه خوابگاه کاو و کوسفند نیز رفع میشود با ب پاشیدن و جاروب کردن و خانه

که در او شراب یا مست کننده دیگر باشد و در جایکه در پیش روی او اتش بهم باشد خصوصاً اتشی

افروخته مثل چراغ و شمع خصوصاً هرگاه مرتفع باشد از زمین و از بعض اخبار بر می اید که از برای

بنی هاشم کراهتی نباشد و در جائیکه برابر او صورتها باشد بلکه در خانه که در او صورتی

باشد و سبب میشود کراهت یا زایل میشود بپوشانیدن صورت و تغیر دادن او و فرشی

که در ان صورتها باشد از بعض اخبار بر می اید اگر یک چشم دارد باکی نیست و اگر دو چشم

دارد مکروهست و بهتر انست که همه را بپوشانند و نماز کنند که در حال نماز چشمش باو نیفتد

و همچنین خانه که در او سکی باشد یا ظرفی که در او بول میکنند و خانهای اتش و بعضی

گفته اند مراد اتشی است که از برای پرستیدن مهیا شده باشد و بعضی دیگر تعمیم داده اند

که شامل مطبخ و گلخن خواهد بود همچنین رو برو روی مصحف کشاده یا مکتوبی که او را مشغول کنند

و رو بروی در کشاده و انسان رو برو و خانه که در او مجوسی باشد و در خوانه مجوسی و بیت الخلا

یا رو بروی دیوار یکه از خلا ترشح رطوبت بکند و رو بروی شمشیر برهنه و امثال او و از اهل

و همچنین رو بروی مطلق اهن و مکروهست نماز در حمام و مراد گرم خانه است نه جای رخت کندن

و در میان وادیها یعنی محل امدن سیل است و در میان اب و گل و در خانه مورچها و در میان نهرها و در

زمین شوره زار و در روی برف و در هر زمینیکه اهل او بعذاب الهی هلاک شده اند مقصد پنجم

جایز نیست کردن نماز واجب را در حال سواری و راه رفتن در حال اختیار نه در سفر و نه در حضر و اما

در حال ضرورت مثل خوف و از گل و باران که اگر خواهد بزمین قرار گیرد مرض و مشقت

شدید بهم رسد

شدید بهم رسد پس ما یمکن از شرایط واجبست که بعمل بیاورد روی خود را بقبله کند و افعال نماز را

بقدر مقدور بجا اورد هرچه را تواند ایستاده و هرچه نتواند با یما و اشاره بکند و هرگاه او امر او مردد

شود میانه سواره و پیاده نماز کردن که کدام که در او افعال نماز بهتر استیفا میشود اختیار

کند و هرگاه مساوی باشد مختار است در هر یک مشهور انست که هرچند تواند در حال سواری

جمیع افعال را بجا اورد مثل انکه در بالای چارپا و تختی بیندازد و بر سر او با بستد با ز جایز نیست

نماز و این محل مشکلست و هرگاه ان چارپا وابسته باشد هیچ حرکت نکند اظهر جواز است و ظاهر

اینست که در رف معلق میان دو درخت که بر حال خود باشد مانع ندارد چنانکه حدیث صحیح بر ان

دلالت دارد و ظاهر انست که در تخت روان هم نماز توان کرد هرگاه مخل بنماز نباشد هرچند

احوط انست که بدون ضرورت نکند و اما نماز کردن در کشتی پس اگر استطاعت بیرون امدن ندارد

جایز است نماز در ان باتفاق علما و بقدر مقدور مراعات قبله و قیام و رکوع و سجود بکند و با عجز اشاره

میکند اگر نتواند بیرون اید پس اگر متمکن نیست از افعال نماز بتمامی بیرون اید و نماز کند و اگر خلل

بنماز او بهیچ وجه نمیرسد اقرب جواز است اینکه گفتیم در نماز واجب است و اما نوافل پس جایز است کردن

انها در کشتی و سواره و پیاده در حال اختیار و اضطرار در سفر و در حضر و مستحبست رو بقبله کردن

در تکبیرة الاحرام و بعضی واجب دانسته اند و مجزیست ایما و اشاره از رکوع و سجود و اشاره بسجود

پایین تر از رکوع بکند و اگر انکسیکه راه میرود و رکوع و سجود دارد و بقبله بر وجه صحیح بعمل بیاورد

افضلست و بعضی از علما جایز دانسته اند نافله را بغیر قبله در حال قرار بر زمین بدون عذر و ان مشکل است

مقصد ششم در قبله است و در ان چند مطلب است مطلب اول در حقیقت قبله است و اکثر

قدمای علما گفته اند که خانه کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم است و حرم قبله دنیا است

مقصد ششم

واقوی در نزد حقیر انست که قبله خود خانهٔ کعبه است آن برای کسیکه ممکن باشد که علم بعین خانه بهم رساند
مثل اهل مکه و واجبست که محاذی خانه بایستد هر چند خانه را نه بیند و هر که ممکن نشود
علم بیقین خانه پس قبلهٔ او جهت خانهٔ کعبه است و بعضی از علما قول اول را توجیه کرده اند
که با این قول یکی باشد که نزاع و خلافی بنا باشد و این دور نیست و مراد از جهت کعبه سمت
او فضائیست که خانه در او هست از زیر زمین تا باسمان پس در بالای کوه ابو قبیس
که بسیار مرتفع است از خانه نماز صحیح است و همچنین در سردابی که فرو رفته در زیر زمین خانه است
واما حجر اسمعیل هر چند بگوئیم که در اصل خانهٔ کعبه بوده است نماز را بجانب او نمیتوان کرد — داخل
و نماز نافله در میان خانهٔ کعبه میتوان کرد و همچنین نماز واجبی را در حال اضطرار و اما در حال
اختیار پس اقوی انست که نمیتوان کرد در صورت جواز بهر دیوار که کند خوبست و نماز در پشت بام خانه
جایز است اشهر و اظهر اینست که ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را تمام بعمل بیاورد و قدری از پشت بام
در پیش رو از برای قبله بگذارد و احوط انست که بدون اضطرار در پشت بام نماز نکند
واجبست هر اقلیمی را متوجه شود بجانب ان رکن که کعبه بسمت ایشانست
و علما از برای هر یک از بلاد علامات چند ذکر کرده اند و در کتب مبسوطه مذکور است و بعضی
گفته اند که همهٔ اینها از قواعد هیئت استنباط شد بغیر قبلهٔ عراق که در ان حدیث وارد شده و ان
کلام بعضی دیگر بر می اید که همهٔ اینها از احادیث استفاده شده است و بخصوص هیچ یک حدیث بنظر
حقیر نرسیده و انچه گفته اند که از برای قبلهٔ عراق حدیثی وارد شده است در ان نیز تصریح نشده است
باینکه قبلهٔ اهل عراقست نهایت بقرینهٔ مقام و ملاحظهٔ اینکه راوی از اهل عراق کوفه است معلوم
میشود که از ان اهل عراقست وجود دانستی در قبلهٔ معتبر ملاحظهٔ جهة و جانب است و ان بلاد و اماکن — بلغ

مختلف

مختلف میشود و عراق هم عرض عریضی دارد و ان علامت بنظر بطلوبه هیئت در بهت نمی اید مگر بواسطه
عراق مثل کوفه و بغداد و نواحی انها پس باید ما از علامت اوسط عراق قرار بدهیم و ان حدیث
اینست که محمد ابن مسلم گفت که یکی از دو امام یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع سوال
کردم از قبله فرمود که بگذار جدی را در پشت سر خود و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده است
که گفت مردی از برای حضرت صادق ع که من در سفر میباشم و راه نمیبابم بقبله در شب پس فرمود
ایا میشناسی ستاره را که از اجدی میگویند گفتم بلی گفت بگردان از ابر طرف راست خود و هرگاه
در راه حج باشی بگردان از میان دو شانهٔ خود تمام شد حدیث و گفته اند که اطراف شرقی عراق چون موصل
بصره و انچه مساوی اوست جدی را بطرف راست میگیرند و میل زیاده بجانب مغرب میکنند و اما
اطراف غربی ان مثل موصل و انچه مساوی اوست مشرق اعتدالی را بطرف چپ و مغرب اعتدالی را بر
طرف چپ و راست و افتاب را در وقت ظهر بر طرف ابروی راست میگیرند و ذکر کرده اند از برای
علامت اهل شام اینکه جدی را بپشت شانهٔ چپ بگیرند و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم
و در نزد غروب بر چشم راست و بنات النعش را در نزد غایب شدن او در پشت گوش است و از برای اهل مغرب
جدی را بر دل طرف چپ صورت خود بگیرد و ثریا را بر طرف راست خود و عیوق را بر طرف چپ و از برای اهل بصره و فارس جدی را
بر طرف راست رو و ثریا را در وقت طلوع در میان دو شانهٔ خود بگیرد و از برای اهل هند و سند جدی را بر گوش راست
و سهیل را در نزد طلوع پشت گوش چپ و بنات النعش را در نزد طلوع بر طرف راست رو و از برای
اهل یمن جدی را میان دو چشم خود بگیرد و سهیل را در نزد غایب شدن در میانهٔ دو شانهٔ خود
و اکثر اصحاب گفته اند که قبلهٔ خراسان و عراق یکی است و انچه ملاحظه میکنی از جمله فانی حاصل می
شود از علامات مذکوره و مسامحهٔ امام ع در حدیث سابق فرموده است و در تفصیل و تعیین
این

ملاحظه

اکثر عراق واطراف ان با وجود اختلاف خصوصا ماوراء کعبه وغیران معلوم میشود که معتبر در قبله
جهت وسعتی در امر قبله هست وکرفتکی بسیار نفرموده اند ولکن تا مقدور باشد باید تحصیل
علم بجهت کرد وان جمله وجوه تحصیل علم محرابیست که معصوم ساخته باشد وکاه هست که در دستور
قواعد هیئت در بعضی اوقات افاده علم قطعی بکند واکر ممکن نشود تحصیل علم پس تکیه میکند بجا میکرد
حاصل شود او را از علامات وعلاماتیکه پیش ذکر کردیم وهیچ یک ان کافی افاده نمیکند وبعضی راهی
که کمان باو بهم برسند خوبست وان جمله انها خبر دادن دیکریست بقبله هرچند عادل نباشد وبا وجود
ظن اقوی عمل باضعف نکند وکسی را که اجتهاد ممکن نباشد مثل کور ومحبوس پس شکی نیست
که علم بخبر غیر میتوان کرد ومحرابهای مسلمانان وقبرستان ایشان از جمله اموریست که ظن قوی میکند
وجایز است عمل بانها ودر صورتیکه ممکن نباشد علم تحصیل کند وبانها اکتفا نکند وبدون
امکان جایز نیست که اجتهاد کند در اصل جهت وسمت قبله بکند وبغیر او عمل کند مکر در تیامن
وتیاسر که بعضی جایز دانسته اند اجتهاد در او واما وجوب اجتهاد در ان پس دلیل بران
قیام نشده است بلکه بعضی جایز ندانسته اند واین احوط است هرچند اظهر جواز است وهرکاه هیچ
جهة از جهات تحصیل علم وظن وهیچ یک از برای او ممکن نباشد پس مشهور اینست که نماز میکند
بچهار جانب وبعضی کفته اند که قرعه بزند وبان عمل کند وجمعی از اصحاب کفته اند که یک نماز بکند
بهر سمتی که خواهد واین در نظر حقیر اظهر است مطلب سیم هرکاه کمان بسمتی قبله بکند ونماز کند وظاهر تحصیل
شود که خطا کرده است پس یا اینست که در بین نماز ظاهر میشود وخطا یا بعد از نماز اما اول پس اکر
انحراف او از قبله ما بین مشرق ومغربست تمام کرده یا پشت بقبله ایستاده یا غیر اینها پس در همه
صورت اعاده کند نماز را مکر اینکه وقت تنک باشد که نتواند اعاده کند ویک رکعت از وقت را هم
باید که بکردد بجانب قبله ونماز او صحیح است واما اکر بعین مشرق یا مغرب ایستاده
دریابد پس او

دریابد پس او بکردد بجانب قبله ونماز را اتمام کند هرچند ظاهر شود که پشت بوده است واحوط در این او بقبله
صورت اینست که قضا هم بکند واما دوم یعنی انکه خطا ظاهر شود بعد از فراغ از نماز پس اکر انحراف
او ما بین مشرق ومغربست پس بر او چیزی نیست واکر بجانب خود مشرق ومغربست پس اکر
وقت باقیست اعاده کند واکرنه بر او قضای نیست واکر پشت بقبله کرده بوده است پس
در انوقت دو قولست اقوی اینست که او نیز چنین است وظاهر اینست که حکم متحری که نماز
میکند بیک جهت چنانکه کذشت حکم همین شخص است که بکمان خود اختیار قبله کرده است
واظهر اینست که کسیکه از روی فراموشی روی از قبله کشته باشد نیز همچنین باشد واما جاهل
مسئله که تقصیر در تحصیل کرده باشد پس اظهر اینست که ان نیز چنین است ودر حکم کسی است که عمداً
از قبله منحرف شده باشد وکسیکه عمداً منحرف شود نماز او باطلست بجهة انکه استقبال قبله واجب است
در جمیع فرایض وشرط صحت است در حال اختیار واما نوافل پس حکم او کذشت که میتوان در حال
اختیار ترک قبله در او کرد بغیر صورتی که استثنا کردیم مطلب پنجم در لباس مصلی ودران چند
مطلب است مطلب اول واجبست پوشیدن عورت در نماز وهرکاه کسی که در صورت امکان
وقدرت عمداً ترک ان کند نماز او باطلست واظهر اینست که هرکاه نمیدانند که عورت او پیدا است یا میدانست
وفراموش کند وبعد از نماز متذکر شود اعاده وقضا بر او نیست واکر در بین نماز متذکر شود بپوشاند
واکر اخلال کند به پوشانیدن نماز او باطل است واظهر اینست که هرکاه به برک درخت وکیاه
بر وجه صحیح تواند ساتر عورت بعمل اورد یا جامه ندارد وجایز است ستر بان هرچند جامه ممکن شود فرقی
واکر هیچ کدام نباشد پس اکر تواند بکل مالیدن ساتر بعمل اورد که در حال نماز هم نباشد
وساتر رنک وحجم عورت باشد ورکوع وسجود صحیح بکند ودور نیست که این مساوی باشد

باجامه و برک او کیاه هرچند احوط تقدیم اولست و اکر انهم ممکن نشود و تواند که بکل و رنک
عورت را بپوشاند و هرچند حجم او را نپوشاند مثل نوره پس احوط انست که رنک عورت را بپوشاند
بان و نماز را باشاره بکند و اکر هیچ چیز ممکن نشود و نتواند تحصیل ساتری بکند هرچند بخریدن
باشد بقیمتی که باو ضرر برساند و مستلزم حرج نباشد پس درین صورت برهنه نماز کند و رکوع
و سجود را باشاره بعمل اورد و اشاره بسر بکند و اکر ممکن نشود بچشم بکند و بعضی واجب دانسته اند که
مراعات وضع اصل رکوع را و سجود را حسب المقدور بکند و خم شود از برای انها بقدری که
عورت ظاهر نشود و همچنین بر پیشانی بکذارد چیزی را که سجده بر او توان کرد و هرکاه ممکن شود
محل سجود را بلند کند که بر آن شود به پیشانی و وجوب انها در نزد حقیر ثابت نیست هرچند احوط است
انست که هرکاه جای باشد که ایمن است از انکه کسی او را ببیند ایستاده نماز میکند و هرکاه
ایمن نیست نشسته نماز کند در جاییکه ایستاده نماز میکند ظاهر روایات و کلام مشهور علما انست
که از برای سجود بنشیند و اشاره کند و این در نظر حقیر اقوی است هرکاه باعث کشف عورت نشود
و اقوی انست که برهنه هرکاه کمان این داشته باشد که از برای او ساتر بهم برسد بلکه هرکاه امید
این داشته باشد هم واجبست که نماز را تاخیر کند تا وقت تنک شود و یا امید او برطرف شود
پس اکر در اثنای نماز ساتری بهم رسد پس اکر ممکن است ستر بدون فعل منافی نماز ستر کند و اکر
ممکن نشود پس اظهر صحت نماز است هرچند وقت وسعتی داشته باشد که نماز را از سر کیرد و
بدانکه واجب نیست ستر عورت از خود اینکس پس هرکاه جامه پوشیده است که در حال رکوع و سجود
عورت خود را می بیند اما بر کسی دیکر ظاهر نیست نماز او صحیح است و هرکاه چنان باشد
که از برای غیر هم ظاهر شود پس نماز او باطلست اما از اول باطل نیست بلکه صحیح است نماز او تا انجا

بوسد که در انحال ممکن

بوسد که در انحال ممکن است که عورت او را کسی ببیند و مراد از پوشیدن عورت از غیر انست که اکر
تصور شود که اکر غیری در انجا حاضر شود که تواند دید نه انکه بالفعل غیری در انجا حاضر باشد و این
حاصل میشود باینکه در جایی بایستد که سوراخی در زیر پای او باشد یا چاهی یا مقاره که مظنه
این نیست که در انجا انسانی باشد و اتفاق بافتد که در انجا انسانی بوده باشد نماز او صحیح است
هرچند عورت او را دیده باشند و اما اکر در لب بای باشد که غالب از تحت او از عبور مردم
میشود نماز او باطلست هرچند در انحال هیچکس عبور نکند و هرکاه عریان بسیار جمع شوند سنتست از برای
که بنماز جماعت مردان یا زنان بیک صف بایستند اما در میان می نشینند و زانوهای خود را
نیز مقدم میدارند و همکی باشاره نماز میکنند مطلب چهارم پیش دانستی معنی عورت را که مراد
از عورت واجبست از برای مرد پوشیدن او همانست که کذشت در مسایل اداب خلوت و اما از برای زن
پس واجبست ساتر جمیع بدن بغیر رو و دستها از بند ساق تا سر انکشتان و همچنین قدمها از رو را
از باب مقدمه بپوشد و مراد از رو در اینجا اینست که در عرف بکویند نه انقدر که شستن واجبست
در وضو و ظاهر اینست که باز بودن زیر زنخ بقدری که متعارفست که باز می ماند باکی نیست اما کلو و
کردن را باید باتمام بپوشاند و موهای سر خود را بپوشاند و اینکه مذکور شد حکم زن ازادست و اما کنیز
و دختر نابالغ پس انها سر باز میتوانند نماز کنند بلکه دور نیست که سنتست که بی مقنعه نماز کنند چنانکه
از روایات ظاهر میشود و بعضی سنت دانسته اند پوشیدن را و بخصوص حدیثی در ان ندیده ام
و فرقی در اقسام کنیز نیست مکر در ام ولد که بعضی احتمال داده اند که مادامیکه فرزندان زنده است
مثل ازاد باشد چنانچه از مفهوم صحیح معلوم میشود و این احوطست و اما کنیزی که بعضی از او ازاد باشد
پس ان در حکم ازادست مطلب ... واجبست پاک بودن بدن و جامه را در نماز و مشروطاست

محمد ابن ...

صحت نماز باو پس هرگاه علم بنجاست دارد و عمداً بان نماز میکند نماز او باطل است مگر انکه وقت شك باشد
که نتواند ازاله نجاست بکند و جاهل مسئله که تقصیر دران کرده است در حکم عالمست در بطلان و هرگاه
عالم بنجاست فراموش کند ازاله نجاست را تا از نماز فارغ شود و اظهر انست در نزد حقیر انست که نماز را
اعاده کند خواه وقت باقی باشد یا نباشد و همچنین هرگاه در اثنای نماز بخاطرش اید اگر وقت تنك
باشد و احوط انست که نماز را تمام کند و اعاده هم بکند و اما جاهل بنجاست پس انست که مطلع میشود بعد از
نماز یا در اثنای نماز اما در صورت اول اظهر عدم اعاده است خواه وقت نماز باقی باشد یا نه و خواه
در صورت احتمال حصول بنجاست تفحص کرده و اجتهاد کرده باشد یا نه در صورت دوم یعنی انجا که در اثنای نماز
مطلع شده بنجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش از نماز بوده است پس اعاده میکند
نماز را مگر با تنگی وقت که در انجا نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست ولیکن احوط است و اگر
علم بهم رساند که نجاست در اثنای نماز باو رسیده است پس اگر تواند پس اگر تواند ازاله او کند بکند بنحوی که
مبطل نماز بعمل نیاید مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن پس باید ازاله کند نجاست را و تمام کند نماز را
و اگر نتواند دست بردارد از ازاله نجاست کند و نماز را از سر گیرد مگر انکه وقت تنك باشد که حکم او را
پیش گفتیم و اظهر انست که در صورت شك در این نجاست که یا پیش از نماز بوده یا در اثنای نماز بهم
رسیده است همین تفصیل جاریست و هرگاه بعد از نماز نجاستی ببیند و شك کند که ایا در حال نماز
با او بوده است یا بعد بهم رسیده پس بر او چیزی نیست بدانکه در چند جا بخشیده شده است
نماز کردن با نجاست اول خون زخمها و دملها و حدیکه قرار داده شده است از برای عفو اختلافست
و اظهر در نزد حقیر انست که معفو است مطلقا مادامیکه خون بالمره قطع نشده باشد و احتمال دارد که عفو
شده باشد تا زمانیکه زخم و دمل بهم اورد و چاق شود و اول احوط است و فرقی نیست کم و زیاد در
میان بالمره که
ثوب و بدن جامه و بدن

و میان جامه و بدن و واجب نیست تبدیل جامه و نه سبك کردن نجاست و بستن و پیچیدن زخم
و کهنه و لته و احوط بلکه اظهر انست که اکتفا کند در عفو بجاهائیکه در عادت خون و زخم و دمل
بانها میرسد پس اگر زخم در پا باشد و خون او بکریبان قبا برسد مثلاً معلوم نیست که معفو باشد
و اما اگر چیز دیگر با خون ممزوج شود مثل پیه و لب و عرق پس در ان اشکالست و اظهر انست که مضر
نباشد خصوصاً مثل دیم که ممزوجست بخون و مثل عرق که غالب انسان بان مبتلا است و در اکثر اوقات
جاریست و سنت انست که صاحب زخم و دمل روزی یکبار جامه خود را بشوید دوم خونیست که
از درهم بغلی کمتر باشد و اظهر انست که در مساوی قدر درهم معفو نباشد و انداز درهم کشاده کی است نه
وزن و در تحدید مقدار او اشکالست و انچه علما ذکر کرده اند سه چیز است بعضی گفته اند بمقدار
گودی کف دستست و بعضی گفته اند بمقدار بند اول انگشت مهین است و بعضی گفته اند بگشادگی
اشرفیست که یکمثقال شرعیست و ظاهر انست که بوسعت همین اشرفیهای دو بو تیست و هم بیکدیگر
نزدیکند تقریبا و احتیاط انست که از مقدار محمدی حویطر یا ناخن انگشت بزرگ نباشد و استثنا
شده است از این حکم خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی علما ملحق کرده اند خون نجس العین را
و دمل او هر چند ظاهر نیست اما اولویت احتیاط در اینست و در خون متفرق که هیچ قطعه مساوی درهم
نباشد خلاف است اشهر و اظهر انست که هرگاه بقدری باشد که اگر جمع شوند با هم بقدر
درهم باشد از او احتیاط کند و در حکم باینکه این خون بکیست یا متعدد است باید بعرف رجوع
کنند پس هرگاه خون از روی جامه نشر کرده باشد بروی جامه دیگر هر دو یکی است خواه جامه
کنده باشد و خواه نازك به یکی شود خون معفو بغیر معفو اقرب عفو است و همچنین اگر خون
ظاهر مشتبه شود اصل طهارتست سیم نجاستی است که در چیزی باشد که ساتر عورت نیست
بنجس

دیکر با
مراد
وهرکاه مشتبه

خواه از جملهٔ لباس باشد مثل عرقچین و جوراب و بند زیر جامه و کیسهٔ احتلام و امثال
اینها یا نباشد مثل قلمدان و کارد و امثال او و خواه از جملهٔ لباس باشد در موضع عمامه است
ساتر عورت نیست و وقتی که او را از هم باز کنند عمامه نیست و بنابراین پس باید شالهای که متعارف نیست
که بکمر و بند نیز همچنین باشد و اشکال در این بیشتر است و البته احتیاط را ترک نباید کرد و از این جا
ظاهر میشود که اگر کسی مکتوب کرباس در دامن داشته باشد و بیست ذرع باشد و نجس باشد نمیتوان
در ان نماز کرد بلکه دور نیست که هرگاه قبای دوخته نجسی در دامن داشته باشد بان نتوان نماز کرد
بلکه دور نیست که هرگاه رخت خود را که میپوشید نجس باشد و از او بیرون کند و ترک کند و در دامن
بگذارد همچنین باشد حاصل اینکه اجزاء از ترطها دبث معلوم نشود اینست باید که بر مصلی و جامهٔ که
پوشیده است پاک باشد و نجس نباشد و اما اینکه مطلقا همراه داشتن نجاست ضرر دارد پس معلوم نیست
و احتیاط در اینکه ساتر عورت میتواند بود در هیچ حال بلکه هیچ جزء ترک نکند و اما غیر ساتر پس او ضرر ندارد
و بهر حال چنانکه گفتیم که هرگاه شیئی از بول باشد که سرایت نکند بجامه و بدن و با او باشد مبطل
نماز نیست و همچنین هرگاه خون نجسی در زیر پوست داخل کرده باشد و از جملهٔ بواطن شده باشد
و بیرون کردن او واجب نیست و اما خونیکه سبب کوفته شدن گوشت در زیر پوست جمع میشود و
میماند بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین هرگاه نسیانا مثل دستمال نجسی یا قلمدان نجسی همراه داشته
باشد بطریق اولی ضرر ندارد و هم چنین طفل در بغل داشتن و نماز کردن یا حیوان حلال گوشت
همراه داشتن هیچ یک ضرر ندارد چهارم هرگاه در جامهٔ مربیه که تربیت صبی میکند و
یکجامه بیشتر ندارد هرگاه در شبانروزی یکمرتبه بشوید کافیست و جمعی از متأخرین
صبیه را هم بان ملحق کرده اند و این دور نیست بجهت اینکه در حدیث لفظ مولود وارد شده است

وان شامل نر و ماده

وان شامل نر و ماده هر دو هست و ممکن است که مرد مربی هم ملحق باشد بزن مربیه و همچنین
بیشتر از یک جامه هم بیک جامه هرگاه مضطر باشد بان و همچنین بیشتر از یک طفل بیک طفل
و همچنین غایط ببول در این حال بدون جامه اشکال است و اقوی انست که اکتفا بر یکی آب نکند هر چند
نجاست بول بسر شیرخواره باشد بلکه بشوید و در آخر روز شستن بهتر است و جمعی از اصحاب
ملحق کرده اند بجامهٔ مربیه جامه خواجه سرای را که بول او متواتر میاید و معتمد در این مسئله
انست که ملاحظهٔ عسر و حرج بکنند و بقدری که مشقت عظیمه لازم نیاید در ازالهٔ نجاست کوتاهی
نکنند و هرگاه زیاده بر شستن از یکبار حرج باشد بهمان اکتفا کنند مطلب پنجم هرگاه جامه
نجسی باشد و مصلی قادر بر تطهیر ان نباشد و جامهٔ دیگر نداشته باشد خلافی نیست در اینکه
اگر جامه را بکند از دو عریان نماز کند صحیح است و لیکن خلاف کرده اند که آیا جایز است که در جامهٔ نجس نماز
کردن یا نه بعضی گفته اند بلی اختیار دارد که عریان نماز کند یا با جامهٔ نجس و بعضی واجب دانسته اند
که برهنه نماز کند و این در نزد حقیر اقوی است و اگر مضطر شود در جامهٔ نجس نماز کند بجهت سرما یا گرما
یا غیر او در ان جامه نماز کند و جمعی گفته اند که اعاده میکند و این احوط است و اقوی عدم وجوب است
و هرگاه دو جامه دارد یکی از انها نجس است اما نمیداند کدام است و اظهر انست که واجب است
در هر یک جدا نماز کند و بعضی گفته اند هر دو را بکند از دو عریان نماز کند و این ضعیفست و ظاهر
اینست که فرق میان دو جامه و بیشتر نباشد پس باید بعدد نماز کند و بعدد جامه‌های نجس و یک جامهٔ پاک
مگر انکه حرج و مشقت بسیار لازم اید و در اینصورت احتمال دارد که مختار باشد در هر یک
نماز کند و احتمال دارد که بقرعه عمل کند و احتمال دارد که بقدر وسع بکند و هرگاه وقت تنگ
باشد و نتواند دو نماز در دو جامه یا بیشتر را در بیشتر کرد اختیار دارد که بقدر گنجایش وقت

در هر یک از جامه ها که خواهد نماز کند و هرگاه گمان بطهارت بعضی باشد دور نیست که باید انرا اختیار کند و اگر احدی از مشتبهین برطرف شود و احوط انست که نماز را در انکه مانده بکند و عریان هم نماز بکند و میتواند یکی را در نماز بکند و بعد از او در جامه دیگر بکند و میتواند یکی را در هر یک ان دو جامه بکند بعد از او دیگری را بر دارد در هر یک از ان دو جامه بکند اما اگر ظهر را در جامه بکند و عصر را در جامه دیگری و بعد از و ظهر را در جامه اخری و عصر را در جامه اولی پس در اینوقت صحیح نخواهد بود مگر نماز ظهر زیرا ممکن است که جامه پاک همین اخرین باشد و در او ترتیب بعمل نیامده است مطلب ششم جایز نیست در پوست مردار نماز کردن هر چند از حیوان حلال گوشت باشد خواه دباغی شده باشد خواه نه و خواه ساتر عورت باشد و خواه نباشد و خواه بخودی خود مرده باشد یا او را بغیر طریق شرعی کشته باشند و تا ثابت نشود که او را بطریق شرعی کشته اند خواه ذبح باشد و خواه نحر باشد و خواه صید و خواه غیر ان نمیتوان در پوست ان نماز کرد و ثابت شدن ان یا بحصول علمست یا بشهادت عدلین یا بانکه گرفته شود از دست او میگیری در بازار مسلمانان علم باسلام او داشته باشی یا نه و خواه از جمله کسانی باشد که ذبایح اهل کتاب را حلال میدانند یا نه مگر اینکه علم بهم برسانی که ذبیحه اهل کتابست یا انکه در دست دارد بگوید که چنین است و تفحص واجب نیست بلکه مستحب هم نیست بلکه مکروه هست و پوستی که افتاده باشد در جای بازار مسلمانان و دست مسلمانان بر او نباشد در او نماز نمیتوان کرد و هر چند که حکم بنجاست ملاقی انهم مشکلست و در مثل جلد قران و صحیفه اشکالست و دور نیست که در بلاد مسلمین حکم بطهارت اقوی باشد و طاهر است مطلقا که از پوست ساخته اند و مشک و امثال انها هرگاه جزم شود که از قافله مسلمین افتاده باشد با مثل پاکست و احوط انست که از پوست مردار حیوانی

که خون روان ندارد

که خون روان ندارد مثل ماهی هم اجتناب کند و با او نماز نکند و اظهر اینست که همراه داشتن جزئی از مردار هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز است و مثل چشم گرگ و قطعه از پوست کفتار و امثال او و از این بابست سر بیشمی که از پوست مردار بسازند و با و غلاف کارد و شمشیر بچسبانند و صاغری که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر بکنند بان نماز نمیتوان کرد و اجزای مرداری که در مبحث نجاست استثنا کردیم با انها نماز میتوان کرد مطلب هفتم جایز نیست نماز در جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت باشد هر چند تذکیه ان بعمل امده باشد مگر انچه را استثنا خواهیم کرد و همچنین در جامه که از پشم یا از موی یا از کرک ان باشد اشهر و اقوی انست که فرقی نیست ما بین جامه ساتر عورت و غیر او مثل عرقچین و بند زیر جامه و غیر ان و همچنین اشهر و اظهر انست که همراه داشتن هر جزوی از ان نیز همین حکم دارد هر چند لباس نباشد مثل موی گربه و روباه و عاج و شیر ماهی و غیر انها و هرگاه نسیانا با انها نماز کنند اشکالست و دلیلی بر وجوب اعاده ندارد هر چند احوط اعاده است خصوصا در لباس خصوصا در انچه ساتر عورت باشد و مخلوط کردن اجزای غیر ماکول اللحم بغیر ان مثل ریسمانی که بافته اند یا ابریشم فایده نمی بخشد و در جای که شک کنی که این جزو ماکول اللحمست یا غیر ان اشکالست و دور نیست که اقوی عدم وجوبست از اجتناب و احوط اجتنابست بلکه احتیاط ممکنست و اما اگر جزو ماکول اللحم یقینی مشتبه شود بغیر ان پس اقوی وجوب اجتنابست از هر دو مثل دو ظرف مشتبه و بدانکه مراد از غیر ماکول اللحم غیر انسانست و نماز در فضلات طاهره مثل عرق و چرک و مو و ناخن صحیح است هر چند از غیر خود باشد و همچنین مراد از غیر مثل زنبور و پشه و امثال انها بجهت انکه انها گوشتی نمی باشند که خوردنی باشد یا نخوردنی پس نماز کردن با شمع و عسل

وامثال اینها ضرر ندارد واما اینکه وعده کردیم که استثنا خواهیم کرد واو دو چیز است
اول خز است که نماز در موی او بالاتفاق صحیح است و در پوست او بنابر اشهر واقوی صحیح است
نهایت اشکال در حقیقت خز است واهل عرف دران اختلاف دارند و کلمات علما هم مختلف است
و بعضی گفته‌اند حیوانی است چهار دست و پا که او را از دریا صید میکنند و میمیرد چون از آب
بیرون آید مثل ماهی و بعضی گفته‌اند که ان سگ آبیست و بعضی چیزی دیگر گفته‌اند و شیخ زین الدین در شرح لمعه
گفته است که امروز مجهولست و کسی او را نمیشناسد اما اسم او تغیر یافته است یا اشتباه
در اسم او شده است و در اوایل اسلام تا میان او بسیار بوده واظهر نزد حقیر آنست
که اینطور باشد بمشتبه وحکم ان مذکور شد دوم سنجابست و دراو دو قولست واظهر
آنست که جایز است نماز با او بشرط آنکه تزکیه شرعی بعمل آمده باشد و مردار از ان نجس است
حرامست پوشیدن ابریشم و مبطل نماز ایشان نیست و در خنثی احوط اجتنابست
واستثنا شده است آن برای مردان در حالت جنگ هرگاه که مانع ندارد و پوشیدن او و نماز کردن
دران و ظاهر آنست که مراد از جنگ جنگ مباح باشد نه هر جنگی و همچنین در حال اضطرار بجهت سرما
وگرما و غیر آن و نیافتن ساتر عورت بغیر حریر عذر نیست بلکه عریان نماز کند و بعضی جایز
دانسته‌اند برای کسیکه شپش بسیار داشته باشد و جراحت برا او همیتوانند پوشید و با او نماز کند
والا فلا واینکه مذکور شد حکم جامه ایست که ساتر عورت باشد واما غیر آن پس دران
خلافست واظهر نزد حقیر آنست که مبطل نماز است واما سجاف جامه که دو دامان
و سر آستین سیدوزند و آستر جامه یا ابره پس اظهر آنست که مبطل نیست واحوط اجتنابست
واحوط آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و در حکم اینست نهی قیطان وضوح جواز دران بیشتر است

واما جامه که غیر ابریشم باشد یا ابریشم مخلوط باشد پس جایز است نماز دران بجهت مردان
واینکه در عرف میگویند مخلوطست کافیست وظاهر اینست که ده یک او غیر ابریشم باشد
هم خوبست و هرگاه ابره ابریشم و آستر کرباس باشد یا کتان فایده ندارد و هرگاه راه راه باشد — جامه
باشد و یکراه او تمام حریر و یکراه او تمام ریسمان باشد هم خوبست واما جامه که از قطعهای
حریر و غیره باشد که بعضی حریر و بعضی چیز دیگر از قبیل جبه قلندرها بهیئت همان جامه
راه راه باشد که گفتیم پس دراو اشکالست واظهر اجتنابست و همچنین هرگاه جامه کرباسی
باشد مثلا و روی او از ابریشم نقش کنند که متصل بهم باشد از قبیل زیر جامه که
در این زمانها متعارفست واما هرگاه بجای پنبه در او ابریشم بگذارند دراو دو قولست و احوط
اجتنابست پنبه و جایز است بر روی حریر نشستن محض و سوار شدن بر او واظهر نزد
حقیر آنست که نماز را هم بر روی او صحیح است حرامست پوشیدن طلا از برای مرد و باطل است
نماز دران و در این خلافی نیست هرگاه تمام جامه ساتر عورت از طلا باشد مثل آنکه از مفتول طلا جامه
ببافند و در جامه غیر ساتر مثل کلاه و امثال او همچنین در مخلوط بطلا مثل اینکه جامه از مفتول
طلای خالص بافته باشند یا ریسمان یعنی دو کش طلا داشته باشند در حرمت اینها و در بطلان — و در مموه
نماز در اینها خلافست وظاهر اکثر علما حرمت و بطلانست واین احوط است بلکه اظهر است و همچنین
انگشتر طلا از برای مردان حرام است و علامه تصریح به بطلان نماز دران کرده و بعضی اخبار هم
دلالت بران دارد و بعضی تامل در بطلان نماز کرده‌اند واحوط اجتنابست و احوط بلکه اظهر
حرمت استعمال تکمه طلا و سجاف جامه از طلا است بلکه اظهر بطلان نماز است در انها اما
زنان پس خلافی نیست در اینکه جایز است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز کردن واما

همراه بودن طلا پس دلیلی نه دیده ام که دلالت بر حرمت آن در حال نماز و باطل شدن نماز بآن
خواه سکه دار باشد و خواه نباشد بلکه اگر خوف تلف شدن بآن باشد احتیاط هم بی صورت است
بلکه گاه هست که حرام باشد جدا کردن از خود بلی اگر جائی باشد که خاطر جمعست که تلف نمیشود
بیرون آوردن بهتر است **مطلب دهم** جایز نیست نماز کردن در جامهٔ غصبی بلکه باید جامهٔ
ملک او باشد یا اذن صاحب او داشته باشد صریحا یا بفحوا یا شاهد حال و مشهور علما نماز را باطل
میدانند و بعضی دعوای اجماع کرده اند و هرگاه مالک اذن بدهد غاصب را جایز است نماز کردن در آن
مطلب یازدهم مکروه هست نماز در جامهائی که در او تمثال باشد و اظهر آنست که کراهت مخصوص
بتمثال جاندار است پس در مثل چیت و قلمکار و امثال آنها کراهت نیست هر چند صورت گل و
درخت در آنها بسیار باشد و همچنین مکروه هست نماز کردن با پول های سیاه که در آن
صورتها است و کراهت آن سبک میشود یا برطرف میشود باینکه ببندد در همیانی یا کهنه
و بکمر ببندد بنحوی که آن پول در پشت سر باشد والا اقلاً از پنهان داشته باشد در هر جا
که باشد و همچنین نماز کردن با آهن انگشتر باشد و خواه غیر او مگر اینکه آهن پوشیده باشد
در غلافی یا کیسهٔ یا کهنهٔ و تأکید بسیار در احادیث وارد شده خصوصا انگشتر آهن و همچنین
مکروه هست در جامهٔ کسانیکه اجتناب از نجاست نمیکنند و دور نیست که جامهائی که غالبا عمل
کفار است مثل برک ست و ماهوت و جامهای سایره که مجوس می بافند مکروه نباشد نظر
بکثرت و عدم اجتناب مؤمنین در اعصار و امصار و همچنین مکروه هست نماز کردن در جامهٔ
پوستی که از مسلمانان گرفته باشد که مردار را بدباغی از مسلمانان پاک و حلال و جایز دانند که در زیر
پوستی پوشیده باشد که از پوست روباه باشد و مکروه هست پیشنمازی کردن بغیر ردا بلکه مطلقا

نماز کردن خصوصا

نماز کردن خصوصا هر گاه جامهٔ حکی یا جامه نازکی پوشیده باشد یا در جامه تنها پوشیده باشد یا
لنگ تنهای بسته باشد حتی اینکه در این صورتها اگر مضطر شود ببندد جامه یا ریسمانی بر دوش
خود ببندد و کیفیت ردا آنست که جامه بر دوشهای خود ببندد و هر دو طرف از جلو
و بر دوش راست خود ببندد یا اینکه طرفهای جامه را بگذارد که آویخته باشد و ظاهر اینست
که عبا و پوستین و امثال اینها کفایت از ردا بکند و مکروه است از برای کسیکه نماز بجماعت بکند
اینکه عمامه او تحت الحنک نداشته باشد و مستحبست نماز را با عمامه کردن و در کیفیت تحت الحنک
اختلافی هست در اقوال علما و در احادیث آن بعضی ظاهر میشود اینست که قدری از عمامه را
وا میگذارد و در آخر زیر چانه دور بدهد و سر آنرا با طرف دیگر عمامه فرو برد و از بعضی دیگر
ظاهر میشود که دو طرف از برای او بگذارد یکطرف کوتاه تر و در پشت سر بیندازد
و یکطرف بلندتر بر روی سینه بیاویزد و بعضی گفته اند که آنچه دلالت میکند بر معنی اول از برای
مسافر است و بعضی معنی دویم را گفته اند از برای مسافر و گمان حقیر آنست که هم خوبست
جمع میانهٔ هر دو یعنی اول دور بدهد و فرو برد بطرف دیگر عمامه و بعد از آن بیندازد
بر روی سینه یا بعکس و دور نیست که در امثال بلادی که بالمره تحت الحنک مهجور است دور نیست
که از جملهٔ لباس شهرت باشد و ترک آن اولی باشد ~~خواه سبب نکوید~~ قبل باشد یا بسبب
بستن بندها و تکمه‌ها باشد مگر در حال جنگ و همچنین نماز کردن در جامهٔ بسیار نازک
هر چند رنگ بدن را ننماید و اگر رنگ بدن زن یا عورت مرد بنماید نماز باطل است و اما اگر
حجم عورت بنماید و رنگ او ننماید اظهر کراهتست و بعضی مبطل دانسته اند و احوط اجتناب است
و اما پوشیده عورت بمثل گل و نوره پس او کافیست چنانکه گذشت و همچنین مکروه است

یا انگشتر

خواه

که مرد دهان بسته نماز کند و زن با نقاب نماز کند یا در خلخالی نماز کند که صدا داشته باشد
و مکروهست نماز در حال خضاب و مکروهست در جامهٔ سیاه بغیر عبا و عمامه و چکمه و در جامه
که رنگ سیری داشته باشد خصوصا رنگ سرخ و هم چنین در جورابی که روی پا بپوشاند
نداشته باشد مثل جورابهای زنانه که در این زمان متعارف و کفش و کیوه و امثال او و اکثر
قدما حرام دانسته اند و این احوط است بلکه اظهر است و ظاهر آنست که کراهت یا حرمت ثابت باشد
هرگاه اکثر پشت پا را بپوشاند هر چند تمام را نپوشد و اما آنچه چنین نباشد پس نه کراهت
دارد و نه حرمت مثل نعلین عربی نماز کردن سنت [illegible] سنت خوشبو کردن خود را در حال نماز
بمشک و غیر آن چنانچه از حضرت صادق ع روایت شده است که فرمودند نماز کسیکه خود را
خوشبو کرده باشد افضلست از هفتاد نماز که بدون بوی خوش باشد [illegible] در اقسام نمازهای
و در آن دو بابست باب [illegible] در اقسام نمازهای واجبی و احکام آنها و در آن [illegible] باب
در اداب نماز یومیه و نماز جمعه است و در آن دو فصلست نماز یومیه پنج است ظهر و عصر و هر یک
از اینها چهار رکعت است یعنی چهار رکعت است و مغرب و آن سه رکعتست و عشا و آن نیز چهار رکعت است
نماز صبح و آن دو رکعت است و وجوب اینها در شبانه روزی بر هر که شرایط تکلیف در او باشد
بدیهی دینست و کسیکه حال بداند ترک او را یا یکی از اینها را در حق او شیخ کشتن ثابت است کافر است
و بجز آن [illegible] در نماز ظهر مشهور و جمعه بدل میشود بنماز جمعه و دیگر نماز ظهر میتوان
کرد و جمعی از علمای ما دعوی اجماع کرده اند که در وقتی که امام عصر ع باشد یا نایب خاص
او و اگر اینها هیچ یک نباشد واجب نیست و مشهور در میان متاخرین اینست که در این وقت
سنت کردن آن باین معنی که مکلف اختیار دارد خواهد نماز ظهر بکند و خواهد جمعه بکند
(۲۰) بشرایطیکه مذکور خواهد شد و بعضی وجود آنها واجبست نماز جمعه

اما نماز جمعه افضل است

۱۰۶

اما نماز جمعه افضل است کردنست و جمعی گفته اند که در این وقت نماز جمعه حرامست که و
اول اظهر و احوط است و احوط آنست که جمعه را بکند و اعاده ظهر را بکند هم در هر دو
اکتفا بقصد قربت میتواند کرد و احتیاط آنست که جمعه را ترک نکند بجهت آنکه جمعی قائل
میشوند که مطلقا نماز جمعه واجب عینی است و با وجود شرایطی که بعد مذکور میشود
دیگر آنکه بنماز ظهر اکتفا نمیتوان کرد و بعضی گفته اند که در حال غیبت امام و نایب
خاص او هر چند سنت است نماز جمعه اما باید پیشنماز مجتهد جامع الشرایط باشد
یا باذن او نماز جمعه بکند و این احوط است [illegible] شرطست در صحت نماز
جمعه اینکه بجماعت ادا شود و شرطست در امام که بالغ و عاقل باشد و هرگاه دیوانه
باشد که گاهی عاقل شود در حال عاقلی او ان خلاف نیست اظهر کراهت است و همچنین
باید مرد باشد و حلال زاده باشد و در معنی شیعه اثنا عشری باشد و عادل باشد
و در معنی عدالت خلاف است و همچنین در چیزی که بآن عدالت را توان شناخت و اظهر
آنست که حسن ظاهر کافیست بنهجی که در حدیث صحیح عبدالله ابن ابی یعفور از حضرت
صادق ع روایت کرده است که سؤال کرد از آنحضرت که بچه چیز شناخته میشود عدالت
مرد در میان مسلمانان تا قبول شود شهادت او برای نفع ایشان و ضرر ایشان
پس فرمود آنحضرت باینکه بشناسید او را بستر و عفاف و نگاه داشتن شکم
و فرج و دست و زبان و شناخته میشود بدوری کردن از گناهان کبیره که خدای
عز و جل وعید آتش برای آنها داده از شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و گریختن از
جهاد و غیر اینها و آنچه که دلالت میکند بر اینها همه اینست که پوشاننده باشد همه

دیگر

عیبهای خود را تا اینکه حرام باشد بر مسلمانان انچه در پرده باشد از لغزشها و عیبها
یا بانچه غیر عیبها است که در او توهم میشود و حرام شود تفتیش و تفحص از انها
و واجب شود بر ایشان خوب شمردن او و اظهار عدالت کردن او در میان
مردم و اینکه تخلف نکند از جماعت مسلمانان بدون ازاری پس هرگاه سؤال شود
ازاو در قبیله اش و محله اش بگویند ندیدیم ما از او مگر خوبی و مداومت میکند
بر نمازها و محافظت میکند و قتهای انها و حدیث طولانیست و در ضمنش زیاد
و کم و مواضع حاجت را ذکر کردیم و حاصل اینست که باید انقدر خبر زیاده بر اینکه
ارتکاب معاصی از و ظاهر نشود بر او گمان باشد که معصیت از او ظاهر نشود و اگر
کسی خواهد او را نسبت بمعصیتی بدهد او در صدد رفع ان باشد و مشهور میان
علما انست که در عدالت معتبر است اینکه منافی مروت هم از او بعمل نیاید و مروت را
تعریف کرده اند بحالت ثابتی در نفس که باعث او شود که از امورى که مشعر بر پستی
نفس و کمی همت باشد دوری کند از مباحات و مکروهات و گناهان صغیره که لمم
در اینها نشود مثل چیز خوردن در بازار و بول کردن در راهها و در وقت اسره شدن مردم
و امثال اینها که قبیح شمرده میشود در میان مردم و مثل دزدیدن یک لقمه و کم کشیدن
از ترازو بقدر یک دانه و امثال اینها بجهت اینکه این امور یا از راه بیعقلی است
یا از بیحیائی و هر دو منافی وثوق اعتماد است و پوشیدن عیب در حدیث سابق
مذکور شد هم دلالت دارد و بدانکه هرگاه بار عدالت رجوع میکند و معتبر ظهور
توبه کافیست هر چند قائل باشیم باینکه عدالت عبارتست از ملکه راسخ است و اختلاف

کرده اند

شده و از عیوب نباشد بیرونست

ازاو

واصرار بر صغایر و طاعات و خیرات ازو ظاهر شود

چیزی که منافی عدالت باشد ازو

بودن
کرده اند که ایا شرطست در امام جمعه و غیره آزاد بودن و سالم بودن از خوره و پیسی و حد شرعی
و اعرابی بودن و کوری و جواز امامت عبید مبنی است بر قول بمنعقد شدن جمعه بان
و بعد مذکور خواهد شد انشاء الله بعد ~~واجب نمیشود نماز جمعه بر~~
واجب نمیشود نماز جمعه مگر بر مرد آزاد و بالغ عاقل که مسافر نباشد و سالم از کوری
و از پیری هم باشد و فاصله میانه او و نماز جمعه کمتر از دو فرسخ نباشد و باران هم نباشد
پس بر زنان نماز جمعه واجب نیست و همچنین بر بنده و هرگاه بعض او ازاد باشد
اشکال است و دور نیست که سقوط جمعه اظهر باشد هر چند جمعه در روز نوبت او اتفاق افتد
که انرا آقای او بقیمت او گذاشته باشد و همچنین دور نیست که از خنثی هم ساقط باشد
و مراد از مسافر بودن آنست که بر او قصر واجب باشد خواه در خوانه خود باشد یا کثیر
السفر باشد یا در محل اقامه باشد یا در سفر معصیت یا اینها هم در حکم حاضرند
در جائی که مخیر است میان قصر و اتمام مثل اماکن اربعه مزار اشکالست و دور نیست
که ساقط شود و در مرض رجوع بعرف میشود پس هر که را گویند که مریضست از
او ساقط میشود و مراد از پیری بسیار است که صاحب او بتحلیل رفته باشد و
بعضی گفته اند که بر کسی که بقدر دو فرسخ تمام دور باشد واجب است که حاضر شود و اقوی آنست
که بر او واجب نیست نهایت خلاف در این بیفایده است بجهت انکه چنین فرضی
کم یافت میشود که فاصله دو فرسخ تمام باشد که نه زیاد باشد و نه کم و انکس که خانه او در دو
فرسخ و بیشتر دور باشد مادامی که دور باشد بر او واجب نیست اما بعد از انکه حاضر
شود یا نزدیک بیاید بر او واجب میشود بخلاف و بعضی ملحق کرده اند بباران و گل و کرما

خواهد شد و دوری مسافت بیرون از ... در امام جمعه ... از عیوب ... در نماز جماعت ... مذکور شد

وسرمای شدید را وحق اینست که هرچه موجب عسر وحرج باشد باعث سقوط میشود
واز این جمله است لنگی که باعث تعب باشد وهرگاه این جماعتی که نماز جمعه از ایشان
ساقط است اتفاق افتد که حاضر شوند در نماز جمعه پس جایز است از برای ایشان
نماز جمعه و مجزی از ظهر هم هست بلکه متعین میشود بر اینها که نماز جمعه بکنند بغیر زن
وبنده ومسافر که در اینها خلافست واکثر علما بر اینها نیز واجب میدانند واین اظهر است
وبعد از این که اینها حاضر شوند ونماز بر اینها واجب شد پس شکی نیست که عددی
که در جمعه معتبر است چنانکه خواهد آمد باینها حاصل میشود وجمعه باینها منعقد میشود
بغیر زن که از جمله عدد محسوب نمیشود ودر بنده ومسافر خلافست ودور نیست که
اقرب انعقاد جمعه باشد باینها مطلب پنجم هرگاه از پنج نفر کمتر باشند جایز نیست
کردن نماز جمعه وشرطست در انعقاد جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از اینها امام باشد در اینصورت
وجوب جمعه متعین نمیشود واما هرگاه هفت نفر جمع شوند که یکی از اینها امام باشد
در اینصورت وجوب جمعه متعین است مطلب ششم شرطست در صحت جمعه اینکه
جمعه دیگر اقامه نشود که فاصله میان اینها کمتر از یکفرسخ باشد ومعتبر ملاحظه
اخر یکی از این جماعتها است باول جماعت دیگر پس اگر از صف اول یکجماعت که عدد
جمعه بآن منعقد میشود تا اول جماعت دیگر یکفرسخ باشد کافیست بلکه معتبر
ملاحظه مابین صف اخر ان جماعت وامام این جماعت دیگر است پس هرگاه اتفاق
افتد که باوجود عدم فاصله یکفرسخ هردو بیکبار هردو بیکبار وتکبیرة الاحرام بگویند نماز
هردو باطلست وباید جمعه را اعاده کنند واگر شروع کنند پیشتر نماز دیگری باطل است
یکی پیشتر
وان دیگری نماز ظهر را

وان دیگری نماز ظهر را اعاده میکند ومقدار فرسخ سه میل است وهر میلی چهار هزار ذراعست
وهر ذراعی بمقدار عرض بیست وچهار انگشت است غالبا وهر انگشتی مساوی عرض
هفت دانه جو است وبعضی گفته اند شش دانه وهر جوی مساوی هفت موی
یابوست مطلب هفتم شرطست در صحت جمعه خواندن دو خطبه پیش از نماز ومشهور
اینست که واجبست در هردو حمد خدای تعالی وصلوة بر پیغمبر وآل او وموعظه وقراءت قران
وسمتی هر یک از مذکورات کم بعمل که اید کافیست بهر لفظی که باشد هرچند که انچه مخصوص
روایت شده است بخواند بهتر است بلی در قراءت قران مشهور اینست که واجبست
در خطبه اول یک سوره تمام بخواند وقل هو الله احد از همه بهتر است ودر اخر یک
ایه تمام فایده هم خوبست ودر حدیث وارد شده است که کلام اخر او ان الله یامر بالعدل
والاحسان تا اخر باشد ومشهور اینست که واجبست که خطبه را بزبان عربی بخواند
وظاهر اینست که هرگاه عدد جمعه عربی نفهمند بفارسی بگوید واحتیاط در اینست
که بهر دو زبان بگوید که اگر واجب دانیم عربی را دور نیست که بر عدد جمعه واجب
باشد یاد گرفتن معنی ان واگر ممکن نشود بعد از ان بعجمی بگوید واظهر اینست که وا
جبست که امام وخطیب یککس باشند وواجب است ایستادن در حال خطبه
وشرط صحت نماز است مگر با عجز ودر صورت عجز هرگاه ممکن باشد که نایبی بگیرد در
خطبه ونماز بنا بر مذهب مختار یا از برای خطبه خواندن بنا بر قول بجواز تغایر امام
وخطیب نایب بگیرد واگر نتواند نشسته خطبه بخواند وواجبست طمانینه وارام
در حال قیام بجهت خطبه خواندن وواجبست که در میان دو خطبه بنشیند وارام

بگیرد و اظهر آنست که طهارت شرطست در حال خطبه چنانکه از احادیث معلوم میشود که خطبها بمنزله دو رکعتست و اظهر آنست که واجب است بلند کردن صدا بقدری که عدد معتبر در جمعه بشنوند و اقوی وجوب گوش دادن ایشانست نیز بلکه ساکت بودن هم و اقوی حرمت کلامست بر خطیب در اثنا بلکه بعضی از علما حرام دانسته اند بر او هر چیزی که حرامست بر مصلی و بهتر آنست که در بین نماز و خطبه هم حرف نزنند اما بعد از فراغ از خطبها و قبل از اقامه باکی نیست و سنتست از برای خطیب ردای از برد یمنی و اینکه عمامه داشته باشد و تکیه کند بر عصای یا کمانی یا شمشیری و اینکه روی خود را بمردم کند و سلام کند اول در وقتی که بالا رفته است و بنشیند تا مؤذن اذان بگوید و فارغ شود و اینکه بلیغ باشد و با نچه وعظ میکند پند پذیر باشد تا پند او دیگران اثر کند مطلب ششم سنتست در روز جمعه غسل کردن و احکام و شرایط ان گذشت و اول روز رفتن بمسجد اعظم بعد از انکه سر را تراشیده باشد و ناخنها و شارب خود را گرفته بلکه در همه روز این امور سنتست و همچنین خوشبو کردن خود و شانه کردن ریش و پوشیدن بهترین جامهای خود و پاکیزه ترین انها بلکه مطلق زینت کردن و اینکه با ارام تن و ارام دل باشد و بقدر مقدور کار خیر بکند و دعائی که وارد شده است بخواند و حرامست سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر و هر گاه در پیش روی او نماز جمعه دیگر در حد ترخص سفر باشد که بان برسد پس در این صورت در جواز سفر مشکل است و اظهر عدم جوازست و کسی که بر سر دو فرسخ چون مکلف است که پیش از ظهر بقدر طی مسافت برود بجانب نماز جمعه شود پس دور نیست که هر گاه

وقت جمعه

وقت جمعی قبل از ظهر مانده است که بنماز جمعه برسد دران وقت هم بلا و سفر حرام باشد و اگر سفر او بهمان جانب باشد که نماز جمعه میکنند پس اظهر جواز سفرست اینکه مذکور شد در وقتی است که سفر واجب نباشد اما هر گاه واجب باشد پس فقها گفته اند که بر او حرام نیست مثل سفر حج و همچنین هر گاه مضطر باشد بسفر بجهت دفع ضرورت و همچنین حرامست خرید و فروش در وقت ظهر جمعه و ظاهر اینست که معامله که در این وقت بشود صحیح باشد هر چند ان فعل حرام باشد و اظهر اینست که سایر معاملات غیر بیع همچنین باشد فصل دوم در باقی نمازهای واجبست و دران چند مطلب است مطلب اول در نماز عیدین است و دران چند مطلب است بحث اول واجبست نماز عیدین نهایت وجوب ان شروط است بچند شرط و معتبر است در او اکثر شروط نماز جمعه مثل حضور امام عادل معصوم یا نایب خاص او و مثل عدد و اقوی اعتبار پنج نفر است که یکی از انها امام باشد و بعضی هفت نفر اعتبار کرده اند و مثل امکان بجماعت کردن ان نماز و اما اینکه باید نماز یکی باشد یعنی در کمتر از یک فرسخ فاصله بیش از یک نماز نشود پس ظاهر علما و صریح بعضی ایشان اینست که این شرط است و این قول اقوی است و جماعتی قائل شده اند که این در وقتی است که نماز عید واجب باشد اما هر گاه سنت باشد بسبب اخلال شرایط پس باکی نیست و این دور نیست و اما خطبه های پس سنت بودن انها است و بعضی انها را نیز واجب دانسته اند و بعضی شرط صحت نیز دانسته اند و این احوط است و کیفیت انها مثل خطبه جمعه است ولکن در خطبه عیدین باید که

یعنی بعض مطلبها صحیح

که مخصوص ... کرده باشند

مناسب انها است گفته میشود و بعضی از احکام فطره و قربانی و محل خطبها بعد از
نماز است و گوش دادن بانها سنت است و کیفیت نماز بنا بر مشهور این است
که نیت کند و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد و سوره بخواند پس تکبیر بگوید پنج مرتبه بگوید
و بعد از هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب است رکوع را بگوید و برکوع
رود پس بسجده رود و بعد از سجده ها برخیزد و باز حمد و سوره بخواند و تکبیر
بگوید چهار مرتبه و بعد هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید
و برکوع رود و بعد از ان نماز را تمام کند بحث [illegible] هرگاه مختل شود شرایط نماز عیدین پس
مستحب است کردن او بجماعت و فرادی و ساقط است نماز عید از هر که نماز جمعه سا
قط است اما مستحب است از برای ایشان حضور نماز و در غیر عجایز از زنان خلاف است
و احوط بلکه اظهر است که زنان صاحب صورت و جمال جایز نباشد که بیرون روند
بنماز مطلب ۹ در نماز ایات است و در او چند مطلب است مبحث است [illegible]
در وجوب انها است بلکه شکی نیست در وجوب نماز از برای کسوف و خسوف
و همچنین از برای زلزله و اما سایر علامتهای اسمانی که اغلب مردم از انها خوف
میکنند مثل تاریکی شدید و سرخی شدید و بادهای بسیار شدید و صاعقه های
بسیار شدید که خارج از متعارف باشند پس در انها خلاف است و اقوی وجوب است
و هرگاه کسوف و خسوف انقدر نباشد که وسعت وقت نماز داشته باشد پس
در ان نیز اشکال است و احوط بلکه اقوی وجوب است یعنی اینکه در وقت کسوف و خسوف
شروع میکند و بعد از ان تمام میکند هر چند در بین آن واشود و مسائل وقت نماز
خواهد شد

[illegible]

کسوف و خسوف

این ورق افتاده بود از میان صحفه از جائی است که داده شکل ندارد ۹

[illegible] سنت است که این نماز را در صحرا بکنند بغیر مکه معظمه که سنت است که در مسجد
الحرام بکنند و هرگاه عذری بهم رسد مثل باران و گل و غیر ان پس نماز را در مسجد یا در خانه
بکنند و سنت است که بر زمین سجده بکنند بلکه جمیع بدن در روی زمین باشد
و بر روی فرش ننشینند و سنت است از برای امام بلکه از برای مامومین نیز اینکه
در وقت بیرون رفتن پاها را برهنه کنند و براه روند با آرام تن و دل و سنت است غسل
کردن پیش از بیرون رفتن و خوشبو کردن مردان خود را از برای بیرون رفتن
و زینت کردن و بهترین جامها را پوشیدن و عمامه بر سر گذاشتن و ردا بر دوش گرفتن
و دعائی که وارد شده است خواندن و اینکه از راهی بروند و از راه دیگر برگردند و بعضی
گفته اند که در وقت رفتن دورتر را اختیار کنند و سنت است که در عید فطر افطار کنند
پیش از بیرون رفتن و در عید قربان بعد از برگشتن و اینکه افطار در عید فطر
بشیرینی باشد و بعضی گفته اند بتربت اباعبدالله الحسین ع و ان ضعیف است و
در عید قربان بگوشت قربانی خود و اگر نداشته باشد دور نیست که بمطلق گوشت
قربانی هم خوب باشد و مستحب است که منبر از مسجد جامع نقل نکنند بلکه شبیه منبری
از گل بسازند بلکه مطلق منبر گل سنت است هر چند منبر چوبی دیگر هم باشد و
اینکه موذن باواز بلند سه مرتبه بگوید الصلوة بجای اذان که مردم خبر شوند و بعضی
گفته اند بعد از انکه برخواستند بنماز بگویند و دور نیست که هر دو جا بگویند هم سنت باشد.

وسنتست که تکبیرات را بگوید در عید فطر عقب چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است
و آخر آن نماز عید است و بعضی واجب دانسته‌اند و اول اظهر است و کیفیت آن [illegible]
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد والله اکبر والله علی ما هدینا و در عید
قربان عقب پانزده نماز بگوید که اول آن ظهر روز عید است اگر در منی باشد و
در غیر آن در عقب ده نماز و بعضی این را واجب دانسته‌اند و اول اقوی است و بهتر
است که در کیفیت آن چنین بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر و
لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله
علی ما ابلینا و مکروهست که با اسلحه بیرون روند مگر در وقتی که دشمنی
در برابر باشد و مکروهست که نماز سنتی پیش از ظهر بکنند در هر دو عید
مگر دو رکعت در مسجد پیغمبر پیش از بیرون رفتن بمصلی و بعضی حرام دانسته‌اند
واحوط ترک است و بعضی قضاء نماز را هم منع کرده‌اند واما بعضی گفته‌اند که مراد دیگر
این قائل قضاء نافله است [illegible] هر گاه اتفاق افتد جمعه و عید با هم پس
مشهور علما است که هر که عید را کرد مختار است در حاضر شدن جمعه
و حاضر نشدن آن و بعضی گفته‌اند که این مخصوص کسی است که خانه‌اش
او دور باشد و بعضی واجب دانسته‌اند حضور را و اول اقوی است
و این از برای ماموم است واما امام پس اکثر علما واجب دانسته‌اند
حاضر شدن را بر او و این احوط است

کسوف و خسوف و زلزله و در مباحث اوقات گذشت [illegible] در کیفیت آنست
و آن دو رکعت است بده رکوع و چهار سجود که در هر رکعتی پنج رکوع است و در رکعت
اول دو قنوت و در رکعت دوم سه قنوت میخوانند و تفصیل قراءة آن و در رکوع و قنوت
و سایر احکام آن در رفاعیه از کار نماز در مبحث قراءت آنچه در رکوع و قنوت مذکور خواهد
شد [illegible] در نماز طواف واستیجار وانچه بنذر و شبه آن لازم شده باشد اما
نماز طواف پس آن واجب است از برای طواف واجب و سنت است از برای طواف سنت
ومحل گفتار او در کتاب حجست واما نماز استیجار پس آن واجب میشود بعقد اجاره بعقد
و شرایط اجاره در آن معتبر است از تعیین اجره و تعیین عمل و مقدار آن ومنوی با نماز
خود مکلف ندارد مگر بهمان نیت نیابت پس قصد میکند که نماز ظهر قضا میکنم بنیابت
فلان واجب قربة الی الله واگر قصد قضا هم نشود ضرر ندارد و جهر واخفات را مراعات
کند و هرگاه نایب و منوب عنه مساوی باشند پس اشکالی نیست در اینکه نماز صحیح خود را از
برای منوب عنه میکند واما در صورتی که مرد از برای زن میکند احوط اینست که نماز
صحیح خود را از برای زن بکند یعنی در جهری جهر کند و در اخفاتی اخفات کند
و در صورتی که زن از برای مرد میکند احوط اینست که در موضع جهر جهر کند و در
مواضع اخفات اخفا کند واما نمازهائی که نذر کرده است بعمل آورد و هرگاه قید مباحی کرده
باشد مثل اینکه نذر کرده باشد که دو رکعت نماز سنت مبتدأه در مابین ظهر و عصر
بکنم یا دو رکعت این نماز را در میان این خانه بکنم پس ظاهر علما است که وقت را اعتبار قید
میکنند و میگویند که باید که در همان وقت بعمل آورد و در قید مکان خلاف کرده‌اند واقوی

واقوی در نظر حقیر آنست که در اینجا هم لازم است که بعمل بیاورد و بجای دیگر نمیتواند کرد
هر چند افضل است باشد مثل مسجد بلی اشکال در وقتی است که نذر کند که من نماز
ظهر را امروز در خوانه میکنم که حقیقت نذر بمکان راجع شود نه بنماز ظهر پس بنا بر
اینکه رجحان در نذر شرط باشد صحت نخواهد داشت و میتواند در جای دیگر بکند
اما در کلام علماء فرق مابین این دو مثال ندیدیم فصل سیم در قصر و اتمام است و در آن
چند بحث است بحث اول واجب است از برای مسافر قصر کردن نماز یعنی دو رکعت
کردن نمازهای چهار رکعتی و کسیکه با وجود علم بمسئله عمداً ترک کند و نماز را
تمام کند نماز او باطل است و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر و تمام کند نماز را پس
مشهور اینست که نماز او صحیح است و اعاده هم بر او واجب نیست هر چند دانا شود
بمسئله و هنوز وقت باقی باشد و بعضی از علماء گفته اند که هرگاه وقت باقیست اعاده
بکند و بعضی واجب دانسته اند اعاده را مطلقا و اقوی قول مشهور است و بنا بر اینکه جاهل
معذور باشد در این مسئله مراد اینست که هرگاه در اصل مسئله قصر جاهل باشد که بگوش
او نخورده باشد که نماز را باید قصر کرد معذور است اما هرگاه اصل وجوب قصر را داند پس
در سایر فروع مسائل قصر و اتمام معذور نیست و بعضی علماء گفته اند که جاهل بوجوب
تمام هم معذور است یعنی هرگاه کسی از روی نادانی نماز تمام را قصر کند و این ضعیف است
و اما اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند پس در آن خلافست و اشهر و اظهر
است که اگر در وقت بخاطرش آید اعاده کند و اگر نه بر او چیزی نیست بحث دوم
شرط است در جواز قصر اینکه سفر او بمقدار مقرر در شرع باشد و کمتر نباشد و آن

مقدار

مقدار هشت فرسخ است و مشهور در این اشکال باید سفر هشت فرسخ متصل بیکدیگر
باشد یا چهار فرسخ باشد که در همان روز برگردد و بعضی علما در صورت دوم قائل بتخییر شده اند
در قصر و اتمام و هرگاه در آن روز نخواهد برگردد پس جمعی قائل بتخییر شده اند
و بعضی گفته اند نماز را قصر کند و اما روزه را بگیرد و ابن عقیل قائل شده است که در هشت
فرسخ ممتد و چهار فرسخ که همان روز اراده عود داشته باشد یا پیش از ده روز دیگر خواسته
باشد عود کند در همه قصر میکند و اقوی در نزد حقیر همین قولست و ظاهر اینست که
همین که اراده ندارد که پیش از ده روز برگردد و کافی باشد دیگر ضرور نباشد قصد
کند که پیش از ده روز برمیگردد اگر چه این احوط است و اظهر در نزد حقیر اینست که
همه جا برگشتن را بر رفتن ضم بتواند بکند هر چند مشهور خلاف این است و بعد از این
در مواضع اشاره بآن خواهد شد و چه این را بتفصیل در کتاب غنائم الایام ذکر
کرده ایم و بدانکه کسی که سفر میکند یا این است که میداند مقدار مسافت را یا نه میداند و اگر
میداند در آن اشکال نیست و اگر نمیداند بهیچ وجه که چه قدر است پس یا این است
که ممکن است تحصیل علم بآن یا ممکن نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را تمام میکند و اگر ممکن
باشد پس در وجوب تحصیل علم بآن اشکالست و اظهر و احوط اینست که باید تفحص بکند چنانکه
هرگاه مریض احتمال بدهد که استعمال آب باو ضرر دارد تا تحصیل ظن بعدم ضرر نکند ابتدا استعمال
نمیکند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان تحصیل علم هرگاه نماز را تمام کرد
و بعد از آن برو معلوم شد که سفر او بقدر مسافت شرعی بوده است پس
بر او اعاده لازم نیست و همچنین هرگاه از اول وقت بقصد اداء تمام نماز

گذشته باشد وهنوز نماز نکرده باشد باید قصر بکند واعتبار بحال اداست واظهر
اینست که در وقتی که علم حاصل شود ابتدای او بمسافت همین که مجموع از طی کرده قبل
از علم وانچه باقی مانده است هشت فرسخ هست کافیست دیگر نباید که از حالی که علم هم
رسیده هشت فرسخ دیگر مانده باشد ومقدار مسافت بشهادت عدلین ثابت میشود
وممکن است که بعدل واحد هم توان اکتفا کرد وشیاع که افاده ظن نزدیک بعلم کند
ظاهرا هم کافیست واعتبار بیقین موجب عسر وحرج عظیم است وبدانکه در بسیاری از
احادیث بجای هشت فرسخ رفتار یکروز فرموده اند وبهریک از این اکتفا میتوان کرد
بلکه غالب اینست که رفتار یکروز بیش از هشت فرسخ نباشد واز بعض اخبار معتبره
ظاهر میشود که مراد رفتار شتر قطار است وقافله او معتبر در ان زمین متوسط
وروز متوسط ورفتار متوسط وهرگاه کسی شتاب بسیار کند وزود طی کند باز
قصر میکند حتی مثل کشتی سوار که هشت فرسخ را در یکساعت طی کند وهمچنین
هرگاه اسب سوار این مسافت را در چهار روز طی کند اما اگر هشت فرسخ را مثلا
در یکسال طی کند پس ان اعتبار ندارد وعرفا ورا مسافر نمیگویند وهمچنین هرگاه
از سفر برگردد ودر حوالی منزل خود مدتهای مدید در قریهای که نزدیک تردد کند
وداخل نشود پنجم شرطست در قصر قصد بمسافت معلومه خواه علم بمقدار
ان بعنوان تفصیل داشته باشد یا باجمال وعلم تفصیلی مثل اینکه میداند که از ابتدای
سفر او تا منزلی که میخواهد برود هشت فرسخ است وقصد میکند که این هشت فرسخ
طی کند وعلم اجمالی مثل اینکه قصد کند که بمکانی برود ونداند که تا انجا چند فرسخ است

ولیکن در نفس الامر

والکن در نفس الامر هشت فرسخ یا بیشتر است واین در وقتی فائده میبخشد که کسی سفری را چنین
قصد کند ودر اواخر مسافت علم بهم رساند که این مسافت هشت فرسخ هست وهنوز
نماز نکرده باشد پس در این حال نماز را قصر میکند وفائده این شرط یعنی قصد
مسافت این است که هرگاه کسی بدون قصد مسافت راه طی کند هرچند بیش
از مقدار مسافت شرعی بشود که قصر نمیکند مثل کسیکه از گریخته وکم شده
میگردد یا از پی غریم خود که از و طلب دارد بجهت انکه که طالب ان گریخته وغریم اند ایشها
ودر هرجا بجویند برمیگردند وبخصوص طی مسافتی منظور ایشان نیست بلی هرگاه
طی مسافت هشت فرسخ بکند در برگشتن بخانه قصر میکند وهرگاه بجایی برسد
که میداند که باید دو فرسخ دیگر باید برود واراده عود هم دارد و هشت فرسخ میشود وعود هم
پس اظهر در نزد حقیر این است که در رفتن ان دو فرسخ وبرگشتن هم قصر کند
بلکه هرگاه داند که دو فرسخ دیگر میرود وشش تا هم برمیگردد باز در رفتن وبرگشتن
هردو قصر میکند ولیکن مشهور علما اینست که رفتن را هم ضم نمیکند ببرگشتن ومعتبر
همان مسافت برگشتن است ودر قصد مسافت جزم ضرورست یعنی باید عازم وجازم باشد
که من این مسافت را طی میکنم هرچند جزم بوقوع وحصول ان نداشته باشد یعنی اینکه
در وقت راه افتادن تزلزلی وتردیدی در رفتن ندارد اما هرگاه کسی از او بپرسد که اگر دو
فرسخ که بیرون رفتی بیمار شوی هم خواهی رفت پس در انوقت میگوید نه واین علامت
اینست که جزم بوقوع ندارد پس در انوقت اشکالی هم میرسد ودر جایی که بقصد تمشیت
امری مثل خلاص کردن گرفتاری از حبس در بلد مخصوص بیرون اید وعازم وجازم

حکم

ومصمم رفتن بان بلد بشود و در خاطرش خطور نکند که آن کرفتار پیش از
رسیدن من خلاص شود و در بین راه خبری بمن برسد بر میکردم اباد راین وقت هم
کاه در بین راه ملتفت شود که در هر کاه که خبر بمن رسد که خلاص شده بر میکردم
ان سفر بر هم میخورد یا اینکه هر کاه ملتفت شود ایا ان قصر صحیح است یا نه و بعبارت
واضحتر اینکه ایا جزم ظاهری بس است یا جزم نفس الامری میخواهد اظهر اینست که جزم
ظاهری بس است و ما دامیکه بر جزم خود باقی است قصر میکند و هر وقت که منقطع
شد و متردد شد تردد در بین سفر را بهم میزند که بعد از این خواهد آمد و بدانکه
رضاء در قصد شرط نیست پس هر کاه اسیر اکر میبرد امامیدانند که او را بحد
مسافت شرعی میبرند پس سفر او تابع انشخص است که او را میبرد باید قصر بکند
و از انچه پیش کفتیم حال اسیر و زن و غلام معلوم میشود که هر کاه اسیر اراده فرار داشته
باشد و غلام مظنه ازاد شدن و زن مظنه مطلقه شدن داشته باشند و خواهند
که در وقتی که مرخص شوند برکردند و علم داشته باشند که سفر ان اشخاصی که اینها
میبرند بهشت فرسخ میرسد پس هر کاه علم داشته باشند که پیش از طی مسافت
شرعیه مرخص نمیشوند بلکه هر کاه مظنه هم داشته باشند قصر میکنند و هر کاه احتمال
مرخص شدن مساوی شدن باشد یا علم یا ظن ندارند که اشخاصیکه اینها را میبرند
سفر ایشان بمسافت شرعیه میرسد یا نه پس در این صورتها تمام میکنند مبحث
چهارم شرطیست در قصر استمرار قصد پس اکر از راه برکردد یا در بین راه متردد
شود پیش از اینکه بمسافت شرعی برسد نماز را تمام کند و کافیست در بلوغ مسافت

طی چهار

طی چهار فرسخ که بانضمام برکشتن هشت فرسخ شود بلی اختلاف کرده اند علماء در
جائی که بیرون رود بقصد مسافت شرعیه و در بین راه بجائی او قرار کیرد که باید با قافله
و رفقاء رفت و منتظر امدن انها بشود که همراه انها برود و همچنین قرار بدهد که اکر
انها بیایند برود و الا بر نکردد اظهر اینست که هر کاه چهار فرسخ رفته است پس
باید قصر کند مکر اینکه در انجا قصد اقامه عشره کند یا سی روز متردد بماند
و اکر کمتر از چهار فرسخ رفته است پس بعید نیست که واجب است که تمام کند مکر اینکه باز
بروانه مقصد شود و بعضی اعتبار هشت فرسخ کرده اند که اکر هشت فرسخ تمام
رفته است قصر میکند و الا تمام میکند و هر کاه قبل از قطع مسافت چهار
فرسخ نماز قصری کرده باشد و بعد از ان تردد و انتظار حاصل شود پس اظهر
اینست که اعاده نمیکند و بعضی کفته اند که هر کاه وقت باقیست اعاده میکند
پنجم شرطیست در قصر اینکه در اول مسافت معهوده منظور نداشته
باشد که در بین ان مسافت ده روز در جای اقامه کند و بعضی علماء شرط کرده
اند که باید قصد عدم اقامه بکند و دلیل ان ظهوری ندارد بلکه همین که قصد اقامه
نکرده کافیست و هر کاه کسی در اول سفر قصد نداشت که در بین مسافت اقامه کند
لیکن در بین سفر قصد کرده که در منزلی ده روز بماند پس ان باید مادامیکه در
محل اقامه است تمام کند و ظاهر این است که ده روز حاصل میشود باینکه اول
طلوع افتاب روز اول وارد ان محل بشود و در روز دهم که افتاب غروب کرد بیرون
رود کمینست اول و ما بین طلوع صبح افتاب ضرور نباشد اما پاره روز را حساب

نکند هرچند از طرف اخر پاره دیگر روز را با و حساب کند و اظهر انست که هرچه را
در عرف و عادة اقامه میگویند کافی باشد پس کسی که اقامه در بلدی میکند بیرون
رفتن او بباغ و بستان و زیارت ایشان و محل زراعتی که اکثر اهل بلد بانجا میروند
و بر میگردند ضرر ندارد و قصد این معنی در ابتدای اینست اقامه نیز پس هرگاه
کسی که از محل اقامه بیرون رود بمکانی که کمتر از مسافت قصر باشد یا اینست که در عرف
و عادة اورا نمیگویند که از اقامه دور است بلکه باز میگویند که فلانی در فلان بلد
اقامه دارد پس اظهر انست که اقامه او بر هم نمیخورد و اگر در عرف و عادة نگویند
که از اقامه بیرون رفت مثل اینکه برود بقریه در حوالی این بلد که سه فرسخ است
و در انجا یکروز یا دو روز هم بماند پس اگر منظور او این باشد که از ان قریه بر
گردد و ده روز تازه در ان بلد بماند اقامه او بر طرف میشود و نماز و روزه او در رفتن
و برگشتن و در انجا همه تمام است و اگر اراده اقامه جدید ندارد پس در ان اشکال
و خلاف عظیم است اکثر علما برانند که ما دامیکه قصد هشت فرسخ
تازه نداشته باشد هرچند که از تتمه سفر اول نیز باشد باید تمام کند
و اگر از ان بلد که بیرون رفته منظور هشت فرسخ دارد هرچند تتمه سفر مسافت تازه
اول باشد قصر میکند و این ظاهر تر است از اول و فرقی نیست ظاهرا اینکه
باز برگردد بمحل اقامه و از انجا برود و یا بجای دیگر برود و ظاهر این است
که همین که از بلد اقامه بیرون رفت و عازم طی مسافت شرعیه هست قصر
میکند هرچند آن مسافت حاصل شود بضم کردن رفتن ببرگشتن بخانه خود

هست
و اقوال دیگر در مسئله یکی این است که بمجرد بیرون رفتن از بلد اقامه قصر میکند هرچند
منظور نداشته باشد که طی مسافت شرعیه بکند و قول دیگر اینست که در رفتن بان قریه
تمام کند و در برگشتن قصر میکند بجهت انکه قصد رجوع بخانه خود دارد و نمیخواهد
در جائی اقامه بکند و این در وقتیست که از انجا تا بخانه اش بمقدار مسافت
شرعیه باشد و کلام این قائل در خود ان محلی که بانجا رفته مختلفست و ظاهر این قول
مبتنی بر آنست که رفتن ببرگشتن ضم میشود چنانکه مشهور است و اظهر در نزد حقیر
اینست که رفتن ببرگشتن ضم میشود و معیار همان منظور داشتن طی مسافت
شرعیه است بدون قصد اقامه در میان ان بهر نحو که باشد و لیکن احتیاط در این
مسائل بسیار خوبست و مهما امکن ترک نکنند و اگر کسی در جای قصد اقامه عشره بکند قصد
و بعد از ان از قصد خود برگردد رجوع بقصد میکند مگر اینکه یکنماز چهار رکعتی
تمام کرده باشد مثل نماز ظهر که دیگر تا انجا هست نماز و روزه را تمام میکند و اگر در
بین نماز از قصد اقامه برگردد پس بعضی گفته اند که رجوع میکند بقصر و بعضی
گفته اند تمام میکند و بعضی گفته اند که اگر از محل قصر گذشته است یعنی داخل رکعت
سیم شده است تمام کند و اگر نه قصر کند و در این مسئله محل اشکالات اگرچه اظهر قول
اول است پس بنا بر این قول هرگاه از محل قصر گذشته باشد نماز را بر هم میزند
و از سر میگیرد و قصر میکند و اگر کسی یکنماز تمام نکرده باشد اما روزه گرفته
باشد و از او برگردد پس بعضی گفته اند کافی نیست مطلقا و بعضی گفته اند
کافیست اگر بعد از ظهر رجوع کند از قصد اقامه قول اول اقوی است پس هرگاه

اتفاق افتد که روزه واجبی گرفته و نماز تمامی نکرده عمداً یا سهواً و بعد از تمام روزه
از قصد اقامه رجوع کرد پس بعد از آن هم نماز را قصر میکند و هم روزه فردا را افطار
میکند پس گذشتن وقت نماز چهار رکعتی با وجود نکردن نماز ثمره ندارد و هم
چنین مثل نافله ظهر و عصر را کردن هم فایده ندارد و بلکه همان حکم از برای نماز
چهار رکعتی تمامست و اما هرگاه مسافر در بین نماز قصد اقامه بکند میان نماز را
تمام میکند و ظاهر اینست که چنین نماز تمامی هم در مسئله پیش کافیست یعنی فصل
هرگاه در این صورت بعد از فراغ از نماز پشیمان شود از قصد اقامه حکم اقامه بر هم
نمیخورد مسئله شرطست در قصر اینکه قطع نشود سفر او رسیدن به وطن خود
و مراد از وطن در عرف جائیست که او محل سکنی خود قرار دهد و اراده بیرون
رفتن و نقل مکان کردن از آن را در نظر نداشته باشد و اثر این ظاهر میشود در بعضی اوقات
باینکه در آنجا خانه میسازد و درخت غرس میکند و باغ میسازد و امثال اینها و قطع علاقه
از غیر آنهم بکند خواه مولد او و پدران او در آنجا باشد و این معنی متلزم که در آنجا ملکی داشته باشد ملتزم این نیست
یا خانه از خود داشته باشد بلکه کافیست اجاره کردن خانه و اگرچه تا آخر عمر او باشد خصوصا
در بلاد دیگر این متعارفست مثلا ساکن مقدسه پس کسی که در کربلا معلا و نجف اشرف مجاور
شود و بالقوه خواه خریدن ندارد و بنای او بر اینست که مادام العمر خانه اجاره کند و بنشیند
صادقست بر او که در آنجا توطن کرده است و اما اگر کسی برود با کوچ و عیال و خواهد دو سال
یا بیشتر در اماکن مقدسه بماند و عود کند و او را نمیگویند توطن کرده هرچند که در آن دو سال
بسبب ثروت و مالی که دارد و خانه از برای مسکن دو سال بخرد و وطن میتواند شد که یکی باشد

و میتواند شد

و میتواند شد که بیشتر باشد مثل اینکه چنین قرار دهد که در سالی ششماه در بلدی باشد
و ششماه در بلد دیگر چنانکه اغلب اکراد و ایلات در بیلاق و گرمسیر میکنند بلکه میتواند
شد که کسی چهار زن داشته باشد و در چهار قریه منزل و متوطن باشد که در هر فصلی
بیکی از آنها بسر برد همه اینها را عرفا وطن میگویند و بهر یک از اینها که رسید دیگر قصر نمیتواند
کرد پس کسی که منظور داشته باشد که در یکسال یا دو سال در جائی ساکن باشد بدون
قصد توطن و اتفاق افتد که در بین آن سفر کند در وقتی که عود کرد بآن منزل تا قصد اقامه
عشره نکند نماز را تمام نکند بخلاف آنجائی که اراده توطن در آن کرده است که بمجرد عود بآن نماز را
تمام میکند و هرچند که فردا بخواهد بسفر رود و اظهر در نزد حقیر اینست که توطن
بالفعل شرط است و حصول توطن سابق بر این با وجود قطع علاقه از آن در حال
کافی نیست و همچنین اظهر اینست که همچنین همین که قصد توطن کرد و بنای ماندن کرد و آثار
دوام و استمرار از او ظاهر باشد شد مثل بنای عمارت و باغ و امثال آن اگر بیرون رفت
بسفر و عود کرد بآنجا بدون قصد اقامه تمام میکند هرچند در آنجا تا آن وقت ششماه
هم نمانده باشد پس قاعده و معیار و صدق وطن عرفیست در حال خواه از آن بابت
باشد که مقصود در آنجا همیشه ماندن باشد یا سالی ششماه ماندن باشد یا سالی سه ماه
ماندن باشد و خواه آن مقداری که منظور دارد که در آن مکان در هر سالی بماند یک دفعه تمام آن محقق
شده باشد یا نشده باشد و توطن سابقه با قطع علاقه از آن اعتبار ندارد و خواه در آنجا
بیست سال مانده باشد یا شش ماه مانده باشد و لیکن مشهور علمای ما بر اینند که هر کسی
در جائی شش ماه توطن کرده است همین که بآنجا رسید تمام میکند هرچند قطع علاقه از آنجا کرده

باشد و دلیل ایشان وضوحی ندارد اما چون بعضی از ایشان دعوی اجماع کرده اند اگر تواند در انجا
قصد اقامه بکند و تمام کند و اگر نتواند قصر و اتمام هر دو را بکند احوط است و جمعی از علما کافی
دانسته اند مجرد توطن شش ماه را با وجود قطع علاقه شرط کرده اند که در انجا ملک هم داشته باشد
هر چند یک درخت خرمائی باشد حتی اینکه بعض ایشان ملک را شرط تحقق استیطان عرفی
کرده اند و بعضی اکتفا کرده اند بمنزل و بعضی از این جماعت تصریح کرده اند
که در منزل مملوک بودن شرط نیست و خواه اجاره و عاریه هم خوبست و اظهر در نزد
حقیر این است که هیچ یک از اینها شرط نیست و همان قصد توطن در حال کافیست و وجود
ملک مطلقا مدخلیتی در صدق توطن عرفی ندارد و بدانکه اشکالی که سابق کردیم بجهت نقل
اجماع و گفتیم که احتیاط از ان خوبست ان جائیست که در انجا ملک داشته باشد و اما اگر مطلقا
ملکی نداشته باشد و در انجا شش ماه توطن کرده پس دعوی اجماع تاکید احتیاط در این
جاها مرتبه نیست مبحث هشتم شرطست در قصر اینکه در بین راه در منزلی سی روز بماند و دنبال
یعنی هرگاه بجائی رسید و رفتن میسر نشد و قصد ماندن هم ندارد و سرگردان است نماز
و روزه قصد قصر میکند تا سی روز تمام شود و چنین همین که سی روز تمام شد باید
تمام کند هر چند بقدر یک نماز در انجا بماند و در اینجا ماه هلالی اعتبار ندارد بلکه باید سی روز
تمام شود و معتبر سی روز عرفی تمام است بنحویکه در اقامه عشره گفتیم و مرکب از دو پاره روز
اعتبار ندارد و هرگاه در بین سی روز بیرون رود از بلد که عرفا بگویند که در ان بلد نیست
حکم این سی روز بر هم میخورد مبحث نهم شرطست در قصر که اکثر شغل و عمل او سفر نباشد
مثل مکاری و ملاح و امثال اینها و خانه اش همراهش نباشد مثل بادیه نشینها که خانهای

اهاجیمها اهاا

در ان معلوم [illegible]

اهاجیهای اهاا است و دایم میکردند و باخود میگردانند و مشهور علما به لفظ کثیر السفر این
مطلب را ادا کرده اند و باین سبب بعضی از ایشان شرط کرده اند در تحقیق این معنی که سه سفر کرده
باشد و بعضی چیزی دیگر گفته اند و بعضی باین عبارة گفته اند که سفر او بیش از حضر او باشد
وانچه از احادیث معلوم میشود بعموم و خصوص هم در ان دو عبارة مندرج است که در اول گفتیم
پس هرگاه کسی بر او صادق آید که شغل او سفر است یا خانه اش همراه اوست نماز خود را در سفر
تمام میکند و روزه خود را میگیرد و اشخاصی را که بخصوص در احادیث ذکر فرموده اند هشت
نفرند مکاری و کری و راعی و اشتقان و ملاح و جابی و تاجیری که دور میزند از قبیل چو
جیها و اهها ای که طالب آب و علفند و هر جا آب و علف هست میچرانند و مراد از مکاری
آنست که چار وای خود را بکرایه میدهند و همراه او میرود و کری آنست که خود را بکرایه میدهد
مثل اینها یکه قاصدی میکنند و راعی شبان است و اشتقان را بعضی قاصد است و بعضی گفته گفته اند که
اند که امین خرمنها است و جابی مستوفی خراجست و جمع کننده زکوة و حاصل اینکه هر که
شغل و عمل او سفر است یا یکی از این اسمها در عرف بر او صادق آید حکم او این است که مذکور
شد و دلیلی بر این شرطها که بعضی ذکر کرده اند ظاهر نیست پس هرگاه کسی ده راس الاغ بخرد
و اسباب چار واداری بر پا کند و بنای خود را بر این بگذارد که مکاری باشد ظاهر اینست که در عرف
او را مکاری میگویند و احتیاج باین نیست که سه سفر بکند تا او را مکاری بگویند بلی چون ممکن است
که علت اینکه این اشخاص تمام میکنند این باشد که اصل قصر کردن بجهت دفع مشقت است
و اینها چون بسیار سفر میکنند عادة میکنند و مشقت از ایشان رفع میشود تمام میکنند
و این نمیشود مگر بانکه سفر بسیار بکنند تا عادة کنند یا انکه مراد از مکاری مثلا کسی است

که سلکه این کار داشته باشد ومزاوله ان کرده باشد واین نمیشود مگر بکثرة سفر پس اگر کسی
که احتیاط کند ودر سفر اول ودوم جمع کند مابین قصر وتمام وبعد از ان تمام کند بسیار خوب
کرده است اما وجوب آن معلوم نیست وبعضی احادیث دلالت میکند براینکه هرگاه مکاری
وجمال سفر ایشان بسیار بسرعت وشدت برسد چنانکه بعض علما در بیان این گفته اند که دو
منزل را یکمنزل کند پس جمعی از علماء قائل شده اند که اینها قصر میکنند وعمل بان دور نیست
وگویا این در وقتی باشد که از دو منزل یکی کردن هم عادة ایشان نباشد وباید دانسته شود
که مراد از سفری که کثیر السفر در ان تمام میکند ان سفریست که شغل وعمل اوست پس هرگاه مکاری
بحج رود یا بزیارت برود از غیر جهت چارواداری وهرچند چارواهای خود را هم در ان راه بکرایه
داده باشد ان هم مثل سایر مسافرین قصر میکند وبدانکه مشهور علما بلکه ظاهرا خلافی
در نظر نیست که هرگاه این جماعت در خوانه خود ده یوم بمانند این حکم از اینها زایل میشود خواه
قصد ده روز منظرا کرده باشد یا بعنوان اتفاق شده باشد وبعد از ان هرگاه سفر کنند قصر
میکنند وبعض علماء گفته اند که بعد از ان در سفر سیم تمام میکنند واظهر آنست که در سفر اول قصر
میکنند ودر سفر دوم تمام میکنند ومشهور میان علما اینست که هرگاه این جماعت در غیر
بلد خود هم قصد اقامه ده یوم بکنند اینهم در حکم اقامه ده روز در بلد است ونیت اقامه در اینجا
شرط است وبعضی علماء دعوی اجماع کرده اند که بی نیت اقامه فایده ندارد وبعضی تردد سی
روز را در غیر بلد خود قائم مقام قصد اقامه ده روز کرده اند وبعضی ده روز متردد بعد سی روز را
ملحق باین کرده اند واعتبار اینها خالی از این وجه نیست اما هنوز در مسئله اشکال باقیست ومشهور
میان علماء آنست که اقامه ده روز تا بعمل نیاید قصر نمیکنند وجمعی از علماء قائل شده اند که هرگاه پنج

دو روز بلد بشو

روز یا بیشتر تا به ده روز نرسیده بمانند نماز وروزه را قصر میکنند
وروزه میگیرند ونماز شب را تمام میکنند واقوی قول اولست
وبدانکه احادیث در باب شرط اقامه عشره در خصوص مکاری
وارد شده است ومشهور اینست که فرقی میان این اصناف
نیست وخلافی نقل نکرده اند مگر محقق ره که در کتاب مختصر نافع
نقل خلاف کرده وابن فهد حلی ره در شرح ان گفته است که این خلاف
در هیچ کتابی نیست شاید ابن المحقق از بعض علمای
اهل عصر خود شنیده باشد [illegible] شرطست در قصر اینکه
سفر معصیت نباشد خواه خود ان سفر گناه باشد مثل گریختن
از جهاد وگریختن غلام از آقای خود واعراض کردن زن از شوهر
خود وبیرون رفتن از اطاعت او یا آنکه قصد کند بان سفر گناه را
مثل اینکه برود بجائی که فسادی بکنند یا مالی بدزدد یا مال حرامی دارد
میخواهد او را ببرد وبجائی برساند یا اینکه بخود ان سفر طی مسافت معصیت
میکند مثل اینکه بر جاده زمین غصبی یا سوار اسب غصبی مسافت حج وزیارت
را طی کند پس در همه اینها نماز وروزه را تمام میکند واما معاصی اتفاقی
در سفر که بان قصد سفر نکرده باشد مثل اینکه بسفر مباحی میرفت ودر بین راه
اتفاقا مال کسی را گرفت یا در بین راه شرب خمر یا غیر ان از او صادر
مشهود شد این باعث تمام کردن نماز وروزه نمیشود بلکه در ابتدای

سفر هم اگر از جای خود میشوند که این معلم پیر را هم چنانکه بعضی
میکنند در سفر خواهید کرد همچنین است و بعضی گفته اند که کسی که بر او
تحصیل علم واجب است و سفری بکند که مانع از آن تحصیل باشد نماز
را باید تمام کند و این ضعیف است خصوصا هرگاه آن شخص چنان
شخصی که در خانه هم که بماند تحصیل علم نمیکند و هرگاه کسی بشکار رود
و قصد مسافت معهوده داشته باشد پس اگر شکار او محض از برای لهو است
قصر نمیکند و اگر از برای محض قوت عیال باشد قصر میکند و هرگاه از برای
انتفاع و تجارة بودن باشد جمعی گفته اند که روزه را بخورد و نماز را تمام میکند
و اقوی اینست که هر دو را قصر میکند مبحث دهم شرطست در قصر اینکه از
منزل خود بحد ترخص رفته باشد و در حد آن خلافست و اقوی آنست
که همین که خانهای آن بلد را از یکدیگر امتیاز نمیدهد هرچند سیاهی
آن بلد پیدا باشد یا آنکه صدای اذان را نشنود مرخص است در قصر
و ظاهر این است که این هر دو علامت متوافقند پس ظاهر اینست
که هرگاه مسافر این قدر دور شود که صدای اذان را نشنود مرخص است
در قصر و معتبر در اذان آخر بلد و خانهای آخر بلد معتبر است
مگر اینکه بلد بسیار عظیمی باشد که معتبر در آن محله است که در آن مسافر
ساکن است و در وقت برگشتن از سفر خلاف کرده اند
که آیا بهمین موضع رسد و تجاوز نکند باید تمام کند یا قصر میکند

و ظاهر اینست که از اذان ... صدای ... متوسط است

تا داخل خانه شود

تا داخل خانه شود مشهور قول اول است و قول دویم هرچند خالی
از قوت نیست اما قول اول در نظر حقیر اقوی است و این احکام
حد ترخص و بلد خود است اما هرگاه در بلد دیگر قصد اقامه
کرده باشد و از آنجا خواهد سفر کند آیا بمجرد بیرون رفتن قصر
میکند یا آنکه این حد ترخص در آنهم معتبر است و همچنین در وقتی
که میرود بآن بلدی که میخواهد که در آنجا اقامه بکند آیا این حد معتبر است
یا نه در این مسئله اشکال است و احتیاط را از دست ندهد و اما در مثل کسی
که سفر او معصیت باشد و در بین راه قصد او بدل شود بمباح پس اعتبار
این حد ترخص در آن اشکال است و اظهر اینست که معتبر نیست بلکه بمجرد
تبدیل قصد همین که تتمه سفر مسافت شرعیه هست شروع بقصر
میکند و همچنین هرگاه قاصد مسافت نبود مثل کسی که از عقب
گریخته میرفت و در بین راه قصد مسافت از برای او حاصل شود
انهم چنین است مبحث یازدهم بدانکه آنچه مذکور شد از شرایط
قصر هرگاه بعمل آمد واجب است قصر و جایز نیست تمام کردن
مگر در چهار مکان مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه و حایر
ابی عبدالله الحسین علیه السلام که در آن خلافست بعضی
تمام را واجب دانسته اند و بعضی قصر را و مشهور تخییر است و این
اقوی است و در تحدید حایر خلافست و احوط این است

میان قصر و تمام

که این حکم را داخل روضه مقدسه دانسته باشد خصوصا مواضعی که نزدیک تربت بقبر مقدس ان حضرت ومشهور این است که تمام کردن افضل است از قصر واین در نزد حقیر اقویست اما احوط قصر است وظاهر اینست که نافله ظهر وعصر و وتیره هم مستحب باشد واما روزه پس گرفتن ان جایز نیست و در نماز قصر وا تمام نیت معتبر است وجمعی اعتبار نکرده اند پس هرگاه کسی اولا بنا بگذارد که در این اماکن نماز را تمام کند وبعد از تشهد رای او بگردد قرار بگیرد که دو رکعت کرده باشد وسلام دهد این صورة ندارد مبحث دوازدهم هرگاه در خانه وقت نماز داخل شود ومکلف قادر باشد بر نماز تمام ونماز نکرده بسفر رود اقرب آنست که واجب است که قصر کند ومعتبر حال اداء نماز است که بجا میاورد نه حال وجوب که باو تعلق گرفته بود وهم چنین در صورت عکس که هرگاه در سفر باشد و وقت نماز داخل شود وقادر باشد براینکه نماز را قصر کند ونماز نکرده تا از حد ترخص گذشت یا بخانه آمد باید نماز را تمام کند و در هر دو مسئله اقوال متعدده است واقوی انست که مذکور شد والله اعلم باحکامه باب نهم در نوافل است و دران چند فصل است فصل اول در نوافل یومیه است و دران چند مطلب است مطلب دوم مطلب اول در کمیت رکعات نوافل یومیه سی وچهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است که قبل از نماز ظهر باید کرد وهشت رکعت

نافله عصر

نافله عصر که پیش از نماز عصر باید کرد وچهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز باید کرد و دو رکعت نافله وتیره است که نشسته باید کرد و بیک رکعت محسوب میشود وبعد عشا باید کرد واز اخبار بسیار معلوم میشود که این دو رکعت را ایستاده کردن افضل است واحوط نشستن است وبعد از این هم مذکور خواهد شد وهشت رکعت نافله شب وبعد از ان دو رکعت نافله شفع وبعد از ان یک رکعت نافله وتر وبعد از ان دو رکعت نافله صبح وتفصیل وقت اینها در مباحث اوقات گذشت و در کردن و...کردن این نافلها تاکید بسیار رفته است و در بعض اخبار ترک انها را معصیت دانسته اند و در احادیث معتبره وارد شده است که تمامی نقص نماز های واجب است که بسبب عدم حضور قلب حاصل شود شده بکردن این نافلها حاصل میشود مطلب دوم مکروهست سخن گفتن مابین چهار رکعت نافله مغرب ومابین انها ونماز مغرب وتعقیب خواندن بعد نماز مغرب ضرر ندارد خصوصا تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها وبعض علما گفته اند که نافله مغرب را بعد نماز بلا فاصله بکند وبعضی گفته اند که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بی فاصله بکند واین احوط است وسنت است که بعد نافله صبح پهلوی راست را بر زمین بگذارد وپنج آیه که در اخر آل عمران است

که اولش ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل
والنهار است بخوانند و دعاهائی که وارد شده است بخواند
و در کلام علما سجده در راه رفتن هم مذکور شده است بجای پهلوی
خوابیدن و اول افضل است وخواب کردن در این وقت مکروهست
مطلب سیم هرگاه نماز شب از کسی فوت شود پس برخیزد پیش از نماز
صبح و نافله شفع و وتر با نافله صبح بکند ثواب نماز شب را دریافته
است اما ظاهر این که این در صورت اضطرار است مثل اینکه فراموش
کرده باشد یا خوابش برده باشد یا شغلی او را مانع شده باشد
مطلب چهارم در یوم جمعه سنت است بیست رکعت نافله چهار رکعت اضافه
از روزهای دیگر و در بعضی اخبار دو رکعت بعد عصر هم وارد
شده است و در بعض اخبار رخصت اکتفا بشانزده هم وارد شده است
واخبار در کیفیت ترتیب آن مختلفست وهمچنین کلام علما
بعضی فرموده اند که شش رکعت آنرا در وقتی که روز بلند میشود بکند
و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت اول ظهر پیش از نماز جمعه و شش
رکعت بعد جمعه و در بعض دیگر وارد شده است که شش
رکعت در اول روز و شش رکعت بعد از آن بفاصله و دو رکعت
بعد از ظهر و دو رکعت بعد از عصر و در بعض دیگر بنحو دیگر وارد
شده است مقدم داشتن همه این نافله بر فریضه افضل است

وعمل بهم جایز است

وعمل بهم جایز است مطلب پنجم ساقط میشود در سفر نافله
ظهر و عصر و مشهور این است که وتیره هم ساقط
میشود و بعضی جایز دانسته اند کردن آنرا و این خالی از قوتی
نیست چنانکه از بعض اخبار مستفاد میشود فصل دوم در نماز
استسقاست و آن سنت است در وقتی که آب نهرها
کم شود و باران کم شود وکیفیت آن مثل نماز
عیدین است وخطبهها را در اینجا بعد از نماز میخوانند و در
وقت قنوت وخطبه این نماز آنچه مناسب مقامست بگوید
از طلب رحمت و مهربان شدن جناب اقدس الهی و مواعظیکه
مناسب مقام باشد واولی آنست که آنچه وارد شده است از قنوت
وخطبه بخواند و سنت است که سه روز پیش از بیرون رفتن روزه بدارند
و روز سیم بیرون روند ~~واینکه روز سیم بیرون روند~~ واینکه روز سیم دوشنبه
باشد یا جمعه واینکه غسل کنند از برای نماز بلکه پیش از روزه نیز
واینکه بصحرا روند پابرهنه و با رام تن و دل و خواری و خشوع اطفال واینکه
و مردان پیر و زنان پیر و حیوانات را هم راه ببرند و میان
اطفال و مادرهای ایشان تفرقه کنند که گریه و ناله و افغان
بسیار شود واینکه امام بعد از نماز رداء خود را بگرداند
وانطرف که بشانه راست بوده بشانه چپ بگرداند وانچه

بشانه چپ بوده براست بگردانند پس امام رو بقبله کند
و بگوید الله اکبر پس رو بطرف راست کند و سبحان الله
بگوید و همچنین بطرف چپ رو کند لا اله الا الله بگوید
پس رو بمردم کند و الحمد لله بگوید و هر یک را صد مرتبه
بگوید باواز بلند و بعض علماء گفته اند که مردم هم
همراه او بگویند و بعد از آن خطبه بخوانند و سنت است
که هر گاه تاخیر اجابت شود مکرر بیرون روند و نماز کنند
و بهمان روزه اکتفا میکنند و اگر خورده باشند باز روزه را
از سر گیرند و باز بنماز روند تا رحمت بر ایشان نازل شود
فصل سیم در نوافل ماه مبارک رمضان است و مشهور اینست
که مستحب است هزار رکعت نافله علاوه بر آنچه در سایر ماهها
مستحب است و مشهور این است که در هر شبی بیست
رکعت میکنند هشت رکعت بعد مغرب و دوازده رکعت بعد عشا
و در هر یک از شبهای دهه آخر سی رکعت میکنند هشت رکعت
بعد مغرب و بیست و دو رکعت بعد عشا و از بعض روایات
عکس این بر میاید یعنی هشت را بعد عشا فرموده اند
و دوازده یا بیست و دو را بعد مغرب و باین سبب بعضی بتخییر
قائل شده اند و سیصد رکعت دیگر باقی میماند آنرا در هر شب

احیاء هر شب

احیاء هر شبی صد رکعت بکنند علاوه بر اینکه در شبهای
دیگر میکنند و اکثر علماء نقل کرده اند که در این سه شب
همین سیصد رکعت را بکنند و هشتاد رکعت که باقی میماند
قسمت کنند بر جمعهای ماه بر هر جمعه ده رکعت بنماز امیر المؤمنین
علیه السلام و فاطمه علیها السلام و جعفر طیار بکنند و در
جمعه آخر بیست رکعت بنماز از امیر المؤمنین ع و در عشیه آن جمعه
بیست رکعت بنماز فاطمه ع و عمل بهم خوب است فصل چهارم
در سایر نوافل است و آن بسیار است و در کتب ادعیه مذکور است
از جمله مؤکدترین آنها نماز جعفر طیار است رضی الله عنه و آن چهار
رکعت است بدو سلام و اگر توانی هر روز بکن و اگر نه هر دو روز
یکبار بکن یا هر جمعه یا هر ماه یکبار یا هر سال یکبار بکن پس
بدرستی که خدا میفرماید که آمرزیدم گناهی که از تو سر زده در ما
بین اینها چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است و میتوان آنرا
در ضمن نوافل یومیه کرد بعضی دو نماز را بر یک نماز بکنند و در
ضمن قضای نافله هم میتواند کرد بلکه بعضی در قضای نماز واجب
هم گفته اند و کیفیت آن این است که بخواند در هر رکعتی حمد
و سوره و بهتر آنست که در اول اذا زلزلت الارض بخواند و در
دوم و العادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله

وبعد از خوندن سوره پانزده مرتبه تسبیحات اربع بگوید پس برکوع رود ودر رکوع هم ده بار تسبیحات را بگوید وبعد از راست شدن هم ده مرتبه بگوید وهمچنین در سجده اول ودر راست شدن از سجده اول ودر سجده دویم ودر راست شدن ازان هر یك ده مرتبه وهم چنین در سایر رکعات باین دستور وجایز است که نماز را بدون تسبیحات بکند وبعد از نماز قضای آنرا بکند در حال راه رفتن در حوایج خود هرگاه تعجیل داشته باشد ودر سجده آخر یکه وارد شده بخواند واز جمله انها نماز امیر المؤمنین ع است وان چهار رکعت است در هر رکعت حمد یکبار وقل هو الله پنجاه بار واز جمله انها نماز فاطمه زهرا ع السلام است دو رکعت است ودر رکعت اول حمد یکبار وانا انزلناه صد بار ودر رکعت دویم حمد یکبار وقل هو الله صد بار واز جمله انها نماز غفیله است دو رکعت مابین مغرب وعشا ووقت او باقیست تا زهاب حمره مغربیه واز جمله انها نماز رسول خدا ص وحسنین ع ونماز روز غدیر واول رجب وشب مبعث ودر وزا وشب نیمه شعبان وهدیه معصومین ع ونماز اعرابی واستخاره وحوایج وشکر وتحیت مسجد وزیارت ولیلة الدفن وغیر اینها وتفصیل انها در کتب مبسوط مذکور است وبغیر اینها که سببی از برای انها ذکر نشده همیشه مستحب است کردن دو رکعت نماز وجمیع نوافل دو رکعت است بغیر نماز اعرابی ونافله وتر وکیفیت نماز اعرابی در مباحث تسلیم خواهد آمد خاتمه در ذکر افعال مقدم بر نماز ومؤخر از نماز ومقارن نماز است ودرین چند باب است

دعا

باب اول

باب اول در اذان واقامه نماز ودران چند مطلب است مطلب اول جایز نیست اذان واقامه در غیر نمازهای یومیه پنجگانه ونماز جمعه واما در فرایض یومیه وجمعه پس مشهور واقوای اینست که مستحب است واستحباب انها اموکد است خصوصا در جماعت ودر نمازهای جهریه خصوصا نماز مغرب وصبح وبعضی واجب دانسته اند انها را در نماز جماعت وبعضی فضیلت نماز جماعت را موقوف میدانند بر انها وبعضی انها را شرط صحت جماعت میدانند وبعضی هر دو را واجب میدانند در نماز صبح ومغرب واقامه را در سایر نمازها واقوال دیگر هم در مسئله هست واقوی قول مشهور است واز برای زنان هم مستحب است اما تاکید ندارد ودر بعضی اخبار صحیحه است که زنان در اذان به تکبیر وشهادتین اکتفا میتوانند کرد ودر حدیث صحیح دیگر در اقامه انها نیز اکتفا شده باینکه تکبیر بگویند واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله وجایز است که زنان برای زنان اذان بگویند وباین اکتفا کنند وبعضی گفته اند که مردان محرم او هم میتوانند باذان اکتفا کنند بلکه بعضی اجنبی نامحرم هم کافی دانسته اند واین هر دو خالی از اشکال نیست خصوصا اخیر بلکه اظهر وشهر در اخیر عدم جواز است وبعضی علما تصریح کرده اند باینکه خنثی هم حکم زن دارد مطلب دوم ساقط میشود اذان در چند جا اول در نماز عصر وعشا هرگاه کسی جمع کند انها را با ظهر ومغرب یعنی اگر فاصله بسیار قرار ندهد میانه دو نماز یا اینکه نافله بکند اذان ساقط نمیشود وسقوط اذان درین جا رخصت وگفتن اذان جایز است وشاید ترك آن افضل باشد والحق مشهور شده که هرگاه بدو نماز را در وقت فضیلت نماز اول جمع بکند بنیت نماز دویم بگوید دلیلی از برای این نیافتم دویم عصر روز عرفه در عرفات وعشاء مزدلفه وخلاف کرده اند

مطلب دوم

اول

دویم

در اینکه اسقاط اذان در اینجا از جهت کراهت است یا حرمت یا محض رخصت است و ظهر حرمت است
عصر روز جمعه است خواه جمع کند از آن با ظهر یا تفریق کند و در کیفیت سقوط اذان
در این جا نیز خلاف است و احوط بلکه اقوی لزوم ترک است چهارم کسی است که نمازهای
قضا بسیار میکند در یکوقت پس او در اول نمازهای خود اذان میگوید و باقی نمازها را
باقامه تنها میگوید و مشهور آنست که ترک اذان در اینجا از باب رخصت است و کردن آن افضل است
و این در نظر حقیر خالی از اشکال نیست و بعضی متأخرین تقویت کرده است قول باینکه
تکرار بدعت باشد و بنای عمل بر سقوط است پنجم رخصت است در هر نمازی در سفر که اذان را
ترک کند ششم اما هرگاه بشنود اذان غیر را خواه آن اذان را از برای جماعت دیگر بگوید
یا منفرد باشد و خواه اذان مسجد باشد و خواه اذان شهر باشد بآن اکتفا میکنند بلکه اقامه هم چنین است مگر آنکه
بعد اقامه سخن گفته باشد در آنصورت اقامه را از سر گیرد و ظاهر این است که منفرد هم
میتواند باذان غیر اکتفا کند و سقوط اذان در اینجا رخصت است پس بآن مستحباب باقی است
اما اینها در غیر اذان جماعت مخصوصه است پس در آن جا امام میتواند اذان را از سر گیرد
نه مأموم و استحباب حکایت اذان معنی دیگر است و مشهور آنست که هرگاه
منفردی اذان و اقامه گفته باشد و شخص دیگر یا جماعت دیگر بیایند و
میخواهند که نماز را بجماعت بکنند اذان و اقامه را از سر گیرند هفتم
مشهور این است که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و میخواهند نماز جماعت
کنند و جماعت دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشند و هنوز متفرق نشده باشند
جماعت ثانیه باذان و اقامه اینها میتوانند اکتفا نماید و بعضی از ایشان تصریح کرده اند که منفرد

نمتوزند

نیز اند اکتفا باین بکند اما ظاهر احادیث دلالت بر همه دارد بلکه منفرد ظاهر تر است و وجهی از
برای تخصیص تخصیص بجماعت آن ازانچه در نظر حقیر است از احادیث
ظاهر نیست و اظهر این است که اتحاد نماز معتبر است یعنی اینها که داخل میشوند
همان نمازی را خواهند بکنند که آن جماعت کرده اند مطلب منشهور در اقوال
این است که فصول اذان هیجده تاست الله اکبر چهار مرتبه بعد از آن اشهد
ان لا اله الا الله و بعد از آن اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن
حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل
و بعد از آن الله اکبر و بعد از آن لا اله الا الله هر یک از اینها را دو مرتبه
میگوید و اقامه هیفده فصل است و تفاوت او باذان اینست که دو تکبیر
از اول ساقط میشود و یک تهلیل از آخر و دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی
علی خیر العمل زیاده میشود هرگاه در سفر باشد یا عذری داشته باشد و شتاب
داشته باشد میتواند اینکه فصلها را در اذان و اقامت هر دو کم کند مثل
اینکه تکبیرهای اذان را یکی یکی بگوید و هم چنین میتواند هر یک از فصلها را
یکی بگوید در اذان و اقامه هر دو را یکی یکی بگوید و واجب است که بهمان ترتیب
که مذکور شد بگوید اگر عمدا غیر آن کند باطل است و اگر سهوا فصلی را بر فصلی
مقدم دارد برگردد فصل پیش را اذان بگوید بعد از آن فصل بعد را بگوید و هم چنین
هرگاه سهوا اقامه را مقدم دارد برگردد و اذان بگوید بعد از آن اقامه بگوید و هرگاه
شک کند در فصلی از فصلهای آنها تا داخل فصل دیگر نشده است بجا آورد و هرگاه

و آخر صلوة و حاء را در آخر فلاح همه را ظاهر کند و سنت است که بلند کند
صدای خود را باذان و هرچه بیشتر بلند میکند ثواب او بیشتر است و انگشتها
خود را در گوشهای خود بگذارد و مشهور آنست که سنت است که فاصله
بدهد میان اذان و اقامه بدو رکعت نافله یا سجده یا نشستن یا بگام برداشتن
بغیر مغرب که در آنجا فاصله را بگام برداشتن بکند یا نفسی کشیدن و
یا تسبیح گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب هم وارد شده است و
و آنکه ثواب کسی دارد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و چون
حالات و اوقات مکلف مختلف میشود هر وقت هر کدام را مناسب داند مختلف
بکند و با قطع نظر از دواعی و موانع خارجه دور نیست که در مثل ظهر
و عصر دو رکعت نافله بهتر است و در غیر آنها سجده بهتر باشد
بغیر نماز مغرب و سنت است خواندن دعائی که وارد شده است ما بین
اذان و اقامه و سنت است حکایت اذان از برای کسی که میشنود هر چند
در بیت الخلا باشد یعنی هر کلمه مؤذن گفته او هم بگوید و بعضی را
جایز دانسته اند قطع نماز را از برای حکایت اذان و این مشکل است
و اما قطع قرائت قرآن باین جهت پس باکی نیست و حکایت اذان
در حال نماز صورتی ندارد هرچند در غیر کلمه حی باشد که حی علی
دارد و سنت است که بخواند که دعائی که وارد شده است در وقت
شنیدن اذان و جمع این با حکایت اذان باین میشود که بعد فراغ

داخل فصل دیگر شده بوده و همچنین هرگاه شک کند در اذان بعد از آنکه داخل
شدن در اقامه اذان بگوید و هرگاه شک کند در اقامت بعد از دخول در اقامه
بوده صحیح سنت است در اذان و اقامه رو بقبله باشد و در حال گفتن شهادتین
تاکید بیشتر است و در اقامه تاکید بیشتر از اذان است و مکروه است ملتفت
شده بجانب راست و چپ و سنت است بپا ایستادن در هر دو و بعضی در اقامه
شرط صحت اقامه دانسته اند و این قوتی دارد و احتیاط در این است که ترک
نکند در اقامه مگر در حال اضطرار و سنت است که با طهارت باشد و بعضی
شرط صحت اقامه دانسته اند و این قول قوتی دارد سنت است که اذان را بتأنی
و آرام بگوید و در ما بین فصلها درنگ بکند و اقامه را بشتاب بگوید اما در هر دو
مراعات وقف و نفس کشیدن بکند و همچنین در جمیع اذکار مثل تسبیح زهرا و غیر
از جهت آنکه حرکت دادن آخر بدون نفس کشیدن یا نفس کشیدن با حرکت
دادن آخر لحن است در کلام عرب و صحیح نیست و بعضی گفته اند که تسکین
بدون وقف هم در لغت عرب وارد شده است و بهتر است از حرکت دادن است
و ظاهر اعتبار اول است و اما اگر زبان کسی بر وجه صحیح جاری نشود و حرفی را
بحرفی بدل کند چنانکه بلال شین را بدل به سین میکرد پس باکی نیست آن
و همچنین بدل کردن حرکتی بحرکتی در صورت عجز اما تغییر اعراب و حرکت
با امکان تعلم پس اظهر آنست که مبطل است خصوصا باعث تغییر معنی
نشود و یا نشود و باید هر چهار را در اول الله اکبر و هر چهار در آخر الله اکبر
دو مرتبه

از اذان بخواند یا آنکه در اول اذان بخواند و بعد از آن هر چه را در یابد حکایت کند [مطلب]
مکروهست سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه و تاکید دارد در اقامه خصوصا بعد از قد قامت
الصلوة و خصوصا در جماعت یعنی آن جمعی که میخواهند نماز جماعت بکنند و اکتفا میکنند باقامه آن شخصی
که اقامه میگوید بعد از قد قامت الصلوة سخن گفتن ایشان کراهت بسیار شدید دارد و جمعی حرام
دانسته اند در اینجا و این قول خالی از قوتی نیست و بعضی علما در اثنای مطلق اقامه هم حرام دانسته اند
و علی ای تقدیر هرگاه کسی سخن بگوید سنت است که اقامه را از سر گیرد و استثنا کرده اند از سخن
گفتن در این جا سخنی را اگر بجهت مصلحت نماز باشد مثل پیش داشتن امام یا راست کردن صف
و گفتن اشهد ان علیا ولی الله و ان محمدا و آله خیر البریه جایز است هرگاه بقصد جزء اذان بودن
نگفته باشند و هرگاه جزء اذان داند ظاهرا بدعت است پس در این صورت اکتفا بیکمرتبه
کردن احوط است و دو بار گفتن شبیه تر است با جزء اذان [مطلب] اگر ترک کند
اذان و اقامه را تا نماز تمام شود پس به اشکال اعاده از برای او جایز نیست و اگر ترک
کند تا داخل نماز شود پس اکثر علمای ما بر آنند که مادامی که برکوع نرفته است میتواند
که نماز را خراب کند و اذان و اقامه را بگوید و باز نماز را از سر گیرد اگر سهوا ترک
کرده باشد و هرگاه عمدا ترک کرده دیگر بر نمیگردد و بعضی عکس این گفته اند و آن
ضعیف است و بعضی گفته اند میتواند برگردد در صورت نسیان مادامی که از نماز
فارغ نشده است و احوط آنست که همین که داخل برکوع شد دیگر بر نگردد و تا
کید برگشتن هرگاه پیش از قرائت بخاطرش بیاید بیشتر است و مشهور اینست
که هرگاه اقامه را گفته باشد از برای اذان تنها بر نمیگردد و بعضی دعوی اجماع

هم برین

هم برین کرده اند و بعضی گفته اند که از برای اذان تنها هم بر میگردد و حکمت از احادیث این
ظاهر نمیشود و بعضی علما تخصیص داده اند این احکام را بمنفرد و اخبار ظاهر در
منفرد است و بعضی تعمیم داده اند در امام و منفرد [مطلب] جایز نیست تقدیم اذان
بر وقت نماز در غیر صبح و اما در صبح پس مشهور جواز تقدیم اذان است و جمعی منع کرده اند
از این هم و بعد از ملاحظه احادیث در این باب معلوم میشود که آن اذانی که پیش از
صبح که تجویز شده است اذان صبح نیست که با او بتوان اکتفا نمود از برای نماز صبح بلکه بجهت
تنبیه و اعلام و بیدار شدن خفتگان است و دور نیست که جمعی که منع کرده اند اذان نماز صبح را
منع کرده باشند و آنها که اثبات کرده اند اذان اعلام را اثبات کرده باشند پس نزاعی
در میان نخواهد بود و ابن عقیل و ابن بابویه نقل کرده اند که رسول خدا صلعم دو مؤذن
داشت یکی بلال بود و یکی ابن ام مکتوم و آن کور بود و پیش از صبح اذان میگفت و بلال
در وقت طلوع صبح اذان میگفت و آنحضرت میفرمود که هرگاه اذان بلال را شنیدید پس
باز خوردن را دارید از خوردن و آشامیدن پس بنا بر این تعدد مؤذن در این دو اذان
اولی خواهد بود تا صدای آنها از یکدیگر ممتاز باشد و فایده داشته باشد [مطلب]
شرط است در مؤذن اسلام پس اذان کافر صحیح نیست و اظهر این است که ایمان هم شرط است
اما بلوغ پس آن شرط نیست بلکه طفل ممیز اذان او صحیح است و از برای نماز باذان او صحیح
میتوان اکتفا کرد نه در دخول وقت و اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و هم چنین اذان
دیوانه و پیش گفتیم که اذان زن از برای زنان خوبست نه غیر آنها و سنت است که مؤذن
عادل و صاحب اطلاع باشد و خوش آواز باشد و اینکه صدای خود را بلند کند

و اینکه بر جای بلندی بایستند و استحباب مناره دلیلی ندارد و اینکه بینا باشند بوقت و کور
نباشند هر چند جایز است از برای کور هم هرگاه کسی باشد که او را رهنمائی کند و در
اعتماد کردن باذان کسی که جاهل بوقت باشد اشکالست هر چند که بر سبیل اتفاق
بوقت گفته باشد اگر شخص مقدری او را رهنمائی کرده باشد خوبست و در جواز اعتنا
باذان کسی که اجرت میگیرد بر اذان گفتن اشکالست اظهر عدم جوازست و اجرت گرفتن حرام
است و اما روزی دادن باو از بیت المال مسلمین باکی نیست باب دوم در قیام است
و در آن چند مطلب است مطلب اول واجبست ایستادن در همه نمازهای واجبه
قیام در تکبیر احرام و نیت رکن نماز است که ترک آن عمدا یا سهوا نماز باطل میشود
و همچنین قیام متصل برکوع رکن است باین معنی که باید رکوع از قیام بعمل آید و ثمره آن در بعضی
اوقات ظاهر میشود مثل اینکه شخصی بسبب ضعفی عاجز باشد از ایستادن بنشیند و
بعد از تمام شدن قرائت از خود قوتی بیابد که میتواند بایستد پس باید برخیزد و راست
بایستد و برکوع رود و پس اگر در آن حال خم شده برخیزد و خوب راست نشده
برکوع رود نماز او باطلست و همچنین مأموم هرگاه خواهد داخل شود در وقتی که امام
برکوعست باید تکبیر را بگوید در حال قیام و از قیام برکوع رود که اگر تکبیر گویان برکوع
برود نماز او باطل است و قیام در حال تکبیر را هم در نیافته است و در اینجا این دو رکن
داخل هم شده است و حد قیام آنست که فقرات پشت که آنرا صلب میگویند بر روی یکدیگر
بود صف و مستوی و استقامت قرار گیرد پس در حال نماز خم نشود و پایین انداختن
سر مبطل نماز نیست هر چند ترک آن سنت است و واجبست که بر هر دو پا بایستد

وتکیه بر چیزی

و تکیه بر چیزی نکنند بنحوی که اگر آن چیز را بردارند بیفتد و بعضی مکروه دانسته اند
تکیه کردن را و بنای عمل بر مشهور است و اما اینکه تکیه کردن بر چیزی مثل دیوار و غیر آن برای برخاستن
پس آن ضرری ندارد و بعضی این را هم مثل اول دانسته اند و آن ضعیف و واجبست استقرار بدن
در حال قیام یعنی در بین نماز راه نرود و پیش و پس نرود مگر در جائی که استثنا شده مثل
نماز جماعت در بعضی اوقات چنانکه بعد خواهد آمد و اما اینکه گاهی سنگینی خود را بر یک
پا بیندازد و هرگاه بر آن پا پس آن مکروه است و همچنین مکروه است که گاهی یا پائی
بگذارد و گاهی پس بگذارد و این در وقتی است که در عرف از حد استقرار را خارج
نشود و اگر نه نماز او باطل است و در وقت پیش رفتن او پس آمدن از قرائت دست بردارد
و بعد از قرار بخواند مطلب دوم هرگاه کسی عاجز شود از ایستادن پس اگر تکیه کند بجائی بایستد
و اگر تواند بعض قیام را بعمل آورد بعض مقدور را بعمل آورد و هرگاه قیام را عرفا تواند بعمل آورد
هرگاه قیام را عرفا تواند بعمل آورد و اما راست ایستادن مقدور نباشد باز بایستد
بایستد و هرگاه نتواند قیام را بعمل آورد تا آنکه رکوع و سجود را نتواند درست بجا آورد و اگر
بنشیند رکوع و سجود را درست میتواند بکند باز قیام را مقدم دارد و رکوع و سجود را
بقدر مقدور بجا آورد هر چند باشاره و ایما باشد و هرگاه قیام هیچ مقدور نباشد
نشسته نماز کند و در معرفت عجز رجوع بحال خود میکند بجهت آنکه انسان بحال خود بینا است
پس هرگاه داند که میتواند با مشقت بسیار برای او هست بنشیند و هرگاه طبیب بگوید که ایستادن
ضرر دارد میتواند بقول او عمل کند مگر آنکه از برای خودش علم بعدم ضرر حاصل باشد
و همچنین هرگاه بگوید که باید چند روز بر پشت بخوابد یا بنشیند بجهت دفع آب چشم و غیر آن

هرچند از ایستادن عاجز نباشد و ضرر رسیدن اعم است از هلاکت یا طول
آزار یا زیاد شدن آن یا شدت کردن آن و در همهٔ این صورتها ترک قیام
میتوان کرد و در حکم مذکور است هرگاه از دزد یا درنده بترسد یا در زیر سقف
کوتاهی محبوس باشد و هرگاه تواند که راه برود و نماز کند یا بنشیند و نماز
کند نشستن را مقدم میدارد هم چنانکه در صورت امکان از راه رفتن
و ایستادن یا تکیه ایستادن با تکیه را مقدم میدارد و هرگاه از
از نشستن عاجز باشد تکیه بکند و بنشیند و هم چنین سایر آنچه
گفتیم در قیام مثل آرام در نشستن ملاحظه کند و بعد از عجز از همه
به پهلوی راست بخوابد روی بقبله و برای رکوع و سجود اشاره
کند و اگر از آن هم عاجز شود به پهلوی چپ بخوابد بروش مذکور
و اگر از آن هم عاجز شود بیالا بخوابد مثل حال احتضار و اشاره
کند و باقی احکام رکوع و سجود در محل خود خواهد آمد پس
بدانکه هرگاه کسی که ایستاده است عجزی عارض او شود
می نشیند و اگر از نشستن عجز عارض شود به پهلوی راست
میخوابد و هم چنین تا حال آخر و بعکس این هرگاه ضعف قوت
یابد بهر حال که هست بحال دیگر که بالاتر از آن منتقل تا بجائی که باید
بالاتر از همه است پس اگر قبل از قرائت عجز او را عارض شود
بنشیند و قرائت کند و هرگاه در بین قرائت ضعف عارض

شود

شود مشهور آنست که در حال فرود آمدن هم قرائت میکند و بعضی
گفته اند ساکت شود تا بنشیند و بعد از آن بخواند و اول اظهر است و اگر
از برای ضعیف قوت بهم برسد پس ترک قرائت بکند تا برخیزد و آنچه
که مانده است بخواند و هم چنین هرگاه از خوابیدن به نشستن منتقل شود و بعضی
گفته اند سنت است که از مواضع سر بگیرد و این مشکل است و هرگاه بعد از تمام قرائت
قوت بجای او بهم رسد باید برخیزد و راست بایستد پس برکوع رود و طمانینه و آرام
در قیام واجب نیست بدانکه جایز است نشستن در نمازهای سنتی در حال اختیار
و سنت است که در آخر سوره برخیزد و سوره را ایستاده تمام کند اگر چه بقدر آیه
یا یک آیه باشد پس برکوع رود که ثواب نماز ایستاده از برای او نوشته
میشود و ظاهر آنست که در نمازهای واجبی اگر کسی بهمین قدر یک آیه
یا دو آیه تواند بپا بایستد در هر جای قرائت باشد واجب باشد شاید
که از آن در آخر تواند قرائت بدهد که رکوع از قیام بعمل آورد و سنت است
از برای کسی که تواند بایستد و کاهلی کند در نماز نافله در عوض هر رکعتی
دو رکعت بکند خواه نوافل یومیه باشد یا غیر آن و بر وجه شیره خلاف
کرده اند که ایستاده در آن افضل است یا نشستن و کمی یا خلافی در جواز هر دو
نداشته باشد و شاید احوط نشستن باشد و اما بجا آوردن نافله در حالی
که به پهلو خوابیده باشد یا به پشت خوابیده باشد در حال اختیار پس بعضی
از جایز دانسته اند و از بسیاری در است و در نشستن مختار است که بهر

بنحو که خواهد بنشیند خواه دو زانو و خواه چهار زانو و خواهد پاها دراز کند بی
مکروه است اقعاء و تفسیر آن خواهد آمد و سنّت است تربیع و بعضی از فقها
کرده اند باینکه در حال نشستن ساقهای پا و رانهای خود را از زمین
بر دارد و راست بایستد و در کیفیّت رکوع نشسته دو وجه گفته اند یکی
آنکه خم شود بحدّی که پیشانی او برابر محل سجده او بشود و اقل او آنست که
پیشانی او برابر پیش روی زانوهای او باشد و ظاهر این است که همه خوب است
و احوط آن است که رانها را از زمین بر دارد و بعضی علما آنرا واجب دانسته اند
مطلب سنّت است دعا خواندن با عجله و ادعیه شده است در وقت ایستادن
بنماز و آنکه محاذی باشد پاهای خود را بیک دیگر و فاصله بکند در میان بچسباند
آنها اقل فضیلت است که بقدر عرض انگشتی باشد و اکثر آن بقدر یک وجب و شانه
خود را بیاویزد و دستهای خود را بیندازد بر روی رانهای خود بگذارد برابر زانوها و نظر
او بجانب سجده باشد و با کسالت و کاهلی و خواب آلودگی نباشد و با شتاب نباشد
و خاشع و خاضع باشد و چشمهای او بزمین باشد و باسمان نگاه نکند و بجانب راست
و چپ ملتفت نشود و دل او مشغول نماز باشد و مثل بنده خوار ذلیلی باشد که در پیش
روی پادشاه بزرگی ایستاده باشد و نماز او مانند نماز کسی باشد که نماز را وداع میکند
که گویا دیگر او را نصیب نمیشود نماز و بلبس و ریش و دست خود بازی نکند و انگشتان خود را
نشکند و یکی از پاهای خود را مقدّم نگذارد و مساوی بگذارد و روی انگشتان پا هم مقابله
باشد و خمیازه و کمان کش نکند و زن پاهای خود را از هم جدا نکند و خود دستهای را بسینه خود بچسباند
بینی

بینی او غیر باشد و متصل بسینه نگاه دارد و بعضی چنین فهمیده اند که دستهای
خود را بر روی پستانها بگذارد و این دور است و اما تکفیر در حال نماز پس مشهور
نزد اقوی حرمت آنست بلکه نماز باطل میشود بان و تکفیر چنانچه در حدیث صحیح
وارد شده است اینست که کف دست راست بر پشت دست چپ بگذارد و بعضی
گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن همین حکم دارد و ظاهر است که فرق نباشد
میان آنکه دستها را در بالای ناف بگذارد یا پائین و بعضی تصریح کرده اند باینکه
فرقی نیست در آنکه حایلی میان دستها باشد یا نه و بعضی اشکال کرده اند
در گذاشتن دست بر روی ساق دست دیگر هم و احوط اجتناب از همه است
و آنکه مذکور شد در غیر حال تقیّه است و در آن حال باکی نیست بلکه گاه
هست واجب است بلکه اگر ترک کند دور نیست که نماز او باطل است و
شیخ طوسی فرموده است که تطبیق هم حرام است یعنی یکی از کفها را
بر دیگری بگذارد در میان زانوهای خود و دعوی اجماع بران کرده است

باب ششم در نیت و تکبیرة الاحرام است و در آن چند مطلب

مطلب اول واجب است نیّت در نماز و تحقیق آن در وضو گذشت و حاصل
کلام در اینجا اینست که آنچه ممیّز فعل است از ما عدا باید قصد کند و همین که نماز
معیّن شد در نظر او قصد کند که از برای خدا میکنم پس هرگاه مکلّف در اول

ظهر مشغول ذمه بنماز دیگر نباشد و اراده نماز دیگر ندارد بغیر نماز ظهر
پس معین است در نظر او که نماز ظهر میکند همین کافیست پس همین
که میداند که نماز ظهر میخواهد بکند برای خدا و این قصد را دارد بگوید الله
اکبر و اگر گاهی نماز قضا میکند و محتاج است باینکه تعیین کند که اینکه حالا
میخواهم میکنم نماز اداست نه قضا پس باین قصد ادا بودن باشد و همچنین
هرچه تعیین فعل و امتیاز او از غیر است از وجوب و استحباب و ظهر و عصر و قضا
و ادا و غیر آن باید در نظر داشته باشد و قصد کند تقرب را و تکبیر بگوید و معنی
قصد تقرب و بسیاری از احکام نیت گذشت و واجب است مقارن تکبیر باشد
یعنی که نیت خلاف نماز از برای او پیش از تکبیر عارض نشود و باهم باشد قصد
که دارد تکبیر بگوید و واجب است استمرار حکمی تا آخر نماز باین معنی که قصدی
که مخالف نماز باشد نکند پس اگر در بین نماز قصد کند خروج را یعنی بکند
که از نماز دست بر داشتم اما کاری که منافی نماز باشد بجا نیاورد اظهر آنست
که نماز او باطل میشود و اما اگر گوید که لحظه دیگر دست از نماز بر میدارم یا در رکعت
دوم از نماز دست بر میدارم پس در آن اشکال است و احوط بلکه اظهر بطلان
است و اما اگر خروج از نماز را معلق کند بر چیزی پس اگر چیزیست که جزما میشود و یقینی
بوقوع او در بین نماز است پس این مثل صورت سابق است و اگر معلق کند بر
چیزی که ممکن است که واقع نشود پس در آن اشکال است و احتیاط در اتمام
و اعاده است و اما شارع تجویز کرده است قطع نماز را در آن پس تعلیق بآن ضرر

ندارد

ندارد مثل اینکه بگوید اگر طفل بکنار چاه برود که بیفتد نماز را قطع میکنم که او را
خلاص کنم و امثال آن پس آن ضرر ندارد و هرگاه قصد فعل منافی نماز بکند مثل
اینکه قصد چیز خوردن بکند یا قصد حرف زدن بکند آنچه از مشهور نقل شده است این
است که تا نکرده است نماز باطل نمیشود و اظهر آنست که اگر غافل است از اینکه آن منافی
نماز است پس آن ضرر ندارد و اما اگر متذکر است پس اگر در مسئله سابق قائل شویم
ببطلان نماز بقصد خروج در آن ثانی چنانکه اظهر است پس اظهر در این جا نیز بطلان
خواهد بود و اما اگر قصد کند بچیزی از نماز غیر نماز را هم مثل اینکه تکبیر بگوید و قصد
خبر کردن غیر را هم با او ضم کند یا رکوع کند و قصد برداشتن چیزی را هم با او ضم کند یا ریا را
با آنها ضم کند پس جمعی از علما حکم ببطلان کرده اند و اعاده آن جزء را بی فایده میدانند و
وجه این در رکن ظاهر است بجهت آنکه اعاده باعث تعدد رکن میشود و اما در غیر
رکن مثل قراءت و ذکر رکوع و امثال آنها پس اظهر نیز بطلان است هرچند اعاده آن بکند خصوصا
وقتی که ضمیمه نیت ریا باشد و احتمال صحت در صورت اعاده آن ~~بکند خصوصا وقتی که~~ ضمیمه
نیت در وقتی است که بآن کردن اول فعل کلی بعمل نیامده باشد در وقتی است که بگوییم
قراءت زیادتی در نماز ضرر ندارد خصوصا چنین قراءت و ذکری که بقصد قربت نباشد
یا خالص از برای خدا نباشد و اولی که دلالت دارد بر جواز مطلق ذکر و قراءت در نماز
متبادر از آنها قراءت و ذکری است که بقصد قربت باشد یا آنکه با قصد جزای مثل ریا
نباشد و اما اگر ذکر جلی بگوید بقصد اعلام مثل سبحان الله و الله اکبر یا آیه قرآنی بخواند
بجهت اعلام غیر پس ظاهر آنست که ضرر ندارد و اما حکم ضمیمه در اذکار و افعال منجر

نماز همین آن است که الفاظ را هم بلفصل دیگر ضم نکند و نشاید که ام هو والفنا آواز تر بلند

مطلب جایز نیست عدول کردن از نمازی بنماز دیگر یعنی گردانیدن نیت نماز را بنماز

دیگر مگر در چند موضع اول عدول از نماز بعد بنماز پیش مثل اینکه نماز عصر میکند بخاطرش

اید که نماز ظهر را نکرده است عدول میکند وچنین قرار میدهد که همین نماز ظهر باشد و بعد

از اتمام نماز عصر را میکند وهمچنین نماز عشا ومغرب را خواه نمازها هر دو ادا باشد یا

هر دو قضا یا اول قضا باشد و دومی ادا مثل اینکه در نماز مغرب بخاطرش بیاید که نماز عصر را

نکرده است چنین قرار دهد که این نماز عصر باشد واز اینجا ورکعت تمام کند وبعد از ان

مغرب را بکند وهمچنین هرگاه عشا را فراموش کند تا داخل نماز صبح شده باشد یا صبح

را فراموش کند تا داخل تا داخل نماز ظهر شده باشد واما عکس این یعنی در یکی نماز قضا

باشد وخواهد عدول کند بنماز ادائی که باید کرد در انوقت بکند پس در ان اشکال است

واقوی در نزد حقیر آنست که هرگاه حاضره تنگ نباشد عدول نکند ونماز قضا را اتمام

کند وبعد از ان ادا را بکند وهرگاه وقت حاضره تنگ باشد پس این قضا را بدل نفلها

برهم زند وحاضره را بجا اورد اکر داند که میتواند از وقت بیاید هر چند یک رکعت

از باشد واگر وقت وفا نمیکند حتی بیک رکعت هم در ان صورت در جواز عدول نیت

تردد واشکال است واظهر عدم عدول است وبعد از اتمام قضای نماز حاضره را قضا

بکند عدول از ماموم بودن یا امام بودن در وقتی که امام بمیرد یا حادثه باو

رو دهد یکی از ماموین را پیش میدارند که باو اقتدا کنند ونماز را تمام کنند

عدول از ماموم بودن به تنها نماز کردن واین در صورت حصول عذر است مثل اینکه

بولشی است

ولی اید یا شغل ضروری که بتخلف از ان ضرر حاصل شود یا دردی او را عارض شود

بی اشکال است ودر این صورت عدم عذر نیز مشهور جواز است وعلامه دعوای اجماع بران

کرده ولکن احوط انست که بی عذر منفرد نشود پنجم عدول از تنهائی بماموم شدن وشیخ طوسی

دعوی اجماع برجواز ان کرده وان مشکل است ششم عدول از اقتدا بامامی باقتدا بامام دیگر

واقوی انست که بغیر از صورتی مذکور شد که حادثه بامام رو داده باشد در صورت دیگر عدول

نکند هفتم عدول از فریضه بنافله از برای کسی که بترسد که جماعت از او فوت شود نماز فریضه را

میکرد اند بنیت سنت وبدو رکعت نافله تمام میکند واین در وقتی است که نماز نافله سر رکعت

نشود مثل اینکه هرگاه در رکعت سیم نماز ظهر در حال رکوع باشد نمیتواند این کار را بکند اگر در

بین قراءت باشد شاید که بتواند همانجا بنشیند وسلام بگوید وملحق شود بجماعت وهمچنین

کسی که در روز جمعه فراموش کند قراءت سوره جمعه را وسوره دیگر شروع کند او هم نیت را بنافله

میکرداند ودو رکعتی تمام بکند ونماز ظهر یا جمعه را از سر میکرد هشتم عدول از قصر بتمام است

هرگاه در بین نماز قصد اقامه بکند واما از اتمام بقصر پس مشهور عدم جواز است وان در

وقتیست که در رکعت اول باشد وهنوز نماز تمامی نکرده باشد در محل اقامه وحدیث صریحی

در این ندیده ام وبعضی مواضع دیگر هم استثنا کرده اند که دلیل آنها واضح نیست وبدانکه

موضع عدول اثناء نماز است وبعضی بعد از فراغ هم جایز است دانسته اند در جائی که ممکن

باشد وحدیثی در ان ندیده ام بغیر خصوص نماز ظهر وعصر که حدیث صحیح وارد

شده است که جایز است عدول بعد از فراغ از عصر بظهر وعمل بان خوب است مطلب

تکبیره الاحرام واجب است ورکن نماز است وبترک ان عمدا یا سهوا نماز باطل میشود وهمچنین

بز یاد کردن هرکاه پس از دو تکبیر بگوید نماز او باطل است و هرکاه مرتبه سیم بگوید صحیح است
و بعضی گفته اند تکبیر دویم مبطل نماز است اما باطل نیست پس بقصد دوم صحیح خواهد
بود و این ضعیف است خصوصا هرکاه عمدا بگوید و واجب است که تکبیر را بلفظ معهود بگوید
الله اکبر و مثل الله الاکبر و الله الجلیل و غیر آن صحیح نیست و همزه الله اکبر هر دو همزه را
قطع از ماقبل هر و وصل نکند و فتحه همزه را اشباع نکند و همچنین با را فتحه و را را تشدید
ندهد و هرکاه عاجز باشد از این لفظ سعی کند تا بیاموزد و اگر عاجز باشد ترجمه
از ا هر لغتی که تواند بگوید و لال بهر نحو که تواند ادا کند و اگر هیچ نتواند زبان
خود را حرکت بدهد و اشاره کند و سنت است که دستهای خود را با تکبیر بالا بردو
بعضی واجب دانسته اند و احوط آنست که ترک نکند و در امام جماعت بیشتر است و این
استحباب بمطلق دست برداشتن حاصل میشود بهر نحو که باشد اما بهتر آنست که دست را
با ابتداء تکبیر بردارد و وقتی که دست برابر نرمه گوش رسید تکبیر تکبیر تمام شده
باشد و از بعضی اخبار ظاهر میشود که بعد از تکبیر هم میتوان بعمل آورد و
سنت است که شکم دستها را رو بقبله کنند و انها را پهن کنند و انگشتان را
بهم بچسبانند و جمعی از علما گفته اند که انگشتان بزرگ را از سایر انگشتان جدا کنند
و باقی را بهم بچسبانند و این بهتر است و سنت است که تکبیر را بلند بگوید هرکاه امام
باشد و ماموم آهسته بگوید و منفرد مختار است و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند و
سنت شش تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام بگوید هرکاه ~~امام باشد~~ و امام نیز آهسته
میگوید و مصلی اختیار دارد در اینکه هر یک از هفت تکبیر را خواهد تکبیر احرام قرار

بدهد

بدهد و در افضلیت خلاف کرده اند جمعی گفته اند که افضل آنست که اولی را تکبیر احرام قرار
دهد و از مصباح شیخ طوسی نقل شده که اخری متعین است از برای تکبیر احرام و
اظهر در نزد حقیر افضلیت تکبیر اخری است چنانکه از عبادت فقه الرضا معلوم
میشود و احادیثی که دلالت دارد بر اینکه تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است
بجهت آنکه این درست نمی اید مگر باینکه شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر
هفتم تکبیر احرام خواهد بود و سنت که سه تکبیر اول را که گفت بگوید اللهم انت الملك
الحق لا اله الا الله انت وحدك لا شريك لك رب اني علمت سوء و ظلمت نفسي
فاعترفت بذنبي فاغفر لي ذنبي انه لا يغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید
پس بگوید لبيك و سعديك و الخير في يديك و الشر ليس اليك و المهدي من هديت
عبدك و ابن عبديك منك و بك و لك و اليك لا ملجأ و لا منجا و لا مفر و لا مهرب
منك الا اليك سبحانك و حنانيك تباركت و تعاليت سبحانك رب البيت بعد از آن
دو تکبیر بگوید پس دعای توجه را بخواند و بعد از آن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بگوید و شروع بقراءت بکند و بعضی علما گفته اند و روایتی وارد شده که بعد تکبیر
ششم بگوید رب اجعلني مقيم الصلوة و من ذريتي ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر
لي و لوالدي و لجميع المؤمنين يوم يقوم الحساب و در روایتی هست که پیش از تکبیر
احرام بگوید يا محسن قد اتاك المسيء فقد امرت المحسن ان يتجاوز عن المسيء و انت
المحسن و انا المسيء فبحق محمد و آل محمد صل على محمد و آل محمد و تجاوز
عن قبيح ما تعلم مني و بنا را بر انچه ما اختیار کردیم بهتر این است که این دعا را

متصل بتکبیر هفتم بخواند پس میتواند که بعد از تکبیر ششم و رب اجعلنی مقیم الصلوة
را بخواند و این را بعد از ان بخواند و بعد از ان تکبیر احرام بگوید و بدانکه بعضی
علما این شش تکبیر را در همه نمازها سنت دانسته اند و بعضی مخصوص فرایض دانسته اند
و بعضی مخصوص هفت جا قرار داده اند اول هر نمازی واجب و اول رکعتی از نماز
شب و در مفرده وتر در اول رکعت نافلهٔ ظهر و در اول رکعت نافلهٔ مغرب و در
اول از دو رکعتی نماز احرام و وتیره و قول اول اظهر است و تاکید در هفت موضع
بیشتر است و این سه نافله هم تاکیدش از سایر نوافل بیشتر است باب پنجم در قرائت
و دران چند مطلب است مطلب اول واجب است خواندن سورهٔ فاتحة الکتاب در همه نمازها
واجبی و شرط صحت نمازهای سنتی است از برای کسی که تنها نماز میکند و برای پیشنماز
در هر دو رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول هر سه رکعتی و چهار رکعتی و
باطل میشود نماز بترک ان عمدا اما اگر فراموش کند پس اگر در وقتی که برکوع رفت بخاطرش
اید پس نماز او صحیح است و هرگاه پیش از رکوع رفتن بخاطرش اید قرائت را بجا اورد
و اگر چیز دیگر بعد از ان باشد مثل سوره و قنوت و غیران بعد دو مرتبه بگوید و در
صورتی که عمدا ترک فاتحة الکتاب بکند و داخل سوره شود نماز او باطل است هر
چند برگردد و فاتحه را بخواند و در صورتی که سهوا ترک کند فاتحه را و داخل سوره
شود بخاطرش آید و برگردد و واجب نیست که همان سوره را بعد از ان از سر
گیرد بلکه سورهٔ دیگر را میتوان خواند و اگر همان را بخواند شاید احوط باشد و اگر وقتی
که داخل سوره شد شک کند که ایا حمد را خوانده است یا نه پس چنین بر انند که برمیگردد و

حمد را

حمد را خوانده است یا نه پس چنین بر انند که برمیگردد و حمد را میخواند و اقوی در نظر حقیر
این است که برنمیگردد چنانکه جمعی دیگر از علما اعتبار ان کرده اند بلکه در نظر حقیر بر دو دو
مینماید که اگر کسی در بعضی ایات شک کند بعد از انکه داخل ایهٔ دیگر شده باشد که ان نیز بر
نمیگردد بجهت انکه احادیث صحیحه دلالت دارد برانکه هرگاه فارغ شدی از چیزی و داخل
شدی به چیز دیگر پس شک تو چیزی نیست و بعضی علما چنین فهمیده اند که مراد
از چیز فعل تمامی است از افعال نماز مثل قرائت و رکوع و سجود نه اجزا و ابعاض اینها
و دلیل واضحی براین نیست و بعضی دیگر تخصیص داده اند این را بافعال واجب پس
گفته اند که هرکسی مثلا در حال قنوت شک کند در قرائت کند باید برگردد و این نیز
دلیل واضحی ندارد خلاصه هرچند مقتضای قواعد و عمومات این است که هرگاه کسی در چیزی
شک کند باید انرا اعاده کند تا یقین بان حاصل شود ولیکن این احادیث صحیحه دلالت
بر عدم اعتنای بان میکند در وقتی که داخل بچیز دیگر میشود والله العالم باحکامه مطلب
دوم بدانکه در نمازهای ایات واجبست خواندن فاتحة الکتاب ده مرتبه اگر ده سوره بخواند
و هرگاه دو سوره را تبعیض کند در ده رکوع باینحو که یکی را پنج پاره کند و هر پارهٔ
را برای هر رکوعی بخواند بر او واجب است دو مرتبه حمد بخواند مثلا در رکعت اول
حمد میخواند و بعد از ان میگوید بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و برکوع
میرود و بعد از ان که راست شد میگوید وما ادریک ما لیلة القدر و بعد از ان برکوع و
برکوع میرود و راست میشود و میگوید لیلة القدر خیر من الف شهر و هم چنین تا اخر و
بعد از اکمال سجدها برمیخیزد و باز حمد میخواند و ابتدا در سورهٔ دیگر یا همین سوره

میکند و بهمین نهج تمام میکند و در تبعیض بیك ایه و بیشتر میتواند اکتفا کند وجایزات
تبعیض در همه رکوعها وجایزاست تمام کردن سوره در همه رکوعها وجایزاست که در یک رکعت
پنج سوره تمام بخواند و در رکعت دیگر تبعیض کند بسورهٔ که پنج ایه باشد وجایزات
که تلفیق کند در هر رکعتی یعنی برای بعضی رکوعها سوره تمام بخواند و برای بعضی
دیگر پارهٔ ان سوره والحوط انست که در صورت تبعیض حمد را بخواند تا سورهٔ تمام شود
~~واحوط انست که در صورت تبعیض حمد را بخواند تا سوره تمام شود~~ واحوط آنست که سوره
را در رکعت اول قدری از ان تواند در همان رکعت تمام کند خواه سورهٔ غیر ان بخوانده باشد
یا خوانده باشد وهم چنین احوط اینست که تا سوره را تمام نکند سوره دیگر نخواند بلکه
سورهٔ را که بعضی از ان خوانده است هم از سر نگیرد تا انرا تمام کند ونهایت احتیاط
آنست که در هر رکعتی حمد و پنج سورهٔ تمام بخواند یا حمد و یکسوره پاره پاره والله العالم

خلافی نیست در میان علما در اینکه مصلی مختار است در رکعت اخر نماز سه رکعتی
و دو رکعت اخر چهار رکعتی که حمد بخواند یا ذکر بکند ولکن در دو چیز خلاف کرده اند
اول اینکه ذکر چه چیز است وچه قدر است ودوم در اینکه کدام افضلند و در هر یك از
اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند واظهر در نظر حقیر انست که مطلق ذکر کافی باشد از
تسبیح ومطلق تحمید وتهلیل وتکبیر وامثال ان واحوط آنست که باین عبارت بگوید
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر واز این احوط این است که این عبارت
را سه مرتبه بگوید خصوصا در وقتی که امام باشد ومظنه داشته باشد که در ماموم
مسبوق باشد وبعضی توهم کرده اند که استغفار واجبست وان ضعیفست وگفتن ان

طهرات
ان

طهرات واما افضلیت تسبیح بر حمد یا افضلیت حمد پس در ان نیز اقوال مختلفه است واظهر
در نزد حقیر آنست که تسبیح افضلست خواه امام باشد وخواه منفرد وخواه ماموم وچون
دانستی که افضل واحوط تکرار ان عبارت گذشته است سه مرتبه پس بدانکه بعضی گفته اند
که این اولی وافضل است وافضل از ان پنج مرتبه و بالاتر از ان هفت مرتبه است و باکی
باین نیست و بدانکه در جواز عدول از حمد بتسبیح یا عکس باینمعنی که شروع کند در یکی از
اینها خواهد دست بردارد وان دیگری را بخواند اشکالست واحوط ترك آنست وهم چنین
اگر میخواست که یکی از اینها را بخواند فراموش کرد و دیگری را خواند ودر اثنای ان یا بعد
از اتمام بخاطرش امد در ان نیز اشکالست و دور نیست که اقوی اینست ~~وهم چنین~~ اگر
میخواند که رجوع بکند بانچه میخواست اول بخواند یا انکه همین را که سهو خوانده دو مرتبه
از سر بخواند واحوط است که قصد وجوب نکند واین را بقصد قربت بکند وهرگاه کسی
در دو رکعت اول قرائت را فراموش کرده باشد واجب نیست که در دو رکعت اخر بخواند
بلکه مخیر است میان قرائت وتسبیح بنا را بر اقل بگذارد وخلاف کرده اند در وجوب
اخفات در تسبیح واحوط بلکه اقوی انست که اخفات میکند مطلب واجبست
خواندن یکسوره تمام بعد فاتحة الکتاب در دو رکعتهای اول نماز واجبی در حال اختیار
وقول باستحباب ان ضعیف است وهم چنین قول بجواز تبعیض یعنی بعضی از سوره خواندن
نیز ضعیف است واحادیثی که در ان وارد شده است محمولست بر تقیه یا اضطرار وهم چنین
جایز نیست قران یعنی دو سوره خواندن در نمازهای واجبی بعد حمد و در نماز سنتی بلکه
نیست هر چند که بخواند واظهر آنست که دو سوره و بیشتر خواندن در نماز واجبی مبطل نماز

[illegible]

هم است وبعضی علما تصریح کرده اند باینکه زیاده از یک سوره خواندن هرچند دو تا را
تمام نکند هم همین حکم دارد بلکه یکسوره را دو بار خوانده یا بعضی از انرا دوبار
خواندن هم همین حکم دارد وبعضی اخبار هم دلالت بران دارد واحوط بلکه اقوی
آنست که ملاحظه همین معنی را هم بکند ومراد از قران وزیاد کردن بر یکسوره انست
که بقصد قرائت سورهٔ بعد از حمد باشد اما تکرار ایه در بین قرائت بجهت تفکر معنی
وحضور قلب پس ان ضرر ندارد بلکه اخبار دلالت بر جواز ان دارد وهم چنین قرائت
در حال قنوت وغیران هم ضرر ندارد هرچند سورهٔ تمامی باشد بلکه دور نیست که
هرکاه بعد قرائت سوره یکسوره یا بعضی سورهٔ دیکر بخواند اما نه بقصد قرائت سوره
که بعد حمد فرموده اند بلکه بجهت انکه قرائت قرانست وثواب دارد باطل نباشد اما احوط
ترک آنست وبعضی از علما تصریح کرده اند که خلافی نیست در اینکه جایز است قنوت
خواندن بر بعضی ایهای قران در اینکه قصد کند اذن دادن کسی را که میخواهد داخل
خانه شود باینکه بکوید ادخلوها بسلام واحوط آنست که سورهٔ تمام دیکر در نماز واجبی
بخواند هرچند در قنوت جایز باشد وجایز نیست که در نماز سورهٔ طولانی بخواند که بخواندن
ان وقت از دست برود وهرچند بخواند یکرکعت تمام را در وقت درنمی یابد وبا وجود علم
باین معنی ظاهر این است که بمجرد شروع دران نماز باطل میشود چنانکه بعضی علما تصریح
کرده اند بلی اکر کمان دارد که وقت وسیع است وبعد از شروع معلوم شود که وقت تنک
است از ان سوره دست بردارد هرچند از نصف کذشته باشد وسورهٔ دیکر بخواند
وبدانکه سورهٔ والضحی والم نشرح یکسوره حساب میشود وهم چنین لایلاف والم ترکیف

هرکاه درنماز

هرکاه درنماز واجبی بخواند بیکی اکتفا کند نکند وبسم الله را از برای هرسوره بکوید و
بعضی قایل شده اند که بسم الله سورهٔ دوم ساقط میشود وان ضعیف است
پنجم جایز نیست خواندن سوره که دران سجدهٔ واجب هست در نمازهای واجبی و
ونماز باطل میشود بخواندن آن خواه بان اکتفا کند یا سورهٔ دیکر هم بخواند وبعضی علما
تصریح کرده اند که شروع کردن دران نماز باطل میشود هرچند هنوز سجده را نخوانده
باشد واین سخن قوی است واکر سهوا بخواند پس اکر قبل از خواندن ایه سجده بخاطر
آید عدول کند بسورهٔ دیکر هرچند از نصف کذشته باشد واکر سهوا تمام کند سوره را
پس بعضی کفته اند برای سجده اشاره کند وبعد از نماز قضای سجده را بکند وبعضی کفته اند
مختار است درمیان این دو تا وبعضی کفته اند نماز را تمام کند وقضای ان سجده را
بعد از نماز بکند ودلیل هیچ کدام وضوحی ندارد واحوط انست که سجده بکند ونماز را
تمام کند ونماز را اعاده بکند واکر سهوا تا ایه سجده بخواند وبخاطرش اید هنوز سوره
تمام نشده پس این نیز احتیاط مذکور را بکند ودور نیست که اولی دراین صورت بعد از
سجده عدول کند بسورهٔ دیکر وبعد از اتمام اعادهٔ نماز بکند واما در نمازهای سنتی
پس باکی نیست خواندن انها در وقتی که ایهٔ سجده را خواند سجده کند پس اکر سجده
در اخر سوره است برخیزد وسوره وحمد بخواند وبرکوع رود وبعضی کفته اند سورهٔ
دیکر یا ایه بعد حمد بخواند وبرکوع رود وبعضی کفته اند سورهٔ دیکر یا ایه بعد حمد
بخواند وبرکوع رود واکر تتمه از سوره مانده است برخیزد وانرا تمام کند وبرکوع
رود وهرکاه فراموش کند سجده را هر وقت که بخاطرش اید وبرکوع رود وهرکاه

فراموش کند سجده را هر وقت که بخاطرش بیاید انرا بجا اورد و بدانکه سجدهای که در
قران است پانزده است چهار تای ان واجبست و باقی سنت اما واجب پس ان در چهار
سوره است در الم تنزیل وهم لا یستکبرون و در حم فصلت ان کنتم ایاه تعبدون و در اخر
والنجم واقرا باسم واما سنتها پس ان در اخر اعرافست و در رعد وظلالهم بالغدو والاصال
و در نحل ویفعلون ما یؤمرون و در بنی اسرائیل ویزیدهم خشوعا و در سوره مریم خروا
سجدا وبکیا و در حج ان الله یفعل ما یشاء و در موضع دیگر وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در
فرقان وزادهم نفورا و در نمل رب العرش العظیم و در ص وخر راکعا واناب و
در اذا السماء انشقت واذا قرئ علیهم القران لا یسجدون و در وقت تلفظ بکلمه سجده سجده
نکند بلکه وقتی که ایه تمام شد سجده کند چنانکه اشاره بموضع ان کردیم و سجده واجبست
بر کسی که خود بخواند یا گوش بدهد بکسی که میخواند و بشنود واما اگر بگوش او بخورد بدون اینکه
گوش داده باشد پس در ان خلافست واظهر در نزد حقیر وجوبست و در غیر عزایم
مطلقا مستحبست واظهر انست که طهارت شرط ان نیست بلکه انسان بی وضو وجنب و
حایض هم سجده میکند واحوط انست که حایض گوش ندهد بایه سجده واگر بشنود سجده را
بکند وبعد غسل قضا هم بکند واما ستر عورت وپاکی بدن وجامه واستقبال قبله پس مشهور
عدم لزوم انهاست واظهر اینست لیکن از بعضی احادیث بر میاید که استقبال قبله واجبست
در وقتی که نشسته باشد واحوط انست که ترک نکند واما وضع غیر پیشانی از اعضای سبعه
بر زمین وسجده کردن بر چیزی که صحیح باشد سجود بران پس در ان اشکال وخلافست وهر چند
دلیلی بر لزوم انها قایم نشده اما احوط مراعات انهاست وهر تقدیر با وجود امکان بجا پیشانی

بر زمین

بر زمین گذاشتن را ترک نمیتوان کرد مگر در حالی که سوار باشد ونتواند سر را بجای گذاشتن
دران وقت اشاره میکند وتکبیر احرام ندارد وتشهد وسلام ندارد و در وقت راست
شدن از سجده هم تکبیر واجب نیست بلکه سنت است وبعضی واجب دانسته اند واین احوطست
ومشهور آنست که ذکر سجود هم سنت است وواجب نیست واحوط اینست که ترک نکند وذکر
سجود نماز را هم دران میتوان گفت ومستحبست که در ذکر سجود بگوید لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله الا الله عبودیة ورقا سجدت لك یا رب تعبدا
ولا مستنکفا ولا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خایف مستجیر واحوط انست که نیت سجده را در وقت
سر فرود اوردن بکند وبعضی در وقت سر گذاشتن گفته اند و وجوب سجده فوریست
بعد تمام شدن ایه فورا بکند واگر نکند گناه کرده است وباید بعد بجا اورد هر وقت
که بکند نیت ادا وقضا در کار نیست وهمچنین سجدهای سنتی وهر خواندن و
شنیدنی سجده علیحده واجبست خواه از برای مرتبه پیش سجده کرده باشد وخواه نکرده
باشد مطلب واجبست گفتن بسم الله در اول حمد وسوره وان جزئیست از هر سوره که
در قران هست بغیر سوره براءت که در اول الرحمن بسم الله نیست و واجبست خواندن
حمد وسوره بنهجی که وارد شده است بلفظ عربی وباید که اخلال بان نکنند هر چند
بیک حرف باشد حتی تشدید وبعضی مد متصل را هم ملحق بالاول کرده اند وان خالی از
اشکال نیست وهمچنین اعراب از ضمه وفتحه وکسره وهم سکون وغیر انها هم را مراعات
کند واقوی انست که بغیر اعراب مقتضی بطلانست هر چند باعث تغییر معنی نشود بلکه
هر چند موافق عربیت هم صحیح باشد وجایزست خواندن بهر یک از هفت قراءت مشهوره

مطلب

که بعضی اصحاب ما دعوی اجماع بر تواتر آنها کرده اند و علامه حلی فرموده است که بهتر قراءتها
در نزد من قراءت عاصم است از طریق ابی بکر ابن عباس و طریق ابو عمرو بن العلاء و بهر تقدیر
همین قراءتی که در قرآنها متداول است که بسیاری نوشته شده است شبهه در جواز آن نیست
دیگر عوام را معطل نباشد و اما وقف لازم و مد متصل و امثال اینها پس ظاهر اینست که مراد
قراءت هم از این لزوم وجوب شرعی نیست چنانکه از محققین ایشان نقل کرده اند بلکه مراد
ایشان هم تاکید است پس ترک آنها مخل بنماز نخواهد بود هر چند احتیاط در مراعات آنست و اما
ادای حروف از مخارج بحیثیتی که از یکدیگر ممتاز شوند بطریقی که لسان عرب است پس
شبهه در وجوب آن نیست بلکه سایر آنچه موافق طریقه لغت عرب است باید بجا آرد
مثل اینکه وقف بحرکت نکند و وصل بسکون نکند و اما مراعات صفات آنها مثل استعلا
و اطباق و جهر و همس پس آن واجب نیست و واجبست بترتیبی که وارد شده است
بخواند و موالات کند یعنی از یکدیگر فاصله ندهد و چیزی دیگر در میان نیاورد
بحیثیتی که در عرف و عادت اهل آنکویند که قراءت میخواند یا حمد و سوره میخواند و هر
گاه عمداً چنین کند اظهر بطلان است و اما هرگاه سهواً بکند تدارک آن بکند و از آن
جایی که مخل در میان آورده بنحو صحیح اعاده کند و اگر سکوت طویل که مخل بنماز باشد
در بین نماز آن بعمل آورد قراءت و نماز هر دو باطل است و کسی که حمد را نداند باید بیاموزد
و هرگاه عاجز باشد و تواند که از روی قرآن بخواند اختیار دارد که اقتدا کند بدیگری
یا از روی قرآن بخواند و هرگاه کسی عذر ری نداشته باشد در جواز خواندن از
روی قرآن اشکال است و ترک آن احوط بلکه اقوی است و هرگاه از اینها هم عاجز باشد

بیاکر

پس اگر حمد تنها را تواند بخواند بهمان اکتفا کند و سوره عوض نمیخواهد و اگر بعضی از حمد
را داند پس اگر بقدر یک آیه است واجبست که آنرا بخواند و در اقل آن آیه اقوال چند هست
و اظهر اینست که هرگاه بقدر یست که او را قرآن میگویند در عرف آنرا بخواند و در عوض
آنچه نمیداند خلاف است که چه چیز بخواند و شاید از قرآن چیزی داند یا همان را که میداند هر گاه
که تکرار بکند تا بقدر حمد شود بهتر خواهد بود و اگر هیچ نداند اگر از قرآن جزئی از حمد
تواند بخواند و اگر نداند ذکر بکند به تکبیر و صلوات و تسبیح و تهلیل و اگر آنرا هم
نتواند ترجمه بخواند اظهر اینست که ذکر باید بقدر حمد باشد اگر کسی گنگ باشد هر چه که ممکن است
بجا آورد و مشهور آنست که زبان حرکت بدهد و دل خود را به بیند و بقراءت و بعضی اشاره
بانگشت را هم زیاده کرده اند و واجب نیست بر او اقتدا کردن و سنت است ترتیل قراءت یعنی
بتانی و آرام خواندن پس بر دم نکند و بسیار از یکدیگر متفرق نکند و وقفها را چنانکه
نقل شده بعمل آورند مگر در جایی که از ائمه خلاف که بما رسیده باشد مثل وقف در
ما یعلم تاویله الا الله و محسناتی که قرّاء اعتبار کرده اند بعمل آورد خصوصاً آنها را که
تاکید در آن کرده اند مثل وقف لازم و مد متصل و ادغام و اخفا و اظهار و سنت است
که هرگاه بآیه بگذرد بآیه که در آن ذکر بهشت باشد از خدا بهشت را سوال کند و هرگاه
ذکر آتش باشد پناه بخدا ببرد از آن و سنت است که بعد از فاتحه قلیلی درنگ کند و هم
چنین بعد از سوره و مکروهست قل هو الله احد را بیک نفس خواندن و اظهر حرام است
گفتن آمین بعد از حمد بلکه مبطل نماز است و احوط آنست که در هیچ جای نماز آنرا نگوید
جایز است عدول از سوره بسوره دیگر خواه در اول اراده آن سوره را داشته بوده است و قرائت

کرده و سورهٔ دیگر خواهد در اوّل هو الله شروع کرده با آنکه اراده نداشته باشد شروع را، او
نگردد و خواهد سورهٔ دیگر بخواند بغیر قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون که بجز این دو
در اثنا هر چند بسم الله تنها را بقصد آنها گفته باشد دیگر نمیتواند برگردد مگر در
نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه که مشهور و اقوی در آنها اینست که میتواند عدول کند
از سورهٔ بسورهٔ جمعه و منافقین و اینها در صورتی که ارادهٔ جمعه و منافقین داشته بوده است
و اینها را خوانده باشد واضح است و در صورتی که در اول امر اختیار آن دو سوره
کرده و اعراض از جمعه و منافقین کرده باشد بعضی علما اشکال کرده اند بجهت عدم وضوح
دلالت اخبار و در این صورت احوط ترک عدول است و موضع عدول در جائی که جایز است
عدول مادامی است که از نصف سوره نگذشته باشد و بعضی گفته اند تا بنصف نرسیده
و چون تعیین نصف غایت صعوبت دارد و غالب آن است که مکلّف نمیتواند تحدید آن
کرد پس غالبا معیار امر عدم بلوغ بنصف میشود اگر فرض کنیم که کسی تحدید نصف سوره کرده
باشد پس میتواند برگردد هر چند نصف را خوانده باشد اما همین که از نصف گذشت هر چند
یکحرف باشد دیگر نمیتواند برگردد و همچنین هرگاه کسی در بین سوره غلط کند و فراموش
کند با آنکه بر او دشوار باشد تمام کردن سوره باقی بترسد که وقت فوت شود در
این صورتها عدول میکند و بصورتهای دیگر و ظاهر آنست که عدول کند بر قل
هو الله احد و عدول کند با اینجا که فراموش کرد یا غلط کرد واجب است اعاده
صورتهای که گفتیم در پیش رخصت است و اگر نکند مانعی ندارد و اقوی در نزد
حقیر آنست که تعیین سورهٔ مخصوص در نماز واجب نیست بلکه همین که حمد و سوره را خواند

کافی است

کافی است هر چند قبل از قرائت قصد خواندن سوره معین نکرده باشد یا قصد سورهٔ نکرده
مطلق کرده باشد یا قصد سورهٔ دیگر داشت و بسهو این سوره را بدون قصد تعیین خوانده
باشد و هم چنین است کلام هرگاه قصد نخواندن سوره را داشته باشد و باز سهوا آن را
بخواند و بعضی توهم کرده اند که این صحیح نیست بجهة آنکه نیت قربة ندارد و بان فاسد است
و بدانکه عادت بخواندن سوره داشتن در حکم قصد و تعیین است پس امر در آن آسان است
و اما قصد و تعیین بسم الله در اول سوره پس اظهر در نظر حقیر اسقاط وجوب تعیین است
و متفرع میشود بر این آنکه هرگاه کسی عدول کند از سورهٔ بسورهٔ دیگر باید بسم الله را
اعاده کند بقصد سورهٔ دوم و هم چنین هرگاه بعد از حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین
سورهٔ معینی و آن وقت متذکر شود و متردد شود در تعیین بعد از تعیین سوره بسم الله را
الله را اعاده بقصد آن سوره و این منافات ندارد با آنکه پیش گفتیم که هرگاه بدون قصد
بسوره یعنی بعد از حمد سورهٔ را خوانده باشد باکی نیست بجهة آنکه معلوم است که بسم الله
همان سوره گفته است که خوانده است و داعی همان سوره داعی بسم الله او هم است و قصد و نیت
و داعی هر یک جزء است مثل بسم الله است کلام در اجزائی مشترکه در اول سورها مثل الحمد لله
و ثم والم مطلب واجبات جهر در حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت اول مغرب
و دو رکعت اول عشا و حد جهر آنست که بشنود کسی که نزدیک او باشد و گوش
صحیح داشته باشد و حد اخفات آنست که خودش بشنود آنکه میگویند هرگاه
گوش صحیح باشد و از برای کسی که گوش او نمیشنود تقدیر باید که اگر گوش صحیح میبود
می شنید و حق آنست که همین که متکلم گوشش و تحدید جهر و اخفات کافی نیست بگوید

بلکه باید در عرف هم صادق بیاید بر او جهر و ان باین حاصل میشود که جوهر صدا ظاهر شود هر چند ضعیف باشد پس گاه هست که کسی جوهر صدا را ظاهر میکند و کسی که از دور باشد میشنود بسبب انکه بقوت میگوید و گاه هست که عکس این است که جوهر صدا ظاهر میکند و ان شخص نمیشنود اما کسی که نزد یک او باشد میشنود و بر زنان واجب نیست که در نمازهای جهری جهر بکنند خواهند جهر کنند و خواهند اخفات و واجب نیست اما احوط انست که در اخفاتی اخفات کنند و علمای ما گفته اند که جهر کردن در صورتی جایز است که اجنبی صدای ایشانرا نشنود و دلیل ان وضوحی ندارد و هم چنانکه حرمت شنیدن اجنبی صدای ایشانرا نیز دلیل واضحی ندارد مگر در صورت خوف ریبه و تلذذ و بر فرض تحریم هم بطلان نماز معلوم نیست و اگر کسی فراموشی کند جهر و اخفات را یا جاهل باشد بمسئله ان و در موضع جهر اخفات کند یا بعکس نماز او صحیح است و در صورت بیاد امدن قبل از رکوع هم تدارکی و اعاده نمیخواهد و خلافی ظاهر نیست و در میان علما که فرقی مابین ادا و قضا نیست در جهر و اخفات و اما سایر اذکار نماز غیر حمد و سوره پس از برای امام سنت است جهر با انها مگر تسبیح که در اول نماز میگوید چنانکه گذشت و مکروه هست جهر از برای ماموم در همه انها حتی در قنوت هم و منفرد مختار است مگر در چند جا که استحباب ان مذکور شده و بعضی دیگر خواهد امد

مطلبهم

مطلب ... سنت است استعاذه قبل از قرائت حمد در رکعت اول هر نماز و مشهور در ان دو صورتست یکی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و دیگر اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در غیر رکعت اول نمیگوید هر چند در رکعت اول فراموش کرده باشد و افضل انست که اخفات بکند در ان خواه امام و خواه ماموم و خواه منفرد و سنت است که بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازهای اخفاتی بلند بگوید خواه امام باشد و خواه ماموم خواه منفرد و خواه در رکعت اول خواه در رکعت غیر اول و در این مسئله چند قولست اقوی و اظهر و اشهر اینست که مذکور شد و مستحب است که در نماز جمعه جهر کند در قرائت ظهر جمعه خلاف است اظهر و اشهر استحبابست در جهر و بعضی مخصوص جماعت کرفته اند و بعضی جایز ندانسته اند و اقوی قول اولست و احوط قول اخر است و سنتست جهر کردن در نافلههای که در شب بجا اورده و اخفات کردن در نافلهها که روز میکنند ... میشود

سنتست در نماز خواندن سورههای مفصل و ان سوره محمد است تا اخر قران پس سورهای که دران است در نماز صبح بخواند و ان اول است تا سوره عم یتساءلون و متوسطهای انرا در عشا بخواند و ان از عم است تا والضحی و کوتاههای انرا در ظهر و عصر و مغرب بخواند و ان از سوره والضحی است تا اخر قران و از برای سوره قل هو الله احد و انا انزلناه فضیلت بسیار است و اغلب اوقات با انها مداومت کنند و دور نیست که خواندن انا انزلناه در رکعت اول قل هو الله در رکعت دوم بهتر باشد و در حدیث هست که هر کس ترک کند سوره که در ان ثواب هست و انا انزلناه و قل هو الله احد در عوض بخواند حق تعالی باو میدهد ثواب انها را و ثواب ان سوره را که ترک کرده است و روایت شده است که هر که بخواند در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان و سوره هل اتاک حدیث الغاشیه نگاه میدارد حق تعالی

این کتاب حق مال حاجی ولد میرزا محمد میرزا اسکری سنه ۱۲۸۰

اذا ان بتر ان ود و سنتست قراءت سورهٔ جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر جمعه و بعضی
واجب دانسته اند در اینها و بعضی واجب دانسته اند در نماز جمعه تنها و اقوی قول اولست و سنتست
خواندن اینها در عصر جمعه و خواندن جمعه و قل هو الله احد در نماز صبح روز جمعه در رکعت دوم ان
منافقین هم وارد شده است در مغرب و عشاء ان جمعه و سبح اسم سورهٔ جمعه در رکعت اول سبح
اسم و در رکعت دوم و بعضی کفته اند در مغرب ان جمعه و قل هو الله احد بخواند و در عشای جمعه
و صبح سبح اسم و شاید این بهتر باشد و در رکعت دوم و عشا منافقین هم وارد شده است

باب پنجم در رکوعست و در ان چند مطلب است مطلب اول واجبست رکوع در هر
رکعتی یکمرتبه بغیر نماز ایات که در هر رکعتی ان پنج رکوع است و رکوع رکن نمازاست و باطل
میشود نماز بترک ان عمداً و سهواً و همچنین هرکاه زیاد کند رکوعی را پس اکر فراموش کند
رکوع را و بخاطرش اید پیش از سجده پس اکر در حال قیام است رکوع بجا اورد اقوی و اظهر
انست که بعد از ان بسجده رود و اکر سراشیب شده باشد و بخاطرش بیاید پیش از سجده
پس در اینصورت باید راست بایستد و برکوع رود و این صورتیست که رکوع را از اول
فراموش کرده باشد اما اکر بعد از سراشیب شدن بقصد رکوع فراموش کند و بر زمین
فرود اید پس اکر نزدیک بزمین شده باشد تا بحد یکه راکع باشد میرسد و نزدیک میشود
و بعد از ان فراموش کرده است پس ظاهر اینست که جایز است که منحنیاً راست شود تا بحد
که رکوع بجا اورد و اکر کمتر فرود امده بوده است پس بهمانقدر بلند شود و رکوع بجا اورد
و اکر بعد از انکه صورت راکع از او بعمل امده باشد باین نحو که خم شده بود بحد یکه راکع خم میشود
و بدون ذکر و ارام رکوع را فراموش کرد و بزمین فرود آمد پس لزوم ندارد ذکر و اطمینانه

اشکالست

اشکالست بجهة لزوم زیادتی رکن و جمعی از علما کفته اند خلاف نیست در اینکه بر نمیکردد
و احوط انست که بر نکردد و نماز را تمام کند و اعاده بکند و اما اکر راست شدن بقصد رکوع را
فراموش کند پس ظاهر اکثر انست که بر نمیکردد چنانکه خواهیم کفت و قول بعد از ان که با یخی که بر
خیزد و راست بایستد با رام و بسجده رود اقواست احتیاط ترک نکند و اکر بعد داخل
شدن در سجده بخاطرش اید که رکوع نکرده است هرچند یکسجده کرده باشد و نشسته باشد
پس اظهر انست که واجبست بر کردد و رکوع را بجا اورد بعد سجده ها را بکند و اما اکر بعد از
دخول در سجدهٔ دویمی بخاطرش اید و هنوز سجده را کامل نکرده باشد پس در ان اشکالست
و اقوی بطلانست و بعد از اکمال سجدتین اکر بخاطرش اید اشهر و اقوی ابطلست بجهت انکه
اکر بر کردد لازم می اید تعدد رکن و اکر بر نکردد ترک رکن کرده است که ان رکوع است و اکر
شک کند در رکوع پس اکر در حال قیام است رکوع را بجا اورد و اکر در حال رکوع سراشیب
شده است بجهة سجود و شک کند که رکوع کرده است یا نه پس اظهر در نزد حقیر انست که بر نمیکردد
و بسجود میرود و اکر شک کند در رکوع در حال قیام و سراشیب شود از برای رکوع تا برسد
بحد رکوع و پیش از راست شدن بخاطرش این که رکوع کرده است پس اکثر متاخرین بر آنند
که نماز او باطلست و جمع از قدما میکویند که از همانجا خود را بسجود بیندازد نماز او
صحیح است و احتیاط در اینست که اعاده کند و اکر او را میسر نشود احتیاط با یخی بنا را بر بطلان
کذارد نه احوط است مطلب دوم واجبست در رکوع خم شدن بقدریکه برسد کف دستهای
او بر زانوها و اکتفا بقدریکه سر انکشتانتها بزانوها برسد نکند و در این مقام علما دعوی
اجماع کرده اند بر این و فرقی میان زن و مرد نکند اشتدالله نهایت از بعضی احادیث ظاهر میشود معتبره

که از برای زن این کنز کافیست و احوط انست که زن کنز از این خم نشود و واجبست در حال رکوع
ذکر کردن و جمعی از علما کفته اند که هر ذکری بکند خوبست و این قول خالی از قوت نیست و اما مشهور
انست که باید تسبیح باشد و این اقوی است و در کیفیت و عدد تسبیح خلافست اقوی و احوط که
انست که سه تسبیح بکند سبحان ربی العظیم و بحمده بکوید یا سه مرتبه سبحان الله بکوید و نهایت احتیاط در اینست
که سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده و لفظ بحمده هر چند در اکثر اخبار نیست اما شکی در فضیلت
کفتن او نیست بلکه احوطست که ترک نکند و واجبست در رکوع اطمینان و ارام بقدر ذکر بعد از انکه
خم شده باشد تا بحد رکوع پس قبل از ان که بحد رکوع نرسیده باشد جایز نیست که شروع در ذکر
کند و تا ذکر تمام نشده نمیتواند راست شود و هر کاه عاجز باشد از ارام کرفتن پس اظهر انست
که ذکر ساقط نمیشود پس اکر تواند که بحد اقل واجب رکوع رسد شروع کند بذکر و با وجود
حرکت به پایین تر از ان یا بطرف راست و چپ دیکر ذکر را بکوید باید بکوید بلکه اکر اینهم ممکن
نشود اما تواند که در اول سرازیر شدن شروع کند بذکر و در انتهای راست شدن
تمام کند و هم ذکر را ترک نکند و اطمینان در رکوع رکن نماز نیست و اکر فراموش کند تا راست
شود نماز او صحیح است و بر نمیکردد و همچنین ذکر رکوع و واجبست راست شدن از رکوع و ایستادن
بنحوی که صلب او مستقیم شود و ارام کرفتن و این اطمینان هم رکن نیست و اکر فراموش کند راست
شدن را تا بسجود رود و یا فراموش کند ارام کرفتن را بعد از رکوع تا بسجود رود نماز او صحیح است
و ظاهر علما انست که اکر در سرازیر شدن بسجود هم بخاطرش بیاید بر نمیکردد و این حکم در باب
اطمینان خالی از اشکالی نیست بجهة انکه تعدد رکن لازم نمیاید خصوصا با وجود انکه شیخ
طوسی این اطمینان را هم رکن دانسته مطلب هر که در رکوع عاجز شود و اقل واجب را نتواند

بعمل او

بعمل اورد بقدر ممکن خم شود و هر کاه خلقة او بشکل راکع باشد پس اظهر انست که واجب است
که قدری از انکه هست خم شود و اکر بالمره از خم شدن عاجز باشد پس ایما باشاره سر کند و اکر از انهم عاجز باشد
بچشمها اشاره کند و بدانکه معتبر در حد رکوع که کفتیم حال کسانیست که مستوی الخلقه باشند پس
هر کاه کسی دستی بسیار بلندی داشته و قامت کوتاه و باندک خم شدن دستهای او بزانویش برسد
و بعضی بعکس ان پس باید ملاحظه کرد بقدر یکه مستوی الخلقه خم میشود او هم خم شود مطلب
مستحبست تکبیر بعد از رکوع در حالتی که راست ایستاده است و بعضی واجب دانسته اند این تکبیر را
و اول اقوی است و دستهای خود را بالا برد چنانکه کذشت پس برکوع رود و قبل از ذکر رکوع بکوید
اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری
و شعری و بشری و مخی و دمی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر
پس سه مرتبه بکوید سبحان ربی العظیم و بحمده و افضل از ان پنج مرتبه و از ان افضل هفت مرتبه بلکه مستحبست
که بقدر استطاعت طول بدهد تا شصت مرتبه هم و بیشتر وارد شده است مکر انکه امام باشد
و او باید ملاحظه حال ماموین را بکند که کاه هست در میان ایشان کسی باشد که طاقت نیاورد و
ذکر را شمرده و ارام بکوید و سنت است که پاها را برابر هم بکذارد که پس و پیش نباشد در میان
انها فاصله بکذارد بقدر یک وجب و دست راست را پیش از چپ بزانو بکذارد و کف دستها را
بزانوها جا بدهد و زانوها را به پنجه های خود جا بدهد و فرو برد و انکشتان را باز کند و زانوها را
به پشت بشکند و پشت خود را راست نکاه دارد که مساوی باشد بحیثیتی که اکر قطره ابی به پشت او
بریزد از هیچ طرف حرکت نکند و کردن خود را بکشد و راست نکاه دارد و سر خود را به پایین نیندازد
و نظر را در میان دو پاهای او باشد و بالهای خود را بکشاید و دو بغل را بجوالح خود بکذارد بانتهای

ولو ضرب عنقه یعنی ایمان او بردم نجد اهر چند کردن من وزه شود و مستحب است صلوات بر محمد
وال او در رکوع و سجود بدلالت اخبار بسیار پس بعد از انکه راست ایستاد بگوید سمع الله لمن
حمده الحمد لله رب العالمین و بلند بگوید این را مکر اینکه ماموم باشد و بعضی گفته اند که ماموم
در وقتیکه امام سمع الله لمن حمده میگوید انگاه اکتفا کند بگفتن الحمد لله رب العالمین گفته اند است
بسبب ظاهر صحیح جمیل و خالی از اشکالی نیست و مقتضای سایر اخبار و اطلاق کلام علما اینست
که فرقی نباشد پس بعد از ان بلند کند دستها را بتکبیر و سجود رود و جمعی از علما گفته اند که
مستحب است از برای زن در وقت رکوع میکند دستهای خود را بالای زانوها بر روی زانوهای خود
بگذارد تا انکه پس خم نشود که کفلهای او بالا رود چنانکه مضمون صحیحه زراره است و در عمل بظاهر
ان اشکالست بلکه باید مراعات این معنی را بکند که اقل واجب در رکوع بیاید چنانکه گذشت با وجود
اینکه جمعی از علما تصریح کرده اند که مرد و زن در همه احکام مساویند الا در جهر و اخفات باب
در سجود است و در ان چند مطلب است مطلب اول واجبست در هر رکوع هر رکعتی دو سجده و دو سجده
با هم رکن است باین معنی که هر گاه دو سجده را با هم فراموش کند تا داخل رکوع شود نماز او باطل است و هم
چنین هر گاه دو سجده زیاد کند عمدا یا سهوا از یاد کردن یکسجده مبطل نیست و هر گاه یکسجده
یا هر دو سجده را فراموش کند و پیش از انکه برکوع رود بخاطرش اید برگردد و سجده ها را بجا
اورد و انچه از قراءت و ذکر بعد از انست اعاده کند و بعضی گفته اند که دو سجده رکن است در
دو رکعت اول و رکعت سیم مغرب و بعضی ترک یکسجده را هم مبطل دانسته اند و در دو رکعت اول و
بعضی مبطل دانسته اند مطلقا و اقوی قول اولست و مشهور میان علما انست که سجده سهو واجبست
و از برای فراموش کردن یکسجده با طمانینه مابین سجدتین پس طمانینه را بجا اورد و بعد از ان سجده را بکند
و بعضی واجب ندانسته اند و اول احوط است و در صورتیکه قبل
از رکوع بخاطرش نرسد سجده را هر گاه انچه را فراموش کرده یکسجده باشد

وحکم شک در سجود حکم ان شک در رکوع است که اگر در محل خودش باشد و داخل فعل دیگر
نشده است مثل تشهد و قیام باید از انجا اورد و اگر از محل خود تجاوز کرده اعتنا نمیکند
مطلب دوم واجبست در سجود که انقدر خم شود که جای پیشانی او مساوی محل ایستادن
او شود چنانچه در عرف و عادت از امساوی گویند و اگر قلیلی بلند تر باشد باکی نیست و مشهور
انست که هر گاه بلندی بقدر خشتی باشد باکی نیست و تحدید بمقدار چهار انگشت مضموم است و خلاف
در این نیست که هر گاه از این بلند تر باشد نماز صحیح نیست و چون بلندی جای سجده بدو نوع
ممکن است یکی اینکه اصل زمین مساویست اما پست و بلندی دارد مثل اینکه سنگ و خشت و امثال
او در روی ان زمین مساوی افتاده است و دوم انکه اصل زمین کجست که یکسر او باسمان نزدیک
تر است از دیگری اما مطلقا چیزی در سطح ان نیفتاده است از امور مذکوره مثل دامن کوه و احوط
انست که در اینجا نیز هر گاه محل سجده در طرف بالا باشد بایک بلندی او نسبت بجای پای ان بقدر
خشتی بیشتر بلند نباشد و افضل انست که از همه حیثیت مساوی باشد و اقوی انست که پستی
محل سجده هم از موضع پا زیاده بر یکخشت نباشد و احوط انست که در زمین سراشیب هم این معنی را
ملاحظه بکند که محل جبهه زیاده از یکخشت پست تر نباشد و ظاهر اینست که در این هر گاه خشتی صورت
یا بیشتر در جای پیشانی بگذارند تا مساوی محل پا بشود ضرری ندارد و بعضی اعتبار کرده اند
در این سایر مساجد را یعنی جای دستها را و زانوها را هم که زیاده بر یکخشت نباشد از جای پا بلند نباشد
و این احوطست و اما مابین محل سجده هر گاه بلندی باشد پس او باکی نیست هر چند از مقدار
خشت هم زیاد باشد و هر گاه در حال سجده کردن پیشانی او بر بلندی واقع شود پس اخبار
در ان اختلافی دارد و از کلام علما هم اختلاف است و بعضی گفته اند هر گاه زیاده از یکخشت بلند تر است

مهر را بردارد و بجای دیگر بگذارد و اگر ممکن است سر خود را بکشاند تا سجده گاه صحیح قرار دهد
و بعضی وجوه دیگر گفته اند و احوط در نزد حقیر انست که هر گاه ممکن است که سر خود را بکشاند تا آنکه
بر سجده گاه صحیح قرار دهد پیشانی را خواه خواه بلندتر از مقدار خشت باشد یا نه و هم چنین هر گاه
پیشانی او بر چیزی فرود اید که سجده بر او صحیح نباشد مثل فرش یا پوست یا امثال اینها و هر گاه
کسی در پیشانی او علتی باشد یا جراحتی یا دمیلی گودالی بکند بقدر دمل یا جراحت تا اجزای صحیح پیشانی
بر زمین قرار گیرد و هر گاه از این متعذر باشد بر یکی از دو شقیقه خود سجده کند و بهتر انست
که طرف راست را مقدم دارد و اگر نتواند طرف چپ را بگذارد و هر گاه اینهم مقدور نشود بر زنخ
سجده کند و بهتر انست که هر که ریش انبوه دارد موها را از هم بکشاید که پوست زنخ بر زمین برسد
مطلب هر گاه کسی از گذاشتن سر بر زمین عاجز باشد بسبب مانعی از مرض پس جای
سجده را بلند کند یعنی از خشت یا سنگ مثل بوشته و متکا و یا عاجز از او بچشم اشاره کند و بهتر
که در انحال چیزی که توان بران سجده کرد بر پیشانی خود بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و این
احوط است و احوط اینست که این بدلهای سجده کامله را در احکام با اصل سجده یکی داند یعنی
در رکن بودن و در شک و سهو و زیاده و نقصان و قصد بدلیت در کار نیست بلکه ظاهر
اینست که اینها خود سجده اند مطلب واجبست سجده کردن بر هفت عضو پیشانی
و کف دستها و هر دو زانوها و هر دو انگشت بزرگ پاها اما پیشانی پس اظهر انست که همینکه
مسمای رسیدن پیشانی بر زمین بیاید یا انچه بران سجده توان کرد بعمل این کافیست و بعضی
گفته اند باید بقدر درهمی پیشانی بر زمین بیاید و دلیل او بر این واضح نیست و بعضی گفته اند
واجب است که تمام پیشانی بر زمین بیاید و این افضلست هر چند ضعیفست که بر تمام پیشانی

بالتمام بکند و مو

۱۲۳

[illegible]
[illegible]

باید سجده بکند و معنی پیشانی در مباحث تیمم گذشت و این دو رنیست که سفیدی میان دو ابرو
داخل پیشانی باشد و اما ابروها داخل پیشانی نیست و اما دستها پس ظاهر اینست که در ان هم
مسمای کافی باشد و بعضی در این اشکال کرده اند و احوط انست که تمام کف هر دو دستها را بر
زمین بگذارد و همین قدر کافیست و پشت دستها را بر زمین گذاشتن صورتی ندارد و اما
زانوها پس مجرد مسمی کافیست و بهتر انست که بر شکم سر انگشتان پاها سجده کند و باید اعضا
و اعتماد و تکیه بر زمین بگذارد پس اگر بر روی مثل لحاف و نهالی پر نماز کند واجبست که قوت بکند
تا عضو قرار بگیرد و بعد از قرار سجود را بکند مطلب جایز نیست گذاردن پیشانی در حال
سجود بجهت سجده بر غیر زمین یا انچه از او بروید مگر چیزی که خوردنی یا پوشیدنی باشد
و بر معادن سجده جایز نیست مثل طلا و نقره و مس و زرنیخ و قیر و گوگرد و عقیق و فیروزه
و اما امثال اینها و هم چنین هر چیزی که استحاله شده از زمین مثل شیشه و اهک پخته و در
گچ اشکال است و ظاهر اینست که قبل از پختن جایز باشد و این دور است و احوط اجتنابست
و اما خزف مثل آجر و سفال و تسبیح و کوزه که بر روی او شیشه مالیده اند پس جمعی از علما
حکم بجواز کرده اند و احوط اجتنابست و مراد از نباتات خوردنی و پوشیدنی انست که بالفعل چنین
باشد نه از قوت که بفعل باشد مثل پنبه که بعد از رشتن پوشیده میشود مثل گندم و جو که بعد از
بریان کردن و ارد کردن میتوان خورد بنی بادام و زردالو در اول ابتدا که از شکوفه بیرون
میاید نمیتوان سجود کرد و بعد از انکه پوستهای ان سخت شد می توان سجده کرد و همچنین
بر پوست تخم زردالو و امثال ان و بر هر دو پوست گردو سجده میتوان کرد و بر برگ مو رد
نمیتوان سجده کرد و چیزی که توان بران سجده کرد مثل برگ بید و غیران مانعی ندارد و بر پوست
و گردو

جو زفه هم نمیتوان نماز کرد و بر پنبه نمیتوان هرچند هنوز از پنبه تخم جدا شده باشد و مراد
از ماکول و ملبوس اینست که در عرف و عادت از ماکول و ملبوس گویند پس مثل بعضی دواها
وعقاقیر و مثل ریشهٔ کاسنی و ریشهٔ مویز سجده میتوان کرد و همچنین بر برگ خرما و امثال آن
هرچند بعضی از انها را جام کنند و بپوشند و ظاهر اینست که این معنی را باید اعتبار کرد که اگر
اهل عرف و عادت بر چیزی مطلع شوند از گیاههای صحراء که توان خورد و لذیذ باشد و حکم ماکول
کول و معروف داشته باشد و شیوع تعارف آن در کار نیست و جایز است سجود بر کاغذ
و مکروه هست بر کاغذ نوشته و باید همهٔ آن کاغذ اما از مرکب سیاه نشده باشد بلکه باید بعضی
از آن خالی از مرکب باشد که پیشانی بان برسد و بعضی گفته اند که سجده بر کاغذی که از حریر ساخته
باشند نکنند و بعضی کاغذ را اگر از کتان و پنبه ساخته باشند هم استثنا کرده اند و دلیل
انها وضوحی ندارد و این همه در حال اختیار است اما در حال اضطرار پس هرگاه از شدت
گرما یا سرما بر زمین نتواند سجده کردن و چیزی که میتوان بران سجده کرد مثل گیاه و برگ درخت
و امثال انها از برای او میسر نشود بر پشت دست خود سجده کند و ظاهر اینست که در اول
وقت میتواند چنین کند و تاخیر واجب نیست و ظاهر اینست که با وجود معادن مثل طلا و
نقره و مس و آهن و امثال انها جامه را میتوان مقدم دارد و همچنین جامه مقدم است
بر برف و دور نیست که تقدیم معادن بر برف اولی باشد و دور نیست که تقدیم پشت دست
بر برف هم مقدم و اولی باشد اما در تقدیم آن اشکال است و اما گل پس در حال اختیار براو
سجده نمیتوان کرد و هرگاه چارهٔ دیگر توان کرد سجده را با شاره و بعمل بیاورد و اشهر
بلکه اقوی انست که بقدر مقدور اقرب بحال سجود را بعمل اورد و بمجرد اشاره عمل نکند

زمین ... امثال انها از برای او میسر نشود

چنانچه بعضی گفته اند

چنانچه بعضی گفته اند هرچند مشهور اینست که اشاره کافیست و احوط انست که در حال اختیار انچه را که
بران سجده میکند در زیر عمامه و کلاه نگاه ندارد بلکه پیشانی را بان بکذارد مطلب
واجبست ذکر در حال سجود و حکم ان همان است که در رکوع مذکور شد مگر انکه در اینجا بجای سبحان
ربی العظیم و بحمده سبحان ربی الاعلی و بحمده بگوید و واجبست ارام گرفتن در حال سجود بقدر ذکر واجب است
و بعضی او را رکن دانسته اند و ان ضعیف است و باید بعد از انکه هفت عضو بر زمین قرار گرفت
شروع کند در ذکر و وقتیکه فارغ شد سر بردارد و همچنین واجب است سر برداشتن از سجود
نشستن و ارام گرفتن بعد از سجدهٔ دوم سنت است اما بسیار تاکید دارد و احوط اینست که ترک نکند
مطلب در سنتیهای سجود است پس بدانکه سنت است در حال قیام بعد از رکوع اینکه
بگوید الله اکبر در حالی که ایستاده است چنانکه گذشت و دستهای خود را پهن کند و انگشتان
خود هم را با هم بچسباند بلکه دورتر بگذارد و بزانوهای خود بچسباند و بهتر انست که بر زمین
بگذارد هرچند بر روی فرش هم ضرر ندارد و چین از بدن خود را بر چین دیگر نگذارد بلکه
اعضا را از یکدیگر جدا کند و ذراعها را بر زمین فرش نکند بلکه بردارد و بالهای خود را
بگشاید و علاوه بر هفت عضو سابق بر طرف پایین بینی هم سجده کند بلکه او را بر چیزی که
صحیح باشد سجود بران بگذارد و بعضی طرف بالای بینی را گفته اند و اول اظهر است و سبحان
ربی الاعلی و بحمده را سه مرتبه بگوید یا بیشتر بنحوی که در رکوع گذشت و بعد از انکه راست شود
و بنشیند و بگوید الله اکبر و در حال نشستن تورک بعمل اورد یعنی بر ران چپ بنشیند
و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه پس
باز الله اکبر را بگوید و در حالیکه نشسته است پس بسجود رود و چنان کند که در سجدهٔ اول کرد
دوم

[illegible]

ومکروه هست اقعاء ما بین سجدتین و مشهور میان علما در تفسیر آن نیست که کفلها خود را
بگذارد و بر سر پاشنهٔ خود و سنگینی خود را بر سینهٔ کف پاها و انگشتان خود بیندازد و بعضی تفسیر
کرده اند باینکه کفلهای خود را بر زمین گذارد و رانهای خود را راست کند و دستها را بر زمین بگذارد
و بر سر پاشنه بنشیند پس اینجا کفلها را بر زمین نمیگذارد و بهتر آنست که در نشستن بعد از سجده
دوم هم ترک اقعاء بکند بلکه در جمیع حالات نشستن در بین نماز و سجده کردن بر زمین افضلست
از غیر آن و افضل اجزاء زمین تربت مقدس جناب سید الشهدا است و سنت است که پیشانی
را محکم بر سجده گاه بگذارد که اثر سجده در آن حاصل شود و اینکه پیش از ذکر سجده بگوید اللهم
لک سجدت و بک آمنت سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره والحمد لله رب
العالمین و تبارک الله احسن الخالقین و هر گاه سر بردارد بگوید بعد از تکبیر اللهم اغفر لی و
ارحمنی واجبرنی وادفع عنی وعافنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین
و سنت است در حال برخاستن پشت انگشتان دست را بر زمین بگذارد در حالی که سر انگشتان کف
دست چسبانیده باشد بلکه دستها را بگشاید و بر زمین گذارد برخیزد و در حال مقعد خود را
بر زمین نگذارد در وقت برخاستن بگوید بحول الله و قوته اقوم واقعد یا بگوید اللهم ربی
بحولک و قوتک اقوم واقعد و اگر خواهد بعد از آن بگوید وارکع واسجد و در حال برخاستن
ابتدا از زانوهای خود را بردارد و بعد از آن دستها را چنانکه در وقت سجده کردن سنت است که
دستها را پیش از زانوها بر زمین بگذارد و سنت است برای زن آنکه در وقت سجده رفتن
اول زانوها را بر زمین گذارد و در حال سجده خود را بر زمین بچسباند و ذراعهای خود را
بر زمین پهن کند و اعضای خود را بهم بچسباند و در وقت نشستن بر هر دو زانوهای خود

بنشیند همچنانکه مرد نشیند

بنشیند همچنانکه مرد بنشیند و در وقت برخاستن خود را بکشد و راست شود و چنان نکند
که اول کفلهای او بالا رود و بعد از آن راست شود [illegible] در قنوت است و در آن
چند مطلب است [illegible] مشهور میان علما آنست که قنوت سنت مؤکد است در همه نمازها
بعضی واجب دانسته اند در نمازهای جهریه و قول اول اظهر است و محل آن در رکعت دوم است بعد از
قرائت و قبل از رکوع بغیر چند موضع که در آن تفاوتی هست اول نماز جمعه مشهور آنست که
هر دو رکعت قنوت هست در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع و ظاهر بعضی آنست
که یک قنوت است و در رکعت دوم مثل سایر نمازهای بعضی گفته اند که قنوت یکیست اما در رکعت
اول قبل از رکوع و قول اول اظهر است دوم نماز عیدین مشهور آنست که در آن نه قنوت واجبست
پنج قنوت در رکعت اول چهار قنوت در رکعت دوم و پیش از هر قنوتی تکبیر میگوید پس در این نماز نه تکبیر
زیاد میشود که در رکعت اول پنج تکبیر است بغیر تکبیر احرام و تکبیر رکوع و در رکعت دوم چهار
تکبیر است بغیر تکبیر رکوع و در مسئله اقوال دیگر هم هست و اقوی اینست که مذکور شد و بهتر آنست
که قنوت مخصوص را بخوانند که روایت شده است و بعضی واجب دانسته اند و سنت است دست برداشتن
برای تکبیرات چنانکه گذشت و تکبیرات الله رکن نیست در این نماز پس اگر فراموش کند همه را
یا بعضی را باطل نمیشود و هر گاه شک کند در عدد تکبیر یا قنوت بنا را بر اقل گذارد سیم
نافلهٔ وتر است و در اخبار و کلام علما بسیار از اوقات وتر میگویند و شفع و وتر با هم میخوانند
و در این زمانهای متاخرین شهرت یافته که در رکعت دوم شفع قنوت نمیباشد
و قنوت در رکعت مفردهٔ وتر است و بسیار از حدیث صحیح المضمون وارد شده و لیکن این
معنی را از قدمای اصحاب تصریح یافته و ابن بابویه در عیون اخبار حدیث نقل شده

مهم

که حضرت امام رضا ع در شفع قنوت میخواندند و محمل بان دور نیست و بعضی احادیث را حمل بر تقیه کرده اند یا انکه مراد از قنوت طولانی نیست که مخصوص وتر است و در حدیثی وارد شده که بعد از راست شدن از رکوع و تر بگوید اللهم هذا مقام من حسناته نعمة منك و سیئته بعمله تا اخر دعا و سجده

بیفتد — مطلب — هرگاه قنوت را فراموش کند تا برکوع رود بعد از رکوع بجا اورد و بسجود رود

و اگر بعد از رکوع بخاطرش نیاید تا بسجده رود پس بعضی علما گفته اند بعد از نماز قضای انرا بکند

و این خوبست و در حدیث صحیح هست که هرگاه در بین راه رفتن بخاطرش اید رو بقبله بایستد

و قنوت را بخواند خوبست و هرگاه در قنوت شك کند و هنوز برکوع نرفته باشد انرا بجا اورد

و اگر برکوع رفته دیگر ملتفت نمیشود — مطلب — سنت است جهر در نمازها و در امام و منفرد اشکالی

نیست و اقوی انست که ماموم اهسته بخواند و سنت است قبل از رکوع تکبیر بگوید و دستهای

خود را بتکبیر بلند کند پس مجموع تکبیرات در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر میشود که پنج

از انها تکبیر قنوتست و ان تکبیرات عید شش تکبیر است که در اول نماز سنت است در هر نماز

چهار رکعتی بیست و دو تکبیر است و در مغرب هیفده تکبیر است و در صبح دوازده تکبیر است

و سنت است که در حال قنوت دستهای خود را بلند کند برابر روی خود و پهن کند انها را

و شکم دستها را بجانب اسمان باشد و پشت انها بزمین و بعضی از علما گفته اند که انگشتان بزرگ را

از سایر انگشتان جدا کند و متابعت این باکی نیست و مشهور انست که در حال قنوت نظر بکف

دستهای خود بکند و سنت است طول دادن قنوت و جایز است دعا کردن برای مومنین با

اسمهای ایشان و بر کافرین و منافقین با اسمهای ایشان و بعضی از علما رحمهم الله تجویز کرده اند

که قنوت را بزبان فارسی بگوید و احوط انست که بغیر عربی نگوید و بهتر انست که دعاهائی که از معصومین

وارد شده بخواند بهتر است

وارد شده — باب ... در تشهد است و در ان چند مطلب است — مطلب اول — واجب است

تشهد در رکعت دوم بعد از سجده دوم در هر نمازی دو رکعتی و در سیم از نماز سه رکعتی و در هر رکعت

چهارم از نماز چهار رکعتی واجبست نشستن و ارام گرفتن در حال تشهد اول بلکه و تشهد

رکن نماز نیست اما ترك ان عمدا ابطال نماز است و اگر ترك کند سهوا پس اگر تشهد اول باشد

و بخاطرش اید پیش از انکه برکوع برود هر چند که بحد سراشیب شده باشد برگردد و تشهد بخواند

و انچه مابعد انست بار دیگر بعمل اورد و سجده سهو ندارد و هرگاه داخل رکوع شد واجبست

که نماز را تمام کند و سجده سهو را بکند و قضای تشهد را هم بکند بعد از نماز بکند و بعضی

قضا را واجب ندانسته اند و اول اقوی است و اگر انکه فراموش کرده تشهد دویم باشد

پس اظهر و اشهر بین وجوب قضا است و بعضی قضای هر یك از اجزای نماز را که فراموش شود

لازم دانسته اند و دلیل انها محل اشکال است لهذا عمل بانها احوط است و اما سجده

سهو بجهت تشهد دوم پس بعضی حکم بلزوم ان کرده اند و دلالت میکند بر ان عموم روایت صفیان ابن

ابو بصیر و غیر ان و این احوط است و ابن ادریس گفته است که اگر تشهد اخر را فراموش کند

و سلام دهد و قضا نکرده حدثی از ان سر زند نماز او باطل است و این قول ضعیف است

و احوط اینست که وضو بسازد و قضای او بکند محتمل است که بی وضو هم تواند قضا کند و اما

اگر پیش از تشهد از او حدث سر زند پس مشهور بطلان نماز است در نماز عمدا باشد یا سهوا

و بعضی گفته اند باطل نمیشود پس برود وضو بسازد و نماز را تمام کند و اول اقوی است

و احوط انست که نماز را تمام کند و بان طهارت اعاده کند خصوصا بنا بر قول ابن بابویه بلکه

بنا بر این قول البته احتیاطا ترك نکند و در بعضی اخبار صحیح وارد شده که هرگاه سهوا

مطلب اول

هر چند ... سمط و عموم ... موثقه

... احوط است و اگر ... ...

تشهد در نافله باشد هرچند برکوع رکعة بعد از ان رفته باشد و ان رکعت را بعد از دو تشهد را
بخواند و نماز را بعد از ان سر گیرد و عمل باین باکی نیست مسئله مشهور میان علما اکتفا کرده اند
ذکر تشهد است بمطلق شهادتین گفتن مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا رسول الله بلکه کمتر از اینهم میتوان گفت مثل اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله یا محمد رسوله و مثل ان بگوید احوط است که صورت اول را ترک نکند و بعضی
واجب دانسته اند که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان
محمدا عبده و رسوله و این احوط است و واجبست که بعد از شهادتین صلواة بر پیغمبر و
ال ان بفرستد و بهتر انست که صلوات را بلفظ اللهم صل علی محمد وال محمد بگوید بلکه غیر
از ان در تشهد گفتن مشکل است و این صلوات مخصوص در ذکر تشهد واجب است
واما صلوات فرستادن بسبب ذکر اسم ان حضرت خواه انکس خود بگوید و خواه غیری پس
ان سنت است مؤکد و جماعتی از علما واجب دانسته اند خواه در نماز و خواه در غیر نماز
واقوی عدم وجوبست بجهت نقل اجماعی که محقق و علامه کرده اند و لزوم عسر و حرج خصوصا
در وقتیکه مکرر اسم شریف انحضرت مذکور شود و احوط انست که ترک نکند مادامیکه
عسر و حرج لازم نیاید مسئله سنت است تورك در حال تشهد چنانکه گذشت
وانکه زانوها را بر زمین بچسباند و از هر جد اکند اقعا را و مکروه هست که بر پشت پاشنهای
پا بنشیند که از ااقعاء میگویند چنانکه گذشت و همچنین بان معنی دیگر که پیش مذکور شد مطلب سیم
نشیند چنانکه ماموم مسبوق هم می نشست نشیند و سنت است که در وقتی که پای راست را
بر پای چپ وامیدارد در حال تورك بخاطر بگذارند اللهم امت الباطل واقم الحق واذكار

وادعیه که در اخبار وارد شده است بخواند وار تشهد اول که فارغ شد وقت برخاستن
بحول الله وقوته اقوم واقعد بگوید و هم چنانکه گذشت مسئله در سلام است و در ان
چند مطلب است مطلب بدانکه چنانکه واجب است دخول در نماز وان حاصل میشود
به تکبیر احرام همچنین واجبست خروج از نماز وان حاصل میشود بسلام گفتن لعد از
اتمام تشهد اخر و صلوات بر پیغمبر وال او واقوای سلام گفتن بعد از تمام اینست
که سلام واجب است بلکه اظهر انست که جزو نماز است و ترك ان عمدا مبطل نماز است و اظهر بلکه
انست که اگر حدثی عمدا از و سر بزند قبل از سلام نماز را اعاده کند بلکه در باب
سلام ثانی هم چنین است اما اگر سهوا یا بی اختیار از و حدثی سر بزند پس در ان
اشکال است و احوط اتمام و اعاده است چنانکه پیش اشاره بان کردیم واقوی
در نزد حقیر انست که خروج از نماز بیکی از دو عبارت میشود السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین و یکی السلام علیکم و هر کدام را اختیار کند جایز است
و هر کدام را که گفت از نماز بیرون رفته است و گفتن دیگری واجب نیست
و در صورتی که السلام علینا اول بگوید گفتن السلام علیکم بعد از ان
سنت است و احوط انست که هر دو را بگوید باین ترتیب که السلام علینا
علینا را اول بگوید و بعد از ان السلام علیکم را بگوید و در جواز تقدیم السلام
علیکم بر السلام علینا اشکال است احوط بلکه اظهر است که چنین نکند پس
اگر ابتدا کرد بالسلام علیکم دیگر السلام علینا را نگوید و بنا بر مختار
حقیر در صورتی که السلام علینا را گفت باید اعتقاد خروج از نماز بکند

ظاهر نیست بلکه همین قدر که میداند که بسلام گفتن از نماز در میرود کافیست
هرچند در آن حال متذکّر نباشد و از نماز مستوفی فهمید که نیّت دخول
در نماز هم همین قدر بسنده است بنیّت و آن وسواسها که بسبب اهتمام در کردن نیّت
بخاطر بعمل می آید البتّه اینها را باید از سر بدر انداخت و بعضی علما لفظ و رحمة الله را
بعد از سلام علیکم واجب دانسته اند و بعضی برکاته را هم بعد از رحمة الله
واجب دانسته اند و دلیل واضحی بر این نیست و احوط و افضل گفتن اینهاست
مسئله بدانکه منفرد یکسلام میدهد رو بقبله و مشهور آنست امام هم یکسلام
میدهد رو بقبله و بعضی گفته اند که اگر در بین صف باشد دو سلام میدهد
از دو طرف خود اوّل اقوی است و امّا مأموم پس مشهور آنست که دو سلام میدهد
یکی بطرف راست و دیگری بطرف چپ هرگاه در طرف چپ او کسی نباشد یکسلام
میدهد بطرف راست خواه کسی در طرف راست باشد خواه نباشد و بعضی گفته اند
که هرگاه دیواری در طرف چپ باشد باز دو سلام دادن مستحبست هرچند
کسی نباشد و بعضی گفته اند که مأموم سه سلام بدهد یکی از برای رد بر امام
و دو تا از برای مأمومین و مشهور میان علما اینست که منفرد در وقت سلام
دادن بگوشه چشم راست اشاره کند بطرف راست و امام بصفحه رو اشاره
کند بطرف راست اگر رو از قبله نگردانند و همچنین مأموم بصفحه رو اشاره
میکند بهر طرف و بدانکه ظاهر احادیث و کلام علما اینست که از سلام
که مخرج از نماز است این حکم مذکور را از برای اوست پس هرگاه السلام
علیکم

علیکم و رحمة الله تنها را میگوید پس حکم واضح است در اشاره کردن در یکبار
و دو بار و سه بار گفتن و همچنین هرگاه بالسلام علینا و علی عباد الله الصالحین
اکتفا کند و امّا اگر هر دو را بگوید پس جریان احکام در سلام دوّم با وجود آنکه
سلام اوّل مخرج از نماز است خالی از اشکال نیست و همچنین جاری کردن این احکام
در سلام اوّل و بعد از آن گفتن سلام دوّم دور نیست که هرچند که السلام
علینا را در اوّل مخرج است امّا باز این مستحبّات را در سلام دوّم بعمل
کند و گویا ظاهراً بهم در این باشد و امّا این مستحبّات را در السلام علینا
بجا آوردن بعد از آن السلام علیکم گفتن مشکل است که قصد کند در سلام
سلام بانبیاء و ائمه و ملائکه و سنّت است حفظه را و امام مأمومین را
نیز و همچنین مأموم نیز رد بر امام را و بر کسانی که بر طرفین او هستند و بعضی
قصد رد بر امام را واجب دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین رد بر مأمومین
و بعضی گفته اند سنّت است در سلام قصد مسلمین از انس و جن و این دور
نیست خصوص در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین مسئله بدانکه سلام
در نمازهای سنّتی در هر دو رکعتی یکسلام است نه از دو رکعت کمتر میتوان
سلام گفتن و نه از دو رکعت بیشتر بغیر نافله وتر در آنجا سلام را در
یکرکعتی میگویند بنا بر خبری که سلام بعد از دو رکعت شفع باید گفت و اگر
جایی دانیم که هر سه رکعت را بیک سلام بکنند چنانکه بعضی از علماء
تجویز کرده اند پس باز در آن مخالفت طریقه نافله از این راه شده
واحوط

مطلب مغتنم

که ده رکعتی سلام میگویند و همچنین از این قطعه جستنی است نماز اعرابی که آن
ده رکعت است دو رکعت اول بیک سلام و هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت
آن بیک سلام مانند هیئت نماز صبح و ظهر و عصر است شیخ طوسی علیه الرحمه در
مصباح روایت کرده از زید بن ثابت که گفت مردی آمد از اعرابی بخدمت حضرت
رسول خدا صلعم گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ما در بیابان
میباشیم و دور از مدینه و نمیتوانیم که هر جمعه بخدمت تو بیاییم پس راه نمائی
کن مرا بعملی که فضیلت نماز جمعه را داشته باشد وقتی که برگردم بسوی اهل خود
خبر کنم ایشان را پس رسول خدا صلعم فرمود هر گاه روز بلند شود بجا بیاور در
دو رکعت نماز که بخوانند در رکعت اول الحمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق
هفت بار و در دوم بخوان حمد را یک بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار
پس برخیزد و هشت رکعت نماز کن بدو سلام و بخوان در هر رکعت از آن
حمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله بیست و پنج بار پس هر گاه
فارغ شوی از نماز پس بگو سبحان الله رب العرش الکریم لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم هفتاد بار پس قسم بآنکسی که مرا برگزیده است به نبوة
که نیست مؤمن و مومنه این نماز در روز جمعه بکند همچنین که من گفتم
مگر اینکه من ضامنم از برای او بهشت را و بر نخیزد از جای خود تا آنکه خدا
گناه او را و پدر و مادر او را بیامرزد فصل در تعقیب است و در آن چند
در مطلب است مطلب اول تعقیب آنست که کسی مشغول شود بعد از نماز

بعد از نماز بدعا

بدعا یا ذکر یا آنچه شبیه بآنها است مثل تلاوت قرآن و یاد آوردن نعمتهای او
و گریستن از خوف عذاب او و احوط آنست که نشستن را ترک نکند و اگر حاجتی
داشته باشد پس باکی نیست در راه تعقیب بخواند و آن مستحب مؤکد است
و خواندن دنیا و آخرت را در و بر آن فواید بسیار مترتب میشود افضل آنها
تسبیح حضرت فاطمه ع است و احادیث در فضیلت آن بسیار است
حتی در روایتی از حضرت صادق ع وارد شده است که تسبیح فاطمه ع در
هر روز در عقب هر نماز محبوب تر است بسوی من از هزار رکعت نماز در هر
روز و کیفیت مشهور در ترتیب آن این است که اول بگوید الله اکبر سی و چهار مرتبه
بعد از آن بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه و بعد از آن بگوید سبحان الله
سی و سه مرتبه و در بعضی روایات تقدیم سبحان الله بر الحمد لله هست
و اول اشهر است و سنت است که بعد از تمام شدن تسبیح زهرا
علیها السلام یک مرتبه لا اله الا الله بگوید و از اخبار ظاهر میشود که دعا خواندن
در تعقیب افضل از قرآن خواندن است بلکه در غیر تعقیب هم دور نیست
که بگوییم که هر وقت حالت اقتضای دعا میکند دعا بخواند و هر وقت اقتضای تلاوت
یا ذکر میکند چنانکه گفتن بجهت آنکه حالات انسان مختلف میشود هر گاه حال
او مساوی باشد نسبت بهمه اختیار دارد که دعا بکند و سنت است که در ابتدای
تعقیب سه مرتبه بگوید الله اکبر که دستهای خود را با تکبیر بالا ببرد برابر
روی خود بنحوی که پشت دستها بروی او باشد و شکم دستها بقبله

و هر مرتبه دستها را بر رانهای خود فرود بیاورد و باز دیگر دستها را برساند
و بنا دارد در تعقیب را متصل بنماز بکنند و نافله میان نماز و تعقیب نکنند
بغیر نافله مغرب که افضل آنست که آنرا مقدم دارد بر تعقیب بغیر از
سه تکبیر که بعد از سلام میگویند و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام
که اینها را مقدم دارد بر نافله و ادعیه و اوراد و آیات و اذکار که در تعقیب
وارد شده بعموم و خصوص بعضی نمازها در کتب ادعیه مذکور است
و این جای ذکر اینها نیست و سنت است که در حال تعقیب بنشیند بنحوی
که در تشهد می نشیند تا رو کرده بقبله در همان جای نماز با طهارت
و ترک کند آنچه را از مبطلات نماز است و باعث نقص ثواب نماز است
سنت است دو سجده شکر عقب هر نمازی بجهت ادای شکر بر توفیق
یافتن بجهت ادای نماز و در آن تاکید بسیار است و در احادیث فضیلت
بیشمار از برای آن مذکور است و بهتر آنست که از آخر تعقیب قرار بدهد
چنانکه از اخبار مستفاد میشود که ادای شکر توفیق تعقیب هم میشود
و هرگاه بر تعقیب مقدم دارد ضرری به تعقیب نمیرسد و اینکه
گفتیم در غیر نماز مغرب است و در نماز مغرب اخبار مختلف است و شاید
تقدیم سجده شکر بر نافله مغرب بهتر باشد هرچند تعقیب نماز بعد
نافله خوانده شود چنانکه گذشت و اگر کسی دو مرتبه سجده کند یکبار
بعد از نماز مغرب و یکبار بعد از نافله در آخر تعقیب بهتر خواهد بود

وظاهر

وظاهر اخبار آنست که استحباب اختصاصی بنمازهای واجبی ندارد
بلکه عقب نماز سنتی هم سنت است بلکه سنت است سجدههای شکر
از برای تجدد نعمتهای الهی و زوال شدتها در هر حال و سنت است که طول
بدهد سجده را بقدر استطاعت و آنکه ذراعهای خود را بر زمین پهن
کند و سینه و شکم خود را بر زمین بچسباند و آنکه در ما بین دو سجده
گونههای روی خود را و شقیقههای خود را بر خاک بگذارد اول طرف راست
روی خود را و بعد از آن طرف چپ خود را و بهمین قدر دو سجده محقق
میشود و راست شدن در میان دو سجده ضرور نیست و بعضی از علماء
تصریح کرده اند که شرط است در آن که هفت عضو هم بر زمین گذاشته
شود و در شرط بودن گذاشتن پیشانی بر چیزی که صحیح است سجود بر آن
اشکال است و دلیل واضحی ندارد و اقل ذکری که در آن میشود این است که
که بگوید شکرا لله سه مرتبه و در روایتی هست که صد مرتبه بگوید شکرا
شکرا و اگر خواهد بگوید عفوا عفوا و اذکار و ادعیه بسیار در آن
وارد شده در کتابهای دعا مذکور است [illegible] در لواحق نماز است
و در آن چند باب است باب اول در جماعت است و در آن چند مطلب است
[illegible] سنت است بجماعت گذاردن نمازهای واجبی خصوصا نماز یومیه
و ثواب بسیار و فضیلت بیشمار در آن وارد شده است و در اعراض و بی
رغبتی بآن مذمت شدید و تهدید و عید در احادیث بسیار است و این حکم

دراداو قضا همه ثابت است و بعضی در مثل نماز نذر و نمازهای
احتیاط و نماز طواف اشکال کرده اند بجهت آنکه از احادیث و دعوای
اجماع ایشان نماز یومیه و جمعه و عیدین و آیات متبادر میشود و در فهمیدن
نمازهای دیگر اشکال است و در مذهب شیعه نماز بجماعت کردن
واجب نیست مگر در جمعه و کسی که نذر کرده باشد که بکند یا شبیه نذر از عهد و یمین
و کسی که قراءت او صحیح نباشد بر وجهی که سابقا در مبحث قراءت [گذشت] و در نمازهای
سنتی جماعتی نیست بغیر نماز استسقا و نماز عیدین با اختلال شرایط چنانکه مذکور
شد و بعضی صورتهای دیگر مذکور خواهد شد مثل اعاده نمازی که فرادی شده
باشد بجهت ادراک فضیلت جماعت و اخباری که دلالت دارد بر جواز جماعت
در نوافل خصوصا در ماه رمضان محمول بر تقیه است و هم چنین عمل با اخباری
که دلالت میکند بر جواز امامت زنان در نوافل ضعیف است چنانکه خواهم گفت
و بعضی علماء جایز دانسته اند جماعت را در نماز عید غدیر بدعوای روایت
بر آن کرده و عمل بآن دور نیست هر چند احوط ترک است و جماعت منعقد
میشود به دو نفر که یکی از آنها امام باشد هر چند ماموم یک زن باشد بلکه
یک صبی ممیز هم کافیست و در جواز امامت صبی ممیز خلافست اشهر
و اقوی عدم جوازست مگر آنکه بجهت اطفال امامت بکند و هم چنین
صحیح نیست امامت مجنون و مجنون دوری که گاهی عاقل است در جواز امامت
او در حال عقل او خلافست و اظهر جوازست خصوصا در شخصی که عادت
معینی دارد و باید که امام شیعه اثنا عشری باشد و عادل باشد و ولد

ولدزنا

ولد زنا نباشد چنانکه گذشت و زن امامت از برای مرد نمیتواند کرد و هم چنین
از برای خنثی و امامت میتواند کرد از برای زنان در نمازهای واجبی و سنتی
و بعضی گفته اند از برای زنان هم نمیتواند کرد مگر در نمازهای سنتی
و بعضی گفته اند که در هیچ نماز و از برای هیچکس نمیتواند کرد و اول اقوی
و اشهر است و احادیث بسیاری که دلالت دارد بر جواز امامت آنها
در نماز سنتی نه واجبی در نظر حقیر تاویل آنها بجماعت سنتی خوب است یعنی
امامت به جماعت واجب مثل جمعه نمیتواند کرد [illegible] اظهر نیست
که جایز نیست که به پیشنماز پیش نخوانده باشد و بعضی گفته اند که از برای امثال
خودشان میتوانند امامت بکنند و مشهور آنست که کور میتواند امامت بکند
هرگاه کسی باشد که متوجه او باشد و او را رو بقبله بدارد که اطمینان باو حاصل
شود و قولی بمنع از نقل شده و آن ضعیف است و اما اعرابی یعنی صحرانشینان
خواه عرب باشند و خواه غیر آن پس اظهر آنست که بغیر امثال خود نمیتوانند
امامت بکنند و اما با امثال خود پس از آن مانعی ندارد و آنها در صورتی است
که سایر شرایط امامت از عدالت و غیر آن موجود باشد و اگر نه از برای
هیچکس نمیتوانند امامت کرد و هم چنین است کلام در غیر اعرابی هم از آنچه
ترک واجب میکنند که عبارت از تحصیل معرفت و علم بواجب است
زاید بر آنچه موقوف علیه نماز است پس باین سبب عادل نیستند و از اینجا
میتوان گفت که آنهایی که در دهات می نشینند با وجود قدرت بر...

بشهر رفتن و تحصیل علوم کردن انها حکم اعرابی دارند چنانکه بعضی از علماء این را هم تعرّب
کفته اند و اختلاف کرده اند در کسی که حد شرعی بر او جاری شده باشد بعد از توبه و
اکثری جایز دانسته اند و بعضی تجویز کرده اند امامت او را از برای مثل خود و بعید نیست
که جواز اقوی باشد بجهت آنکه مفروض آنست که عادل است و حال او بدتر از کافری
نخواهد بود که مسلمان شده باشد پس جایز خواهد بود با کراهت و اما اغلف یعنی
کسی را که ختنه نکرده باشد پس در او نیز خلافست و اظهر این است که اگر مقصّر است
در این با وجود قدرت کوتاهی میکند در ختنه کردن خود پس جایز نیست امامت
او نه از برای مثل خود و نه دیگران و اگر قادر نیست پس جایز است مطلقا با کراهت
و جایز نیست که امی و ملحن امامت کنند از برای غیر مثل خود و مراد از امی کسی است
که قراءت را غلط خوانند خواه هیچ ندانند و خواه بعضی را ندانند و اما این با وجود
عجز از یاد گرفتن است و اگر تقصیر در یاد گرفتن بکند نماز او از اصل باطل است و مراد
از ملحن کسی است که غلط بخواند باینکه تغییر بدهد حرفی را بحرفی یا حرکتی را بحرکت
دیگر و در امامت کردن کسی که در حرف تا زبان او میگیرد و مکرر میکند یا در
حرف فاء و امثال آن اظهر جواز است و در وجوب اقتدا کردن بر امّی و ملحن بکسی
که نماز او صحیح باشد اشکال است و اظهر عدم وجوبست و هم چنین بر لال
واجب نیست که اقتدا کند بکسی و هم چنین جایز نیست که نشسته امامت کند
برای ایستاده و در امامت کردن برای مثل خود اشکال است [illegible]
شرط است در صحت نماز جماعت آنکه حایلی میانه امام و ماموم نباشد که

مانع

مانع از دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده و مشهور و اظهر آنست که پنجره و دیوار
مشبک ضرر ندارد و بعضی از علما میگویند ضرر دارد و هم چنین باکی نیست
بدیوار کوتاهی که مانع از مشاهده نباشد خصوصا هرگاه در حال غیر سجود همه وقت
امام را به بینند و احوط این است که هیچکس هیچیک از اینها حایل نباشد و بنابر
قول ببطلان بر مشهور آنست که همین نماز ماموم باطل است نه امام و حایل نیست
از برای ماموم که امام را به بیند یا کسی را که امام را می بیند یا کسی که او
کسی را به بیند که امام را می بیند و ماحصل این معنی در پیش روی ماموم
واضح است مثل صفهای امام متعدد که در برابر یکدیگر ایستاده باشند
و اما مشاهده کردن از پهلو پس ظاهر فتوی اکثر علما این است که کافی است
مثل آنکه در بیرون در مسجد صفی بایستند که از دو نفر که در برابر در
ایستاده اند یا صف مامومین را یا امام را می بینند و اما از جماعتی که در
طرف راست و چپ آن ایستاده اند که مجموع یک صف میشوند از انها کسی
کسی را نمی بینند بغیر از دو نفر یا بیشتر که برابر در ایستاده اند و انها
امام را یا صف میان مسجد را می بینند و بعضی در صحت این توقف کرده اند
و هر چند بطلان این هم بر حقیر ظاهر نیست و لکن احوط ترک آنست
خصوصا هرگاه صف بسیار طول بکشد و اما اگر همین یک نفر یا دو نفر در
طرفین از اشخاص ایستاده باشند که نه امام را به بینند و نه صف داخل مسجد را پس در آن
اشکال نیست چنانکه در حدیث صحیح تصریح شده است که برای انهائی که در میان

ستونها می ایستند باکی نیست بلکه چون اغلب ستونهای مسجدهای بزرگ عرض
عریضی دارد که جمعی در پشت آنها می ایستند و آنها بغیر طرفین را نمی بینند پس این هم
مؤید آنست که اگر دو طرف صف برابر در هم نماز ایشان صحیح باشد چنانکه مشهور است
و بعضی گفته اند که باید نهری حایل نباشد میان امام و ماموم و آن دلیل
واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد از برای مرد است و اما زنان هرگاه در عقب
مرد نماز کنند پس اشهر و اظهر آنست که نماز ایشان صحیح است هرچند دیوار
و هرچند در خانه باشند که پشت سر مرد باشند و شبکه و پنجره نداشته باشد
و جایز نیست که میانه امام و ماموم فاصله بسیار باشد مگر بسبب صفهایی که
در میان است هرچند صفها بسیار باشد و در حد فاصله که باعث بطلان
نماز ماموم است خلاف است مشهور آنست که همین که در عرف و عادت میگویند که میشود
امام پیش ایستاده است و ماموم در پشت سر او ایستاده است یا در طرف
راست او ایستاده است خوبست و اگر چنین نباشد نماز باطل و بعضی تحدید
به سیصد ذراع کرده اند و بعضی از علمای ما گفته اند که اگر ما بین امام
و ماموم یا ما بین هر دو صف بیش از گام بر داشتن باشد نماز ماموم
صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آنست که بنا بر این قول هم که هرگاه از
موضع سر ماموم در حال سجود تا پشت پای امام یک گام بر داشتن باشد
باکی نیست و ظاهر این است که صف آخرین منتظر اند احرام ایشان به بیند
هم پیش از آنکه صفهای پیش احرام بسته باشند و احوط آنست که
صبر کنند

صبر کنند تا صفهای پیش احرام به بندند هرچند بر این نحو باشد که بعضی در
بعضی احرام بسته باشند و همچنین هرگاه در میان نماز صفهای پیش ایشان
تمام بشود مثل اینکه مسافر باشند یا عذر دیگر داشته باشند نماز
صف بعد صحیح است . جایز نیست که امام بلندتر از ماموم بایستد
مثل اینکه در شبه دکانی یا پشت بامی بایستد و ماموم در پایین آن
بایستند پس در این صورت نماز ماموین باطل است و اگر زمین سراشیبی
باشد ضرر ندارد که امام در آن سر بلند بایستد و ماموین در عقب
و ظاهر این است که بلندتری جای امام بمقدار عرض انگشت و مثل آن
باکی نیست و اولی آنست که از آن احتیاط کند و بعضی تحدید کرده اند بیک وجب
که اگر یک وجب باشد مبطل است و بعضی بقدر گام بر داشتن تحدید کرده اند و
اینها دلیل واضحی ندارد و اما ماموم پس جایز است که بلندتر از امام بایستد
هرچند بالای پشت بام باشد و امام در پایین و احوط آنست که در زمین همه
مساوی بایستند مگر اینکه جا تنگ باشد و محتاج شوند ببالا رفتن و جایز
نیست که ماموم پیش روی امام بایستد و مشهور آنست که مساوی امام در
پهلوی او میتواند بایستد و بعضی از علماء واجب دانسته اند که متاخر
از امام بایستد هرچند در پهلوی او باشد و قلیلی پشت تر از او بایستد
و این احوط است و افضل این است که هرگاه دو مرد باشند و خواهند یکی
از آنها با دیگری نماز کنند ماموم در طرف راست امام بایستد و هرگاه بیشتر

باشند ماموماین در عقب سر امام بایستد و بعضی از بن را واجب دانسته اند و آن ضعیف است
پس اگر ان یکنفر در طرف چپ یا پشت سر هم بایستد نماز او صحیح است و هم چنین هرگاه
بسیار باشند و همه در طرف راست بایستند یا همه در طرف چپ باشند و در این
صورت که ماموماین در عقب می ایستند هرچند بسیار باشند فرمودند که همه
ابتدا در جانب راست صف بزنند که در طرف چپ هیچکس نباشد و بعکس و در اعتبار
مقدار تقدم و تاخر ماموم معیار آن اشکال است و صریح کلام بسیاری این است که
مساوات حاصل میشود بمساوی بودن پشت پاشنهای پا پس بنا بر مشهور
نماز ماموم در این حال صحیح است هرچند انگشتهای پای او یا زانوی او یا سر او پیش
از امام باشد و بعضی چیز دیگر گفته اند و احوط آنست که عدم تقدم را در
همه این اعضا ملاحظه کنند . واجب است متابعت امام در افعال متابعت
باین معنی که در رکوع و سجود و قیام و قعود از امام پیش نیفتند بلکه یا
بعد از او بکنند ثواب جماعت بلکه باید بعد از امام بکند تا ثواب جماعت
دریابد و اما آنکه پیش افتادن از امام باعث بطلان نماز میشود یا نه
در آن اشکال عظیم است و احوط بلکه اظهر آنست که هرگاه عمداً پیش افتد
نماز را اعاده کند اما در صورت نسیان و خطا پس نماز باطل نیست
و مشهور میان علماء این است که هرگاه ماموم عمداً پیش از امام سر از رکوع
بردارد صبر کند بآن حال تا امام راست شود و اگر سهوا سر بردارد پیش
از امام برگردد و با امام رکوع را تمام کند و در این جا زیادتی رکنی مبطل

نماز نیست

نماز نیست و بعضی برگشتن را در صورت سهو است واجب دانسته اند و آن ضعیف است
و ظاهر این است که خطا و سهو یک حکم دارند و فتوای ایشان در صورت
سهو و خطا خوب نیست اما در صورت عمد پس دلیل آن در نهایت
ضعیف است و عمل بان بسیار مشکل است و احوط بلکه اظهر بطلان آنست
و نهایت احتیاط این است که بطریق مشهور عمل کنند و نماز را هم اعاده کنند و هرگاه
پیش از امام برکوع رود یا پیش از او بسجود رود پس مشهور میان علماء همان
تفصیل است که مذکور شد که هرگاه عمدا کرده است باید بهمان حال بماند تا امام
باو برسد و اگر نسیان یا خطا باشد برگردد و با امام بجا آورد و اشکال در این
جا نیز هست و احتیاط همانست که مذکور شد و اما متابعت در اذکار
و اقوال یعنی هرچه امام میخواند بخواند و غیر او را نخواند و زیاد و کم نکنند و
و پیش از او هم نگوید بلکه همه را همراه او یا بعد از او بگوید پس اشهر و اظهر
عدم وجوب است و لکن احوط است و این در غیر تکبیرة الاحرام است و اما در
تکبیرة الاحرام پس تقدم در آن ماموم باعث بطلان نماز است بلکه اظهر
آنست که همراه گفتن هم چنین است و هم چنین تسلیم مفارقت از امام بدون
عذر هرگاه قصد فرادی کردن نداشته باشد مگر در مثل تشهد و قنوت
هرگاه از امام پس افتاده باشد و تشهد و قنوت خود را خواهد
بخواند و جایز است مفارقت کردن با قصد انفراد هرگاه عذر داشته باشد
مثل آنکه در دین عارض او شود یا بول او را بگیرد یا شغلی پیش آید

واما اگر عذری نداشته باشد و مفارقت کند با قصد انفراد پس در آن
خلافی است اشهر و اظهر جواز مفارقت است و اما جواز عدول از فرادی
بجماعت پس در آن نیز خلافست و شیخ دعوی اجماع بر جواز آن کرده است
و سخن در این گذاشت و احوط ترک آنست و در صورتی که جماعت گذا
قصد فرادی کرد و مفارقت اختیار کرد پس واجب است که نماز را از همانجا
تمام کند پس اگر پیش از قرائت مفارقت کرده قرائت را بکند و اگر بعد از
قرائت باشد برکوع رود و اگر در بین قرائت باشد اشکال است و احوط
آنست که همان سوره که در میان اوست از سر گیرد خواه حمد و خواه سوره
دیگر و در خصوص مفارقت کردن در سلام گویا خلافی در جواز آن نباشد
خواه با عذر و خواه بی عذر و گویا که در این جا قصد انفراد هم واجب نباشد
اما قصد ماموم بودن هم ممکن در حکم قرائت ماموم است بودن
عقب سر امام عادلی که با او اقتدا میکند و احادیث و اقوال علما
در آن اختلاف شدید وارد و ظاهر علمای ما آنچه که خلافی در نظر نیست
این است که قرائت کردن بر ماموم واجب نیست اما اشکال در حرمت
و کراهت و استحباب و فرق ما بین نماز جهری و اخفاتی و غیر آنست
و آنچه در نظر حقیر اظهر است اینست که در دو رکعت اول نماز
اخفاتی حرام است قرائت کردن بر ماموم و هم چنین در دو رکعت
اول جهری هرگاه قرائت کردن امام را میشنود هرچند صدای

ضعیفی باشد

ضعیفی باشد که حروف آن خوب از همدیگر ممتاز نشود که در آن جا واجبست که ساکت
باشد و گوش بدهد و اما اگر هیچ نمی شنود پس اظهر استحباب قرائت است و تسبیح
گفتن هم منافات ندارد و سنت است که در دو رکعت اول اخفاتی ماموم تسبیح بگوید
تا امام فارغ شود خواهد تسبیحات اربع بگوید و خواهد سبحان الله بگوید و شاید
سبحان الله گفتن احوط باشد و اما در دو رکعت اخیر پس احادیث در آن متعارض است
بعضی دلالت بر قرائت دارند و بعضی بر ترک قرائت و احوط بلکه اظهر ترک
قرائت است و بهتر این است که در دو رکعت آخر تسبیحات اربع را بگوید چنانکه
در جای خودش بیان کردیم و تاکید ترک قرائت بیشتر در دو رکعت آخر در
نماز جهریه بیشتر است و این احکام که مذکور شد در غیر ماموم است که در
رکعت دویم و سیم و چهارم ملحق شود و حکم آن بعد مذکور خواهد شد
و اما هرگاه در عقب سر امام ناشایسته نماز کند از راه تقیه پس آن صورت
اقتدا است و اقتدای حقیقی نیست و قرائت ساقط نمیشود بلکه باید که او هم آهسته
بخواند و اگر از آن هم خوف کند که مطلع شوند در نفس خود بخواند یعنی در
دل بگذراند قرائت را و اگر تقیه باین شود که بالمره باید ترک کند مثل اینکه
باید در حال رکوع ملحق شود یا در بین قرائت ملحق شود که بعضی از قرائت
را نتواند بخواند هرچند حمد تنها باشد یا بعضی از سوره حمد را چنان کند
و نماز او صحیح است و هرگاه قرائت تمام نشده امام برکوع رود در بعضی
گفته اند که در حال رکوع قرائت را تمام کند و این دلیلی ندارد بلکه همان

نذر که حافظ خوانده است کافیست و بعضی تصریح [illegible] اظهر اینست که این نماز مجزی نیست از برای ادا و اعاده
لازم نیست هر چند احوط اعاده است اگر میسر شود در جائی که تقیّه واجب نباشد بلکه
مستحب باشد اکتفا بآن نماز بی قراءت نکند و سنّت است که اوّل در خانه خود نماز
خود را بکند و بعد از آن بنماز ایشان حاضر شود و ظاهر این است که مستحب است که
قراءت خود را زودتر از امام تمام کند و مشغول ذکر شود تا امام فارغ شود که مبادا
او زودتر فارغ شود و قراءت او ناتمام بماند و در فضیلت نماز کردن در عقب
سر مخالفین احادیث بسیار وارد شده است حتّی در حدیث صحیح منقول است
که کسی که نماز کند با ایشان در صف اوّل چنان باشد که نماز کرده است در عقب
رسول خدا صلی الله علیه در صف اوّل مطلب جایز است که اقتدا کنند نماز واجب را
بنماز واجب هر چند غیر همدیگر باشند مثل نماز ظهر را بعصر یا بالعکس و نقل
ابن بابویه در منع عکس ضعیف است و همچنین باکی نیست که در عدد رکعات
مختلف باشند مثل مغرب به عشا و بعکس و مقصر بتمام و بعکس بلکه جایز است
که مسافر ظهر و عصر را یعنی هر دو را بظهر حاضر اقتدا کند بعد سلام بلکه قضا را
بادا و ادا را بقضا و صبح را بظهر و ظهر را بمغرب و همچنین از علی بن بابویه
نقل کرده اند که شرط کرده است موافقت در عدد رکعات را و مشهور
اقوی است و اینها که مذکور شد در وقتی است که نمازها در کیفیت مختلف
نباشند پس نماز یومیه را بنماز آیات و بعکس نمیتوان اقتدا کرد و جایز است
اقتدا کردن متنفل بمفترض و بعکس اینکه کسی نماز کرده باشد به تنهائی

بمفترض مثل

دربسد

در رسد بجماعتی که نماز واجب میکنند و بآنها خواهد اقتدا کند چنانکه بعد میآید
و بعکس در صورتی که نماز واجب را اقتدا کند بکسی که تنها نماز کرده بوده است
و بار دیگر بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و همچنین نابالغ به بالغ و متنفل
بمتنفل در مواضعی که مذکور شد قبل از این مطلب سنّت است که ماموم هرگاه
یک مرد تنها باشد اینکه در پهلوی راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشد پشت
سر او بایستد و همچنین هرگاه یک زن یا بیشتر باشد و هرگاه مرد و زن باشند مرد در پهلوی او
بایستد و زنان بعقب او بایستند و هرگاه [illegible] چند باشند با زنان برابر
پیش از زنان بایستند هر چند بلند باشند و هرگاه زنی پیشنمازی زنان میکند زنان
در پهلوی او بایستند و هرگاه محتاج بچند صف و بیشتر شوند امام زنان در میان صف اوّل
بایستد و خود را از زنان پیش ندارد بلکه مساوی آنها بایستد و همچنین جماعتی
که عریان باشند و خواهند که نماز جماعت بکنند نشسته صف میزنند و امام در میان
صف می نشیند و لیکن زانوهای خود را از ماموین پیش میدارد و مشهور آنست
که باید نشسته باشند و بعضی گفته اند که اگر ایمن باشند از مطلع شدن
غیر بایستند و اوّل اقوی است و از برای رکوع و سجود اشاره میکنند و بعضی
گفته اند امام اشاره میکند و آنها که در عقب سر او هستند رکوع و سجود
میکنند و اوّل اظهر است مطلب سنّت است که در صف اوّل صاحبان
علم و عقل بایستند و نزدیک امام بایستند و هر کجا که افضل است بجهات
مذکوره در افضل مواضع صفوف بایستند و افضل مواضع نزدیک

امام است و بعد از آن طرف راست صف اول و بعد از طرف چپ و بعد از آن صف
دویم و همچنین تا آخر نیز الجماعت در پیش می ایستند و در صف جماعت بعد از ایشان
که در مرتبه از ایشان پست ترند و همچنین بعد از اطفال می ایستند و بعد از خنثی
می ایستند و بعد از زنان می ایستند و بعضی علما گفته اند که مستحب است
که امام در برابر وسط صف بایستد و از بعضی ظاهر میشود که در طرف
چپ بایستد که طرف راست وسعت هر بسیار بهتر است و در اخبار دلالت بر هر دو
هست و مکروه هست که با وجود گنجایش صفها کسی تنها بایستد و هرگاه صف
گنجایش نداشته باشد باکی نیست اما سنت است که برابر نیت سر امام بایستد و سنت است
که کشادگیها میان صفها پر کنند و بهم نزدیک بدارند متصل بایستند و صفها را
راست بدارند و شانهای خود را برابر یکدیگر بدارند و در حدیث است
که در نماز خلل گام برداشتن بهتر نیست از گام برداشتن که با آن وصل کنی صفی را
و از برای امام سنت است که به ماموین بگوید که صفها را راست کنند و هرگاه
صف تنگ باشد از برای ماموم باکی نیست که در بین نماز پیش برود تا صف نیت
سجود با الصف پیش روی خود امام در از قبله نکرده اند و هرگاه صف نماز هم
متصل نباشد نماز از صف باطل نمیشود هرچند فاصله بسیار باشند و متعدد
باشند و اما صفی که در عقب این صف است اشکال در نماز ایشان بهم میرسند
بجهت آنکه زیاد از گام برداشتن فاصله میشود و احتیاط در ترک است
چنانکه پیش گفتیم هرچند بطلان از ظاهر نیست و اما فاصله بقدر یک نفر

با قلیلی

با قلیلی بیشتر پس آن نیز ندارد مطلقا مطلب هرگاه جمعی در خانه باشند و
میخواهند نماز جماعت بکنند و قابلیت امامت در همه دارند باشند صاحب
خانه اولی از دیگران است و همچنین در مسجدی که امام جماعت مقرری دارد تقدیم
او اولی از دیگران است و ظاهر این است که هرگاه ایشان غیر را اذن بدهند که مقدم شود
ذایل میشود خصوصا هرگاه غیر افضل باشد و ظاهر این است که مراد از صاحب
خانه کسی است که در آن جا ساکن باشد هرچند با جاره و عاریه باشد نه مالک
آن و جمعی از علماء گفته اند که هاشمی اولی از دیگران است و ظاهر مراد ایشان
بعد از انهائی است که مذکور شد و مشهور آنست که بعد از انهای که
پیش گفتیم که هر که اقرء قرآن باشد مقدم است بر اعلم و در معنی آن خلاف کرده اند
بعضی گفته اند یعنی اداب قراءت را بهتر داند و اکثر حروف را بهتر از مخرج
ادا کند و بعضی گفته اند یعنی آنکه بیشتر تلاوت قرآن کند و بعضی گفته اند
که اعلم با فقه مقدم است بر اقرء و این اظهر است و مشهور آنست که بعد از اعلم
هر که هجرت زودتر کرده است مقدم میدارند و معنی هجرت در پیش گذشت
و بعضی علماء گفته اند مراد کسی است زودتر اسلام اختیار کرده باشد یا زودتر
از دار الحرب بدار الاسلام آمده باشند یا از اولاد کسی باشد که هجرت او مقدم باشد
بر دیگران و بعد از آنکه سنش بیشتر است مقدم میدارند و جمعی تفسیر کرده اند
بآنکه در اسلام سن او بیشتر گذشته باشد و وجه دیگر هم از برای ترجیح ذکر
کرده اند بهمین قدر اکتفا کردیم و مشهور علماء این است که ایشان در صورتی

صورتی است که ماموم پیش امام اقتدا کند و اگر اتفاق کند هرکه را امام مقدم دارند
اولی است و هم چنین هرچه وجهی ناخوش بلند باشند اگر یکی از هم امامت کنند
در دو مستحب و آن دو متبرّین باشند امامت او مکروه هست نباشد
و کناره از برای آنهاست که او را ناخوش دارند و اجتناب از لطفان خواهد بود ایشان
که از امام مذکور باعث ترجیح مستشوند و چنین اختلاف در میان ایشان
نباشد اما علما چنان گفته اند که مذکور شد و مکروه است که امامت
کند مسافر حاضر و بعکس و هم چنان اقتدا کردن هر یک بدیگری
و ظاهر این است نه معنی کراهت در این جا این باشد که ثواب او از جماعت
کردن با امثال خود کمتر است بلکه ثواب او از انفرادی هم کمتر باشد و بعضی
علما کراهت را مخصوص جای کرده که نماز مسافر و حاضر در عدد رکعات
مختلف باشد لیکن در نماز صبح و مغرب مکروه نخواهد بود و خالی از قوتی
نیست که هرگاه امام مسافر باشد و فارغ شود ماموم در سلام متابعت
او نمیکند بعد میخیزد و نماز خود را تمام میکند و ظاهر اینست که در بقیه نماز
میتواند بر رفیق اقتدا کند هرگاه اهلیت امامت داشته باشد و
خصوصاً که امام او را پیش دارد و هرجا که عدد نماز ماموم کمتر از عدد نماز
امام باشد و زودتر فارغ شود افضل آنست که سلام نگوید بلکه بنشیند
و ذکر کند تا امام سلام بگوید و اگر خواهد که بنشیند بگوید و برود
جایز است و اگر عدد نماز ماموم بیشتر باشد افضل آنست که صبر کند

تا امام

تا امام سلام بگوید و بعد برخیزد و اگر خواهد هم پیشتر برخیزد و اما افضل آنست
که امام سلام نگوید تا ماموم بقیه نماز خود را بخواند و بعد از آن سلام بگوید و هم چنین
مکروه است که السان او بطور امام حیران باشد و السان مختلف و غیر آن
و امثال اینها از هادی در وقتی است که مجد نشستن نرسد و الا مکروه
نخواهد بود چنانکه گذشت و هم چنین امامت متیمم بجماعتی که وضو دار یا غسل
دار باشند و هم چنین امامت مکروه نیست از برای اهل و عیال خود و در بیت
که هرگاه اعلم قوم باشد امامت کردن او از برای او را کراهت نداشته باشد
و مکروه است نافله کردن در وقت اقامه گفتن از برای نماز
سنت است برخاستن بیاد در وقتی که مؤذن میگوید قد قامت الصلوة و بعضی
گفته اند در وقتی که میگوید حی علی الصلوة و سنت است از برای امام که شنش
تکبیر مستحب را آهسته بگوید و تکبیر احرام را بلند بگوید بلکه سنت است از برای
او که جمیع ذکرها را بلند بگوید و بماموم‌ها بشنواند و سنت است از برای ماموم
که هیچ چیز را بامام نشنواند و سنت است از برای ماموم که بعد از فراغ امام
از سوره بگوید الحمد لله رب العالمین و اینکه در وقتی که امام گفت سمع
الله لمن حمده ایشان بگویند الحمد لله رب العالمین و سنت است که امام در
وقت سمع دعا را بصیغه جمع بخواند و مخصوص خود نکند بلکه قصد مقتدیان
و سایر مؤمنین هم باشد مثل اینکه اللهم اغفر لی را اللهم نگوید بلکه اللهم
اغفر لنا بگوید و سنت است که امام مراعات حال ضعفا و ارباب حاجات

مأمومین را بکند و نماز خود را سبک بکند و بسیار طول ندهد و در رکوع و سجود البته ذکر اکتفا کند و هم چنین در دعای قنوت و تشهد طول ندهد و سنت است که هرگاه امام فارغ شد و بعضی مأمومین فارغ نشده باشند برخیزد تا همه مأمومین فارغ شوند و سنت است که امام در آنجا که نماز کرده تعقیب نافله نکند تا از جای خود منصرف نشود بجای دیگر یعنی اگر خواهد نافله بکند تغییر مکان بدهد و نافله بکند مطلب سوم سنت است اینکه کسی که نماز بتنهایی کرده است هرگاه بجماعت برسد همان نماز را بجماعت بکند خواه امام باشد و خواه مأموم و احوط آنست که وحدت نماز را مراعات کند مثل اینکه ظهر را بالظهر بکند و عصر را باعصر و هم چنین در اعاده کردن نمازی با نماز دیگر مثل ظهر را باعصر اشکال است و هم چنین احوط بلکه اظهر این است که هرگاه نماز را بجماعت کرده باشد بار دیگر نمیتواند بجماعت بکند و بعضی علماء تجویز کرده اند بجهت عمومات اخبار و در آن اشکال است و هم چنین هرگاه جماعتی از رفقا که همگی نماز را فرادی کرده باشند ثانیا خواهند بجماعت اعاده کنند در آنهم اشکال است و بنابر اعتبار لزوم نیت وجوب و استحباب در چنین جماعتی که باعاده میشود باید قصد استحباب بکنند و بعضی قایل بوجوب شده اند و آن ضعیف است و سنت است که هرگاه کسی فرادی نماز کند و در بین نماز جماعتی منعقد شود اینکه نیت خود را بگرداند بنافله و بدو رکعت سلام بگوید و داخل جماعت شود و هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد در جواز تغییر نیت و تمام کرده دو رکعت

کردن رکعت اشکال است و بعضی علماء منع کرده اند از همه اقسام و بعضی گفته اند که میتوان نماز را قطع کرد بدون تغییر نیت بجهت ادراک فضیلت و اقوی آنست که سابق گفتم و اگر مشغول نافله باشد که جماعتی از دستش برود نافله را قطع کند و اگر ترس از این نیست پس تمام کند دو رکعت را و داخل جماعت شود و این دور نیست مطلب چهارم شکی نیست در اینکه ادراک جماعت حاصل میشود بادراک رکوع یعنی هرگاه امام را دریابد قبل از رفتن برکوع هرچند بهمین قدر باشد که تکبیر احرام بگوید و هرچند که فرصت تکبیر رکوع نشود اما هرگاه امام در بین رکوع باشد پس در آن خلافست و اشهر و اقوای آنست که هرگاه تکبیرة الاحرام را در حال قیام بگوید و بعد از آن برکوع برود که هنوز امام شروع برخاستن نکرده باشد کافیست و در این نماز جمعه و غیر آن فرقی نداده و بهتر آنست که بقدر یک ذکر واجب امام را در حال رکوع دریابد و اگر در وقتی برسد بامام که امام شروع برخاستن کرده باشد پس باین اکتفا نکند و اگر شک کند که آیا امام قبل از راست شدن دریافته یا نه پس باین رکعت نیز اکتفا نکند و بعضی گفته اند که همین که در حال تکبیر رکوع بامام نرسیدی دیگر آن برای رکعتی حساب نمیشود و اول اقوی است و بعضی گفته اند که احوط نیت لحوق بحال رکوع است و این در جماعت واجبه مشکل است مثل نماز جمعه خصوصا در رکعت اخیر و هرگاه داخل مسجد شود و ترسد که رکعت نماز از او فوت شود اگر برود تا داخل صف شود و اظهر پس از همانجا تکبیر احرام بگوید و مشغول رکوع و سجود شود و راه

منعقد نشود یعنی بعضی علما جزم کرده اند بانعقاد [illegible]

رود تا داخل صف شود و اظهر آنست که مختار است در اینکه در حال رکوع راه رود
یا اینکه رکوع و سجود را بجا آورد در وقتی که برخاست راه رود تا داخل صف شود و بهتر
این است که در وقت راه رفتن پاهای خود را بزمین بکشد و گام بر ندارد و هرگاه امام را
نه قبل از رکوع دریابد و نه در حال رکوع پس آن رکعت از او فوت شده نهایت ره
سنت است که تکبیر بگوید و سجده‌ها را با امام بکند و از آن نماز حساب نکند خواه
قبل از سجده‌ها دریابد یا در اثنای آنها و بعضی در توقف کرده‌اند و اظهر استحباب
و اظهر آنست که سجده‌ها که تمام شد و امام فارغ شد از نو تکبیر احرام بگوید و بآن تکبیر اول
اکتفا نکند و بعضی علماء اکتفا کرده‌اند بهمان تکبیر و میگویند که زیاد شدن رکن
در اینجا معفو است و اول احوط و اظهر است و اگر دریابد امام را تا سجده‌ها تمام شود
پس جمعی گفته‌اند که سنت است که تکبیر بگوید و با امام بنشیند و تشهد بخواند و بعد
از آنکه سلام گفت برخیزد نماز کند و دیگر اعاده تکبیر در کار نیست و این دور نیست
و بعضی در این صورت قایل شده‌اند که مختار است در خواندن تشهد و نخواندن
آن و دور نیست که خواندن بهتر باشد و بهر تقدیر حکم بادراک فضیلت جماعت بادراک
تشهد تنها مشکل است هرچند مطلق فضیلت و استحباب حاصل باشد مطلب یازدهم
هرگاه ماموم وقتی حاضر شود که امام یک رکعت یا بیشتر را کرده باشد ابتدا اول نماز
خود قرار میدهد و با امام نماز میکند و بعد از فراغ امام تتمه نماز خود را بجا میآورد
و اظهر آنست که رکعت اول و دوم ماموم که با رکعت سیم و چهارم امام ره
اتفاق افتد در اینجا بر ماموم قرائت حمد و سوره واجب است اماره

این

این در وقتی است که تمام رکعت را دریابد یا آنقدری را دریابد که بتواند حمد
و سوره یا حمد تنها را بخواند اما اگر آنقدر وقت نمانده باشد قرائت واجب
نیست بلکه بی‌صورت است و اگر گمان کند که میتواند حمد و سوره بخواند یا حمد
تنها را بخواند و شروع کرده بخواندن و امام در رفتن برکوع رفت هرگاه مهلت
میشود که تمام کند و با امام در رکوع برسد که فاصله زیاد نشود تمام کند و باو
ملحق شود هرچند حمد تنها باشد و اگر چنین نباشد از همانجا قطع کند و با امام
ملحق شود و اما حکم دو رکعت آخر این ماموم که در این نماز رسیده پس از مثل
سایر نمازهاست مخیر است مابین حمد و تسبیح و قول بوجوب حمد ضعیف است
و مستحب است که این ماموم در وقت قنوت و تشهد متابعت امام بکند و
و هر جا که جای تشهد ماموم نیست مستحب است که ساقها بنشیند و دستهای خود را
بزمین نگذارد و هرجا که محل تشهد واجب اوست بزمین تواند گیرد و تشهد را
بخواند و با امام ملحق شود و از بعضی اخبار بر میآید که در قنوت که متابعت
امام کرده دیگر در محل قنوت خود نخواهد کرد لکن حکم بسقوط استحباب خصوصا در جای
که قنوت ماموم بعد از قنوت امام اتفاق می‌افتد مشکل است و بهتر آنست که ماموم
صبر کند تا امام سلام بگوید و برخیزد و هرگاه پیش از سلام هم برخیزد جایز است
و نیت انفراد هم واجب نیست مطلب دوازدهم هرگاه امام بمیرد یا بیهوش شود ماموین
امام را بکشند بکناری هرچند نیت نشود باشد و کسی را پیش دارند و نماز را
باو تمام کنند هرچند کسی باشد که از جمله ماموین نباشد و همچنین هرگاه

امام را حادثه‌ای رو دهد مثل آنکه بخاطرش آید که بی طهارت بوده است یا از او حدثی
سر زند یا مرضی او را عارض شود یا بمیرد و امثال اینها مستحب است که امام احدی را ربانی
پیش دارد هرچند از غیر مأمومین باشد و اگر امام پیش ندارد مستحب است که مأمومین
احدی را پیش دارند و مکروه هست که کسی را پیش دارند که باقامه نماز نرسیده باشد
خصوصاً هرگاه یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده باشد و هرگاه کسی را پیش دارند که
که یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده است وقتی که مأمومین برکعت اخری رسند
امام بنشیند تا فارغ شوند و اشاره کند بطرف راست و چپ خود که سلام بگویند
بعد از آن برخیزد و نماز خود را تمام کند مسئله هرگاه بعد از نماز ظاهر شود که
امام کافر بوده است یا فاسق بوده یا جنب بوده است یا بی وضو بوده بر مأمومین
اعاده واجب نیست و نماز ایشان صحیح است و ضرور نیست که امام به مأمومین
اعاده واجب نیست بگوید که من بی طهارت بودم و همچنین است حکم هرگاه معلوم
شود که امام برغیر از قبله نماز کرده است و هرگاه اینمعنی در اثنای نماز معلوم
شود هم ظاهر آنست که نماز مأموم صحیح است و تمام کند بقصد انفراد و مخالفت مأموم
با امام در مسایل فروع در غیر نمازی که باو میکند ضرر ندارد اما هرگاه در افعال
نماز مخالفت داشته باشند مثل آنکه امام سوره را سنت داند و مأموم
واجب داند یا در نماز جمعه را واجب عینی داند و این سنت است داند پس
در صحت اقتدا بآن نماز اشکال است و مراد از اشکال این است که در
اکتفا کردن بآن نماز اشکال هست ولیکن اگر بکند و بعد از آن نماز را

احتیاط

١٦١

احتیاط خود بجا آورد مضایقه ندارم و در صورتیکه سوره را ترک کند الحمد
ببطلان اقتدا است بجهت آنکه مأموم آن نماز را در نفس الامر باطل میداند هرچند
بگمان آن باشد و در صورت عدم ترک امام بقصد استحباب هم در صحت اشکال است
و اما بدون قصد استحباب باین معنی که بقصد تقرب اکتفا کند و قصد نیست
که اقتدا صحیح باشد و اما هرگاه مأموم نماز جمعه را حرام داند و یا مقلد کسی باشد
که حرام داند پس جای نیست کردن از آن اشکال و اما اینمعنی باعث فسق امام
نیست و در سایر نمازها باو اقتدا میتواند کرد چنانکه در اول باب اشاره
کردیم باب ششم در منافیات نماز است و در آن چند مطلب است مطلب اول
حرام است قطع کردن نماز واجبی بدون سبب و جهت در حال اختیار و اما
هرگاه او را عذری باشد مثل آنکه غلام او گریخته بوده و او را در بین نماز
دید یا کسی که از او طلبی داشته و خواهد رفت در بین نماز پیدا شد یا طلبی
آنکه دشمنی یا درنده‌ای یا گزنده قصد جان او یا مؤمن دیگر داشته باشد و امثال
اینها بلکه از اینها سهل‌تر هم مثل تأدیب شخصی که مستحق تأدیب باشد
یا لقای حبیبی که بسیار مشتاق او باشد و امثال اینها همه دور نیست
که جایز باشد و اما آنچه مخصوص وارد شده بجهت ادراک مستحبات مثل مستحبات
اذان و اقامه اگر فراموش شده باشد یا بجهت ادراک قرائت سوره جمعه
پس از [illegible] چنانکه پیش گذشت و بعضی گفته‌اند که نماز سنتی دوم
را هم بی جهت قطع کند و هرکس حقیقت نماز را دانسته و فهمیده که

بالکه مناجات و گفت گو میکند تا بسیار مضطر نشود بر خود روا نمیدارد قطع
نماز را خواه واجب و خواه سنت هرگاه در بین نماز از او حدث سر زند
و حکم در حدث در حال تشهد اخیر در محل خود مذکور شد و اما در غیر آن
پس اگر عمدا نه که در حال نماز است و عمداً حدث میکند بی شک نماز او باطل است
و همچنین هرگاه در این حال بی اختیار از او حدث سر زند و هرگاه فراموش کند که
که در بین نماز است و بی اختیار از او حدث سر زند بنا بر ظاهر آن است که ظاهر در بطلان
نماز نیست و اما اگر بی اختیار حدث از او سر زند پس مشهور و اقوی نیز بطلان
نماز است و بعضی گفته اند دست بر دارد و وضو بسازد و آن همانجا که هست
تمام کند و بعضی گفته اند هرگاه با تیمم نماز میکند و چنین امری اتفاق افتد و آب
بهم رسد و وضو بسازد و آن همانجا تمام کند و در غیر تیمم باطل است و احتیاط
این است که در این صورت چنین کند و اعاده هم بکند باطل میشود نماز
بسخن گفتن با اینکه هرگاه از روی عمد باشد و اما تکلم بیک حرف پس آن مبطل
نیست مگر اینکه دلالت بر معنی و مطلبی بکند مثل کلمه قاف و همچنین که در
لغت عرب ق بمعنی پرهیز کن است و عین بمعنی بشنو و دریابد است که آن
نیز مبطل است و هرگاه بسهو تکلم کند پس آن مبطل نماز نیست نهایت
سجده سهو برای او واجب میشود و در این صورت فرقی نیست در اینکه گمان
کند که از نماز فارغ شده و سخن گوید یا در بین نماز سهواً سخن گوید
و تنحنح مبطل نماز نیست مثل کسی در میزند و میخواهد که اهل خود را
خبر

خبر کنند که بر بلند گفتن و همچنین جایز است ادای بعضی مطالب که در ضمن کردن
بقرآن و ذکر و دعا مثل آن که کسی خواهد که داخل خانه شود او نخواهد بگوید
ادخلوها بسلام یا کسی او را صدا میزند در نماز است بگوید سبحان الله و همچنین
چنین امثال این ذکرها و مطلبها و اما گریه در نماز پس هرگاه دو حرف و بیشتر از آن
متولد شد پس آن مبطل است مگر اینکه از خوف خدا باشد که در آن اشکال نیست
و ظاهر جواز است و همچنین ناله کردن هرگاه از دو حرف ظاهر شود مبطل است
بلکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که هر که ناله کند سخن گفته است و لیکن اظهر
آن است که اگر دو حرف نشود باطل نیست هرگاه مسلمانی در حال نماز
با کسی سلام کند واجب است در جواب بمثل آنچه گفته است پس اگر بگوید
السلام علیکم در جواب علیکم السلام نگوید و دور نیست که هرگاه او سلام و
علیک بگوید در جواب او سلام علیکم توان گفت و لیکن اگر مثل همانچه
گفته بگوید احوط است حتی اگر بگوید سلام علیکم و این بگوید السلام علیک
خلاف احتیاط کرده اند و همچنین زیاد کردن و رحمة الله و برکاته بر همانچه
او گفته دور نیست که جایز باشد اما احوط ترک آن است و هرگاه سلام کنند
کننده بگوید علیک السلام اظهر عدم وجوب جواب است و احوط آن است که در
جواب سلام علیک یا سلام علیکم بگوید بقصد قرآن و دعای بر او بخصوص
و همچنین هرگاه سلام غلطی بگوید مثل سرام علیک و سام علیک و سام علیکم
و امثال اینها و در اینجا احتیاط دادن جواب بهتر است و البته ترک نکند
و احوط بلکه اظهر آن است که اعتبار مماثلت را هم بکند یعنی در جواب

در سلام ول سلام علیک بگوید و در جواب اخیر سلام علیکم بگوید و امّا تحیات
متعارفه غیر سلام مثل شب بخیر و صباح بخیر و امثال اینها لکن جواب اینها
در نماز دادن صورتی ندارد لسلام و نه بغیر سلام و دور نیست که بقصد دعا
توان بعبارت قرآن جواب گفت نه بقصد ردّ تحیت و واجب است که جواب
سلام را چنان بگوید که آن شخص بشنود و اگر کر باشد همان قدر بلند بگوید
که آدم گوشش دار بشنود و اگر جمعی باشند که بر اینها سلام کنند یکی که جواب
گفت از دیگران ساقط است خواه همه در نماز باشند یا بعضی در نماز باشند
و با وجود اینکه بعضی در نماز نباشند هم جواب از نمازگذار ساقط نیست
و هر دو در تکلیف مساویند مگر اینکه آن شخص که نماز نمیکند جواب بگوید و
و بعد از آنکه او جواب گفت اظهر آنست که نمازگذار نمیتواند جواب بگوید
و امّا جایز است که هر دو با هم جواب بگویند و هرگاه کسی جواب بگوید که با او نیست
سلام نکرده بود مجزی و هرگاه صبی ممیّزی در میان این جمع باشد و جواب
بگوید اظهر آنست که از دیگران ساقط میشود و احوط آنست که یکی از مکلفان
هم بقصد دعا جواب بگوید نه بقصد ردّ سلام و هرگاه نمازگذار عمداً ترک
ردّ سلام کرد گناه کار است امّا نماز او باطل نیست و بعضی باطل دانسته اند و
و بعضی گفته اند اگر در آن حال مشغول ذکر و یا قرائتی باشد باطل میشود
و اگر نه باطل نمیشود و این هر دو قول ضعیف اند و وجوب ردّ سلام فوریست
و نهایت هرگاه در اثناء آیه باشد یا کلمه ناتمامی داشته باشد آیه و کلمه را تمام

کند وجو

کند و جواب بگوید ضرر ندارد و بعضی از علماء سلام کردن بر مصلّی را مکروه هم دانسته اند و در
مشهور استحباب است و دور نیست که در اغلب اوقات چون باعث تشویش خاطر
مصلّی و ابتلای او میشود خصوصاً در سلامهای غلط ترک آن اولی باشد مسئله سنّت است
از برای مصلّی هرگاه عطسه کند یا مؤمنی عطسه کند اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین
والصّلوة علی محمد واله اجمعین چنانکه در غیر حال نماز هم سنّت است و مشهور آنست
که سنّت است در حال نماز دعا کردن بکسی که عطسه میکند باینکه بگوید یرحمک الله
مثل حال غیر نماز و بعضی در آن اشکال کرده اند و بهتر آنست که در جواب یرحمک الله گفته
شود و یغفر الله لکم و یرحمکم و دور نیست که از برای نمازگذار هم جایز باشد جواب گفتن هرگاه
دیگری با او بگوید یرحمک الله مسئله از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است و در تحقیق معنی
فعل کثیر اختلاف شدیدی در میان علماء هست و مسئله در نهایت اشکال است و اخذ
بفهم تمام حق اقرب است این است که هرکاری که خارج از افعال نماز است هرگاه کسی
بکند و انقدر طول بهم رساند که در عرف و عادت بگویند که از نماز دست برداشته آن
مبطل نماز است مثل اینکه نمازگذار در بین نماز بیل بدست گیرد و مشغول شود بزمین شکافتن
یا اره بدست گیرد و شروع کند بهیمه بریدن و امثال اینها و اشکالی که بعضی کرده اند
که اهل عرف را ربطی بفهمیدن حکم شرع نیست لکن چگونه حواله بعرف میشود جواب
او اینست که ما صحت و فساد نماز را بعرف رجوع نمیکنیم بلکه ببیرون رفتن از این عمل
بعمل دیگر را رجوع بعرف میکنیم و اهل عرف این معنی را می فهمند هرچند حقیقت
عمل را ندانند اینقدر میدانیم که اهل عرف فرق مابین چیز نوشتن و مبانی کردن

وچیز خوردن و نماز کردن میکند و فرق مابین حال مشغول شدن بچیزی از اینها میکند و بنابراین فرقی مابین
عمداً و سهواً نخواهد بود ولیکن مشهور مابین علماء این است که هرگاه فعل کثیر را سهواً بکند نماز او
باطل نخواهد بود و بعضی دعوای اجماع هم کرده‌اند و بعضی از علماء گفته‌اند که این در صورتی است که
محو صورت نماز نشود و الا باطل خواهد بود و بهرحال اظهر در تحقیق این است که همین که
میگویند از نماز دست برداشت و نماز نمیکند نماز او باطل است خواه عمداً باشد و خواه سهواً
و از ملاحظه احادیث بسیار معلوم میشود که کار بسیار تنگ نیست و در احادیث رخصت بر کارهای
بسیار وارد شده مثل کشتن مار و عقرب و کیک و کنه و شپش و شمردن رکعات نماز و عدد رکعات
تسبیحات را بسنگ ریزه و ریگ انداختن بجانب غیری از برای آنکه متوجه شود باو برای حاجتی
که باو دارد و برداشتن زن اطفال خود را در بین تشهد و دست مالیدن بپیشانی و شستن خون دماغ
در بین نماز و دست زدن بدیوار از برای خبر کردن کسی و دست بهم زدن از برای خبر کردن کسی و تنحنح
کردن بقصد آنکه کسی را خبر کند که بیاید برای حاجتی و کلاه از زمین برداشتن و بر سر گذاشتن و امثال
اینها ولیکن در همه جا مراعات این معنی را بکند که چندان طول نکشد که در عرف بگویند که
از نماز دست برداشته چنانکه در بعضی اخبار وارد شده که هرگاه یک گام برمیدارد و مار را
میکشد مرخص است و اگر بیشتر است نکند و همچنین شستن رعاف هرگاه بسیار طول بکشد بپایان نماز او
اکتفا نکند و اعاده کند و در جائی که نمازگذار شک کند که آیا این فعل که من کردم فعل کثیر بود
یا نه و آیا محو صورت نماز باین فعل میشود یا نه پس اظهر عدم بطلان نماز است و احتیاط در هر
حال خوب است خصوصاً بملاحظه آداب نماز و حضور قلب و آنچه مطلوب است از دوری
از وقار و آرام دل و بدن و خشوع و اما اکل و شرب پس اظهر آنست که مبطل نماز است

مطلقا و بعضی

مطلقا و بعضی گفته‌اند هرگاه فعل کثیر از او حاصل شود مبطل است و بهر تقدیر ظاهر آنست که هرگاه
کسی چیز خورده باشد و بعضی اجزاء غذا در بن دندان او مانده باشد و در بین نماز فرو برد ضرر ندارد
و همچنین هرگاه شکر یا نبات یا امثال اینها در دهان داشته باشد و بتدریج آب شود و بحلق فرو رود
مبطل نیست بعضی گفته‌اند هرگاه لقمه را قبل از نماز جاویده باشد و بعد تکبیرة الاحرام فرو برد هم
مبطل نیست و این دور نیست و استثنا کرده‌اند از این بنابر کسی را که در نماز وتر باشد
و تشنه باشد و آب در نزدیک او باشد و خوف کند که صبح شود و صبح آن شب را خواهد روزه
بگیرد میتواند برود آب بخورد و برگردد و نماز خود را تمام کند و بعضی تجویز این معنی را در مطلق
نوافل کرده‌اند بهرحال و این در صورت عذر مذکور دور نیست اما بدون عذر این
حکم مشکل است و آنچه مذکور شد حکم صورت عمد است و اما در صورت نسیان پس
ظاهر آنست که خلافی نیست در اینکه اکل و شرب مبطل نماز نیست بیست و چهارم هرگاه کسی
عمداً خنده قهقهه بکند نماز او باطل میشود هرچند بی اختیار شود مثل اینکه بازیگری در پیش
روی او بازی کند که ضبط خود را نتواند کرد و اما هرگاه فراموش کند که در نماز است و بخندد
نماز او باطل نمیشود و تبسم کردن مبطل نماز نمیشود خواه عمداً باشد یا نسیاناً
و اما مطلق خنده صدادار یا خنده بشود که صدای نداشته باشد پس خالی از اشکال
نیست و احوط بلکه اظهر بطلان است و همچنین گریه کردن از برای امور دنیویه از قبیل
تلف مالی یا فوت دوستی مبطل است و جمعی گفته‌اند هرچند بی اختیار شود و گریه
هم حکمش این است و بدانکه دلیل این مسئله بیش از این افاده نمیکند که گریه کردن
از برای فوت مالی یا شدن امری از امور دنیا مبطل است و اما گریستن بجهت حصول

مطلبی مثل مالی یا فرزندی پس دلیلی بر بطلان آن ظاهر نیست و بعضی از علماء گفته اند
که آنچه مبطل است گریه صدادار است نه گریه بی صدا و احوط اجتناب از هر دو است
و اظهر آنست که هر گاه از دوری و فراموشی بگرید مبطل نیست و اما گریه کردن از خوف
خدا و خود را بگریه داشتن پس آن افضل اعمال است و به هیچ وجه ضرری ندارد
مطلب پنجم هر گاه عمداً تمام بدن خود را از قبله بگرداند هر چند در مابین مشرق و مغرب باشد
مبطل نماز است و اما هر گاه روی خود را به تنهائی از قبله بگرداند پس هر گاه به پشت
سر بگرداند نماز او باطل است و گردانیدن بجانب مشرق و مغرب مبطل نیست و احوط
اجتناب است و کراهت شدید دارد و اما التفات بچشم تنها پس آن در هیچ
صورت مبطل نیست و اما کراهت دارد و هر گاه سهواً التفات کند پس در آن
خلافست و دور نیست که حکم او همان تفصیل باشد که در مبحث قبله مذکور شد
در حکم کسی که نسیاناً بر غیر سمت قبله نماز کرده باشد و احوط آنست که او را
در حکم عمد بداند و همچنین جاهل مسئله را مطلب ششم مکروه هست که نماز کردن
بجهت کسی که بول و غایط خود را نگاه داشته بلکه چنین است حکم باد و اگر در بین
نماز او را این حال عارض شود یا در وقت تنگی که دفع آنها باعث فوت نماز
شود پس اگر بسبب حبس آنها متضرر نمیشود نماز کند و اگر متضرر میشود مشغول
دفع آنها شود و بعد از آن نماز کند و مکروه هست بازی کردن با دست و ریش و سر
و خمیازه کشیدن و کمان کش کردن و انگشتان خود را شکستن و در حالی که خواب آلوده
و مست خواب باشد و باید که با کسالت و سنگینی و بی رغبتی نباشد و با خشوع

و آرام دل

و آرام دل و اعضا و جوارح باشد و با حضور قلب باشد و بفهمد که چه میگوید و با که سخن میگوید
و نمازی که در او حضور قلب نیست مثل بدن بی روح است و قبول نمیشود از نماز مگر آنقدری
از آن که متوجه آنست و مرویست که جناب امام زین العابدین ع در وقتی که بنماز می ایستاد دل او
رنگ آن جناب متغیر میشد و در وقتی که بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا آنکه عرق از او روان
میشد و باید نماز او چنان باشد که گویا وداع میکند از دنیا و این نماز آخرین است از حیات
باب پنجم در شک و سهو است و وهم و گمان است که نماز حاصل میشود و مراد از شک
آنست که مثلا نداند که فلان کار کرده است یا نه و هر دو طرف مساوی باشد و هر گاه
در نظر او یک طرف ظاهرتر باشد آن طرف ظاهرتر را گمان میگویند و آن طرف ضعیفتر را وهم
میگویند و سهو عبارتست از فراموش کردن بمعنی آنکه یقین کند که فلان کار را
که نبایست بکنم کردم و در این چند مطلب است مطلب اول هر گاه کسی یک رکعت در نماز
زیاد کند عمداً نماز او باطل است و همچنین هر گاه سهواً زیاد کند و بخاطرش نیاید تا برکوع
برود خواه پیش از آن رکعت بقدر تشهد نشسته باشد یا نه و خواه بقدر تشهد
خوانده باشد یا نه و خواه در نماز چهار رکعتی باشد یا نه و اگر پیش از رکوع بخاطرش
آید بنشیند و نماز را تمام کند و سلام بگوید و نماز او صحیح است و هر گاه یک رکعت نماز را
کم کند عمداً نماز او باطل است و هر گاه سهواً کم کند پس هر گاه بعد از سلام فعلی که
منافی نماز باشد به هیچ وجه بعمل نیاورده باشد و بخاطرش آید نماز را تمام کند بی
اشکال و بر او چیزی نیست غیر سجده سهو بجهت سلام گفتن و اگر بخاطرش

آید نماز را تمام کند بی اشکال و بر او چیزی نیست غیر سجدهٔ سهو بجههٔ سلام گفتن و اگر بخاطرش
آید بعد از آنکه از او فعل منافی مانند حدث و فعل کثیری باشد که صورت نماز را محو
میکند که حصول آنها عمداً و سهواً هر دو مبطل نماز است نماز او باطل است و بعضی
گفته اند در هر وقت که بخاطرش آید هر چند در شهر دیگر باشند و قول اول اشهر و اظهر
و احوط است و اگر آن فعل منافی مانند سخن گفتن باشد که کردن عمداً مبطل نماز است
نه سهواً پس اقوی و اشهر آنست که نماز را تمام میکند و بر او اعاده نیست و بعضی
اعاده را لازم دانسته اند و بعضی گفته اند در غیر نماز چهار رکعتی اعاده بکنند و
این دو قول ضعیف است مطلب واجب میشود سجده سهو در چند جا یعنی در چند
موضع از جملهٔ آن مواضع بود که پیش گفتم در فراموش کردن یک سجدهٔ سهو و تشهد و
حرف زدن نسیاناً هر چند در وجوب بجههٔ سجده اشکالی بود اما احتیاط در آن در
نهایت تاکید است و ترک نکنند و دیگر در جائی است که سلام بگوید در غیر موضع
خود و دیگر در شک میانه چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین و بعضی واجب دانسته اند
در جائی که سهواً بایستد بجای نشستن یا بنشیند بجای ایستادن و این احوط است خصوصاً
هرگاه فراموشی در قیام و قعود تنها باشد مثل آنکه سهواً تشهد را ایستاده بخواند
یا قرائت را نشسته بخواند و احتیاط در غیر امثال این کمتر است مثل آنکه تشهد را
یا سجده را فراموش کند و برخیزد و پیش از رکوع بخاطرش آید و برگردد و بجای آورد
و بعضی واجب دانسته اند در هر زیادتی که سهواً در نماز حاصل شود و بعضی

در شک کردن

در شک کردن در هر زیادتی و کمی واجب دانسته اند و بعضی در جای که شک کند در زیادتی
کردن واجب دانسته اند و بعضی در جای که شک بکنند در زیاد کردن و کم کردن
رکوعی یا سجودی و مشهور و اقوی در همهٔ اینها عدم وجوبست و لکن مستحب است
مطلب سجده سهو را باید بعد از سلام نماز بجای آورد خواه از برای زیادتی باشد
خواه از برای نقصان و واجبست در آن تشهد و سلام و احوط بلکه اقوی آنست که
تشهد سبک بگوید مثل آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و در سلام هم اکتفا میتوان کرد به السلام علیکم و واجب است
ذکر در حال سجود و احوط بلکه اقوی آنست که ذکر مخصوصی که وارد شده است در حدیث
بخواند و این یکی از این سه لفظ است هر یک را بگوید خوبست اول بسم الله و بالله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد
و آل محمد سیم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
و واجب است در حال سجود که بر هفت عضو که در سجدهٔ نماز مذکور شد سجده کند
و بر چیزی سجده کند که سجده نماز بر آن توان کرد و اولی آنست که با طهارت باشد
و رو بقبله باشد و ساتر عورت داشته باشد و مشهور این است که واجب است
نشستن مابین دو سجده و آنکه بمجرد سر برداشتن اکتفا نمیتوان کرد مانند سجده شکر
و احوط آنست که طمانینه و آرام را هم بعمل آورد و اشهر و اظهر آنست که تکبیر احرام
در اول سجده لازم نیست همین نیت سجده کند و بسجده رود و قولی بوجوب
آن نیز بوده و جمعی مستحب دانسته اند و از برای امام سنت است که در اول

تکبیر بگوید تا ماموین مطلع شوند و بعد از سر بر داشتن هم بگوید چنانکه در بعضی
روایات وارد شده است و واجب است که سجده ها را بعد از سلام بلا فاصله و بدون
فعل منافی بجا آورد و اگر فراموش کند واجب است که هر وقت بخاطرش آید بکند و
اگر عمدا ترک کند اشهر و اقوی آنست که نماز او صحیح است بعد از فوت فوریت
در وجوب آن اشکال است و احوط آنست که بجا آورد چنانکه در صورت سهو
و هرگاه موجب سجده متعدد باشد مثل فراموشی سجده و فراموشی تشهد و سخن
گفتن سهوا سجده را نیز متعدد بکند خواه همه آنچه موجب سجده است از یک
جنس باشد مثل اینکه چند مرتبه سخن گفته یا از دو جنس یا چند جنس مثل اینکه
سخن گفته و سجده را فراموش کرده و ظاهر آنست که هرگاه چندین کلمه متوالی
سخن گفته باشد که در میان آنها متذکر نماز نشده باشد یک سجده کافی است
و هرگاه در بین آنها متذکر بشود متعدد بکند و بهتر آنست که سجده ها را به ترتیب
موجبات متعدده بکند مثل اینکه اول سخن گفته و بعد از آن سجده فراموش
کرده اول سجده برای سخن گفتن بکند و بعد از آن برای سجده و هرگاه فراموش کند
از اجزای نماز چیزی که قضای آن بعد نماز باید بکند مثل تشهد و سجده اظهر آنست
که سجده سهو را بر آنها مقدم میدارد مطلب هرگاه شک کند در عدد نماز دو رکعتی
مثل نماز صبح و جمعه و عید و آیات و نماز سفر یا سه رکعتی مثل نماز مغرب یا در دو رکعت
اول از نماز چهار رکعتی نماز او باطل است و اما شک در اجزای این نمازها مثل شک در
رکوع و سجده و تشهد و غیر اینها پس اظهر آنست که نماز او باطل نمیشود و

وحکم آن

بحکم آن
همانست که سابق مذکور شد که مادامی که از محل آن فعل نگذشته او را بجا آورد
و هرگاه گذشته است نماز او صحیح است خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و در نماز
آیات هرگاه شک در عدد رکعت باشد باطل میشود و هرگاه در عدد رکوعها باشد
بنا را بر اقل میگذارد مگر در صورتی که شک در آن باعث شک در عدد رکعتها
باشد مثل اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم است که در رکعت دویم میباید کرد
و همچنین باطل میشود نماز هرگاه مصلی نداند که چه قدر از نماز کرده است خواه
باین نحو که حیران باشد و نداند که چه کار کرده است یا نداند که چند رکعت کرده است
یا شک داشته باشد میانه همه چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده یا دو رکعت
یا سه رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر در همه این صورتها نماز او باطل است
هرگاه شک کند در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی پس صورتهای متعارف آن که اغلب
اوقات ابتلا بآن حاصل میشود پنج صورت است اول شک میان دو و سه بمعنی آنکه
جزم بدو دارد اما شک دارد که آیا سه را هم کرده ام یا نه و این در وقتی است که از سجده دویم
رکعت دویم سر بر داشته باشد و اما هرگاه پیش از سر برداشتن باشد
مشهور بطلان نماز است و دور نیست که هرگاه سجده تمام بعمل آمده باشد
کافی باشد و نماز او صحیح باشد هر چند سر بر نداشته باشد و حکم این
شک آنست که بنا را بر سه میگذارد و میگوید آنچه کرده ام سه است
و یک رکعت دیگر میکند و بعد از تمام نماز یک رکعت نماز احتیاط میکند ایستا
ده یا دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده احوط است و دو رکعت

حل شکّ میانه سه وچهار در هر حال که باشد بنارا بر چهار میگذارد
ونمازرا اتمام میکند ودو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یکرکعت ایستاده
میکند ودو رکعت نشسته درینجا احوط است شکّ میانه دو وچهار است
هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد نماز او باطل است بنحوی که مذکور شد واگر
بعد اکمال سجدتین است بنارا بر چهار میگذارد ودو رکعت نماز احتیاط ایستاده
میکند یا شکّ میانه دو وسه وچهار هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد
بنحوی که گفته شد نماز او باطل است واگر بعد اکمال سجدتین باشد بنارا بر چهار
میگذارد ودو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند ودو رکعت نشسته
ومشهور آنست که مخیر است در تقدیم وتاخیر هر یک واحوط تقدیم دو رکعت
ایستاده است بلکه اظهر است واگر بعد از برخواستن بپا همین شک را
بکند باز می نشیند ورکعت را تمام میکند ونماز احتیاط را میکند.
پنجم شکّ میانه چهار وپنج است پس هرگاه شک کند بعد از اکمال سجدتین
بهمان معنی که گفتیم نماز او صحیح است تشهد میخواند وسلام میگوید
ودو سجدهٔ سهو وجوباً بجا میآورد واگر در حال قیام است مشهور
میان علما آنست که رکعت را خراب میکند ومی نشیند وتشهد میخواند
وسلام میگوید ودو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یکرکعت ایستاده
میکند بجهة آنکه این برمیگردد بشک میانه سه وچهار وبعضی
سجده سهو را هم لازم میدانند واین حکم خالی از اشکال نیست

واحوط این است

[illegible]

واحوط این است که رکعت را تمام کند ونماز را اعاده کند واما اگر بعد
از رکوع سر برداشته باشد یا نه پس در آن دو قول است اظهر در نزد حقیر
صحت است واحوط اتمام واعاده است ومقتضی قول بعضی علما آنست
که بعد از دخول رکوع حکم صورت اول را دارد که تمام میکند ودو سجده سهو
میکند وآن ضعیف است ودر اینجا ضرور است اشاره بچند فایده اول اینکه واجب است
در نماز احتیاط نیت وتکبیر وقراءت وتشهد وسلام ودر عوض حمد تسبیحات
اربع جایز نیست واین نماز سوره وقنوت ندارد ومشهور وجوب فوریه او است
بعد از نماز واظهر عدم وجوب است ولیکن احوط است وهرگاه فعل منافی نماز
پیش از نماز احتیاط صادر شود واظهر عدم بطلان نماز است پس هرگاه بعد نماز
حدث از او سر زند وضو بسازد ونماز احتیاط را بجا آورد وهمچنین اجزای نمازی که
فراموش شده وقضا باید کرد مثل تشهد وسجده واظهر آنست که فعل منافی قبل
از آن ضرر ندارد واما شرایط نماز از قبله وطهارت وادای در وقت در آن
معتبر است واحوط آنست که آنها را فوراً بجا آورد ومشهور در آنها نیز وجوب
فوریه است وهرگاه کسی نماز احتیاط را عمداً ترک کند در آن دو وجه است اظهر
آنست که گناه کار است اما نماز او باطل نمیشود وواجب است بر او که آن نماز
احتیاط را بکند واگر وقت نماز بیرون رود به نیت قضا بکند واما اگر سهواً
ترک کرده باشد پس هر وقت که بخاطرش آید بجا آورد وبر او معصیتی نیست
وهرگاه اجزای منسیه نماز را عمداً ترک کند نیز اظهر عدم بطلان نماز است هر چند

گناه کار است و هرگاه وقت بیرون رود و بعد از آن ترک نکند و هم چنین هرگاه فراموش
کرده باشد نماز او صحیح است و هرگاه وقت بخواطرش آید بکند هرچند وجوب
قضای آن در خارج وقت معلوم نیست دویم اینکه هرگاه بعد نماز معلوم
شود عدم احتیاج نماز احتیاط یعنی یقین کند که نماز او تمام بوده دیگر
احتیاجی بنماز احتیاط نیست و هرگاه یقین کند که نماز او ناقص بوده بیک رکعت یا دو
رکعت را فراموش کرده باشد و حکم آن پیش گذشت پس باید آن نقص را
بلیش هرگاه از فعل منافی بجا آورد، سجده سهو بکند و هرگاه بعد از نماز احتیاط
معلومش شود که احتیاجی بآن احتیاط نبود براو چیزی نیست و ثواب
نافله دارد و اگر معلومش شود که نماز او ناقص بوده و احتیاج بآن بوده
هم بر او چیزی نیست بلی اشکال بهم میرسد در وقتی که نماز احتیاط موافق
نقصان نبوده باشد مثل اینکه شک کرده بود میان سه و چهار و دو رکعت
نشسته کرد و بعد بخواطرش آمد که دو رکعت کرده بوده است و هم چنین کسی
که شک میانهٔ دو و سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستادهٔ احتیاط کرد
و بخواطرش آمد که سه رکعت کرده بود و احوط در این صورتها اعادهٔ نماز است
و هرگاه در اثنای نماز احتیاط معلومش شود که احتیاج بآن نیست نماز را بهم
میزند و بر او چیزی نیست و دور نیست که بر نیت نافله تمام کند ثواب آنرا
داشته باشد و اگر بخواطرش آید که احتیاج بآن هست و نماز او ناقص
بوده پس اگر پیش از رکوع اوّل بخواطرش آید شهید فرموده است که دست

بردارد نقص نماز خود را تمام کند و زیادتی تکبیر احرام ضرر ندارد و این
خالی از اشکال نیست چنانکه خواهیم گفت و اما اگر بعد از رفتن برکوع
بخواطرش آید پس در آن اشکال بیشتر است و احتمال دارد که مجزی باشد
مطلقا و اینکه مجزی باشد اگر موافق ناقص باشد و مجزی نباشد اگر مخالف
باشد و بنا بر مجزی بودن احتمال دارد که بآنچه تکلیف او در اوّل بار بود
اکتفا کند و احتمال دارد که باید تصرف کند در نماز احتیاط بعدول نیت
و کم کردن رکعت و زیاد کردن رکعتی دیگر تا اینکه موافق قدر ناقص
شود و این احتمال دویم دلیلی ندارد و آنچه در نظر حقیر دور نیست این است
که در صورت موافقت نماز احتیاط با نقص نماز بنحوی که در شرع وارد
شده است حکم بصحت کنیم و بگوئیم که نماز احتیاط ~~با نقص بنحوی که~~ تمام
کند هرچند پیش از رکوع بخواطرش آید و در صورت مخالفت اعاده کند نماز
را و احوط آنست که در هرجا که یقین بنقصان کند خواه بعد نماز و خواه در اثنا هرجا
در روایت عمار ساباطی دلالت دارد بر اینکه هرگاه بعد نماز بخواطرش
آید نقصان موافق اعاده در کار نیست و در عمل بآن حرجی نیست سیّم هرگاه
بر مکلّف نماز احتیاط باشد و قضای اجزای نماز هم باشد اظهر آنست
که مختار است در تقدیم و تاخیر هر یک و اولی تقدیم چیزی است که سبب
آن مقدّم باشد و هرگاه دو نماز احتیاط براو باشد مثل اینکه شک کند میان
دو و سه و بنا را بر سه میگذارد و بعد از آن شک کند میان چهار و پنج در حال قیام

مقدم دارد اثرآن ترتیب بعمل اورد چهارم هرکاه کسی براو نماز احتیاط واجب باشد
جایز نیست که نماز را اعاده کند و ترك احتیاط بکند واکر بکند هم صحیح نیست بلی اکر
کسی نماز برا که دران شك کرده موجب احتیاط شده هرکاه بهم زند و از سر کیرد نماز
او صحیح است هرچند کناه کار باشد بنحو اظهر است که اکر کسی نماز دیکر پیش از نماز احتیاط
بکند صحیح است بلکه عقابی هم براو نیست و بنا بقول بنور به کناه کار است بلکه بنابر وجهی باطل است
واکر نسیانا نمازی بکند پس بعضی کفته اند هرکاه نماز سهو سنتی است
یا نماند واجبی است و محلّ عدول نیّت کذشته است نماز باطل است واکر نه عدول
نیّت میکند و صحیح است واین قول دلیل معتمدی ندارد و دور نیست که
جایز باشد که نماز احتیاط را تمام کند و بعد از آن نماز احتیاط را بکند یا نماز را
خراب کند و نماز احتیاط را بکند پس هرکاه کسی احتیاط ظهر را فراموش
کند و داخل عصر شود میتواند که عصر را برهم زند و نماز احتیاط را بکند
وعصر را از سر کیرد یا عصر را تمام کند و بعد از آن نماز احتیاط را بکند
در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده از محمّد بن عبدالله ابن جعفر حمیری
اینکه او نوشته بود بسوی حضرت صاحب الامر در حالی که میکرد
از آن جناب از مردی که نماز ظهر را کرد و داخل شد در نماز عصر پس چون دو
رکعت نماز عصر کرده یقین کرد که ظهر را دو رکعت کرده بوده است
چه میکند انحضرت جواب فرمودند که اکر امری در میان دو نماز
رو داده باشد که نماز بسبب آن قطع میشود اعاده کند هر دو نماز را

واکر امری

سئوال

[illegible]

واکر امری رو نداده است میکرداند دو رکعت آخر را تتمه از برای
نماز ظهر و بعد از ان نماز عصر را میکند و شهید ثانی ره در روض همچنان
اشاره باین حدیث کرده واین را از مواضع شمرده که زیادتی رکن در نماز
ضرر ندارد و عمل باین حدیث مانعی ندارد مطلب هرکاه یکی از دو طرف شك
غالب شود و ظاهر تر باشد خواه در اوّل بار یا بعد از انکه مساوی بودند
رجحانی ظاهر شود بنا را بر آن باید کذاشت واین را ظن مینامند
پس هرکاه اقتضای آن صحت است بنا را بر صحّت میکذارد واکر بطلان
است بنا را بر بطلان میکذارد و دیکر نماز احتیاطی در کار نیست هرچند
که یك روایتی دلالت بر آن دارد مثل اینکه هرکاه میان سه وچهار
شك کند و کمان او بر سه باشد که بنا را بر سه کذارد و یك رکعت
دیکر بکند و هرکاه کمان او بر چهار باشد بنا را بر چهار میکذارد
و بهمان اکتفا میکند و هرکاه کمان کند که پنج رکعت کرده نماز او باطل
است و همچنین سایر مقامات و اشهر و اظهر آنست که فرقی نیست
در اینمعنی میانه دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و دو رکعت اوّل و نماز
دو رکعتی و سه رکعتی و همچنین فرقی نیست مابین اعداد رکعات
و اجزای نماز و بعضی اخبار معتبره دلالت دارد بر اینکه در صورت
ظنّ سجدهٔ سهو بکند و عمل بآن بد نیست بر نیّت استحباب فائده
بدانکه شهید ثانی حکم کرده است بوجوب تروی یعنی هرکاه شك

مطلب

فائده

عارض شود وفوراً عمل بمقتضای آن نکند بلکه تامل کند وتفکر کند پس
اگر بقراین گمانی از برای او حاصل شد بمقتضای آن عمل کند واگر نه عمل کند
بمقتضای شک واین قول قویست وحدیث معتبری دلالت بران دارد
چنانکه در کتاب غنایم الایّام بیان آن کرده ایم هرگاه امام شک
بکند در چیزی ومأموم شکی نداشته باشد امام رجوع میکند بمأموم
وهم چنین مأموم هرگاه شکی کند رجوع میکند بامام که مثل اینکه
امام سر از سجده برداشته برد وشکی کند که آیا سه رکعت کرده ام
یا چهار رکعت ومأموم را اعتقاد این باشد که سه رکعت
کرده است وبفهمد آنحال امام که سه کرده است سه بار بگوید سبحان
الله یا بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد که اشاره باین است
که باید برخیزد پس امام عمل میکند بحفظ مأموم ومثال صورت
عکس واضح تر است واین مسئله در صورت حصول یقین
بجهة یکی از آنها واضح است واشهر واظهر آنست که هرگاه یکی
از انها شک داشته ودیگری ظن هم شاک رجوع میکند بظان ومشهور
این است که ظان رجوع میکند بصاحب یقین ودر این اشکال
هست مگر اینکه ظن آن صاحب ظن بسبب یقین دیگری مبدل
شود بظنی بخلاف آن هرگاه هر یک از آنها یقین داشته باشند
بخلاف دیگری هر یک بیقین خود عمل میکند وهم چنین هرگاه

هر یک ظن

هر یک ظن داشته باشد بخلاف دیگری واما هرگاه هر دو یکی باشد مثل اینکه هر دو
شک کرده اند میانه سه وچهار پس هر دو بجا می آورند بمقتضای شک خود عمل
میکنند وهم چنین هرگاه شک ایشان مختلف باشد پس اگر رابطه میان انها است رجوع
میکنند بان رابطه مثل اینکه یکی شک کند میان سه وچهار پس هر دو بنا را بر سه میگذارند
بجهة انکه یکی از آنها یقین بسه دارد ویکی دیگر یقین بعدم چهار ونماز احتیاط بر هیچیک
نیست وهم چنین هرگاه یکی شک کند میانه سه وچهار ودیگری میان دو وسه وچهار حکم هر دو
جمع میشود بشک میان سه وچهار وهکذا علی هذا القیاس صورتهای دیگر وفرقی نیست
میان انکه یکی از شکها باطل باشد یا نه مثل انکه یکی شک کند میان یک ودو ودیگری یقین
دارد که دو است یا دیگری شک دارد میان دو وسه بعد از اکمال سجدتین پس در هر دو صورت
بنا را بر دو میگذارد وهر یک از امام ومأموم بدیگری رجوع میکنند هرچند ظن بجهة ان حاصل
نشود بلکه هرچند مأمومی که امام رجوع میکند فاسق باشد وجایز نیست رجوع کردن امام
ومأموم بغیر ایشان هرچند عادل باشد مگر در صورتی که ظن از برای ان بسبب آن شخص
حاصل شود وبدانکه اگر امام کاری کند که موجب سجده سهو باشد بر او لازم است سجده هرچند
از مأموم سهو حاصل نشود وبر ان سجده لازم نیست هرگاه موجب سهو از ان حاصل نشود هرچند
از مأموم حاصل شود واما مأموم پس در ان خلافست اشهر واظهر که هرگاه از ان سهوی (است)
حاصل نشود بر ان سجده لازم نیست هرچند از امام سهو حاصل شود واحوط کردن سجده است
وهرگاه از ان سهو حاصل شود بر ان سجده لازم است هرچند از امام سهوی حاصل نشود
وبدانکه هرگاه مأموم مسبوق باشد بیک رکعت هرگاه امام سهواً بعد از یک رکعت زیاد

کند جایز نیست که ماموم رکعت اخر خود را بان افتد کند مطلب هشتم هرگاه کسی شک بسیار
کند در نماز بحدی که در عرف و عادت بگویند که فلانی بسیار شک میکند و خود انشخص هم
از اهل عرفست و اینمعنی را میتواند یافت پس چنین شخصی اعتنا بشک خود نمی کند
و عمل بمقتضای ان نمیکند باینمعنی که بنا را بر صحت میگذارد پس هرگاه مقتضی صحت
در این است که ان الفعل مشکوک فیه را کرده انگارد باید که انرا کرده انگارد و اگر این است
که نکرده انگارد نکرده می انگارد و مثل اینکه هرگاه شک کند میان سه و چهار بنا را بر چهار
میگذارد و دیگر نماز احتیاط نمی خواهد و هرگاه شک میان چهار و پنج کند بنا را بچهار
میگذارد و دیگر سجده سهو نمی خواهد و هم چنین هرگاه شک کند که ایا یک سجده کردم
یا دو بنا را بر دو میگذارد و اگر شک کند که دو تا کردم یا سه تا کردم بنا را بر دو میگذارد
و هم چنین و حق این است که این رفتار واجب است حتما و بعضی این را از باب رخصت
دانسته اند و این ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله هست که مختار است میانه
این رفتار و میانهٔ بنا گذاشتن بر اقل و انهم ضعیف است و بدانکه از ظواهر بسیار
اخبار و کلام جمعی از علماء ظاهر میشود که حکم کثیر السهو هم مثل کثیر الشک باشد و ان بغایت
مشکل است و بعضی از علماء ما دعوی اجماع کرده اند که کثیر السهو واجب است بر او
که بجا اورد انچه فراموش کرده در محل خود و قضا کند انچه قضا کرده است هرگاه از
محل خود بگذرد و انکه باطل میشود نماز هرگاه از محل بگذرد و رکن باشد ولیکن
نقل کرده است از علما که سجدهٔ سهو از ان ساقطست و احوط انست که سجدهٔ سهو
هم ترک کند بلی از جمعی علماء نقل کرده اند که کثیر السهو شک او اعتبار ندارد و این

سخن

سخن بسیار دور نیست ولیکن احوط ان است که حکم را مخصوص کثیر الشک دانیم و لفظ
سهو را در اخبار و کلام علما بر حمل بر شک کنیم و در غیر انجا کنیم بمقتضای احکام سا
که در محل خود گذشت و فرقی نیست در مسئلهٔ کثیر الشک ما بین شک در دو رکعت اول
باشد در دو رکعت دویم و نماز دو رکعتی و در عدد رکعات و اجزای نماز و غیر انها و کثیر الشک وسه رکعتی
در وضو و غسل و طهارت و نجاست و نیت عبادت هم یک حکم دارد حتی در روزه
مثل اینکه کسی شک بسیار کند که چیزی در دهان من بود و بحلقم فرو رفته و از
این جهت مکرر اب دهان نمی اندازد بلی اشکال در بعضی وارد هست مثل اینکه
ایا کثیر الشک در نماز تنها در وضو شک ان اعتبار دارد یا نه و بعکس و هم چنین
کثیر الشک در قرائت تنها ایا حکم ان در شک و در سایر اجزاء نماز جاریست یا نه
اظهر انست که اقتصار میکند بر انچه کثرت در ان ثابت شده در غیر ان عمل بمقتضای
شک میکند و چنانکه در تحقیق کثرت شک رجوع بعرف میشود در خروج
از انهم رجوع بعرف میشود و هرگاه شک کند که ایا کثیر الشک شده ام یا نه
بنا را بر عدم ان میگذارد مگر انکه بیابد که انهم از مکر شیطان است در این
وقت بنا را بر کثرت شک ان میگذارد و هم چنین هرگاه شک در خروج از کثرت شک کند
بنا را بر کثرت شک میگذارد تا علم بهم رسد که کثیر الشک نیست و چون عقل و نقل
دلالت میکند بر انکه غلبهٔ شک و وسواس از شیطان است پس باید در علاج ان
کوشید و یکی از معالجات ان بی اعتنایی بر انست و بنا بر صحت گذاشتن چنانکه گذشت
و از برای اینمعنی راههای دیگر هست از جمله انها تفکر در عظمت الهی و ذلت

م

وخواری خود واینکه آن ذات اشکار ونهان است واینکه در اینحال بان مخاطبه
ومکالمه میکند وحیا وجهاتی ازانرا در نظر داشته باشد وتفکر کند در فانی بودن
لذات دنیا وابد بودن نعمتهای اخروی وعظمت انها پس در اینحال ما سوای در
نظر او بی قدر شده دل او متوجه عبادت میشود وشک کم میکند ویکی دیگر
اینکه پناه ببرد بخدای تعالی از شیطان چنانکه در حدیث وارد شده که هرگاه
داخل نماز شدی انکشت شهادت خود را بر ران چپ بزن بقوة وبگو بسم الله
وبالله توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
چون چنین کردی شیطان از تو دور میشود ودر روایت دیگر وقتیکه
داخل بیت الخلا میشود بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجس النجس الخبیث
المخبث الشیطان الرجیم ومعالجات دیگر وارد شده است از جمله حساب نماز را
بسنک ریزه نگاه داشتن یا بانکشتری باین نحو که انجای بجای دیگر بگرداند تا
حساب را داند واز جمله انها نماز را سبک کردن وسوره سبک خواندن و
تسبیحات را در رکوع وسجود یکبار گفتن است وتفاوت این معالجا بتفاوت
مراتب اشخاص است در قابلیت ومعرفت مطلب هرگاه کسی در عدد رکعات
نماز نافله شک کند جایز است که بنا را بر اکثر گذارد وافضل انست که بنا را
بر اقل گذارد واظهر انست که هرگاه شک کند در اجزای نماز نافله بنا را بر
صحت میگذارد بر نهجی که در کثیر الشک گفتیم واحوط انست که اعمال شک را
بجا اورد مگر انکه در اینجا نیز کثیر الشک شود وهرگاه شک در عدد نماز

کند

کند نه در عدد رکعت مثل انکه شک کند که دو رکعت اول نافله ظهر است یا دو رکعت دویم اظهر در ان
نیز جواز بنا بر اکثر است واحوط بنا بر اقل است چنانکه افضل هم هست مطلب هرگاه شک کند که نماز کرده یا نه
بانه اگر وقت نماز باقی باشد نماز را بجای اورد واگر وقت بیرون رفته بر او چیزی نیست وشک بعد
از نماز اعتبار ندارد بنا را بر صحت نماز میگذارد ومیرود مثل انکه بعد نماز شک کند میان سه
وچهار بنا را بر چهار میگذارد ونماز احتیاط بر ان واجب نیست واگر گمان بیکطرف غالب شود
پس اگر گمان او موافق صحت نماز است در ان اشکالی نیست مثل اینکه در صورت مذکوره گمان او
بر چهار باشد واما هرگاه گمان او این باشد که یک رکعت کم کرده است احوط انست که برخیزد ویک رکعت
دیگر بکند چنانکه در صورتی میکرد که یک رکعت سهو کرده بود ولیکن اظهر انست که نماز
او صحیح باشد واعتنای بان گمان نکند وهم چنین اظهر در صورتی که گمان کند که یک رکعت
زیاده کرده است هم صحت است واعتنای بگمان نمیکند واینجا احتمال بطلان نماز هست واحوط
اعاده است مطلب هرگاه شک کند در عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجزای ان یا در عدد
سجده های سهو یا در اجزای ان یا در اجزای تشهد سجده کرده نماز قضای انها را نمیکند هیچیک
اینها اعتنا نمیکند وبنا را بر صحت میگذارد هرچند از محل خود نگذشته باشد وسجده سهو هم
بر ان لازم نمی شود وهرگاه شک کند در اینکه شک کردم یا نه هم اعتنای نمیکند ونماز هم
ندارد واما اگر شکی کند که ایا شک کرده بودم ما بین دو وچهار بود یا سه وچهار پس
او بر میگردد لبشک میانه دو وسه وچهار دو رکعت ایستاده ودو رکعت نشسته
میکند وهم چنین قیاس کن بر این نظایر انرا وهرگاه شک کند در فعلی از افعال نماز و
هنوز از محل ان نگذشته باشد باز شک کند که ایا بعد از شک انرا بجا اورده یا نه اظهر انست

که بعد [illegible]

که بجا اورد واحتمال سقوط هم دور نیست وهم چنین هرگاه سهو در نماز احتیاط یا سجده سهو یا اجزای منسیه حاصل شود واز محل خود گذشته باشد اعتنا نمی کند واگر بر جای خود باشد احوط بلکه اظهر اینست که انرا بجا اورد واحوط انست که در نماز احتیاط اعمال نماز را جاری کند پس اگر رکنی را فراموش کرده باشد وان محل خود بگذرد باطل است ونماز احتیاط را اعاده کند اما وجوب ان معلوم نیست وهم چنین سجدهٔ سهوی از برای سهو در امور مذکوره ثابت نیست واما هرگاه شك کند که ایا نماز احتیاط را کرده ام یا نه پس باید که نماز را بجا اورد واما هرگاه شك کند که سجده سهو را کرده ام یا نه وهم چنین اجزای منسیه واما هرگاه شك کند که ایا انچه کرده بودم یك سجده بود یا تشهد بود احوط انست که هر دو را قضا کند و یکدفعه سجدهٔ سهو بعمل اورد واگر شك کند که انچه فراموش کرده ام رکوع بود یا سجده احوط انست که سجده را با سجده سهو بکند ونماز را هم اعاده کند ودور نیست که بگویم که در هر دو صورت نه قضای فراموش شده بران هست ونه اعاده بلی سجده سهو در صورت اولی لازم است [red ink, faint] در فوایت واحکام قضا ودر این چند مطلب است [red ink, faint] واجبست قضا بر کسی که ترك کند نماز واجبی را با وجود همه شرایط یا اخلال کند بان بسبب خواب یا فراموشی و بر دیوانه وطفل نابالغ قضا واجب نیست هر چند بالغ وعاقل شود وهم چنین واجب نیست بر حایض ونفسا قضای نماز مگر انکه در اخر وقت پاك شوند بقدر اینکه غسل بکنند ویکرکعت نماز بلکه بیشتر تواند کرد که در اینوقت اگر ترك کرده

باشند

١٧٤

باشند قضا واجب است بخلاف انکه هرگاه در اول وقت بقدر طهارت یکرکعت نماز یا بیشتر پاك باشند وبعد از ان حایض ونفسا شوند که در اینجا قضا لازم نیست مگر انکه بقدر تمام شدن نماز پاك باشد وهرگاه کسی در وقتی که نه اب داشته باشد ونه خاك پیش گفتیم که ادا از ان ساقطست ولیکن اظهر وجوب قضا است وهم چنین هرگاه کسی مست کنندهٔ بخورد یا چیزی بخورد که از خواب بدر برد بران قضا واجب است واظهر انست که هرگاه کسی از بران معنی جبر کرده باشد یا ندانسته خورده باشد هم قضا واجب است وبر کسی که بیهوش شود قضا واجب نیست بلکه مستحبست هر چند چندین روز بیهوش بماند وقضای روز اخر تا سه روز تاکید بیشتر دارد وهرگاه خود کاری کند که بیهوش شود هم اظهر عدم وجوبست ولیکن احوط انست که ترك قضا نکند واجب نیست قضا بر کافر اصلی هرگاه مسلمان شود بغیر غالیها وخارجیها وناصبیها که حکم انها حکم مرتد است وحکم انها این است که مادام که بر طریقهٔ خود باقی باشند نماز ایشان صحیح نیست وفایده بایشان نمی بخشند مگر انکه بی تقصیر باشند وجاهل باشند بوجوب اجتهاد وتحقیق مذهب واخذ عبادت از اهل ان که ایشان ظاهرا معذور باشند وشاید که اعمال ایشان را هم ثوابی باشد وهرگاه از طریقهٔ خود دست بردارند وشیعه اثنا عشری بشوند واعمال که کرده باشند در مذهب خودشان صحیح بوده باشد دیگر بر ایشان قضا واجب نیست در هیچ عبادتی بغیر زکوة که بغیر شیعیان داده اند وباید بمستحق ان برسد واین تفضل الهی است نه از راه اینست که عبادات ایشان در واقع صحیح بوده است وحق تعالی بایشان ثواب هم کرامت میکند بازای ان اعمال واگر ترك عبادت کرده باشند یا عبادات ایشان در مذهب خود ایشان صحیح نبوده هر چند مذهب ما صحیح باشد پس در ان صورت قضا ساقط نیست وبعضی مجزی میدانند که در

مذهب ما صحیح باشد هرچند در نزد ایشان باطل باشد و این مشکلست واما مرتد پس بران
واجبست قضای ایام ردّة خواه نماز کرده باشد یا نه وخواه بصورة صحیح کرده باشد یا نه
مرتد ۲ اظهر انست که فطری یعنی مسلمان زاده که مرتد شده توبه ان در باطن مقبول باشد
وهرگاه مانعی از قتل ان بهم رسد تا اخیر شود بعد توبه بدن ان پاک شود وعبادت
ان قبول شود وقضای که میکند ~~وقضای که میکند~~ صحیح باشد واگر نه تکلیف
مالا یطاق لازم می اید وامّا نماز جمعه وعید قضا ندارد واما نماز ایات پس
هرگاه علم بهم رساند بحصول ایات وترک کند نماز را تا وقت بیرون رود
عمدًا یا سهوًا پس مشهور واقوی وجوب قضاست هرچند در کسوف وخسوف
تمام قرص نگرفته شده باشد ودر زلزله وسایر ایات غیر کسوفین اظهر انست
که در مدت عمر او باشد مراد بقضا در اینها کردن ان است بعد زوال ایات
وهرگاه علم بهم رساند که ایات مطلق منقضی شود پیش کسوف وخسوف انست که اگر
تا ایات تمام قرص افتاب یا ماه تب گرفته بوده است ومطلع نشده بوده است قضا بران
واجبست مثل صورة علم بان وهرگاه تمام نگرفته است اشهر واقوی عدم وجوب
قضاست واما زلزله وسایر ایات پس اظهر وجوب قضاست بعد از
حصول علم بان هرچند مقارن حصول ان ایات علم بهم نرسد والله العالم باحکامه
[illegible] قضای نافله یومیه مستحب مؤکد است مگر انکه بسبب اشتغال بطاعت
از جانب خدا ترک شده باشد که در ان تاکید کمتر است وعبدالله ابن سنان
بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که عرض کردم بخدمت
گفت
ان حضرت

انحضرت که خبر ده مرا از مردی که بران هست از نمازهای نافله انقدر که حساب انرا نمیداند از بسیاری که چه قدر است پس هرگاه چنین کند بجا اورده است بقدر انچه بران هست وشاید این کنایه باشد از این که انقدر بکند که بمظنهٔ خود مساوی انچه فوت شده بعمل اورده باشد پس بعد از ان گفت که عرض کردم بخدمت انحضرت که انمرد قادر نیست بر قضا پس فرمود که اگر بسبب مشغول بودن بتحصیل معیشت ضروریه خود قادر نیست بر قضا یا مشغول براوردن حاجت برادر مؤمن خود است پس بران چیزی نیست واگر بجهة مشغول شدن بجمع مال دنیاست وبسبب مشغول شدن بدنیا نمی تواند قضا بکند پس بران قضا هست واگر قضا نکند ملاقات خواهد کرد خداوند خود را در حالی که سبک وخوار شمرده است وضایع کرده است حرمت پیغمبر خدا ص را گفت که عرض کردم که قادر بر قضا نیست ایا مجزی است که تصدق کند در عوض ان پس انحضرت سکوت طولانی فرمودند پس فرمودند که تصدق کند بصدقه عرض کردم چه چیز تصدق کند فرمودند بقدر وسع وغنای واد نای ان مدی است از برای هر مسکینی بجای هر نماز عرض کردم چه قدر نماز است که واجبست در ان مدی از برای هر مسکینی فرمود از برای هر دو رکعتی از نماز شب یکمد واز برای نماز شب بدهد ویکمد از برای نماز روز وسه مرتبه فرمود نماز افضل است ومشهور استحباب تعجیل قضاست پس نمازی که در شب فوت شود در همان روز قضا کند ونمازی که در روز قضا شده در همان شب بجا می اورد وانتظار نمی کشد که نافلهٔ شب را در شب قضا کند ونافلهٔ روز را

در روز و بعضی از علماء قایلند باستحباب موافقت در روز و شب یعنی قضای نافلهٔ شب را در
شب بکند و روز را در روز و قول اول اقوی است [illegible] هر گاه چند نماز از کسی فوت شده
باشد و ترتیب انرا دانسته باشد واجب است که بهمان ترتیب قضا کند و قول نادری
هست که مستحب است وان ضعیف است وانچه از احادیث ظاهر میشود حکم ترتیب نمازها
بلیست که بیوسته باشند مثل انکه نماز ظهر و عصر یکروز ازاو فوت شده باشد یا عصر و مغرب
یکروز همچنین واما مثل انکه نماز ظهر یکروز فوت شده باشد و نماز مغرب یکروز و
بعد از ان نماز صبح روز سیم پس دلالت احادیث بر وجوب ترتیب دران ظاهر نیست
هر چند ظاهر کلام اکثر فقها بلکه صریح بعضی در هر دو صورتست و مراعات ترتیب
احوطست و همچنین ظاهر بعضی کلمات ایشان انست که ترتیب در روزها و ماهها
و سالها هم معتبر باشد هر چند دلالت اخبار بر انها واضح نیست و از ینجا معلوم میشود و
ل نماز استیجار بلکه امر ان اسانتر است پس هر گاه چند نفر استیجار نماز بجهة یکنفر
بکنند می توانند همه بیکبار بکنند و دور نیست که بجماعت هم توانند کرد که یکی امام
باشد و باقی ماموم هر چند احوط دران هم مراعات ترتیب است لکن وجوب ان معلوم
نیست و مؤید این مطلب هم میشود انکه در روزهٔ قضا ترتیب را شرط نکرده اند هر چند
در غیر استیجار هم باشند واما اگر جاهل بترتیب باشد پس اقوای عدم وجوب ترتیب است
و بعضی قایل بوجوب شده اند و چون این ممکن نیست مگر بتکرار نماز پس واجب
دانسته اند تکرار را تا ان قدر که علم بحصول ترتیب بهم رسد پس هر گاه کسی نماز
ظهر از روزی ترک کرده باشد و نماز عصر از روزی دیگر و نداند کدام پیش بوده است

میگوید

مجمع این کتاب روایت ... کس پنجاه و ... است و ... تو یا

میگویند که باید یک نماز ظهر میانهٔ دو نماز عصر کند یا یک نماز عصر میان دو نماز
ظهر بکند پس باید سه نماز بکند تا ترتیب حاصل شود و هر گاه بعلاوهٔ ان ظهر و عصر
مغربی هم از روز دیگر ازان فوت شده باشد و نداند کدام پیش است است نماز را که
گفتم یکبار پیش از نماز مغرب بکند و یکبار بعد که هفت نماز میشود و هر گاه بعلاوهٔ
ان سه نماز عشاء هم ازان فوت شده بر نهج سابق همان هفت نماز را یکبار پیش از
عشاء بکند و یکبار بعد که پانزده نماز میشود و همچنین و این قول موجب عسر
و حرج و مشقت عظیم است و امید بکرم عمیم خداوند کریم انست که ترتیب واجب
نباشد واما هر گاه غیر نماز یومیه فوت شده باشد مثل نماز کسوف و خسوف
و زلزله پس اظهر انست که انها هم مراعات ترتیب لازم نیست هر چند علم بترتیب داشته
باشد و همچنین لازم نیست ترتیب بعمل اوردن میان انها و نماز یومیه مثل انکه کسی
نماز کسوف و نماز ظهری ازان فوت شده باشد لازم نیست که هر کدام پیش بوده است
مقدم دارد • [illegible] اختلاف کرده اند علماء در اینکه قضای نمازهای فریضه
مضیق است یا موسع جمعی برانند که مضیق است و نماز حاضره را نمی توان
کرد تا اینکه وقت ان تنگ شود بلکی بعضی گفته اند که مشغول هیچ کاری
دیگر نمیتوان شد حتی انکه خورد و خواب راهم زیاده از قدر سد رمق نمی
توانند کرد و باید مشغول نماز قضا باشد و بعضی با وجود این گفته اند که اگر
نماز حاضره را قبل از اتمام بکند علاوهٔ بر معصیت نمازش هم باطل است و اقوای انست
که وجوب ان موسع است چنانکه جمعی دیگر از علماء قایل شده اند و این جماعت

نیز دو فرقه شده اند و بعضی مستحب میدانند که هرگاه وقت حاضره داخل شد حاضره را
مقدم دارد و بعضی مستحب میدانند که فایته را مقدم دارند تا وقت حاضره تنگ
شود و این دور نیست هرچند ملاحظه کردن فوات وقت فضیلت و حاضره را از وقت
خالی فضیلت بیرون نکردن هم از قوت نیست و بعضی از علماء گفته اند که هرگاه یک نماز
قضا در ذمه او هست او را مقدم دارد بر حاضره و اگر بیشتر است لازم نیست و بعضی
گفته اند فایته همان روز را مقدم دارد هرچند متعدد باشد و این هر دو قول
ضعیفند لکن احوط عمل بمقتضای اینهاست و این اختلافات که مذکور شد در غیر صورت
فراموشی است اما هرگاه فراموش کند قضا را و مقدم دارد نماز حاضره را باغیر از این چیزی نیست
و نمازش صحیح است اجماعا و اگر در بین نماز حاضره بخاطرش آید نماز قضا پس عدول میکند بفایته
هرگاه ممکن باشد چنانکه در مباحث نیت گذشت و این مستحب است بنابر قول بتوسعه
و واجب است بنابر قول بتضییق و هرگاه وقت عدول گذشته باشد نماز را تمام کند و بعد
از آن نماز قضا را بکند مطلب هرگاه که از او نماز در سفر فوت شده باشد و در یکی
قضای او را باید قصر بکند هرچند در حضر باشد و بعکس هم چنین است و هرگاه از آن
فوت شده باشد و در یکی از آن چهار موضعی که مخیر است ما بین قصر و اتمام
احوط است که قضا را قصر بکند و هرگاه در سفر وقت نماز داخل شده باشد
و نماز را قصر نکرده و بیاید بخانه و وقت باقی باشد و نماز را فراموش کند قضا
تمام بکند و هم چنین بعکس هرگاه در خانه وقت داخل شود و نماز نکرده بسفر
رود و نماز را فراموش کند قضای او را قصر میکند و بعضی علماء گفته اند که اعتبار

اکس

اولست و این ضعیف است و چنانکه سابق گفتم در اداکر اعتبار بحالت اداست
نه بحالت وجوب قضای نماز هم همان حکم دارد مطلب هرگاه یکی از نمازهای یومیه
فوت شود و نداند که کدام بوده مشهور آنست که بدل نماز صبح و یک نماز مغرب
میکند و یک نماز چهار رکعتی که هرگاه یکی از نماز ظهر یا عصر یا عشا فوت شده
باشد این در عوض آن باشد و مخیر است در این چهار رکعتی میانه جهر و اخفات
و بعضی واجب دانسته اند که پنج نماز هر بکند و اول اقوی است و هرگاه مسافر
بوده اقوی و اشهر آنست که دو نماز میکند یک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی
که می تواند در عوض یکی از چهار نماز دیگر باشد و هرگاه بر او نمازهای
متعدد باشد و عدد آنها را نداند و خواه آنشخص نمازها را داند یا نداند باید
آن قدر نماز کند که گمان آن غالب شود بر اینکه وفا کرده است و تحصیل علم و
جب نیست هرچند ممکن باشد و دور نیست که اکتفا بقدر یقینی کند جدا
نکه بعضی علماء گفته اند یعنی آن قدر را که یقین دارد که در ذمه آن هست
بجا آورد و آنچه را یقین ندارد بر آن واجب نیست و این سخن قوی است نهایت
اظهر و احوط عمل بمشهور است مطلب اظهر آنست که مکروه است نافله کردن
در وقت نماز واجب در غیر نوافل یومیه و باطل نیست هرچند بر کردن
آن نماز قضا هم باشد و جمعی حرام و باطل دانسته اند و در مباحث اوقات
این مسئله مذکور شد خاتمه در احکام جنایز است و در آن چند
مطلب است مطلب اول در احکام احتضار است یعنی وقت جان کندن

ودران چند مبحث است اول واجب است که محتضر را روبقبله بخوابانند بنحوی که پشت ان بر زمین باشد وکف پاهای ان روبقبله باشد وبعضی سنت دانسته اند واین ضعیف است واین از واجبات کفائیه است یعنی بر همه مکلفین واجب است لکن هرگاه یکی از ایشان بعمل اورد از دیگران ساقط میشود وخلاف کرده اند در اینکه باید علم بهم رسد بوقوع ان فعل تا از دیگران ساقط شود یا گمان کافی است واظهر نزد حقیر انست که ظن کافی است خصوصا هرگاه مخبر دادن عادلی باشد وخبر دادن دو عادل بطریق اولی کافیست وبعضی دران توقف کرده اند وهمچنین سایر میت که واجب کفائیست مثل غسل ونماز وغیر ان وفرق نگذاشته اند در میت ما بین صغیر وکبیر وشیعه وغیر شیعه از فرقهٔ مسلمین ودر تعمیم مسلمین اشکال است وهرگاه قبله مشتبه باشد وجوب این ساقط است وافضل انست که بعد از مردن هم بهمان هیئت باشد تا وقتی که بردارند برای غسل دادن دوم سنت است تلقین میت در حال احتضار بشهادتین واقرار بائمه اثنا عشر یکی یکی واینکه محتضر هم همراه او بگوید واخر کلام او لا اله الا الله باشد وهرگاه اخر کلام او لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود وتلقین او بکنند کلمات فرج وتوبه واستغفار واین دعا را بخوانند اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیك واقبل منی الیسیر من طاعتك ومکرر شهادتین واقرار بائمه بگوید تا جان تسلیم کند وهرگاه جان کندن بران دشوار شود ان را ببرند بان محلی که اکثر اوقات در انجا نماز میکرده یا بر روی فرش

حکام

چنانکه فرموده‌اند

که جای

که جای نماز ان بوده است واگر هر دو را بکنند بهتر خواهد بود ودر بعضی اخبار وارد شده است اگر در حال نزع ان اظهار جزع بران نکنند که در انحال ضعف بسیار دارد وگاه هست که جزع باعث زود هلاک شدن او بشود وسنت است که بعد مردن چشم ودهان او را برهم گذارند وچانهٔ او را ببندند وجامه بر روی او بپوشند ودستهای وساقهای او را بپهلوی ان بکشند واگر در شب بمیرد چراغ در نزد ان روشن کنند ودر نزد ان تلاوت قران بکنند خصوصا یس والصافات را در حال احتضار وسنت است که برادران دینی را خبر کنند که حاضر شوند در تجهیز ان واینکه زود ان را بردارند هرگاه اشتباه در مردن او نباشد وهرگاه اشتباهی باشد واجب است تاخیر تا علم حاصل شود بمردن یا باینکه متغیر شود یا سایر علامات مرگ ظاهر شود یا سه روز بگذرد واز جمله علامات کور شدن وفرو رفتن شقیقه ان وکج شدن بینی ان وکشیده شدن پوست روی او وجدا شدن دستهای از ساقها ونرم شدن پاهای ان که گویا استخوان ندارد وبالا رفتن خصیتین او با پوست انها سیم مکروه هست که جنب وحایض حاضر شوند در نزد محتضر که باعث متاذی شدن ملائکه میشود واظهر انست که جنب هرگاه تیمم هم نکرده کند با تعذر غسل رفع کراهت میشود وهمچنین حایض هرگاه خون ان قطع شده باشد هرچند تیمم هم نکرده باشد ومکروه هست که اهن بر روی شکم ان بگذارد بلکه غیر اهن را هم نگذارند ومیت را در خانه تنها نگذارند مبحث دویم در غسل است ودران چند مبحث است اول غسل میت واجب کفائیست بر همه مکلفین واجب است سعی دران وهرگاه از یکی بعمل امد از دیگران ساقط است مشهور انست که هر کس اولی بمیراث میت است اختیار غسل با اوست که اگر تواند خود بکند واگر نه هر کس را که رخصت

بناگوش

جمیعهن اورا حرکتی که بعدها... هست ان علامت هلاک او میشود

بدهد بکند و در اینجا اعتبار زیادتی را در حصه میراث نکرده اند و دور نیست که هر کدام که علاقهٔ
ان بمیت بیشتر باشد مقدم باشد چنانکه گفتیم که پدر بمیت بر پسران مقدم باشد و هرگاه اولیا متعدد باشند
و اولیتی نداشته باشند باذن همه یا هر کدام که حاضر باشد اختیار با در آنست هر چند میت
زن باشد و جماعتی از اصحاب ما گفته اند که هرگاه ولی نباشد امام ولی اوست و اگر غایب باشد
حکام
حاکم شرع ولی و هرگاه نباشد مسلمانان اختیار دارند و شوهر زن اولی است بزن در جمیع احکام
خواه
دائمی اختیار ولیند باشد و خواه متعه و خواه آزاد باشد و خواه کنیز و در غسل دادن هر یک
از زن و شوهر دیگری را خلافست و اقوای اینست که جایز است غسل دادن هر چند برهنه
باشد و افضل آنست که جامه بر روی بدن او اندازد و غسل بدهد و اظهر آنست که ستر عورت
هم واجب نباشد ولیکن تاکید در استحباب پوشیدن ان بیشتر است و فرقی نیست که زوجه
دائمی باشد یا منقطعه یا آزاد یا کنیز زنی که در عدهٔ طلاق رجعی است در حکم زوجه است
بخلاف طلاق باین بلکه ظاهر انست که هرگاه از عدهٔ رجعیه بیرون رود هم در حکم
زوجه است هرگاه زوجان در حکم بین عده مرده باشند و مولای کنیز خود را می تواند غسل
بدهد و در عکس ان خلافست و دور نیست که انهم جایز باشد خصوصا هرگاه ام ولد باشند
واجبست که غسل مسلمانان را مسلمان بدهد بشرط مماثلت در ذکورت و انوثت یا آنکه
ذو رحم باشند و هرگاه مسلمان مماثل یافت نشود و ذو رحم هم نباشد مشهور علمای ما گفته اند که
مرد کافر غسل میدهد مرد مسلمان را و زن کافر غسل میدهد زن مسلمان را بعد از آنکه
خودشان غسل بکنند و بعضی از علمای ما درین توقف کرده اند بجههٔ نجاست کافر و عدم
صحت نیت قربت از ان و هر چند اقوی قول مشهور است ولیکن احوط انست که نیت را مسلمان بکند
و کافر آن غسل بدهد که دست باب و بدن نرساند مثل آنکه دکی بجوب و مثل ان میت را بکردانند ۲

شرط‌ست

کویم

[illegible]

-۱۷۹

و مراد از توانگری شرعا اقوی و اشهر انست که قوت سالیانه خود و عیال خود را
داشته باشد یا کسبی داشته باشد که وفا بان بکند چنانکه گذشت در باب زکوة و ظاهر
انست که اگر زیاده بر این داشته باشد بقدر فطره واجب میشود و اگر نداشته باشد
قوت سالیانه است واجب نیست و سنت است دادن فطره از برای فقیر و هرگاه
قادر نباشد میتواند فطره بگیرد و از آن فطره خود را ادا کند و در روایتی خبری وارد
شده است که هرگاه کسی نباشد چیزی در نزد او از فطره مگر بقدر آنکه همین خود را بتنهائی بدهد
آنرا بدهد بیکی از عیال خود را و آن یکی بدهد بدیگری و همچنین تا آخر و ظاهر روایت
اینست که هر یک از اینها فطره اینست علیحده نه آنکه مجموع یک فطره باشد پس هر یک
قصد فطره میکنند بدیگری میدهند و هرگاه یکی از اینها صغیر باشد ولی او از جانب
او نیت میکند و همچنین هرگاه که چند صغیر باشند ولی او از نیابت او میکیرد و ظاهر اینست
که در آخر فطره را بکسی که بیرون از ایشان باشد بدهند و هرگاه یکی از خودشان هم بدهند
ظاهر اینست که مجزی است و دور نیست که مکروه باشد چنانکه در زکوة مذکور شد
و از فتوای علما ظاهر میشود که حکم جاری میشود نیز در هر جائی که فقیر عاجز نباشد
از فطرهٔ همه عیال و روایت دلالت بر این ندارد و در متابعت ایشان باکی نیست
کفار مکلفند بدادن فطره نهایت از ایشان صحیح نیست و هرگاه مسلمان شوند پیش
از شام عید بر ایشان واجب است و صحیح است و هرگاه بعد از شام عید مسلمان
شوند بر ایشان واجب نیست دادن فطره از برای عیال که بعد از شام بهم رسد مثل
طفلی که بعد از شام متولد شود بنده که بعد از شام داخل ملک او شود مستحب است

فطره

دادن فطره از برای کسی که این شرایط او را بعد از شام عید بهم رسد تا پیش
از نماز عید سنت ؛ در بیان کسانی که باید فطره ایشان را داد و در آن چند مبحث است
واجب است بر مکلف که فطره بدهد از خود و از هر کسی که نفقه او را میدهد
خواه واجب النفقه باشد مثل زوجه و مملوک و فرزند زاده و پدر و مادر و اجداد
یا تبرعا با ایشان نفقه بدهد مثل سایر خویشان و بیگانگان خواه بزرگ باشند خواه
کوچک بنده باشند یا آزاد مرد باشند یا زن مسلمان باشند یا کافر و مشهور میان
علما اینست زنی که نفقه آن بر مرد واجب باشد هرگاه در شب عید عیال دیگری نباشد
فطره او بر شوهر او ست هر چند در آن شب عیال شوهر هم نباشد و بعضی گفته اند که
واجب نیست بر او مگر اینکه عیال او باشد و این اظهر است و ابن ادریس از علما
ما قایل شده است باینکه واجب است فطره زن بر مرد هرگاه عیال دیگری نباشد
هر چند عیال زوج هم نباشد و خواه زنی باشد که نفقه او واجب باشد بر شوهر یا نباشد
مثل ناشزه و غیر مدخوله که هنوز بشوهر تمکین نداده و امثال آن خواه دائمه باشد
خواه منقطعه و این قول ضعیف است و همچنین مشهور در مملوک آنست که هرگاه
عیال غیر نباشد فطره او بر آقا واجب است هر چند در شب عید عیال آقا نباشد
و بعضی شرط کرده اند که باید عیال آقا باشد پس اگر آقا او را نفقه نمیدهد بر آقا واجب
نیست هر چند عیال دیگری هم نباشد و این قول اظهر است و آنچه از احادیث ظاهر
میشود اینست که نفقه دادن در وجوب فطره معتبر است نه واجب النفقه بودن
لکن احوط ملاحظه فتوای مشهور است در زوجه و مملوک هر دو و اما سایر خویشان

نا واجب النفقه

حاضران خاک را بر او بپاشند بپشت های دستهای خود و در آن حال بگویند اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ
راجعون و اینکه در آن حال سه مرتبه به پشت دست خاک بریزند و بگویند اَللّهُمَّ
ایماناً بِکَ وَتَصدیقاً بِکِتابِکَ هذا ما وَعَدَنا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ و
و اگر شکم دست را از خاک پر کند و قدری نگاه دارد و بریزد سه مرتبه بگوید ایماناً بِکَ
وَتَصدیقاً بِنَبِیِّکَ هذا ما وَعَدَنا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ اَللّهُمَّ زِدنا ایماناً
وَتَسلیماً هم خوب است چنانکه در روایت معتبری وارد شده و شاید این هم مستحب دیگر
باشد و ریختن پشت دست هم مستحب دیگر باشد پس هر دو را بکند بهتر خواهد بود
و سنت نیست از این حکم ارحام میت بلکه مکروه است بجهت ایشان خاک ریختن بعلت
اینکه باعث قساوت قلب میشود و دوری از رحمت خدا مستحب سنت ششم سنت
که قبر را چهار گوشه بسازند و مسطح و هموار بکنند و بلند بکنند از زمین بمقدار چهار
انگشت یا مقدار یک وجب و از این بیشتر بلند کردن خوب نیست و شاید گشاده بمقدار چهار
انگشت گشاده بهتر باشد و سنت است ریختن آب بر روی قبر و بهتر آنست
که باین نحو باشد که در روایت سالم بن مکرم وارد شده که بعد از هموار کردن قبر
رو بقبله بایستد و قبر را پیش روی خود بگیرد و آب بریزد از جانب سر میت
از طرف قبله و دور بدهد آب را بر قبر او از چهار جانب تا برگردد بجانب سر میت
و آب قطع نکند تا دور تمام شود و هر چه از آب زیاد آید بریزد در وسط قبر و
و سنت است بعد از آب ریختن که دست بگذارند بر قبر و انگشتان را از هم
بگشایند و دست خود را بقوت بر قبر بگذارند که اثر دست بر خاک بماند و

و در خاک بگوید اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ غُرْبَتَهُ وَصِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَاَسْكِنْ اِلَيْهِ مِنْ
رَحْمَتِكَ مَا يَسْتَغْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ وَاَلْحِقْهُ بِمَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ و همچنین بگوید
اَللّٰهُمَّ جَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَاَصْعِدْ اِلَيْكَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَانًا وَاَسْكِنْ
قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ و بهتر اینست که این دعاها
در حالی که رو بقبله باشند بخوانند و استحباب اینکه اثر دست در خاک بماند
در غیر حال اول دفن معلوم نیست و دلیلی بر غیر ان نیافتم و در حدیث صحیح هست
که هر کس بیاید در نزد قبر برادر مؤمن خود پس دست خود را بر قبر بگذارد و هفت
مرتبه سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بخواند ایمن میشود از فزع بزرگ یعنی قیامت
و این مضمون در چندین روایت نقل شده و در بعضی از انها فرموده اند که
رو بقبله بخواند و سنت است که بعد از برگشتن مردم ولی میت به بلندترین صدای
خود او را تلقین کند بنحوی که گذشت و اگر خواهد دیگری را امر کند که تلقین کند و
این باعث ان میشود که دیگر نکیرین از سؤال قبر نکنند و بهتر اینست که در حال
تلقین رو بقبله بنشیند در نزد سر میت و هر گاه تقیه و خوف باشد همواره بگوید
و از برای اطفال تلقین نیست نهایت شهید رحمه الله فرموده است که ممکن است
که بجهت شعار انها را نیز تلقین توان کرد و مستحب است که در نزد سر میت
علامتی بگذارند از سنگ یا چوب تا معلوم باشد بلکه اسم او را بر لوح
سنگ یا چوب نقش کنند و حکمت اینها اینست که معلوم باشد قبر او تا زیارت
او بکنند و ثواب بجهت زایر و میت هر دو حاصل شود هفتم مکروهست

و این تلقین ... فرموده اند

فرش

فرش کردن قبر به تخته و چوب و امثال ان مگر در نزد ضرورت اینکه زمین
اب دیدنیا ورد یا رطوبت بسیار دارد در ان وقت کراهت نخواهد بود و اما فرش
کردن قبر بجامها و فرشها پس ظاهر اینست که حرام است و همچنین است چیزی دیگر با و دفن کردن
از چیزهای که قیمت داشته باشد اما پوشیدن قبر و لحد به تختهای چوب پس بدلیلی
بکراهت ان نیست و مکروهست که در قبر او بریزند از غیر ان خاک قبر و گلی که از غیر ان
باشد در و کار نکنند بلکه باید از خاک خود او گل بسازند و ابن جنید از علمای ما گفته است
که این در وقت دفن است اما بعد از ان باکی نیست و اما خشت که بجهت لحد کار
میشود و همچنین در اجر و گچ که روی قبر را بان محکم میکنند ظاهر اینست که در اینها
کراهتی نباشد خصوصا در خشت لحد که جزما مکروه نیست بجهت عدم امکان
خشت غالبا مگر از خارج و همچنین مکروهست گچ کاری کردن قبر یعنی گچ مالیدن
و سفید کردن و بعضی گفته اند که این کراهت بعد از کهنه شدن قبر است نه در
اول امر و اول اشهر و اظهر است و ظاهر انست که کار کردن گچ و اجر و سنگ بجهت
ساختن قبر مکروه نباشد خصوصا در بلادی که خاک ان زبون باشد و محتاج باشد
استحکام قبر بگچ کاری کردن و همچنین مکروهست نو کردن قبر بعد از ان در راه
و کهنه شدن یعنی از نو صورت قبر را ساختن اما هر گاه شکسته بهم رسانیده باشد یا سوراخ
شده باشد مرمت کردن و صحیح کردن ان معلوم نیست که مکروه باشد و بعضی گفته اند
که هر گاه مقبره وقف باشد و میت خاک شده باشد حرامست نو کردن قبر بجهت انکه
مانع میشود مردم را از دفن کردن و بعد از خاک شدن میت را دیگری حق دران دارد

زمین نیست و این سخن در وقتی است که احتیاج مردم بان زمین ثابت باشد خوب است
و اگر نه حکم بحرمت مشکل است و مکروه هست بنا کردن جای در سر قبر و مسجد قرار دادن ان
و نماز کردن دران و بدانکه علمای استثناء کرده اند از کراهت این امور یعنی گچ کاری
کردن و نو کردن و جا ساختن و نماز کردن در قبور انبیاء و ائمه علیهم السلام را
بسبب اجماع و اخباری که فضیلت تعمیر انها و متوجه شدن انها وارد شده
و همچنین در نماز کردن در انجاها ثواب فضیلت بسیاری داشتن نماز در انجاها
بلکه چنین است قبور اولاد ائمه ع و علما و صلحا چنانکه همیشه در همه عصرها
متداول بوده در میان عامه و خاصه و مکروه هست دفن کردن دو میت در یک
قبر قرار دادن مگر در حال ضرورت و اما هرگاه میتی را دفن کرده باشند و بعد
از ان خواهند قبر او را بشکافند و میتی دیگر در او بگذارند اظهر دران حرمت است
و اما سردابهای که معارف است که بجهت اموات متعدده میسازند پس جمعی از علما
گفته اند که مکروه هست در فضا گذاشتن دو میت و بیشتر و اما در انجا قولی بحرمت
در غیر دفعه اول نیست و در سرداب را گشودن و میت را دفن کردن نبش قبر
نگویند که حرام باشد   هشتم مکروه هست نقل کردن میت از بلدی ببلدی دیگر
بلکه مستحب است که او را زود دفن کنند و ان نقل کردن منافات دارد با تعجیل و ازین
معنی استثناء کرده اند اماکن مشرفه را و ظاهر این مسئله اجماع دارد ما است بلی
جمعی شرط کرده اند که باعث هتک و بار کنند میت و خاری او نباشد مثل انکه بوی
او مردم را متأذی کند و خون و چرک از او روان شود و مکرر او را از چار وا بیندازند

و بار کنند و امثال اینها و با وجود میت با علم بحال او و با این مذلتها راضی بوده است
که او را با امکنه ببرند این شرط مشکل است بلی هرگاه معلوم شود که بردن این میسر
نیست مگر ایذاء جمعی از مؤمنین بلکه مریض شدن ایشان یا فوت شدن بعضی بجهت
عدم امکان مفارقت و لزوم و رفاقت دران صورت با وجود میت و علم برضای او هم
نمیتوان نقل کرد و بعضی از علمای ما گفته اند که جایز است نقل میت بغیر مشاهد
ائمه در وقتی که ان مقبره جماعتی از صلحا یا شهدا باشد که از برکت ایشان منتفع شود
و این سخن بد نیست و ظاهر اینست که اشکالی در مثل نقل بدار المؤمنین قم نباشد خصوصا
هرگاه مستلزم هتک و ناخوشی و ذلت میت نشود این سخنها در وقتی است
که از قبل دفن خواهند نقل کنند و اما نقل کردن میت بعد از دفن پس در غیر نقل بمشاهد
مشرفه مشهور حرمت است و بعضی جایز دانسته اند که اگر مصلحتی برای میت
دران باشد و بعضی جایز دانسته اند و بعضی گفته اند در غیر مشاهد حرام است
و در مشاهد جایز است و این دور نیست خصوصا در وقتی که میت وصیت
کرده باشد که او را با ماکن مشرفه برند و او را سهوا یا عصیانا در جای دیگر
دیگر دفن کرده باشند بلکه درین صورت اظهر وجوب است و کلام در لزوم هتک
و خفت و خاری میت همانست که مذکور شد که هرگاه وصیت نکرده باشد
یا از حال و رضای او معلوم نباشد نقل نکنند و در غیر این دلیلی بر منع واضح نیست
و اینها در وقتی است که دفن حقیقی نشده باشد و اما هرگاه در تابوتی عاریه
دفن کرده باشند بجهت انکه در وقت امکان نقل کنند امر اسهل است

واین همه که مذکور شد در غیر شهید است وشهید را در همانجا که شهید شده
دفن میکنند وسنت است جمع کردن اقربا وخویشان در یکمقبره که بر اهل اینها اسان
باشد زیارت انها تنبیه نهم حرامست شکافتن قبرها وعلمای ما دعوی اجماع
بران کرده اند واستثناء کرده اند از این چند موضع را اول انکه میت پوسیده
باشد وخاک شده باشد که جایز است شکافتن وقبر کردن ان بجهت میتی دیگر
خواه زمین وقف قبرستان باشد یا مباح باشد یا ملکی کسی باشد وزمینها و
وهواها اختلاف دارند در بعضی از بلاد زود میپوسد ودر بعضی دیر وهرگاه
شک داشته باشد در پوسیدن میت رجوع باهل دانش ووقوف میکنند پس
اگر در این حال بشکافند وظاهر شود که میت بحال خود است باز قبر را پر کنند
وبحال خود بگذارند واما اگر بعضی استخوانها در ان ظاهر شود همان استخوانها را
ثانیا دفن کنند وظاهر اینست که در انجا میت دیگر را میتوان گذاشت
خصوصا در بلادی که مقابر ایشان وسعتی ندارد دویم در وقتی که میت
در زمین غصبی دفن کرده باشند وصاحبان بقیمت ان راضی نمیشود
یا میت را در جامه غصبی کفن کرده باشند وصاحب او بقیمت او راضی نشود
که در این دو صورت قبر را میشکافند تا مال بصاحب خود برسد در هر دو
صورت افضل از برای صاحب مال رخصت دادن یا قیمت گرفتن است
اما اگر جامه حریر دفن کرده باشند معلوم نیست وجوب نبش بجهت ان سیم
در وقتی است که خواهند شاهد بگیرند بر موت تشخص تا او را بشناسند

وزن

وزن او داند که مرده است قاعده بدارد وتواند شوهر کند وترکه او تقسیم شود
وغیر اینها از اموری که متعلق بمردن او میشود واین در وقتی است که ممکن باشد
شناختن او پس هرگاه مدتی شده باشد که صورت او متغیر شده باشد که نتوان
شناخت جایز نیست شکافتن قبر چهارم وقتی که در قبر چیزی افتاده باشد
که قیمتی داشته باشد وواجب نیست بر مالک قبول قیمت ان پنجم هرگاه میت
را بی غسل یا بی کفن یا بی نماز دفن کرده باشند یا رو بقبله نگذاشته باشند در جواز
شکافتن قبر بجهت تدارک ان امور خلاف است واظهر اینست که جایز نیست
خصوصا با وجود اینکه پیش مذکور شد در حکم نماز میت بر قبر او ششم هرگاه
در زمین مملوکی قبری کنده باشند بعد از ان زمین را بفروشند در ان نیز خلافست
چهارم
واظهر عدم جواز نبش است مطلب هشتم در ملحقات این باب است ودر ان چند
مبحث است مبحث اول هرگاه زنی حامله باشد وطفل او در شکم او بمیرد همینکه
علم بمردن طفل حاصل شد هرگاه ممکن باشد بدوائی وعلاجی ان طفل را اسقاط
کنند چنان کنند وهرگاه میسر نشود بهر نحویکه اسان تر است چنان کنند واگر
امر منحصر است در اینکه طفل را پاره پاره کنند بیرون اورند باید بکنند
تا مادر او محفوظ بماند واین امر اولا باید زنان متوجه شوند وهرگاه ممکن نباشد
زنی یا از ان برنیاید وشوهر او هم نباشد مردان محارم او متوجه شوند وهرگاه
اینهم متعذر باشد مردان بیگانه متوجه شوند وهرگاه زن حامله بمیرد
وطفل او در شکم او زنده باشد اگر تواند شد بدون پاره پاره کردن شکم ان زن

ان طفل را زنده بیرون اورند چنانکنند واگر ممکن نشود شکم او را پاره کنند
وطفل را بیرون اورند وبعد از ان شکم او را بدوزند وجمعی از علما گفته اند
که طرف چپ را بشکافند وحدیثی درین باب در نظر نیست نهایت متابعت
ایشان باکی نیست ودر اینجا نیز تقدیم زنان وشوهر را بر غیر اعتبار باید کرد وهمچنین
تا امر منحصر شود در مرد بیگانه واحادیث وفتوای علماء اطلاق دارند وشرط
نکرده اند که باید معلوم باشد نه انطفل را زنده کانی ممکن است بکند یا نه همینکه
علم بحیواة او هست او را باید بیرون اورد **مبحث** دویم جایز نیست دریدن گریبان
وپاره کردن جامه از مردان بجهت مردان کسی مگر پدر وبرادر جامه زنان خلاف
کرده اند که جایز است برای غیر پدر وبرادر جامه پاره کند یا نه وبعضی جایز
دانسته اند واز بعضی اخبار برمیاید که زن از برای شوهر جایز است که جامه
پاره کند اما سیلی بر رو زدن وخراشیدن رو وبریدن مو پس اینها همه حرامند
واما نوحه کردن بکلام راست که وصف میت را بکنند وفضایل او را ذکر کنند
بنظم ونثر هر کدام باشد باکی نیست ونوحهٔ بباطل ودروغ حرام است
وگریه کردن جایز است پیش از بیرون رفتن روح از بدن وبعد از ان بلکه
گریستن بر مومن ثواب بسیار دارد وابن بابویه روایت کرده است که در
وقتی که رسول خدا ص علیه واله از جنگ احد برگشتند بمدینه از هر خانه که
کسی از ایشان کشته شده بودند صدای نوحه شنیدند واز خانهٔ عم
خود حمزه صدای شنیدن انحضرت فرمودند بلکه حمزه کسی ندارد که برو

گریه

گریه کند پس قسم خوردند اهل مدینه اینکه نوحه نکنند بر میتی وگریه نکنند بر میتی
تا اینکه ابتدا نکنند بنوحه کردن وگریه کردن از برای حمزه پس اهل مدینه از ان روز تا
بحال طریقهٔ ایشان همین است ومستحب است که هر کس که مصیبتی باو برسد بگوید
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ وثواب بسیار دارد **مبحث** سیم مستحب است تعزیهٔ اهل مصیبت
یعنی تسلی دادن مصیبت زده کان ودل اسا کردن ایشان باینکه نسبت کار را بخداوند
حکیم مهربان بدهد واینکه ان خداوند ظلم نمیکند ومهربان ورحیم وعدالت پیشه است
وکار لغو وعبث نمیکند واینکه ان خداوند دانا وعده داده است کسانی را که
بر مصیبت صبر کنند اجر عظیم وثواب جزیل در درجات نعیم ودعا کند از برای میت
واز برای اهل مصیبت واین معنی جایز است قبل از دفن میت وبعد از دفن افضل است
ومستحب است که جمیع اهل میت را تعزیه بدهد ومؤکد است استحباب در زنی که طفل
او مرده باشد مگر زنان جوان با خوف ریبه واگر در اهل مصیبت طفل یتیمی باشد
دست بر سر او بمالد از روی ترحم ومهربانی بعدد هر موی حسنه از برای
او نوشته شود چنانکه از رسول خدا ص روایت شده است ودر حدیث است
از حضرت کاظم که هرگاه بگرید یتیم بحرکت میاید از برای ان عرش پس میفرماید
خدای تبارک وتعالی کیست اینکه گریانیست این بندهٔ مرا که پدر ومادر او را
از او گرفته پس قسم بعزت وجلال خودم وبلندی جایگاه خودم که ساکت نمیکند
او را مگر اینکه واجب میشود از برای او بهشت واقل تعزیه انست که نزد صاحب
مصیبت حاضر شوی که او ترا ببیند وظاهر انست که سه روز از برای

نشستن کراهت نداشته باشد و شیخ طوسی دعوی اجماع بر کراهت در روز سه
روز هم کرده است و اظهر عدم کراهت است خصوصا هرگاه محض از برای تحصیل
ثواب باشد از برای مردم و طلب دعا و فاتحه باشد از برای میت و سنت است
طعام ترتیب دادن و بخانه اهل مصیبت فرستادن تا سه روز و این در حق همسایها
تاکید بیشتر دارد و طعام خوردن در نزد اهل مصیبت مکروه هست و
و گویا این در وقتی باشد که چیز خوردن در آنجا باین نحو باشد که اهل مصیبت را بمشقت
بیندازند بجهت ترتیب طعام و مهمان داری علاوه بر آن شغل و هم و غمی که دارند و
و هرگاه طعام از همسایگان بیاورند و بسیار هم باشد که کسی نباشد که بخورد یا اینکه
رفتن و چیز خوردن در نزد ایشان باعث خوشنودی و دلاسای ایشان باشد
یا اینکه معین در چیز خوردن ایشان باشد در این صورتها کراهت معلوم نیست
بلکه در بسیاری از مواضع رجحان دارد و همچنین دلیلی بر کراهت طعام دادن
اهل مصیبت مردم را نیافتم خصوصا هرگاه از برای خیرات میت باشد یا اینکه اهل
مصیبت ناچار باشند از این معنی بجهت آنکه مردم از راه دور بدیدن ایشان آمده
باشند و کسی هم نباشد که طعام ایشان بکند بلکه مستحب است که انسان وصیت
بکند چیزی از مال خود را که در ماتم او صرف کنند و دور نیست که وصیت را
بغیر اهل خود بکند که متوجه باشند بهتر باشد بجهت آنکه ایشان مشغول بمصیبت اند
مبحث چهارم مستحب است که زیارت اهل قبور از برای مردان موکد است در روز
شنبه و دوشنبه و پنجشنبه و در اخبار وارد است که مردگان میدانند

آمدن

آمدن شما را و خوشحال میشوند و انس میگیرند بشما و باکی نیست از برای زنان هرگاه
خوف و فسادی [illegible]د مثل خوف و عدم ستر و محافظت از جوانان ایشان و مستحب است
که سلام کنند بر اهل قبور و بگویند السَّلامُ عَلیٰ اَهلِ الدِّیارِ مِنَ المُؤمِنینَ وَالمُسلِمینَ اَنتُم لَنا فَرَطٌ وَ
نَحنُ اِن شاءَ اللهُ بِکُم لاحِقُونَ یا بگویند اَلسَّلامُ عَلیٰ اَهلِ الدِّیارِ مِنَ المُسلِمینَ وَالمُؤمِنینَ رَحِمَ اللهُ
المُستَقدِمینَ مِنّا وَالمُستَأخِرینَ وَاِنّا اِن شاءَ اللهُ بِکُم لاحِقُونَ و مستحب است خواندن
آیة الکرسی و ثواب آن را هدیه اهل قبور کردن که باین سبب قرار میدهد حق تعالی
از برای او از هر حرفی ملکی را که تسبیح میکند از برای او تا روز قیامت چنانکه در مجموعه
ورام نقل کرده است و همچنین مستحب است خواندن سوره مبارکه یس که منشاء
تخفیف عذاب اهل قبور است و از برای او هم حسنات بسیار است و هم مستحب است
خواندن یازده بار سوره قل هو الله احد و هر فعل خیری از برای مردگان بکنند با ایشان
میرسد از صدقه و قرآن و دعا و نماز و روزه و غیر آن و آن شخص خود هم اجر دارد
و مشهور میان علماء آنست که راه رفتن بروی قبرها و تکیه کردن بر آنها مکروه است
و دور نیست که مراد استخفاف بآنها باشد یا معبر قرار دادن باشد و اما راه رفتن
بجهت زیارت آنها معلوم نیست که مکروه باشد بلکه از بعضی احادیث بر میآید
که راه بروید بر روی قبرها که هرگاه صاحب قبر مؤمن باشد راحت باو میرسد و هرگاه
منافق باشد متألم میشود و شاید که مراد از این حدیث پا گذاشتن بجهت زیارت
ایشان باشد و گاه هست که ممکن نیست زیارت یکان یکان مردگان مگر بپا
گذاشتن نزد قبور دیگران مبحث پنجم جایز نیست که کافر را در مقبره مسلمین

دفن کنند مگر زن کافره که حامله باشد از مسلمانی چنانکه پیش گذشت و اصل دفن کردن
کافر هم جایز نیست بنا بر مشهور علما هرچند پدر الشخص باشد [illegible] نکه روایت عمار
دلالت بر آن دارد و از سید مرتضی ره نقل شده است قولی بجواز آن هرگاه
کسی را نداشته باشد که او را دفن کند و دلیلی آن واضح نیست شیخ طوسی
ره در مصباح فرموده است در بیان نسخه کتابی که گذاشته میشود با میت
در زند در جریده و فرموده است که میگوید یعنی این شخص که میخواهد که مردم
برای او شاهد شوند بر عقاید او بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان الجنة حق وان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور وبعد از آن بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم
شهد الشهود المسمون فی هذا الکتاب ان اخاهم فی الله عز
وجل فلان بن فلان و بجای فلان بن فلان اسم خود را و پدر خود را بنویسد
اشهدهم واستودعهم واقر عندهم انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
وان محمدا عبده ورسوله وانه مقر بجمیع الانبیاء والرسل انبیائه ورسله علیهم
السلام وان علیا ولی الله وامامه وان الائمة من ولده وان اولهم الحسن والحسین
وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن
موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة القائم علیهم السلام
وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور وان محمدا عبده ورسوله جاء بالحق وان علیا ولی الله و الخلیفة

ن